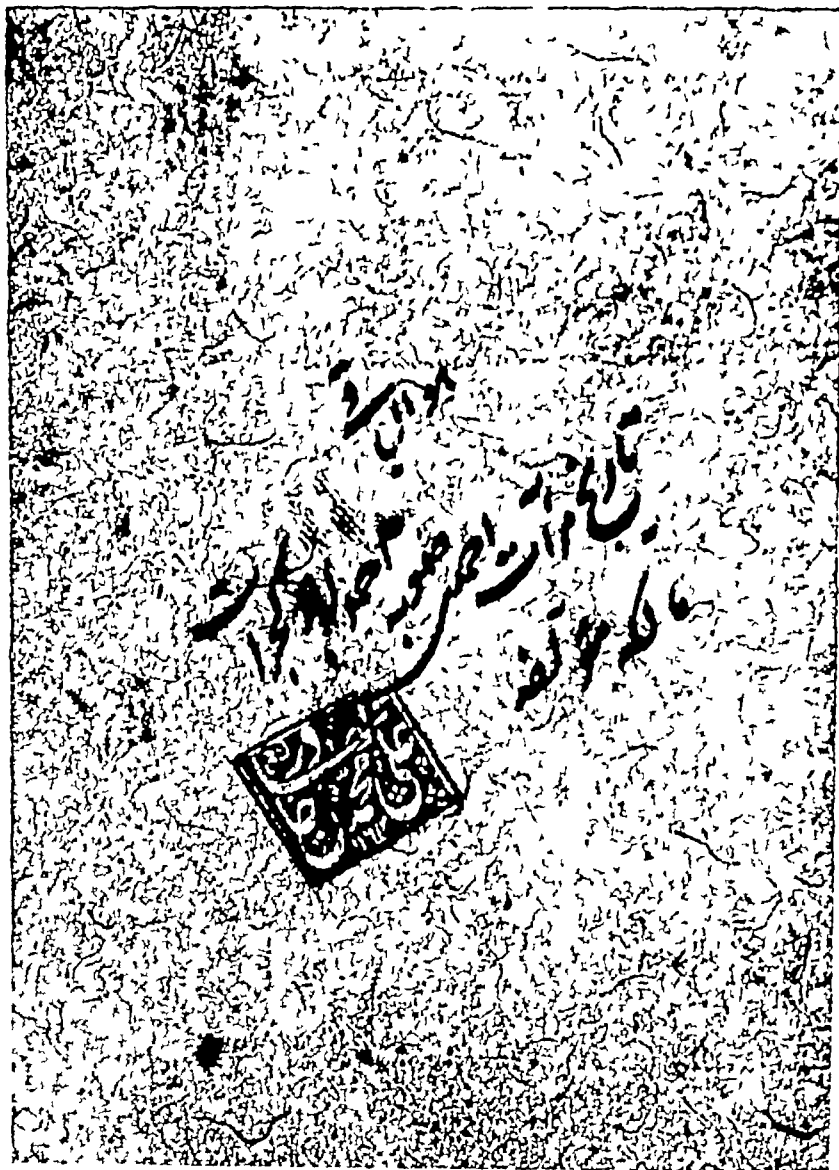




AUTOGRAPH OF THE AUTHOR

MIRAT-I-AHMADI

A HISTORY OF GUJARAT IN PERSIAN

OF
ALI MUHAMMAD KHAN.

EDITED BY
SYED NAWAB ALI, M A.,
*Professor, Baroda College Fellow, University of Bombay Author of
Tarikh-i-Sohaj, Tazkirat-ul-Mustafa, etc*

Part I.

Oriental Institute,
Baroda.
1928.

Printed by P Knight at the Baptist Mission Press, Calcutta,
and Published on behalf of the Government of H H the
Maharaja Gaekwad of Baroda by Benoytosh
Bhattacharyya, at the Oriental
Institute, Baroda

Price Rs. 7-8.

FOREWORD°

Mirat-i-Ahmadi was first lithographed by the Fathul Karim Press of Bombay in 1888 A D but the historical portion of it was incomplete inasmuch as a considerable portion of the account from the reign of Muhammad Shah to the coronation of Alamgir II was altogether omitted. The lithographed text also was in many places hopelessly corrupt abounding in a large number of misprints and mistakes

It was therefore a great relief and real pleasure when in 1921 through the efforts of Mr C N Seddon, a retired Civilian and Revenue Minister of Baroda, a rare manuscript of the complete work discovered at Cambay bearing the author's seal and copied during his life time by his Secretary, was placed at my disposal for editing and publishing in the *Gaekwad's Oriental Series*

The plan adopted by me was to edit first the omitted historical portion of the text from the said manuscript which was available for a short period. Last year I was able to place in the hands of the public the above historical portion in a typed edition as *Mirat-i-Ahmadi* Text, Part II, with a Preface, Explanatory Notes, Index and a Foreword in English by our renowned historian Professor Jadunath Sarkar

The lithographed historical portion is now presented, after necessary corrections, in a typed edition in Part I together with the author's own Preface and a glossary which I have added to it

The author's *Khatima* or the Supplement which in the lithographed edition is wrongly put down as Vol II will in a short time, appear as a supplement to my edition of the complete text of the *Mirat-i-Ahmadi*

BARODA, }
27th May, 1928

NAWAB ALI

مَهْوَه — استاد و دانا -

ماهجه — سر علمی را گویند که بصورت ماه

ساخته باشد یعنی گرد و مدور و

صیقل رده از طلا و نقره و غیره -

مداهندنه — پوشیدن حیات کردن و حوار

داشتن -

معتوه — بیهوش و در شرع کسی که بعضی

از کلام او همچو معنویان بود و

بعضی هوشیار -

(۵)

نوئیس — شاهزاده و ملوک و سلاطین را که

حوش و قوم و قراوت -

باشد — و هم بمعنی امرايان -

و

۸

ی

یراق — لغت ترکی بمعنی اسلحه سپاه از

حس شمشیر و کمان و غیره -

کوشک — معرب آن فوشق - بنای بلند را

گویند که عربی قصر خوانند -

کُلَال — کوره و کاسه گر عربی فجار نامند -

کوکه — برادر رضاعی لغت ترکی -

کنکاش — صلاح و مشورت لغت ترکی -

کریاس — دربار و خلوت سرای نادرشاه -

کُوچ — زن و مرد و اهل و عیال -

کلاتن — تار بست از طلا و نقره بچینند و

در مدیل و رزفت بکار برد -

کروزی — عامل را گویند که کرور دام را

عامل باشد -

کلتز — هندی بمعنی اداره و تحمیل

زراعت -

گ

گیپا — نوعی از طعام -

م

مَنهّی — لغت هندی بمعنی یک قصه که

از هر حس بردارند -

مَنقذ — فوجی را گویند که نادرشاه بيشا

بیش خود دارد -

رجال است و دراله مردم پست
فطرت را گوید -

س

سده — در و درگاه -

سره — زر رائج تمام عیار -

ساناط — صعه که درمیان دیوار باشد و در زیر
آن راه باشد و تحت آن پهن که متصل
شود میان دو حائط -

ش

شعب — دره کمرکوه و راهی که در کوه باشد -

ط

طبلق — در اصطلاح اهل دفاتر ورق چند را
بروی هم گذاشته بنمید -

ف

فدوک — بسم اول پراگنده و پیرشال شدن
طبیعت را امور ناملائم -

فوطه — معرب بوتّه است حرانه و معمر را
گویند -

ق

قول — لغت ترکی لشکر

قدص — شتاب و تاکید و بمعنی اضطراب هم
آمده - لغت ترکی -

ک

کهی — عبارت از کهی در عهد ار آورش
گاه و عله است از اطراف و حواص

حدوک — پراگنده و پیرشال شدن طبیعت
باشد از امور ناملائم -

حداق — نکسر اول ریسما نیست که در حلق
چیزی کند و بان حلق او گیرند -

د

دهریحه — نامطلاح هند مردی زن شوی
مرده یا مطلقه را نکاح کند -

در پوست افتادن — کدانه از عیب گفتن و
عیت کردن -

درد امشار — معار و یاری دهنده و شریک
درد -

داروعه — لغت ترکی بمعنی نائب حاکم -

دمدمه — بفتح اول برورن رمرمه مکر و

فریب و فسون و دُفل و نقاره و بمعنی

شهرت و آوازه هم است و مرکوب

قلعه را نیز گویند و آن برج مانندی

باشد که از چوب و سنگ و گل سارید

و از آنجا توپ و تفنگ بنقله اندازند

دوستاق — لغت ترکی بمعنی قید -

ذ

ذائع — فاش و پراگنده -

ر

رحاله — بحکم مشدد بیادگال و آن جمع

فروہنگ بعضی از الفاظ مشکله مرآت احمدی

جزء اول

به ترتیب حروف تہجی

الف

ایک — لغت ترکی بمعنی شخصی کہ یک دستش شش انگشت دارد -

الع — لغت ترکی کا پتر -

ارک — قلعه کوچکی کہ در بنا قلعه بزرگ سازند -

اقطاع — کنایہ از خاکبوات -

آئیں — بروں خاتوں معلمہ دختران -

انہا — نکسر اول خبر رساییدن -

ب

براعار — لغت ترکی بمعنی موح دست راست -

بایر — زمین نا مزروع - لغت ہندی -

ت

تکچہ — تصعیر تنکہ -

تروہ — استخوان چندر گردن -

تُل — زمین و تودہ کہ سرش بس فواج باشد -

تیول — حاگیر و علوفہ مدد معاش -

توریج — بخشیدن چیری میان گروہ -

تَمغا — باج کہ ارسوداگراں و گذریان بگیرند -

تُنُق — چادر و بردہ بزرگ را گویند -

تالار — تختی یا خانہ کہ بر بالای چہار حُتوں یا بیشتر ارجوب ساخته باشند -

تیب — لغت ترکی بمعنی موح -

ج

خَو — میر شگانی را گویند عموماً و زمین شگندہ را خصوصاً -

خو پیرت — معرب کو پیرت بمعنی مکرو حیلہ -

خعبہ — ترکش -

چ

چارقب — خانہ است مخصوص نادرشاهل ترک -

چول — بیان و حاوی حالی از مردم -

ح

حی — معرب ہی است و آن کلمہ ایست کہ بعبت حبار کردن در مقام تہدید و تحویف و رحر باشد -

خ

خلج — بروں قرح شہرست از ترکستان منسوب بخوہروان

و معارت نردن نقد و جنس دسب تطاول را در از ساخته و ابتدا در آمدن دهار که اران و فب شده بود و پندتان دکهنی که راتق و فاتق مهمات بودند ناحتیار حودها کار میکردند و جهی نه صیغه چنما من از وطیعه داران و مدد معاش سادات دعب بهادند و پیوسته روئدادهای سائق ولاحق متواتر و متوالی تعرض اقدس رسید لهدا تعیر گش و از بوشتکات و کللی دربار جهانمدار این معنی را دریافت نموده عربی حان جالوری فوحدار پالن پور را تا رسیدن ناطم معصوب نائب مقرر ساخته عرّه شهر سعدان المعظم سال صدر روانه دکن گردید *

ار آنجا که او سدخانه تعالی طاقب لسان و عدوب بیان بدیشان کرامت فرموده و اثر تمام در موعظت بخشیده بود در اندک فرصت شهرت عظیم یاف گروه گروه مردم از اعلی و ادنی در پای مدرستماع وعظ حاضر گشته دست ارادت داده مرید و معتقد گشتند تا آنکه بدریعه فصائل حان اوصاف ایشان معروض مقدس رسید و حکم ملازم صادر شد و او ایسان و ملا عدد العریر را که او بیر بهره وافر و حظ متکابر از فصل و کمال دانش بحصور رسانید و تمامی حقیقت و سرگذشت بلا واسطه بوقف عرو حلال واضح و منکشف گشت آن حصرت متأثر شده فرمودند که همور از راه خلاف نمائی این قسم مرد عریر الوجود را از حائمان آواراه ساخته اند فرمان شد که کپور چند و غیره را دستگیر نموده بخاو در پا انداخته محبوس سازد و بنایم صونه و دیوان یرایع رف که خانه او را ضبط نمایند چنانچه در احمد آباد عمل آمد و چون حصرت وعظ گفتی را استماع فرمودند پیس از پیش متوجه شده بران وحی ترجمان آفرین و احسب گذشت و تعریف بلیع فرمودند - این معنی نه نهایی مرتبه شهرت یاف و کثرت مرجعی خلق گردید پس از چندی کپور چند وسیله نکات خود سوای التیام و التکا با محمد علی و ملا عدد العریر بدیده پیغام نمود که ماها از یک وطن و دیار آمده ایم از سر پر حائس در گذشته و محاند را بمخادد مدال ساخته نوعی نمایند که سلامت باتفاق بوطی رفته شود چون از پیسگاه خلاص و جهاننایی ملا عدد العریر رحص انصراف یاف ترخیص او را بیر حاصل نموده راهی گشت و محمد علی را مردم بالبحاج و عورت تمام نگاه داشتند تا بحوار رحم ابردی پیوس - داؤد خان ناظم صونه اگرچه مرد سپاهی و صاحب ضبط بود خصوصاً بر لشکریان خود که احدی را در هنگام فوج کسی یا زای آن بود که حوشه از مرزوعات یا پستاره بحر و کراه تواند گرفت اما رویه حکومت و ملک داری که امریست علحده بورزیده لهذا نقش نظم و نسق درسی نه دسب کولیان و متمردان گرد و نواح بهیبت اجتماع که نامطلاح گجرات دهات و داکه گوید سبها در پورجات و در بلده در آمده نه شکافتن حائها

کوپال که عمده صرافان بود برای طلب متعجب سر بار زد و کار بداحوشی
 انجامید و کپور چند بمبارت پیش آمده از طرفین مورچال ندی نموده
 و مستعد جنگ گشتند تا دو روز این صحت ماند عاقبت اندیشان جماعه
 صرافان واسطه شده مصالحه داده تدبیر رفع آنه نمودند که بر طرف سد محلی
 دماند که آنه آنرا گویند که در وف کبی زر نقد صرافان این معامله در پیش
 میکنند مثلاً شخصی در بدر شورت مبلغ معین بصراف آنجا داده و هدتری
 که در فارسی سفته گویند بر شریک دار یا گماشته او در احمد آباد آورده اگر
 حواسته ناسد زر نقد بگیرد و وجهه آنه رایج الوقت را وضع نموده میدهد والا نه
 اگر شخصی دیگر از آورده هدتری همان مبلغ طلبداشته ناسد او را بدر حواله
 می نماید و خود را خلاص می سازد و همچنین او حواله دیگری می کدد تا
 رفته رفته نه شخصی که صاحب هدتری از و طلبداشته باشد مدحرسود و ابراء
 دمه کدد اما زر نقد در میان بیسب الحاصل چون مقدمات هنگامه هولی
 ر مورچال ندی حال از معروضه احبار نویسان بعرض اقدس رسید و بیر جماعه
 هدردوان صرافان و تحارت پیسگان گجراتی که در اردوی معلی داکین داشتند
 بسب از معاملات و داد و ستد کشیده بهئیب محموع نه درگاه معدلب یداه
 بسب تا راج و سوجتن واکین و قتل و عارت نقد و حدس را ناعوالی محمد
 علی واعظ و ملا عدد العزیر داده بظم نمودند حکم معلی شرف صدرر یاب که
 گرر برادران سدید رفته نام بردها و کپور چند بهمسالی و هری رام را مسلسل و معلول
 نه دارالعدالب العالیه حاصر سارد پیش از رسیدن گرر برادران از نوشتجات نواهیر
 که در اردوی معلی بودند بملا عدد العزیر آگهی آمد و او محمد علی واعظ را
 مختصر صاحب لهدا صلاح وف در رفتن از خود در حضور دیدده روانه شدند
 و متعاقب آنها کپور حدد بهمسالی و هری رام از حقیق حال واقف گشته
 ستافتند و گرر برادران از بین طریق معاودت نمودند چون آن جماعه طی منازل
 و قطع مراحل نموده پس و پیش نه دارالخلاف رسیدند قدوة الواعظین محمد
 علی در مسعد جامع بر مدر مرعطب بر آمده شروع نه گفتن وعظ فرمودند

پیش کس نموده هنگام مراجعت صیبه رمیدار هلود را در سلک از دراج کشیده داخل بلده گشت .

وقوع جنگ فیما بین مومن خان و غیا خان قلعه دار بندر سورت در سال هزار و صد و بیست و هفت

مدائر امری فیما بین مومن خان متصدی بندر سورت و غیا خان قلعه دار
مراجع رو داد و کار بکاگ توپ و تعداد و بستی مورچال ادکامید مومن خان
مدا الدین خان محمد اسد عورنی را ناووج طلبدادش قلعه دار بیر سید ماسم
نسیه سید حس خان سپاه پیسه و در بژوده سکده داش و حبی حبب حرج
او فرستاده بوکر ساخته طلبداد از اتفاقات دربی راه بردیکی بژوچ تلاقی شد و
طلب شدکار رو نمود و مدائر روانگی پیش و پس نا یکدیگر گفتگو نموده معرکه
قتال آراستند .

حسک در ده استی آحتدد ستیره کمال در هم آریختند
و چندی از طریس کشته و حسته گشتند موج قلعه دار شکست یاب و مدا الدین
خان مطهر گردیده به سورت پیوست و دراج قلعه دار به صلح مددل گشت .

بر افتادن صیغه آنته که دران ایام رواج یافته بود بسعی محترم خان دیوان و روانه شدن کیور چند بهمنسالی و محمد علی واعظ بحضور اعلی

همدیری سال صیغه آنته که تدریج بالا رفته و سری صد از بیست رویه تکار
کرده بود محترم خان دیوان صوبه کپور چند بهمنسالی سیئنه و صرافان را طلبدادسته
قدغن نمود که مدائر معدمه داد و ستد صیغه آنته کاروبار خلق الله مدد اسب
و معاملت زر نقد از میان برحاسته به مسمی که این شیوه نا مرصیه بالا رفته تدریج
مرد آرد و کپور چند بهمنسالی تقید انی معنی به عمل آورد هریرام گماشته مدن

عهد و خویش نگاه داشته محضول را عاید حرانه نکرده اند حکم جهان مطاع
 گیتی معقود بدیوان صوبه صادر شد که من بعد سر رشته ناطمان نمی دانه ناسند
 واحدی را در پائندی و حاله دخل ندهند و یک منزل خانه علو حان
 گجراتی که داخل مدارل برول در ایام سلطنت جهاندار شاه نظریں انعام بحقایق
 و معارف آگاه شاه علی رضا سر هندی مقرر شده و دریدولا بصط در آمده بود
 در باب معانی و وا گداشتن خانه نا و حکم رسید همدین سال سدد برول نازان
 دمی نمود که چند شداده روز متصل واحد ناردگی داشت دریای سابرمتی
 طعیانی نموده در بلده در آمد و در فواعد بدیان اکثر عمارات ترلرل انگنده حرات
 ساحب دیوار حصار شهر پناه بیشری شکسب و ریحت بهمرسانید بعد معروض
 قدسی حکم نه ترمیم صادر گشت و مرمت پدیرف همدان آوان محمد معر نامی
 نه دیوات صوبه احمد آباد که در عهد سابق دریں صوبه علکده نمود از پیشگاه
 خلاوت و جهانندی مقرر گشت و برگه دهنوی از حاله نموده دیوان مقوص
 گردید شریع حان که از عهد حصرت حلد منزل نامر بیاب اقصى القصا
 می پرداخت اصاله دو تعلق گرفت و دیوانی صوبه از تعیر او محترم حان
 که نامر حکومت بدر سورت قیام داسب مرحمت گشت و متصدی گری بدر
 و موحرداری نزوده و برگه پٹال و دهولقه و بهرتچ و بزاد موس حان از پیشگاه
 خلاوت و جهانندی سرور گردید و موحرداری حونه گده از تعیر کور ابهی سنگه
 در پائینیاتی نموده عدد الحمید حان تعلق پدیرف و محترم حان بدل از رسیدن
 سدد عقیل حان را نایب ساحب و او عر سهر شعبان المعظم دحیل کار گشت
 عدد الحمید حان بحونه گده حمعیب سوار و پیاده نگاهداشت نموده راهی
 گشت موس حان از دارالخلاوت بعزم تعلقات روانه شده آمد بیاب موحرداری
 پٹال را بعدا الدی حان خویش حود و بیاب موحرداری دهولقه نه محمد
 عدد الله رادر و موحرداری نزوده نه محمد اسد عوربی مقرر نموده داخل بدر
 سورت گردید و محترم حان ناحمدآباد آمد داؤد حان ناظم صوبه پیش کش
 گیران بصوب کاتھیوار و نوانگر ستافته بقدر و مقدر ر میسور تشخیص و تحصیل

تمسّیست مهمام بدر مستقل داشته نه احمدآباد آمد و دیوان صونه ندانیر یولیع قصا
بتلیع اسپدرا روانه درگاه والا صاحب ازانجا که دران چهار حاحی علی اکبر نامی
تاجر که هفتاد هشتاد هزار روپیه از نقد و حدس همراه دست نقدی را در دارالصرف
کهندایب سکه مدارک رساییده حدس را برداشته نه احمد آباد آمد چون
فریب هشتاد مرحله از مراحل زندگانی طی نموده از راه حوص و آردن س
و سال بعدوان نازگانی از ولایت نه هدد آمد و از تقویرش شامل حکایت مشهور
که شیخ سعدی آورده که فاش نصاعب از کجا نه کجا برم رعیده عاقد بود و می
گفت که از احمدآباد نقدی را امسه خریده نه شاه جهان آباد برم و از محال
حورجه بیل خوف می سود خریده نولایت برم و دیگر ترک سفر کنم و مدار کار
و معتمد علیه سه چهار عالم عایع روزگار همراه داشب و از ممر حساسب و لیامب
که در مراحمس حا گرفته -

گر نکانی نادرش اندر سفره بودی آفتاب
تا قیام روز روس کس دیدی در جهان

ازانجا که مرد حقیر حثه و صعیف الیدیه بود عبدالکاحب حمالی را کرایه گرفته
روش سوار تردد میکرد و نه گرده نانی می گذرایید و علامانش مال معب و دل
بیرحم سرب حمرد مستی و تعیس می نمودند بالحملة پس از ورود احمدآباد در
سرای کهزکر خانه نکرایه گرفته بسبب حماء از بی ناکن حدا سداس بر بقیر
و فطیر حقیق حال واقف گسته شب نکانه اس در آمدند و حلقش را از
کوس تا کوش بریده کیسه جدد از نقد انچه توانستند بردند -

آن شیدستی که رفتی تاحری در بیانی بیعتاد از ستور
گفت چشم تک دیدار را یا فداغ پر کند یا خاک گور
اعتبروا یا اولی الانصار در دیگر اموال و ائقال صط سرکار پادشاهی گردید - * بیت *

مقراض احل طباب عمرس نه دید دلال امل برایگوش بفرح
چون بعرض اقدس رسیده بود که حان فیروز جنگ و شهاب حان ناظم پشین
سر رشته پایبانی و حاله سربعه را از دفتر دیوانی گرفته محالات پائنامی را در

مها در پیوستند کبور چند نه‌سالی که پیوسته در سرکار ناطم و دیوان صوبه آمد و رمب داشت جمعی از فرقه سپاه متوطنان گجرات که با او گرویده بودند از راه حوشامد فراهم آمدند و او برحانه حویش و دزواره حوهری و راه بطریق مورچال نشاید سپاه پیسه بی روزگار واقعه طلب ظهور این هنگامه را وسیله روزی تصور نموده بر درون محلات صرافان و تجارت پیشگان مقرر ساختن روزانه نعلب حطام دیوبی پهلوار امداد دین حالی کرده آماده پیکار گشته ناعاب کفر برداشتند و دیس را بدینا فروختند تیر و بدوق ایشان معادن سنگ و کلوح آنها گشت و جمعی از طرفین کشته و حسته گشتند و تا دو سده روز این معرکه بر حاکم ماند داؤد خان که در آن حین ناراده گرفتس پیش کش رمیداران و بدورسب معسدان صلح سائر آمده در ناع شاهلی افامب داشت فوجی تعیین نمود که در میان حایل بوده حانبی را نار دارند و نگارند که احدی ریاده سری نماید و حوبری واقع شود و بیر اکثر اعیان و مشاهیر رجال عاقبت اندیش و ارباب کیاس و درایب نداده رن مقال برلال نصایح سودمند و دلائل عقلی و نقلی کشاده بریقین را نار داستند و آتش فتنه فرو شست و داؤد خان نعرم نظم و نسق کوچ نمود حاحی امیر حسین منصب دار بدستاورب سدد درگاهی نه داروعلگی انتیاع اسپان عربی و کچپی لایق نارگاه ملک والا پته نخاس مقرر گشت و پروانه حوراک اسپان ندام دیوان صوبه ورود یافب سید عقیل خان متصدی بددر کهدایب نعدوان نعرح بمکال متعلقه شتاب از اتفاقات همدران موسم حبار علی بی سلطان که خود بیر راکب تناهی گشته بود از نصره نا پنجاه راس اسپان عربی وارد بددر کهوکه متعلقه بددر کهدائیب سد لنگر نه کهدایب ادداح و اسپان و اقسام احساس آن بحمل کشتی ها نه کهدایب رسید و از معروضه مدیهان و احبار نویسار ورود اسپان نعرص عاکفان سر بر حلاب مصر رسید چون مزاج همایون مائل و راعب اسپان خوف بود حکم والا ندام سید عقیل خان صادر گشت که حاحی علی را نا اسپان بدرقه و چرح داده ناحمدآناد رساند چندانچه نعمل آورد و خود بیر دو سه ماهی که در آنجا متوقف بود بدستور سابق والد راقم را نه

در حقایق و معارف اگاه محمد علی واعظ که در آنوقت سر حلقه اهل
موعظت و سر گروه ادب و هدایت رونق آوری میسر واعظ بودند و تأت یابی
ربان تشنه کامان وادی حرمیان را سیراب و کمراشان محترمی محالب را شادی
طریق نجات میگردیدند و اعلای و ادانی مرقه اسلام معتقد و گردیده رفته و
دمودن سر کدسب و روزداد واقعاً پرداخته تظلم نمودند اینسترا حمیب اسلام
و اعادب دین معین کرنان گیر سده در مسجده جامع کس کسان سرد و از آمدن
حویش و ماحرا ملا عد العزیز رئیس قوم بواسطه اهل سب جماعت آگاهی
وستان او با جماعه خود روز مسجده بیک و سایر الداس مسلمین چه گروه سیاه
و چه اهل حرمه سکان بلده و ناشدگان پوزجات کرده دیروز و مرقه ده ده دین دین
گوین از هر گوشه و کنار حاضر سده شحوم عام و اجماع اهل اسلام روز داد و کمر
همب نه قتل و عارت همدون بسته بهئیب مجموع روز حانه قاعی حیدر الله حان
ناظهار اینکه چون مقدمه سرع و اعاب اسلام اسب آمدد سبیک سود بهادند
سرریع پناه از وفوف این معنی در حانه را بسته از همراهی شحوم عام
اندیشیده تقاعد وزرد حبال عوام الداس چون از فتح الناب میبوس گشتند ران
نه هدهان و هرره دراز ساخته احامره چند بر در حانه سرریع پناه آتش دادند
و پیش از نیش حیره گی و خود سرب آغار بهاده دسب تطاول نه قتل
و عارت دراز ساختند و دگایی برار حانه و صرافان را که در آنوقت عملو
و مسجونان از نقد و خمس بود نتراج برده اکثری را آتش دادند - یب

براع آن چنان آتشی بر موزد که از تاب آن هرچه ناسد سوزد

درینکانه مدن گوپال که فتنه اراکنا برحاسته و محاللات همدون که عمده حوشری
واره باشد و حانه کپور چند بهمسالی که دران ایام سر گروه مرقه همدون که ناصطلاح
نکر سیئمه گویند درانکا بود چه از راه تعصب دین و چه از ممر همچسمی که
میمانین ملا عد العزیز که او بیر سیئمه گروه نواهیرو بود از قدیم الایام میمانین کاوس
و عداوت حلی و فطرتی استمرار داشت آوردند و آنها سپر ممانع بر سر
و دسب مدافع در پیش دموده ننگ انداختن سنگ و کلوج از پشت نا

حسابی و واحدی چه حای عذر اگر قسم دیگر بخاطر آورده نباشد پیش روف
بخواهد سد تا سه شانه زور بدین مموال گدشت و نزدیک بود که خانه حدکی
واقع شود عدد الحמיד حان واقف گشته برادر راده خود را مانع آمد و رفع مناقشه
نمود و متصدیانرا بنابر بار دید محاسبه رجوع بدفتر دیوانی کرده داد *

رسیدن داؤد خان پنی ناظم صوبه از دکن بصوبه احمد آباد و استقبال نمودن عبد الحמיד خان نائب

داؤد خان نعرمان عالیشان از حاکمته بنیاد اورنگ آباد نعرم صوبه بر آمده
بعد طی مراحل و قطع مدارل در بواج دلده رسید عدد الحמיד حان و متعینه صوبه
ناستقلال شتافته عرق شهر شوال المکرم سال صدر که مطابق هزار و صد و بیست
و پنج باشد داخل دلده گشته بنابر رسیدن ساعت و در آمدن نه بهدر در سه روزی
در خانه محمد بیگ حان که برل دریای سارمتمی واقع بود فرود آمد و برور
مختار اهل بحوم در بهدر در آمد اما اکثر اوقات در میدان ریگ بیرون ولعه
نه کنار حوئناز سابر در حیمه می گذرانید چون مرد سپاهی و بحوردن حشیس
معتاد داشت امور مالی و ملکی بهدر بیعتان دکنی داده خود سیر و تماشای
حیوانات وحش و طیور می ماند و سگهای شکاری که همراه داشت و چه دریدکا
بهمرسانیده مشعوف و مشعول می بود هددران آوان سید عقیل حان که بعنوان
کومک نه سورت رفته بود معاودت نموده آمد از پیشگاه حلام و جهانبانی
متصدی گری بند کهنبایب از تعیر احسن الله حان ند و معوص گشت سدادند
دامی را نه بیانب حویس بدانکا رخص نمود سید احسن الله حان چون
سلوک پسندیده نارعا یا و برایا نکرده بود بیر یک گونه در مراج متوطنل آنکا فتد
حوی مخمر اسب در هنگام بر آمدنش هکوم عام نموده نه شوجی تمام پیش
آمده در بارار نه سنگ و گلوچ انداختن پیوسته تا مرمع کساری دو گروهی بدین
حالت مشایعب کوددد *

حاله برای مددوست ملک و حفظ و حراست شهر و پراگندگ سوار و پیاده در ماهه دارد پیاده بر پیکاه هزار روپیه نوکر نموده نواقعی حدودار شده چون محال مشروط باطم صونه اکثر حریعی است سر بلند خان ناظم معزول محصول آبرا متصرف سده روانه گشت و آنچه تمهه ماده بود آبرا سهام خان گرفته درین ولا سوار و پیاده که نگهدارست برای طلب خودها تقاضا می نمایند و سدد تحووه سه مددی دیان صونه داری در حضور پر نور مرتب میشود نائب دیوان صونه بالفعل مبلغ لک روپیه برسم علی الحساب از حراجه عامره تحووه دهد که از عهده طلب و تقاضای سپاه و مددوست ملک بر آید و سدد تحووه سه مددی از حضور طلبیده داده خواهد شد چنانچه متشرع خان نائب شریعت خان دیوان صونه مبلغ مذکور را دهانید *

وقوع نزاع محترم خان متصدی بندر سورت به احمد زمان قلعه دار و رحلت معتمد خان دیوان خالصه شریفه

همدین سال در بندر سورت فیما بین محترم خان متصدی و احمد زمان قلعه دار منازع رؤیداد و کار بحدیگ توپ و تندق انجامید سید عقیل خان که از ابتدا متوسل معتمد خان دیوان خالصه برادر محترم خان بود بنابر کومک و اعانت حسب الطلب روانه سده سریک گردید و یک چندی منازع بطول انجامید و همداران آوران واقعه ناگزیر معتمد خان در حضور رو نمود متشرع خان نایب دیوان چون حاجیرات و فرمایشات ایران دیار معتمد خان و بعده و اهتمام سید عقیل خان بود بنابر صط اموال بخانه اش کسان خود را فرستاده حشرات احساس را بر مهر قرق نموده اراده نشانیدن مستحفظان و سحب گیری داشت والد رانم که رتی وقتی مهمات خان مومی الیه سد اقتدار داشت و در نلده بود ازین معنی نه منازع پرداخته از مرفه سپاه متوطنان گجرات که اکثر بصیغه نوکری و فوجدار بهاتوسل داشتند و پس در هزار کس فراهم آورده گفت در امر

خان که در گوشهٔ اروا در احمدآباد بسته بود مقرر گشت او دادها شتافته چندی ناصر حکومت پرداخته بدین امری استعفا نموده روانه درگاه معلی گردید و تولیت مرار ودوة العارفين شیخ احمد کهتو و دس سره واقع موضع سر کهچ گزیده آمد و متصدی گری و در سورت از پیشگاه خلایق و جهاندانی محترم خان تعویض یاب و منصب وصالی نداده نقاضی حیر الله خان و بخشی گری معلوم محمد مقرر شد و تهاه داری کهرود به محمد صایب که از سانس داشت دستور در بحالی حکم رسید و فوجداری حونه گدّه از تعیر سید احمد گیلانی به کهور انهی سنگه ولد مهاراجه احیب سنگه مرحمت گشت و به بیاب او فتح سنگه نامی گایب رسید *

صوبه داری داؤد خان پنی و نیابت خواجه عبد الحمید خان تا رسیدن او و دیوانی شریعت خان نائیب متشروع خان

همدین سال در پیشگاه عظم و حلال بدین بعضی مصالح امور ملکی صوبه داری احمدآباد دنام داؤد خان پنی که به منصب هفت هزاره دانت هفت هزار سوار بلا شرط سرفراری داشت تعویض یاب ازادها که او در دکن بود فرمان عالیشان صادر شد که از همانجا شتافته به دهم و نسق امور نظامی پردازد تا رسیدنش حسب الحکم اقدس در بیاب بحواجه عدد الحمید خان شرف برول فرمود و سهام خان را از آن آگاه گردانید سهام خان چون موسم برشکال بود تا انقضای آن بدین حالی نمودن قلعه بیدر مهلب حواسته امر حکومت را سپرد عدد الحمید خان به تمسبب امور مالی و ملکی اشتغال ورزید سهام خان پس از احرای طرق و شوارع راهی گشت عدد الحمید خان رای احرافات سه ندی از روی فرد حقیق ندی مصوم که بموجب سند درگاهی بیاب صوبه داری احمدآباد از تعیر سهام خان تا رسیدن داؤد خان فاطم منصب به احمدآباد به ندده درگاه خلایق پناه مقرر سده و ودی درگاه آسمان

گردانیده در باب استرفاه حقایق که بدائع و دایع حلق اند و طبعه احتیاج مندول
داسته نگذاریم که از قوی بر صعیف حیث و تعدی رود و ریاض عالم آرائی
برشکات سحاب معدل چنان سرسرو سادات گردانیم که پژمردگی حران
و حور عدوان نه بیدد باید که آن فابل احسان مراسم شکر عطیة یردانی بها آورده
وطائف اندساط و بساط شادمانی بتقدیم رسانیده حبیب خاطر ملکوت ناظر
اقدس را نصیب العین خود دانسته بسلامت در نظم و نسق صونه و سد انواب
ظلم و حور و محافظت و راهب رعایا بهیچ وجهه من الوحوة اسهال و اهمال
حایر ندارد و مراحم والا بحال خود روز افزون انگاشته همگی همب مصروف آن
دارد که روز بروز مملکت معمور و مساعی حمله مشکور گردد و نقل حطه که
واقعان آستین کرامت نسان فلک ندیان برای حوادث روز جمعه ترتیب داده
اند فرستاده شده باید که خطباء مساعد آن صونه حطه مسطور را حفظ نموده روز
جمعه می خوانده باشند انتهی و حسب الحکم والا دمهر قطب الملک یمین
الدوله سید عدد الله حال بهادر طفر حنگ سپه سالار ناوا بنام شریعت حال دیوان
صونه شرف و زود بخشید *

نقل حسب الحکم آنکه

دریموالا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع شرف صدور یافت که بدیوانیان
صوبحات قلمی گردد که روپیه و اشرفی مطابق صمن سکه مبارک میرسیده باشند
لهذا نگارش می یابد که آن وزارت پناه اندرین ماده مطابق حکم والا نه عمل
آرد درین باب تاکید داد شرح صمن سکه مبارک بر اشرفی و روپیه بدستور
حصرت حلد مکل - * سکه *

سکه رد از فصل حق برسیم و زر پادشاه نکر و سر فرج سیر
ورن اشرفی یارده ماسه و روپیه یارده و نیم ماسه و بیر در باب مقرر داستان روپیه
داران و سالیانه داران بدستور عهد حصرت حلد مکل و عهد حصرت حلد مدرل
احکام قدسی عروزد یاف و متصدی گری بددر سورت بخواجه عدد الحکید
pdf.tarikhema.org

اشرف اقدس شرف بغداد یافت که روزگار سلطنت جهاندار شاه را ایام فترت و جهالت انکاشته داخل سنین خلوس مدارک محسوف سارند فرامین مطاعه و مشاوره داده مستملر تهییب اورنگ آرائی و احراقی خطه و سکه نالغاب همایون و اسم مدارک بصوبحات ممالک محروسه هندوستان بنام ناطمان و دیوان شرف صدور یافت و صونه داری احمد آباد به شهام خان که به تنظیم و تدسیق صونه مالوه می پردازد مقوص گردید و او بموجب حکم اقدس باحمد آباد شتافته بیستم شهر جمادی الاول داخل نلده شده بنمسیب مهمات و انتظام صونه سرگرم کار گشت و فرمان والا شان ورود فرمود *

نقل فرمان عالیشان آنکه

مدوی مورد مرام بیکران قابل احسان شهام خان عنایب پادشاهی مباحی بوده داد که درین ایام حاکسته آغار فرحده انعام که آفتاب عالمتاب سلطنت حارید طرار و خورشید گیتی افروز دولت حدا داد مدت اول بنیاد از مطلع فصل و اتصال ایرد ممتعال طالع گشته زمام مهام عالم آرائی دو جهایی بعون عنایب الهی بقصه اختیار ما قرار گرفته مخالف که از دست بهادران نصرت سعار و مداران بیرونی مائر شکست یافته ره نورد وادی فرار گشته بود اسیر و دستگیر شد و اورنگ حلاوت و جهانداری بحلوس میمنت مانوس اقدس اعلی رب و ربیب اندوخته رؤس مدابر و حوه بقود را بنام و القاب اشرف اقدس ارفع همایون رونق رواج افروز در مقام شکر گذاری و سپاسداری ناری این موهبت حلیله و عطای حریله وجهه همب عالی بهمت آن آنسب که بر حسب قدرت و امکن از اعتلای اعلام شریع عراو ملک بیضا کوشیده استقامت احوال رعایا وربر دستان را حالصاً لوحه الله مطمح نظر داشته ارکان دینی و دولت را به بصفت و عدالت استحکام دهیم و بساط امن و امان در سیط زمین و رمیل نگسترانیم و امصای داد گستری و احراقی لوازم جهان پروزی و مراعات مظلوم نواری و ظالم گذاری بنظر قدسی اثر

سپرد چون دران ایام چندی ار اوانشان که شیوه مردم آزاری پیش گرفته بودند سید عقیل خان اله یار خان نائب کوتوال را ناسر و قتل آنها مأمور صاحب و او پیوسته در انتظار فرصت و مانو می بود روزی بحسب اتفاق در راسته بازار دوازه سلاح فروش دو چار گشته اراده دستگیر ساختن نمود آنها راه فرار پیش گرفته بحانه مستعید خان که در شارع عام اسب گوشه گیر گشتند اله یار بد اسکا رسید چون معرفی نداشتند بجنگ در پیوستند و کشته شدند - * بیاب *

و ب ضرورت حو نماید گیر دسب بگیرد سر شمشیر تیر ارانجا که سید عقیل خان نایب بدو بس و گرفتن پیشکش برهمونی صدر خان نایب او را رساله داده رحص نموده بود چنانچه بمحمود آباد پیوست درین بین حمر تقرر صوبه شهاب خان رسید، الد رافم او را نا فوج برداشته برد دودا رانا رمیددار موضع بر سره معموله چوراسی کهنایب روم و سی هزار روپی و فرار فرستادن صبیح حود نارواح سید عقیل خان مقرر ساخته رجه مذکور را طلب سپاه تذخواه نموده معاودت کرد *

سلطنت حضرت ابوالمظفر معین الدین محمد

فرخ سیر پادشاه بن محمد عظم الدین بن

حضرت خلد منزل و صوبه داری

شهابت خان و دیوانی شریعت

خان نائب متشرع خان

بعد ار وقوع جنگ سلطانی ناحبانداز شاه پادشاه عم خویش سیردهم دیحکه الحرام سال صدر که سال هزار و صد و بیست و چهار هجری باشد محمد فرج سیر پادشاه عاری بحلوس مبارک تخت سلطنت را رب و ربیب بخشیدند و منصب حلیل القدر وزارت نقطب الملک یمین الدوله عند الله خان بهادر طر حنگ و امیر الامرای سید حسن علی خان بهادر مرحمت گشت و حکم

مخاطب گشته و ناصر الدین احمد سوانح نویس و فاضلی اظهار جان که منصب قضایی بنده از تعیر ابو الخیر سرورار گردیده بود نصیحه تدبیه و هفت دهمی اسداد گذرها و معذرها و ضروریات توپخانه برسم علی الحساب دو لک و چهل هزار و چهار صد و پنجاه و شصت زوپیه بموجب دستکات تذخوای دیوان صوبه از حراجه عامه گروم و همدریس سال رحمة الله خاں که عهد حصر جلد مکان داروچه عدالت عالیه و امین هفت چوکی و قرب و مدرک داشت بعد ارتحال آنحضرت ترک منصب و نوکری نموده سیوه اندوا گردیده بود نعم دریاف حج بپ الله الاحرام زان الله شرفاً و تعظیماً چون با سر بلند خان احلاص داشت همراهی نموده وارد شهر گشت و خدمت امینی احد حربه نمهر علی خان از حضور معوض گردید و در همان سال محمد بیگ خان متصدی بدر سورت رجب هستی در لیس سر بلند خان از اسماع این معنی بدان محافظ آدکا سید علاد خان حشر پوزه خود را فرستاد و انش محمد بیگ خان را مدسوان او آورده در ناعی که بیرون دروازه ساه پور بنده دارد مدفون ساختند درین بین حشر جنگ سلطانی و سرور آرائی محمد فرح سیر پادشاه رسید سر بلند خان بمقتضائی وقت سید عقیل خان را نائب صوبه مقرر ساخته روز دوسده هدهم شهر صفر المطهر سال هزار و صد و بیست و پنج نعم دار الکلافت راهی گشت *

نیابت سید عقیل خان

چون سر بلند خان روانه گشت سید عقیل خان در فلهه بهدر داخل شده نانتظام مهم سرگرم گردید والد راقم از پرگنه دهنوی که در حاله والا و سپرد سید عقیل خان بود حسب الطلب آمد از آنکا که رتق و فتق مهمات او پیوسته تعلق بایشان داشت نامور مرحوعه پرداخته نیابت فوجداری پشن محال شرطی صوبه را بمعصوم ولی فوجداری بیر مکانم را نه رضا ولی برادرش و فوجداری کرد را بمحمد یحیی نانی برادر راده صدر خان نانی که از ابتدای ورود ناهمد آباد متوسل بود مقرر نمود و کوررائی محال سایر و کثیره پلچحه بمحمد جعفر عم راقم

گدرايد بعد ورود مدشور و عطيات بر حناح استعمال عارم اين صوب شده بتاريخ چهاردهم شهر حمادي الاول سال مذکور وارد احمدآباد گشت و شهاب خان را که صوبه مالوه مقرر شده بود در آمده بدان صوب شتاب محمد بيگ خان به تمسيت امور انتظام مهام نظام و مقرر نمودن موحداران و تهانه بندي متعلقه ناظم سرگرم گردیده مدت سه ماه دامر دياد پرداخته بخدم متصدي گري بدر سورت ار تعبر دلاور خان سروراري ياب *

صوبه داري آصف الدوله اسد خان و نيابست سر بلند

خان بهادر و ديواني شريعت خان نايب متشروع خان

ار پيشگاه خلوص و جهانداري سر بلند خان که بمص شش هزار سوار سر بندي داش نه دياب عمدة الملک آصف الدوله مقرر شد و پيش ار رسيدن خود نالغاب خان که ار کوه بکيان صوبه بود دابر مداحل دوش چنانچه ار تاريخ پنجم شهر شعبان المعظم دحيل کار گرديد و محمد بيگ خان به بدر سورت راهی گشت سر بلند خان ار حضور بنمايب خلعب فاحره سروراري يافته عارم صوبه احمد آباد شده بکوچهاي متوالی طی مراحل و قطع مدارل نموده بساگواره متصل سرحد صوبه رسیده نتاح در آورده متوجه پيش گردیده روز پنجم شهر شوال داخل بلده گشت و نظم و نسق مهمات پرداخت و عدد الرحمس و عدد الرحيم حماعداران همراهی خود را با فوج آراسته و توپخانه پي راسته دابر بدروس صوبه و تدبير و تاديپ متمردان و گرفت پيش کش رخص نمود آنها بصوب پته چموال که مسکن کوليان معسد مقرريست سثافته نتاح مواضعات و قتل و اسر آنها مبادرت نمودد و توجه احسن بدروس آن صلح نه عمل آمد سر بلند خان بدست آوير محصر مهر اقصى القصاة حواحه عدد الحميد خان و شريع خان ديوان و مهر عليخان بخشي و قايع نگار و اکرم الدين خان صدر که دران آوران بخطاب سپح الاسلام خان

سلطنت ابوالفتح معزالدین جهانداری شاه ابن خلد منزل شاه عالم بهادر شاه پادشاه و صوبه داری آصف الدوله اسد خان و نیابت محمد بیگ خان و دیوانی شریعت خان و نیابت متشروع خان

نوردهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و بیست و چهار واقعه ناگیر
حصرت خلد منزل در دارالسلطنت لاهور ری نموده میان پادشاهراها حدک
سلطانی بتوقع آمد و سلطنت بر ابوالفتح معزالدین جهانداری شاه پادشاه
مراز گریب - * بیب *

یکی چون رود دیگر آمد نکای جهانداری مانند بی کد حدای
و آنحضرت متوجه دارالخلافه ساه جهان آباد گشته سرپر آرا سدید امرحلیل
القدر وکالت دستور سابق نعمة الملك آصف الدوله اسد خان بهادر و منصب
وزارت نكمله الملك مدارالمهام دولهقار خان مرحمت شد و شرح سکه دین
تهج مقرر گشت - * بیب *

در آفاق رد سکه چون مهر ماه ابوالفتح عاری جهانداری شاه
اراسکا که از عهد حصرت خلد مکان محمد بیگ خان ربط قدیم نه آصف الدوله
داشت و بیر کیعیب سرگذشت خود و رسیدن نکر کول و معطل نشتن را
نعمدة الملك نوشته بود چون از انتقال خان میرور جنگ صوبه احمدآباد نه کسی
معوض ده گشته بود صوبه مذکور از پیشگاه خلایق و جهانداری نآصف الدوله عطا
گردید و بعد معروض مدسی محمد بیگ خان را نه نیابت صوبه تحویر نموده
ناصانه منصب که از اصل و اصانه سه هزار دات دو هزار سوار باشد و عطای عام
و نقاره سرورار گردانیده نوشت که از مکاتیکه رسیده باشد معاودت نموده خود را
نصوبه احمدآباد رساند اراسکا که او در آرزوی این چنین روز روز رس می

نارداشته نائره قتل را بات یاری سخندان مصلحت امیر فرودشایدند در عهد
 سانس این قسم حانه جنگی در بلده اتفاق بیفتاده بود این معنی بیردعب تازه
 سد القصه بعد چند روز محمد بیگ خان بودن خود را صلاح وقت ندیده
 برآمده بسمت کهرکول راهی گشت همدان ایام اقصی القصات عدد الحمید
 خان مستعفی امر قضا گردیده رخصت رفتن احمدآباد بعرض اقدس رساید
 و این معنی در پیشگاه خلایق و جهانانی مدطور سد لهدا حیمه خود را آتش
 داده لاس فقیرانه در بر کرده نگوشه مسجد شمس چون معروض قدسی گشت
 از راه تفصالت و قدم خدمت که بحال او مددول بود یرلیع سد که برادر خود
 سریع خان را که بدیوانی صوبه احمدآباد سرور است تا معاونت خود که
 شمس ماهه رخصت است نه دیانت خویش مقرر ساخته طلب دارد و بنابر
 سرانجام مهم دیوانی صوبه متشرع خان پسر سریع خان نایب ناسد حواجه
 عدد الحمید خان راضی ناین معنی شده باحمدآباد آمد و سریع خان
 رفته نامر فصائی حضور سرگرم کار گردید همدان ایام سهام خان بنابر
 بدو بس و احد پیس کش رمیدداران و کولیان صلح رود سارمندی بصوب برگاه
 کتبی و بیچاپور برآمده اکثر دیهات روز طلب را قرار واقعی تاحته صامن عدم تمرد
 گرفت که درین بین حذر پیوستی مرهته بر گذر نانا پیاری رسید لهدا معاودت
 نموده بیرون بلده بالوارم توپخانه و مصدداران متعیده و سید احمد گیلانی
 فوحدار سورته را همراه گرفته نکوچهای متواتر به توده رسید و ارانکا لشکر را
 حریده ساخته نگاه را به بهروچ مستاده تورک لشکر نموده ایلغار کرد مرهته از حذر
 رسیدن فوج از گذر نانا پیاری عده شده ناظر فوج صلاح روز دیگر که سهام
 خان کوچ نمود دکهبیان پیش راهی گشتند و سهام خان بعروگاه آنها برول
 نمود و بهمین تا او گلیسر رسید روزیکه ارانکا کوچ لشکر اسلام شد درین راه بر چند
 اول جنگ رویداد تدبیه معقول یافته روگردان شده رفتند و سهام خان
 تا بندر سورت رفته بعد مقامات چند رفتن دکهبیان معاودت نموده به
 احمد آباد آمد *

حوشی ها و علاوه وحشتها گردید - شهاب خان در صدد رساندن حب و گرفتن از نار گردانی بردستی در آمده روزی ده بهانه شکار سواری و فوج خود را مهیا ساخته جمعی را بیخدرانه بر حانه محمد بیگ خان که بر کنار لب حوی سارمتی واقع بود فرستاده که او را تساییده نار حواس و حبه مدبور نمایند و اگر بمعارض پیش آید فوجیکه مستعد است میرسد آنها فریب یک پاس روز بر آمده رسیده در حلوحانه در آمده ارادا رفتی دیوانخانه داشتند از اتعافات پیش از رسیدن فرستاده ها او باندزون رفته و چندی از پیاده و شاگرد پیشه که حاضر بودند و از سوئی مراحمی حاندین که اشتها یافته بود اطلاع داشتند باطهار اینکه خان اندرون است حذر کنیم مابع از دخول شدند و آنها منع پذیر نشده می خواستند که حراً و قهراً در آیدد نایکدیگر گفتگو واقع شد و دوسه کس از طرفین رحمی گشتند و فرستاد ها را بیرون بر آورده در را بستند محمد بیگ خان از استماع شور و عوا بیرون بر آمده بر ماحرا واقف شده با برادران و پسران و جمعی از علما من مستعد و آماده جنگ شده بسبب شهاب خان از آگاهی این واقعه فوج و توپخانه و مرحله های تخته بندی که برای همین معنی مرتب ساخته بود با فیلان تعیین فرا بود و جنگ توپ و تفنگ و نان در گرو و این حذر در کوچه و محلات درون و بیرون شهر شایع گردید از آنجا که پیستری از حماعداران و فرقه سپاه باشند گان درون حصار و آدطرف دریای سارمتی که در آنوقت بمشانه سهری بود و قریب شش هفت هزار کس از سوار و پیاده قوم افغان و غیره سپاه پیشه سکنا داشتند و از قدیم الایام مکرر بصیعه نوکری با محمد بیگ خان بودند بمکرد آگاهی از هر گوشه و کناره قاف و دیده خود را میرسانیدند و بدین مداول ازان طرف آب از راه دریچه حانه او بود که مشرف بدریا بود رسیده شریک شدند هر چند فوج شهاب خان متواتر حمله ور گشته یورش می نمود از صدمه رسیدن گوله بدوق و حرائیر که از پشت با مها و دیوار حانه میرسید کاری پیش نمیرفت و مردم بسیاری کشته و رحمی گردیدند و درین هنگامه چندی از حابهایی نزدیک سوخته نعارت رفت او احر همان در مهر علی خان بخشی صوبه و صعدر خان نانی درمیان آمده طرفین را از جنگ

پردارد و بموجب حکم والا بمهر امیر الامرا موحدايي گرد نواح بلده بنظر علی خان و یکصدي دات صد سوار بشرط آن امانه عطا گردید امانت خان بنابر بعضی امور و موسم بر شغال که سوار و طرق مسدود بود تا هنگام احراری آن در سورت توقف ورزیده پیش از رسیدن خود محمد بیگ نامی از حویشان و انور خان را برای تمشيب امور ماموره فرستاده متعاف آنها در معدود الايام روز دو شده هشتم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و سه باحمد آباد رسیده بحفظ و حراست بلده و تمشيب امور صوبه پرداخت و متصدي گري بنادر سورت نه دلاور خان تعلق گرفت همدران آران امانت خان بخطاب شهاب خان مخاطب گشت و از عرضداشت او معروض نارگاه فلک اشتنا ع گردید که مرهقه هر سال ناراده فاسد در فصاحت صوبه احمد آباد می آید اگر احياناً احتیاج نگاه داشت سپاه جمعیت شود فدوي در هر گاه هر فدوي برای نگاهداشت و مصالح توپخانه در کار شود تذخواه بر حراست عامره نماید لهذا حکم محکم عرورود یاف که عدد الحاح بقدر یک لک روپيه در ماهه باتفاق خود و بخشی و وایع نگار موافق صابطه تا ربع فساد از حراست عامره آنها تذخواه نمایند بنابر آن بدفعات سه لک و پنججاه و شش هزار و هشتصد و شانزده روپيه طلب سه ماه و هفده یوم بموجب دستگات بمهر دیوان صوبه تذخواه گرفت *

رونداد خانه جنگي با محمد بیگ خان

ارادها که محمد بیگ خان از خانه رادان ویدی می موروثی در سرکار والا و مرد سپاهی مدش بود بنظر بر حالات و قدم ندگی چنانچه نایب مراعات و سلوک در بر حور روز اول که بعنوان استقلال شتافته ملا می گشت با شهاب خان نکرده و در آمد و رفت و دیدن ها بنحوت مکنه را دید و این معنی میمانین نكدورت انکامید چون درین ایام تقدیم محافظ بلده بعد ارتحال خان فیروز جنگ از محالات انتقالی که نه شهاب خان سپرد کشته برداشت نموده بود و در مقدمه حساب و وجهه بار گردانی جواب راستی میداد بموجب ارد یاف دا

معروض قدسی گشته بود که متصدیان خان فیروز حدگ حرايه را وا کرده زردون مرتب شدن اسناد برات به سپاه و شاگرد پیشه داده و می دهد و به نهانه دادنی مدعی متصرف می شوند و حی کس دیوان کاعد کارحاجات را تدبیل میکند بدانراں حسب الحکم اعلیٰ بدیوان عز و رود یامب که نمکرد وصول این حکم اموال را تنقید تمام داتاق امامت خان و محمد بیک خان ار قرار واقع نصط در آورده هر که متصرف شده دند ار و نار حواسط نموده حقیقت را بر نگردد و نه گذارد که احدی تدبیل اوزاق دفتر تواند نمود و از متصدیان صامن معتبر بحیره بند نگیرد چون هور امامت خان ار بندر سورت برسیده بود محمد بیک خان حی کس دیوان و الماس و مصالح و بیکرور حواجه سرايان فیروز حدگ را دوستاق نمود اکرم الدینی خان که نعمدة الملك آصف الدوله اسد خان و امرايان عظام که حاجیر اکثر ارادها در سپرد داشت که یک لک روپيه بيموحب حدراً و قهرأ فیروز حدگ ار من گرفته چون من ز نه داشتم ار وجهه محصول حاجیرات داده ام لهذا حکم اقدس شرف و رود یامب که دیوان صوبه ار حمله اموال او بدهد و چون بردن بعش فیروز حدگ مقرر بود حکم اقدس رسید که اموال و عیره سرانجام ار داطق و صامب را مدسولان او که همراه بعش می آیند به درگاه معلی بیاورد *

مقرر شدن امانت خان متصدي بنذر مبارک سورت بضبط اموال خان فیروز جنگ و نیابت صوبه از خالصه شریفه

خدمت امیدی و موجداری پرگنه حویلی احمداناد و عیره محالات انتقالی خان فیروز حدگ بحالصة شریعه من اندای ثلثان حریف پارس نیل سال مذکور تعلق بدیرفته و نه امامت خان که دران هنگام متصدي بنذر سورت و بمصوب سه هزاره دات چهار هزار سوار سرفراری داشت تعویص یامب و برلیع شد که باحمدآناد شتاده ار تعلقات حدردار ناسد و نصط اموال خان فیروز حدگ

عوض حان و دیگر منصوبان نواقعی صدق اموال را که معذور نبود آنچه بعمل آمد زیر مهر فرق نموده کیفیت واقع را بحسور معروض داشتند اکثر بدعات از احد و حر و غیره در ایام حکومت او احداث یافته که هیچ یک از ناظران توفیق رفع آن ندافته اند اکنون رفته رفته بدرجه اتم پیوسته چنانچه بدیل عمل هر کدام ادشاء الله تعالی بقدر وسع معلومات ثبت خواهد افتاد کم و بیش مصادره که درباره بین پور فوجدار کرد و آنچه در حیوثره کوتوالی می شد چون در انوش در مردم یک گونه دسب رس بود چندان نمی نمود دیگر در محال سایر بر عرانه علالت حوراک دواب می عرانه یک روپیه بر می صد مال بازگدان که بمحال کثره پارچه برای ادای محصول رجوع می ساختند از مسلمین بیم روپیه از هندو یک روپیه نصیعه عولک ناظم فرار داده یکی از متوسلان خود را کرورزه ساخته دران محال بشاید و این بدعتها استمرار یافت اگرچه آن وقت کرورزه ناظم را سوای گرفتن وجه معین دخلی در تشخیص میب آن احساس و حکومت نبود متصدیان پادشاهی مواضع صابطه سرکار می کردند الحال بمزور ایام تمام اختیار نه کرورزه ناظم تعلق گرفته متصدیان پادشاهی برای نام اند - دیگر از حمله بدعتها احداثی انوش مقرر شدن محصول بر بقولات که ترکی گویند چون در صونه دار السرور برهانیور از قدیم محصول مددوی سبری مقرر است و در صونه احمد آباد گاهی معمول نموده حان فیروز جنگ که تازه از انجا بصوداری احمد آباد رسیده از آن محال استفسار نمود چون واضح گشت که درین صونه نمود لهدا فلین محصول مقرر صاحب که اکنون مدلی افروده و در درو شهر نوپسدها مقرر که آمدنی حلس ترکی و میوه را می نوشته ناسد و نیز مددوی روغن زرد که مردم سرناری می آرند احداث شد که اکنون هر دو محال شده اند الحال حنر ارتحال حان فیروز جنگ بعرض افسر رسید حکم والا تمام دیوان صونه در باب صدق اموال باتفاق اماب حان و وفایع نگار و سوانح نویس که بقرار واقعی پرداخت و نوعی احتیاط نگار بود که دومی فوت و هو گذاشت در میان بیاید و سر رشته آن بدوثره معلی ارسال دارند صادر گشت از انجا که از معروضه هر کاره صونه

گروهی برب آب سارمندی مقامات نموده و دعهه ثانی بطور طوی حشن
 و چراغان پرداخت محمد رضا نام که تازه از ولایت ایران وارد این دیار گشته
 و معروض مدسی شده بود حسب الحکم والا بشریعت خان دیوان عرو رود یاف
 که دو هزار روپیه حبس خرچ او از حراة عامرة بدهاند سابقاً پروانه در باب
 تعمیوة یک لک و بیس و پنج هزار روپیه در ماهه اخراجات سه بندی نو
 نگهداشت مهم راجپوتیه بخان فیروز جنگ بنام عدد الحکید خان دیوان پیشین
 صادر شده بود دریندلا که دیوانی بشریعت خان معوض گردید حکم اقدس بنام
 از شرف ورود افکند که مبلغ مذکور مرقومه را از تاریخگی که خان فیروز جنگ
 از احمدآباد برآمده و شروع نگهداشت کرده بموجب سرشته نگهداشت بخشی
 صوبه مطابق سند سابق تعمیوة دهد و محمد عدد الله بخدمت سوانح نویسی
 از تعمیر محمد محسن از حضور سرفراری یافته رسید سید احسن الله خان متصدی
 بندر کهندیای مقرر گشت خان فیروز جنگ از نواح بلده کوچ نموده پیش کش
 رمیداران صلح دریا: سارمندی گیران بموضع ولا سده عمله پرگنه ایتر رسیده چند
 ماه مقامات نمود و در سال هزار و صد و بیس و دو حسب الحکم اقدس بنام
 دیوان صوبه کرامت ورود فرمود که دریندلا حکم جهانمطاع آفتاب شعاع صادر شد
 که اشرفی و روپیه سکه مدارک نون یک توله مسکوک می کرده باشند چندی
 ندان ورن سکه بعمل آمد ثانی الحال موقوف گشته بدستور عهد پیشین حکم
 سد چون حمدة الملك مدارالمهام خانخانان وزیر الممالک رمین متصل لال
 دروازه و پهلوی دروازه بقار حاده قلعه بندر بنابر احداث رباط و مدرسه و مسجد
 خریدار کار عمارت شروع نموده بود ازاسکا که یک قطعه رمین محسوس حانه
 چندترة کوتوالی دراسکا واقع گشته از سرکار والا خریدار حسب الحکم والا بمهر
 عنایب الله خان میر سامان درین باب بشریعت خان دیوان رسید که وجهه
 میم رمین مذکور محمله طلب خانخانان که بعد فراج محاسبه حاکمیداری
 در سرکار والا برآمده محسوس نماید و آن قطعه را داخل عمارت نموده
 و نه تقید تمام تعمیر میشد چون تقدیر باتمام آن مقدر نبود بعد چندی

سره واقعۀ بلندۀ احمیر ملحوظ خاطر مدسی مظاهر بود رایات عالیات متوجهه
 آنصوب شد بحان فیروز جنگ فرمان روید که بالشکر آراسته و لوازم توپخانه
 خود را از احمدآباد دادگاه رسانیده سعادت اندوز ملازم سار و یک
 لک و بیست و پنج هزار روپیه در ماهه سه مدتی سه هزار سوار و پنج هزار پیاده
 می نفر سوار سی و پنج روپیه و پیاده چهار روپیه سوای جمعیت همراهی خود
 که نگهدارند نماید مقرر شد چنانچه یارده لک روپیه طلب هشت ماهه و بیست
 چهار روز بدفعات بموجب دستکات تحووه نمهر عدد الحمید خان و سرریع
 خان دیوانیان صوبه از حراجه عامره گرفت و نه دیوان صوبه فرمان سد که پنج صرب
 وپ و پنجاه رهکله و یک صد و پنجاه ستر نال و سه هزار نان و هزار من سرب
 هزار من ناروت و صد من مهنائی از توپخانه سرکار والا و دو صد نفر بیلدار و یک
 صد نفر تیردار و یک صد نفر سقا نوکر کرده در فوج خان فیروز جنگ تعیین نماید
 در سال هزار و صد و بیست و یک عدد الحمید خان که در حضور رسیده بود
 تفصیلات پادشاهی ساملحال از سده نوالا رتبه اقصی القضاة مداهی گشته در
 رکاب طغر انتساب سرگرم نامر مامور شد ملازم محمد خان بانی را که همراه
 برده بود رخصت انصراف داد و دیوانی صوبه اصالتاً بشریع خان برادرش
 که در احمدآباد بنیای می پرداخت معوض گردید همداران آوان روزی چند
 بیماری طاری حال خان فیروز جنگ گشته بود مدد نه صحت و اعتدال مزاج
 کرائید لهذا لوازم صیاف و اطعام سادات و مشایخ و اصحاب عمایم و مصدداران
 واعیان و اهالی شهر پرداخته تا سه شب در کنار رود سائرمی بچراغان و سر دادن
 انواع آتشیاری حسن نمود و بنابر نوشتن بعضی مقدمات بحضور نمهر علی خان
 بخشی وقایع نگار سلوک ناپسندید نموده یک دو ساعت در چنوتره کوتوالی
 توقف داده گذاشت و نامحمد محسن سوانح نویس نیز اعراض نموده در صحن
 مسجد جامع بعد انصراف از نماز مدتی چند در پیش مردم دوایند و از اکرام
 الدین خان لک روپیه و بهمین مقدار از کان داس پیشکار دیوانی حراً گرفت
 و نعم روانگی مازوز و مهم راجپوتیه برآمده بموضع اچیر عمه پرگنه حویلی سه

فرمود که چون در عهد حصرت حلد مکان مقرر شده که وقایع نگار و سوانحه نویس گماشتهای آرا در مقدمات مالی تحیل نداشت باید که نگذارند که آنها در مقدمات مالی دخل نمایند و بیز حکم معلی صادر شد که پول سیاه دام عالمگیری را شکسته برون عهد پادشاه عمران پناه که برون بیست و یک ماهه بود نه سکه مدارک رسانند چنانچه در آن وقت پول سیاه آن ورن تا مدتی رایج گشته بود بعد آن بهمان ورن عالمگیری عود نمود حسن چیره ناف حانه سرکار و کارحانات پادشاهراده که روانه شده بود بدائر حدر هنگامه مرهته برگشته آمد چون ریاست نصرت آیات پادشاهی بعد فتح محمد کام بخش از دکن معارفت فرموده متوجه همدوستان شد حکم جهان مطاع عالم مطیع بدیوان صوبه کرامت ورود فرمود که دستور سانی آنچه زر در حراین موجوده ناسد همراه خود گرفته بحضور بیار که در دواخی صوبه مالوه به لشکر ضروری اثر ملحق گردد و بیز فرمان سد که چون بعرض اقدس رسیده که نکات حانه درگاه شاه عالم قدس سره قرآن مجید و کلام حمید بخط شریف حصرت امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا موجود است آن را از سکاذه نشین آنجا گرفته بحضور بیار که زیارت دستخط آنحضرت تدرک هسته آید بدائران عدد الحمید حال قرآن را از صاحب سکاذه بطریق امانت گرفته با حرانه روانه گردید چون هنگام روانگی مقصده سانبولی رسید از آنجا که ملازم محمد خان بانی را که سید عقیل خان معوجداری آنجا مقرر کرده بود بدائر بدرقه همراه خود تا لشکر ضروری رود و در نزدیکی قصه دهان متعلقه صوبه مالوه بار دوی معلی پیوسته شرف اندوز ملازم گشت و قرآن مجید را بحذف والا رسانید بعد چندی معروض داشت که قرآن بطریق امانت از سکاذه نشین آنجا گرفته بحضور آورده ام حکم اقدس شرف مدور پیوست که ما را زیارت مدعا بود این تحفه بی بها سراوار همانجا است حواله فرمود و حکم سد که رسید صاحب سکاذه را بحضور برساند چون در آن هنگام راحه احیی سکه بدائر رؤیدان هرج و مرج و ارتحال حصرت حلد مکان خود پیروز را متصرف شده سرسوزش و فساد برداشته و بیز زیارت حصرت حواحه معین الدین چشتی قدس

مسجد استماع یکی از بی ناگان حمانه مذکور پای خطیب را از هزار مندر کسیده
 از رحم نکرده مقتول صاحب دیگران او را کشیده بیرون مسجد در راسته بازار
 انداخته چنانچه با آذوهای روز افتاده بود پس از حصول رخصت ناظم صوبه
 به تحقیر و تکفیر او پرداخته حکاک سپردند شمدران آوان حکم اقدس بنام
 دیوان صوبه عروزد یامب که آنچه روز در حرای صوبه فراهم آمده ناسد همراهِ گرفته
 بزرگ طغر انتساب که متوجه حیدر آباد است و بدواری دار القلی ارحین
 میرسد یازد چنانچه بموجب حکم اسرف عند التعمید حال سر انتظام باز بدار
 نموده حراهِ را گرفته در بدواری ارحین بتصور جمع البدور رسانیده مورد تفصالت
 پادشاهانه گشته رخصت صوبه و تعلقه خود یامب متعمد خان ک مدار المہام
 پادشاهانه حراهِ ساه نهاد بود به مله داری حیدرآباد سر اداری یامب و سپرد آن
 به سید عقیل خان گردید و میر ابو القاسم خدمت کوتوالی و کزوزه محل گنهر
 پارچه که در عهد حضرت حلد مکان معروف گشته بود تعیین شد و میر ابو القاسم
 خدمت امیدی داج تصحیحه از تعیر سیم بدم الدین و محمد کاظم و
 محمد حاتم بیگ به داروغگی چیره نامتوان و حواحه عوض داروغه حراهِ عامر
 ناده از تعیر عند الواسع و علی اکبر بحسی و وقایع نگار و شیخ نور الله خدمت
 داروغگی حراهِ یب المال و امیدی چیده دف حانه از تعیر شرف الدین
 از حضور مقبر گشتند و همدین ایام تحفیف دایمی که در عهد حضرت حلد
 مکان در اکثر پرگنات شده بود بموجب حکم باز یامب گردیده بتقاضا شد بلکه
 در بعضی مکانات افزود دایمی هم بعمل آمد و متصدی گری بندر کهنایب
 از تعیر اماب حان و تهاهِ داری کاحنه از تعیر سید علیخان بیروز حدگ بنام
 اعتماد حان تحویر نموده دحیل صاحب و محمد قلی دو صدی دات سی سوار
 و یک صدی دات ابراهیم قلی و قاسم قلی سرح ایضاً پسران کاظم بیگ که
 ابراهیم حان تحویر نموده بود درینولا بدرجه پذیرائی رسیده سرفراز شدند - چون
 بعرض اقدس رسیده بود که وقایع نگار و سوانحه نویس نلدۀ احمد آباد میخواستند
 که گماشته شد ۱۱ در کوته پارچه بفرستد حکم مقدس به دیوان صوبه عروزد

حان مُستعفی به عاری الدین حان بهادر فیروز جنگ سپه سالار که منصب
 هعب هراری ذات هعب هزار سوار دو اسپه سه اسپه ناله شرط ممتاز و بصونداری
 دار السرور برهانیپور قیام داسب تعویص یامب و نارسال فرمان والا شان و مرحمم
 حلع و اسب خاصه سر بلند گردید حکم شد که از همانکا بصوبه شتافته
 نتمسیب امور و مهام و انتظام و صط و نسق پردازد اهدا حسب الامر حلیل القدر
 نکوچهای متواتر راهی شده وارد سرحد صوبه گشب محمد بیگ حان
 و عدد الحمید حان دیوان صوبه و مهر عالی حان بخشی و وقایع نگار و عیوه
 مصدداران متعینه صوبه باستقلال شتافته مدعی گشتند روز دو شنبه هم شهر
 رحب المرحب سال هزار و صد و بیستم داخل بلده گردیده تعمی موجداران
 و تهاه داران متعلقه بطامب سر گرم کار گشب محمد بیگ حان را به بیامب
 موجداری پشی محال سرطی صوبه مقرر ساحب و همدری سل سد عقیل حان
 متصدیگری محالات حاگیر پادشاه راده محمد جهان دار شاه بهادر که در صوبه
 احمد آباد یافته و تهاه داری پیتها پور که سائق میر عدد الوهاب برادرش داسب
 و در جنگ مرهته برتنه شهادت فایر گشته تعویص یامب و محمد علی والد راعم
 تقریب وقایع نگاری محالات موصوف در هنگامیکه رایات نصرت آیات پادشاهی
 متوجه مهم محمد کام بخش به دکن بود در عرض راه بهمراهی او رخص
 یافته رسید مسود اوراق در سی هشب سالگی وارد این دیار گردیده آنچه در آن
 هنگام برای العین خود مشاهده نموده در خاطر داشت و چه از تقریر ثقات
 استماع رعب مدرج میسار حان فیروز جنگ عوض حان را بدان بدو نسب
 و احد پیش کش رمیداران تعیین فرمود از انکا که حکم اقدس به حمیع صوبکات
 سرف نعا یافته بود که در خطبه جمعات و عیدین لعلط وصی اضافه باسم حلیقه
 چهارم میخوانده باشد چون حماعه اهل توران همراهیان حان فیروز جنگ در
 روز جمعه اول که خطیب خطبه را خواند بعضی از انها خطیب را تهدید
 منع نمودند که آینده باین لعلط متلعلط نگرند چون حکم مبرم اقدس نعا یافته
 بود مالعرا از حمله مرهه حال انکاشته در جمعه دیگر بدستور سابق خطبه ادسا کرد

ندیوان صوبه گف که نگاه داسب سپاه و سرانجام توپخانه از سرکار والا ضرور اسب دیوان حواف داد که بدون حکم حضور یکدام از حرانه عامره تندخواه نمی تواند شد این معنی را بدرگاه معلی معروض ناید داسب او گف جان و مال و دوی درگاه نثار کار پادشاهی اسب لیکن اگر کفار بحدود ایدصوف در آیدد تا آنکه حواف از حضور برسد کار ضرور اسب که وف از دسب میروند لهدا حسب الحکم بمهر حمده الملک مدارالمهام حان خاندان نندیوان صوبه عر ورود یاف که درباب نگاه داست سه نددی موافق صابطه باتفاق بخشی صوبه طلب آکمامه تندخواه دهمد و نیز درباب صطی اموال و وصول ر رهایی که بر دمه محمد بیگ حان و غیره دنت محمد اعظم ساه نای اسب حکم اقدس ورود فرمود و اراکها که وکالت بمعده تحک اسد حان تفویض یافته بود درباب مدطور داستن پروانجات حاگیرداران و شر خدمات و ارباب ایامه و تندخواه داران نقدی و غیره اسناد بمهر وکالت و وزارت رسید و فرمان شد که دیوانیان صوبجات مدد معاش ارباب استحقاق ازاعی و نیز بدستور عهد حصرت حلد مکان بشرط حی و فائم بودن و صحت اسناد شر س بدستور سابق را گذارد و معترض احوال آنها نه شده معترضت برسانند و جتی نه اهل خدمات پادشاهی اند بدستور سابق بحال - تن چون از معروعه عمت خان متصدی نددر سورت و نددر کهدنایب نعوض تمس رسید که اعتماد خایه مختصری معرول نددر کهدنایب هزار و سه صد و چهل - - - - - و بیست مختصر - - - - - سده اسب لهدا حکم اشرف - - - - - صادر شد - - - - - معترض را از معروض وصول در آورده داخل خایه - - - - - بدختمی - - - - - شد - - - - -

سوره شریفی غازی - بن خان بهادر فیروز

جنگ و دیوتی ترحمه عبد الحمید

خان و شریعت خان

جنگ و دیوتی ترحمه - بن خان بهادر فیروز

که ناعوای بعضی با عاقبت اندیشان دعوی سرو همسری با حلیفه آلهی داسب
از راه عرو و پندار با فرزدان و سرداران مقبول گردید تدعه و لحقه او دستگیر سده
برددان اندی در آمدند باید که آن عمده مریدان سعادت نشان سادیانه این فتح
عظیم که از پرده عیب ناریان دیدار و مجاهدان تهور سعار بمنصه ظهور حلوه گر
گردید بمسامع خاص و عام و کوچک و درگ سکنه آن دیار رسانیده سجدات سکر
الهی بتقدیم رسانند و از راه فصل و کرم لے اداره صوداری احمدآباد بدستور
سابق بآن وزارت پناه بحال شد باید که در ترویج حال رعایا و برایا و مساکین عامه
حلق الله و گرد اوری محصولات سرکار والا و فلح و ممع فطاع الطریق و لوازم
صوداری نکمال سعی بعمل آورده حس اعمال زامثمر نتایج خود سناد نتایج
عرق سرربیع الثانی سده احد حاوس معلی تحریر یاب انراهم حان پس از
وزود فرمان والا ساں بمراسم استبدال و تقدیم آداب موافق صابطه پرداخته داخل
قلعه ارک گردید اراکها که درین هرح و مرج کولیان متمرد سرشورش و فساد
برداسته بودند لهدا ابراهیم حان بدادر بدروسب بصوف پرگنه کتری بر آمده
چندی نگرفت صامعی عدم ترمود فوج کسی نموده معاربت کرد چون دسب
کشیدن از نوکری و گوسه ابوا گردید مکمون صمیر داسب محمد بیگ حان را
به بیامت صونه تارسیدن ناظم دیگر مقرر ساخته بهم شهر رحب المرحب سال صدر
بصوب دارالکلام راهی گشت محمد بیگ حان به نظم و نسق صونه
و محافظت بلده سرگرم کار گردید چون تقرر بیامت او از روی و قایح و سوانحه
بعرض اقدس رسید حسب الحکم معلی تا تعیین یافتن ناظم منصوب و ترویج
حطنه طینه و سکه مدارک بدام نامی و القاب سامی که سرح آنها از حضور عطا
شده بود بدام او و حواحه عدد التعمید حان دیوان صونه عرو رود یاب *

شرح سکه مبارک شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازی

همدراں آواں از معروضه احبار نویسان بعرض اسرف رسید که محمد بیگ
حان نائب نظام حقیقت انتشار مرهته مابین بندر سورت و بلده استماع نموده

مقام احمد نگر واقع ناگپور حضرت حلد مکن روئیداد پادشاه راده عالیجاه محمد اعظم شاه که همدران ایام از حضور بصورت مالوه مرخص گشته روانه سده بود در دو سه منزل خدراحتال آنحضرت شنیده در حجاج استعمال معاودت فرمود و نه تقدیم مراسم تعزیت و سوگواری و استمال نار ماندها پرداخته روز عید الصبح سریر آزادی سلطنت سده بصورت دار الخلاف بهیض فرمودند و پادشاه راده محمد معظم بهادر شاه که در آن هنگام در تق و فتق مهمات صوبه کابل اشتغال داشتند پس از وصول احدی مذکوره متوجه دار الخلاف شاه جهان آباد شده نه دار السلطنت لاهور جلوس اول بر تخت سلطنت فرموده روانه پیس گردیدند تا آنکه هر در جاد پادشاه راده ها در میدان حاکم نواحی مستقر الخلاف اکثر آباد بهمرسیده حدگ سلطانی روئیداد محمد اعظم شاه از تقدیرات آسمانی گشته افتاد و نه اورنگ خلافت و جهانگیری حضرت حلد منزل ابو النصر طاب الدین محمد معظم بهادر شاه پادشاه عاری صعود فرموده در ناح دیره واقع مستقر الخلاف مذکور هجدهم ربیع الاول سال هزار و صد و نوزده جلوس میمند مانوس دریم و تعیین خطبه و سکه اتفاق یافت و منصب حلیل القدر و کاتب بعمدة الملك اسد خان و امر وزارت بعمدة الملك مدعم خان حاکمان سیبه سالار شد معوض گردید و فرامین و مناسیر لازم الانقیاد تمام باطلان و دیوانیل ممالک محروسه صادر شد *

نقل فرمان والا شان بنام ابراهیم خان در سریر آرائی و استغلال نظام

آنکه اعتقاد خلافت و فرمان زرائی اعتماد سلطنت و کشور کشائی مسمول تفصلات حریت و حلیه ظل الهی عمدت روئیداد حداد حلیقه الرحمانی رنده مقرران آستان ملک آشیل ابراهیم حل بعدایت پادشاهی مستطهر و مستشر بوده داد که ویدس نسیم عمر نام لئی در فتح و نصرت دقتال لے زوال عدو مال سامعه افزوز حل و جهانیاں گوناویده تصویب نگرس پذیر میگردن که مخالف تنه کارسیه روزگار

تا موضع نثوه سه گروهی دست تپاول درار ساختند عدالهادی و پدیمیل دیوان
 برد ابراهیم خان آمده کیعیب حالت سپاه که با کروه دکهبیان مقاومت تواند
 نمود طاهر ساختند و او خود سوار شده معروفه گاه فوج آمده بطر تامل بگریسته
 حرارت و جلادتی در آنها دید و قلق و اضطراب سکنه پور حات و دیهات را برای
 العین خود مشاهده کرد از آنجا که خبر ارتحال حضرت خلد مکان به دور
 و نزدیک رسیده و هنوز سلطنت بیکی از پادشاهرادهای عالی تبار قرار نیافته
 بود صلاح خبر اندیشان دور اندیش مظفر حسین که سانس از مرهته حدائی
 گریده بهمراهی حواجه عبد الحمید خان و محمد بیگ خان او را دستگیر ساخته
 بود چنانچه سابقاً نگذارش در آمده با براین داس منصب دار بنابر مصالحه
 خود بالا حی شدند ناتهه عرستاد پس از گف و شدند دو لک و ده هزار روپیه
 نصیعه کهدلی بشرط آنکه از همانجا معاودت نماید انفصال یاب و مبلغ مرقوم
 از حرانه عامره نگفته ناظم و دستک دیوان صوبه داده شد و آنها برگشته رفتند
 و فوج ناظم صوبه بیسب و دریم شهر صدر داخل بلده گشت و اطمینان قلب
 عامه رعایا و کافه برابا شهر و پورحات گردید *

سلطنت حضرت خلد منزل ابو النصر قطب الدین

محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازی

و صوبه داری ابراهیم خان و دیوانی

خواجه عبد الحمید خان و روانه

شدن ناظم صوبه باوجود ورود

فرمان والا شان بحضور

و نیابت محمد

بیگ خان

چون تاریخ بیسب و هفتم شهر دیقعهه الحرام سال هزار و صد و نود و در

صمیمه بخشگیری داس چوں تاب مقاومت بیاورده کدازه گروپ و بدین دهن
اکثر فوحداران برخاستند مرهته نه قصه موبده رسیده آنکا را تاح را آورده
آتش داد و این حدرو حش ائر زور در سده سشم سجر صغر المطر سده ۱۱۱۹
هرار و صد و نوده ار تقریر عامل برگده محمود آباد که ار قبل حواحه عدد الحمید
حان دیوان صونه در آنکا بود رسید که دکمیان ار قصه بزاد ناین طرف رسیده
اند و متواتر و متوالی این معنی صدق مقرون گردیده سایع شد دیوان صونه
و بخشی ناتفاق یکدیگر برد ابراهیم حل ستافه طاهر ساختند و بیر توصوح
انکامید که نالاحی شوناتهه مطلعهای خطیر کلی بصیعه مال آمایی که نالطلاح
آنها کهدی گویند داعیه دارد ابراهیم حل پس ار دریاف این معنی میر
عدد الهادی بخشی و پندیمل دیوان خود را باستعداد سپاه بوبگهداس
مامور صاحب و نستحکام برج و نازه همب گماشت چون دران ایام فرقه سپاه در
لده و آنطرف دریای سارمندی ساکی بودند عرصه سه روز قریب هشت هرار
سوار و سه هرار پیاده و قریب چهار هرار کولی و زاحپوت نواحی حسب الطلب
بعنوان کومک فراهم آمدند و هم شعر صدر عدد الهادی و پندیمل دیوان دظم
و عدد الحمید حان دیوان صونه و محمد بیگ حان و نظر علی حان و معدر حان
نایی و جمعی ار مصدداران و مشاهیر رجال و طایفه شجاعان گجرات متعیده
و فوحداران بالوارمه توپخانه بر تالاب کانگریه معسکر آراسته مورچال بستند
ناوحدو اجتماع ایدهمه جمعیت سکه پور چات و دیهات اطراف و نواح بیدسب
و پا شده ناصطرات تمام نعیال و اطفال و احوال و انقال رو بحصار شهر پناه آوردند
و بردروب ازدهامی رؤیداد که اکثر پدر ار پسر و مادر ار دختر جدا افتاده و ار
افتادن بر روی یکدیگر برخی کالا خود را گم کردند و بازار حملان و مردوزان
و عراقچیان چنان گرم گشت که مرد هفته را در یک روز میگرفتند القصه سرداران
فوج بنابر بی حکری سپاه که چشم شان ار حدگ سانس ترسیده بود در کوچ
و مقام ادیشه مدد بودند مرهته ار دریاف این معنی حری سده همه حا
تاح و تاراج کنان بمحمود آند درارده گروهی شهر رسیده سواران خوش اسپه

برداشته ناکمور محکم سنگه که در مدگی والا امتیاز داسد جنگ نموده غالب
آمده بود یک گونه فوت و مکد پیدا ساخته بر حودهپور روم و جعفر ملی
واد کاظم بیگ را که نه دیان فوجداری آدکا می پرداخت بیرون نموده متصرف
گشت و روز عید الصحری بعد ادای صلوة افواهای حدر ارتحال حضرت حلد
مکان سیوع یافد در روز دیگر بنقین پیوس - * نظم *

اگر بر کشاید ملک راز خویش گوید سرانجام و آغار خویش
نرس پر ر خون دلیران بود کسارش پر ار تاج داران بود
پر از مرد دانا بود دامنس پر از گلرخان حب و پیراهدش

آمدن بالاجی بشنوناته مرهته بافوج گران و تاخت
نمودن اکثر پرگنات و معاودت نمودن بعد
گرفتن دولک و دوهزار روپیه بصیغه
کهندنی از بلده احمد آباد

ارآکا که پیوسته افواج بحر امواج پادساهی نتعاقب و رد و سب مرهته
مامور بودند بهر حالت که روی می آورد و مرافقه دسب تطاول نتاحب و تاراج
درار میکردند درینولا که رحلب حضرت حلد مکان که بعد سپری شدن پنجاه سال
و کثری سلطنت عرصه ظهور آمد عجب تهلکه و طرفه آشوبی در ممالک
محرورسہ رح نمود - * نظم *

رمب آنکه بود حانه ملک استوار ارو روم آنکه داسد کار جهانی قرار ارو
حصوصاً درین صوبه که مدخر نظم و نسق ناطمان و فوجداران و تهانه مددی کولیان
و راجدوتان متمرک مامرد روناه در گوسه و ویرانه حریده بودند سرشورش و فساد
برداشتند علاوه آن چون دکدیایان در مقدمه عدد الحمید خان چاشته حور این
ملک سده بودند درینولا بالاحی شنوناته نامی بافوج گران همان هوس در سر
و همان داعیه در صمیرحا داده ار راه حانوه عارم اینصوب گشت و همه حا عارت
کدان نگودهرة پیوسد نائب محمد مراد خان بخششی که فوجداری آکا ده

مداص و افرونی مراتب آن امارت پناه شود انشاء الله تعالی بعد رسیدن به احمدآباد گنجرات حاگیدرات حید و اصابه نمایان مرحمت خواهد شد عنایات کشور ستانی بر آن امارت پناه زور افرون اسب چون فرمان مسطور نبراهیم خان رسید شرایط استقلال و آداب بها آورده پس از اطلاع مضمون عرصداش پیانه سرور خلافت مصیر نمود که شرطی صوبه احمدآباد بسبب صوبه داران دیگر که بدو بسبب خوف نموده اند کمتر نداسد بموجب حکم والا مراتب محمد امینی خان و او بعرض اسرف رسید از پیسگاه فصل و کرم اصابه یک هزار سوار و هشتاد یک دام ابعام و یک لک روپیه بعنوان مساعده از حرانه دارالسلطنت لاهور مرحمت گردید چون برسد خان حلف او دبائر عذر آزار از صوبه داری دارالخیر احمیر و فوجداری خودهبور که تفویض یافته بود مستعفی بود به ابراهیم خان یرایع شد که او را مستمال نموده راضی نماید چنانچه برسد خان بموجب استمال پدیرائی حکم والا نموده قتل از رسیدن ابراهیم خان ممکن متعلقه خود رسید و ابراهیم خان از کشمیر مکوجهای متواتر عارم احمد آباد گشته بعد قطع مدارل و طی مراحل نه روز یکسند شاهردهم شهر دیعده الحکرام سال هزار و هیجده بملازم ساهراده بهادر سرف اندور گشت و مطابق امر اقدس که ساقی ذکر یافته عطالی خلعب و نیمه آستین و حنجر مرصع سر بلندی یافته دخیل کار گردید و شاهراده بهادر روز سنده هفتم شهر دیحکه الحکرام بعزم حضور لامع النور کوچ فرمود ابراهیم خان نتمشیب مهم و انتظام صوبه و نص نمودن بوجداران و تهاه داران متعلقه بطامب پرداخت علی علی ولد کاظم بیگ را به دیاب فوجداری پتن و معصوم علی برادر دویمی را بوجداری بیرم گام تعیین نمود و آنها بدان صوب شتافته به بدو بسبب و گرفتن صامبی عدم تمر کولیان اشتعال ورزیدند علی قلی که بر موصع سمو معموله پتن سواری نموده بود کشته افتاد و معصوم بحسب اتفاق بر موصع چهپیار متعلقه پنه چنوال روم حمعی از همراهیان او کشته و رحمی افتاد و اسب سواری او بکار آمد و خود بدسواری برآمد چون در آن آواں راحه حبیب سنگه که از چندی سرشورش و فساد

صوبه داري ابراهيم خان و ديواني عبد الحميد خان و ارتحال حضرت خلد مكن

چون پادشاهزاده عاليچاه محمد اعظم شاه بدار نا موافقت آب هرا
عدد الحميد خان ديوان صوبه را نايب مقرر فرموده بكنصور شتافته ار صوداري
مستعفى گشتند بداران فرمان والا شان در باب تعريض صوبه داري احمدآباد نه
ادراهم خان كه در كشمير بامر نظام مى پرداخته شرف صدور يافت *

نقل فرمان والا شان در باب تفويض صوبه داري احمد آباد آنكه

امارت و ايالت پناه مورد مراحم بيكران عمده و ديوان شهاب نسان رنده
مريدان شجاع نسان ابراهيم خان بعدايت پادشاهى اميدوار بوده دادند كه
فررد ار محمد دلداد بجان برابر والا حسب نلد نسا عاليچاه محمد اعظم شاه
استعفاء صوداري احمدآباد حسب ناسارى آب و هواى آنجا نموده هميشه مكرور
حاضر و دسى موطن سايستگى و لياقت و حسن عمل و گياست آن عمده
مريدان سعادت نشان بوده ار زوى كمال فصل و احسان و وفور و در داني نظم و نسق
آن صوبه نعطامى هراري ذات هزار سوار و چهل لك دام انعام معوض فرموديم كه
ار اصل و اصابه مدصب آن امارت پناه شش هراري پنج هزار سوار دو اسبه كه
هعب هزار سوار ميشود و چهل لك دام انعام مقرر فرموديم مى نايد كه تا رسيدن
ناظم صوبه كشمير نائب در آنجا گداشته برودى روانه صوبه احمدآباد گكرات سود
چون در آنجا صوبه پادشاهزاده هاى كامگار و امرايان عاليمقدار حسب مكاو طب
و تدبيره ارباب فساد و دستگيري رعايا و عامه حلق الله مى نموده اند محمد امين
خان ار كمال خود بافراط حسن نسق و سياست پرداخته اميرا لامرزا سايسته خان
بير درين كار خود را معاف نداشته بملاحظه عمده مدصب و انعام عظيم روح
سايسته و وافر نگاه داشته عمل آن ربيع الشان كم ار آنها نداشتد كه موجب ترقى

خطوط مشتمل بر تکویر خدمات و دیگر مقدمات بحصور استثناء و تلیس هم
 میرسید لهدا مقرر شد که دیواییان و املای حالصات افتتاح و احتتام پوشتکات
 را بخط خود می کرده باشند تا رفع استثناء شود و بر حسب الحکم اعلی
 کرامت صدور فرمود که آنچه منلعی که از روی فصل نه صیغه انعام و مساعده
 تذکوة می شود بلا قصور وصولی تمام و کمال ناربات طلب تذکوة میداده
 باشند و بعلب وضع و صوابت مراحم بشود درین باب یرلیع گیتی مطاع بدیوان صونه
 رسید - و چون درک داس راآهور ناعوای احیب سنگه پرداخته و او در صاع
 حدودهیور سر بشورس برداشته بود ساهراده بهادر فوحی سسم تهراد وعیره تعیین
 نمود درک داس از استماع این معنی هراس برداشته تا ماکن کولیاں غیر مطیع
 رفته بظر بفرط توحش و مکرر مصدر چنین ادا گردانیدن و مامور شدن فوج تا
 سر و قتل او و مچلکا دادن مصدر حان نالی در باب قلع و قمع او نه تکویر
 و وحداری پتن ناصاف مشروط از معروضه شاهراده بعرض مقدس رسید بمطوور
 گشت و تهنه داری املدازه باحمد نافر موزاسه نکاگیر اضاف مشروط که تکویر آن
 معروض گردید حکم اقدس نادر گشت که موزاسه که اول بچندرسین جهاء
 تکویر کرده بودند خدمات دیگر بسیار اسب مشروط را مکمل دیگر تکویر نمایند
 از اظهار بعضی عرض گوین ساهراده بهادر ظاهر شد که عدد الحمید حان بنابر
 ارتباط نادرگا راآهور احضار محفی نوکیل او میرساند شاهراده این معنی را
 بحصور عرصداش نمود در پاسج حواف یامت که او حافظ و حاحی و مسلمان
 و مسلمان راده اسب چه ممکن که دوست کافر باشد - سنکاک هدا بهتان عظیم
 حکم اقدس نه شاهراده شرف صدور یاف که چون سوزش مرهقه نه سب
 چاشته حوزی نار طرف سورت و گکرات بعرض رسیده آن والا گهر ابراهیم حان
 را طلبیده رود بطرف سورت متوجهه شوند و رده رده نراه نکلانه بحصور نیاید
 و تکویر منصص پسر شیخ علی رضا سر هندی که نموده بودند عر پدیرائی
 دیاف همدران ایام یک لک روپیه در وجهه انعام ساهراده بهادر از حرانه احمد
 آباد مرحمت گردید *

که برای برول او مقرر کرده باشند گایست و در ملاقات شخصی و میر تورک بمدرل و رفته بیازد بلکه ملاقاتها در میان راه بر سر سوارها باشد و مصاحبه شود سابقاً گذارش یافته که فرگیل در دریا ساد دریا نموده چهارات را گرفته اند چون اصلاح ساد آنها شده بود حکم جهان مطاع آفتاب سماع در ناف منع تجارت و لندیس از ممالک محروسه صادر گشت بعد التعمید حان یرایع سد که تجارت آن حمایه را از احمد آباد منع نمایند ثانی الحال همدریس سال و شتر الاسلام و شیخ السلام که در قید اهل فرنگ بودند چون سلوک آن حمایه شد خلاص گشته آمدند و رفع ساد دریا کسب و چهارات بکاطر جمع راهی شدند از آنجا که دران ایام شورش مرهته دکنی در این صوبه اکثر روی میداد محمد کمال خان ولد معاهد خان حالوری فوجدار پالن پور ظهور حسن خدمت دانسته بدریعه نصیب پناه سیخ نور الحق نعوض اقدس رسانید که باستماع ازاده ناطله دکنیان سمب احمد آباد محمد بیروز خانه را که با جمعیت در مکن متعلقه گذاشته خود سوار و پیاده از نوکران و رمیداران همراه گرفته باحمد آباد میرسد امید وار است که جمعیت کومکی همراهی فدوی درگاه را تا مدت تقدیم کار پادشاهی بدستور گنجرات نقد حوراک از سرکار معلی رعایت شود که همراه ندده حاضراتی نمایند منظور و حکم درین باب بدیوان صوبه یرایع رسید - همدران ایام حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر سد که بداطلال و فوجداران صوبتات ممالک محروسه قلمی گردد که امر معروف و نهی از منکر برهمنه واجب است که میرا میر را با لکل از هر جا دور ناید کرد درین ماده حکم محکم بنام صوبه دیر عرورود یافت و تقید این معنی بعمل آمد چون پیش ازین پادشاهزاده عالیخانه بدار خیابان داروغه گنهره پارچه عدد الواسع را کرورده محال مستور مقرر فرموده بودند از آنجا که تعیین کرورده خلاف معمولی بود و داروغه صابطه است ثانی الحال در عرض مکرر موقوف حکم سد و برای بدداشتن کرورده به عدد التعمید حان دیوان صوبه حکم گیتی معقود رسید و بعمل در آمد و دیر حکم اقدس بنام دیوان صوبه رسید که چون

نعمان خان معروض داشته مدطور شد و حکم شد که برکات ساهراده بحضور بیاید
 و محمد بیگ خان برتن تعلقه سورته ماهور گسب و نظر علی خان را که
 ساهراده بنوحداری محمد نگر عرف هلود بشرط احراج چندرین رمیددار آنجا
 وایم بودن او برمینداری و حقیق موحود نداستن اکثر متعیدان صونه تا
 بیدان موافق صاطه و اسپان حصه دات ار و فایع رگاب ساهراده بهادر معروض اربع
 اعلی گردید مدطر علی خان تحویر مدطور گسب و برلیع شد که بمعیدان برای
 موحود داشتن تا بیدان و اسپان حصه دات ساهراده تاکید نماید همدراں آیام عطر
 گلاب و یک گارد و زوعن مدعشه و نادام ار حضور لامع المور نه ساهراده عطا گردید
 چون راحه حی سنگه بموجب حکم اقدس نا فوج بدادر حدر فراهم آمدن دکمیلان
 ناراده باطله ایدصوب برگذر نا نا پیاره تعین سده بود آدها برگسته رفتند ار آنجا که
 ار معروض ساهراده بهادر در پیسگاه خلایف و جهانانی بوصوح انکامید که
 انراهم حان ناظم صونه ار دار الخیر احمیر بر آمده عنقریب میرسد و خود ار راه
 نکلانه بموجب حکم روانه می شود حکم جهان مطاع صادر شد که ملازم و
 رخصت ناظم صونه در یک روز و یک مجلس ناسد خلعت نا نیمه آستین و حدیجر
 مرصع نه قیمت دو سه هزار روپیه نا کل و علاقه مرورید ندهد چون ار رزی
 احبار بدر سورت معروض اقدس گسته بود که علی نقی نام دختر راده
 والی ایران ناراده آستان بوسی نه بدر سورت رسیده اسب حکم اسرف نه
 ساهراده بهادر شرف ورود یاف که هرگاه او برای ملاقات برسد دیوان و ملتعب
 حان نا مصدداران تا بیرون لشکر خود ناستقلال فرستاده و دیدن در خلوت که
 دیوان ناسد اولی اسب خلعت پیس فیمب نا حدیجر مرصع نا کل و علاقه
 و یک اسب عربی بیس فیمب نا سار طلا و رین نقاشی نو و عنای
 رربع تاره و دو هزار روپیه ار سرکار خود داده او را نا سردار بدرقه که حراجه
 بیارد بحضور پرور رخصت کند و تا آنجا ناسد نه کشکیان تاکید نماید که
 دردی در حانه اش نه سود و مروه الحال بیاید ثاباً درین باب حکم رسید که
 استقلال دیوان و بخشی در کار بیس کوتوال ار منزل فریب در حانه یا مکانی

که بیچاره دیوان ناسد سپاه چه کند تا مراد بخش فریب ده هزار سپاهی
 خوف آمده بودند سه مددی چهار پدج هزار نگهدارند و پیاده دیر که تان
 والا گهر گمان تعلب و بیجا خرچ کردن بیست اگر ناظم مدصوب برسد
 پسرش را که نثار الخیر احمیر رسیده طلبد در گذشته بهمان راه نیاید که
 مرسته‌ها را قدرت در آمدن نماند چون از روی وقایع همراهی شاه راده بهادر
 نعر اشرف رسید که یک بهر چهار گه‌تری زور بر آمده عدالت می سپید حکم
 والا عروزد یاف که در عدالت نمودن تعحیل اولی اسب و در ناب ملاّ غالب
 داروغه یرلع شد که چون داروغگی عدالت از همه صوبکات منع نموده که کار بیکاران
 اسب سابقا رقمده کلک بیان گشته که مطهر حسین نامی از همراهیان دکهمیان
 را عند الحמיד خان مصحوب حویش آورده و محمد بیگ خان گرفتار نموده
 در قید داشته و حکم والا رسید که او را شاهزاده بهادر حواله نماید درینولا عند
 الحמיד خان بحصور انور معروض داشته که او را نامیدواری ندگی والا و کار شاهی
 آورده بودم امیدوار اسب که خلاص شود حکم اسرف عروزد یاف که این
 معنی را شاهزاده طاهر نماید که آنچه مناسب باشد عمل خواهد آورد چون
 مقرون بصدق بود شاهزاده خلاص فرمود ازانکا که محمد بیگ خان در هنگام
 نیاب نثار نگهداس سپاه منلعی نقد از حراجه پادشاهی برداشب نموده
 بود لهذا حسب الحکم اقدس بنام او عروزد یاف که سوای زر حاگیر
 انراهم خان ناظم صوبه ناتفاق میر نعمان خان بخشی در دو ماه سه لک
 و هشتاد و هزار روپیه از حراجه عامره صوبه گرفته اند و برای اسدک گذرهای
 دریایی مہی و عیوہ یک لک و هفتاد و پدج هزار روپیه ازانکمله یک لک روپیه
 بنام سید احمد ناقر طاهر می نمایند و حال آنکه بر گذرهای مدبور احدی برفته
 حکم گیتی مطاع ناند یاف که زر مذکور بر دمه آن سالب و سیادت پدا
 است معصل بقلم آرند که زر مذکور را چه کردند و کجا بحرچ در آوردند و نعمان
 خان به کمی منصب معاتب گردید درینولا محمد بیگ خان ناظهار قاضی
 و دیوان عدم تعلب خود به ثنوت رسانید و شاهزاده نثار نکالی کمی منصب

حان از حضور معوض کشف از آنجا که محمد بیگ حان در ایام بیایب
 قلعه داری احمد آباد و پانصد نفر احسام بنام شیخ محمد راهد تجویر نموده
 بود درینولا که معوض اشرف رسید حکم شد که سانس هیچ گاه دران قلعه احسام
 و احساس توپخانه از سرکار سپهر افتدار مقرر شده منظور نگشت و اظهار محمد
 بیگ حان در باب گرفتن قلعه ایدر بعهده حویش و رسانیدن خواجۀ احمد
 نائب دیوان سی هزار روپیه به سرکار شاهزاده از حرانه صوبه از روی افراد و قایع
 رکاب شاهزاده معوض رسید حکم شد که باوجود بودن دیوان بیایب چرا ناسد مگر
 نه سب عارضه که نتواند برآمد و محمد بیگ حان خدمتی دارد و بی ضرورت
 بودنش بیجا اسب چون شاهزاده حاضر رسیده بود که معسکان قلعه حکم
 عرف دوارگان را متصرف شده اند شاهزاده این معلی را از محمد بیگ حان
 و حدار سوخته استفسار فرمود ظاهر صاحب که بی اصل اسب متمرکان بر قلعه
 مذکور ریخته بودند تهاه دار آنجا کشته افتاد برادر راده اش قلعه را نگاه داشت
 چنانچه این روئداد از روی وقایع رکاب شاهزاده معوض اودس رسید حکم جهان
 مطاع صادر شد که میگویند که یک نتحانه کلان دیگر در سوخته هسب اگر مقرون
 صدق باشد مہدم گردانند چون احیاب سنگه وکد مہاراجہ حسوب سنگه
 متومی و حدار حاور و بیری سال رمییدار راج پتیلہ یک گونه سر نه فساد
 برداشته بودند بنابر اصلاح حال آنها شاهزاده حکم صادر شد و معروضه شاهزاده
 کیعیب فراهم آمدن دکہدیان نه ارادہ آوارگی سمب سورت و فرستادن موج از
 مالارمان سرکار حود نگذر نانا پیارہ واضح رای عالم آرا گردیده و بیر معروض داشته
 بودند که حمعیب ہمراہی آنقدر بیسب که توادد سمتی دستوری یاند و برخی
 پیش حود دارد و از متعیدان صوبه کسی بیسب که سر کردگی موج مقرر توان
 کرد اگر سرورار حان نایکدیگری از موج حان فیروز جنگ یا راولپٹ تعین گرد تا در
 تعیبه متمرکان سعی موفورہ نہ بعمل آید حکم جهان متاع شرف صدور پیوسب کہ
 از آنجا یک نفر نمی توان فرستاد و کی میرسد و وقب میگردن و ملک
 گہرات لسكر حیراسب و همه یا اکثر سپاہی اما سردار باید بیایب گہرات

برآمد ناصفه در حورکار و نظر مشروط معرولان ناتفاق بخشی صوبه تجویر می
 نموده باشند محمد خان برادر راده و میر علام محمد همشیره راده عند الحמיד
 خان که بطریق تونقایابی دمه او در قید مرهته بودند از مساعدت بخش بنابر
 امریکه در انکماه رو داد کار از مدافسه بمکاله انکماه با مدردها قانون یافته
 گریخته پیاده نحد و عهد تمام خود را به تروچ رسانیده نکات یافتند و حذر توحه
 ساه راده بهادر بایی صوبه از راه جهانوه متواتر رسید از دریاب این معنی و چون
 موسم بار کشت مرهته رسیده بود که کوچ نموده بحوالی بندر سورت و بر اطراف
 خار بیدی آنجا حمله آوردند لیکن بيشروم نسد چندی از پرگنات و فریات را
 نتاح آورده بمسکی خود شتافتند *

رسیدن شاه زاده عالی تبار محمد بیدار بخت بهادر بموجب حکم اقدس بنابر محافظت صوبه تا رسیدن ابوالهیم خان ناظم صوبه

ساهراده محمد بیدار نکت بهادر که بموجب فرمان واحب الادعائ متوجه
 اینصوب سده بودند سرحد صوبه رسیدند بدهای پادساهی و اعیان بلوارم
 استقلال ستانته شرف اندوز ملازم گشتند و ساعت مختار سلج سفر
 ربیع الثانی سال هزار و صد و هیجده در منزل پادساهراده عالیجاه که متصل ناح
 ساهی بر لب حوئناز سائر واقع بود و برول فرموده متمسک مهمان و انتظام صوبه
 پرداختند سید محمد علی که نخطاب سید ادیس خان پدرش ممتاز بود و از
 فوجداری بزیاد و تهیه داری ناسد بیاره تعبیر گشت، درینولا بموجب التماس
 ساهراده بهادر بدستور سانس نکال گردید و تحویر میر نعمان خان نسکی
 فوجداری سونکهره و بهادر پور بنورنگ خان میانه سعاع حانی مقبر سده
 بود به سهراده حکم اقدس عرورود یافت که اگر تحویر مناسب نه نماید دیگری
 را مامور سازند و متصدی بندر که نمایان ناصمام متصدی گری سورت نمایند

داس پیسکار دیوان مچلکا بگیرد و تاکید کند و نه نائین دیوان که محال حاله
و پائندی مقور اند برنگارد که از محصول محال حاله تیول عالی متعالی
یک دام و درم نه پیسکار دیوان نه دهد از پادشاهی دستور سابق داخل
حرانه می سده باشد و نه عنوان هندویات بحصور مرسل گردد درین باب در از
نائین مچلکا داید گرو و خرچ سه بندی نایب صوبه از محال مسرط ناظم
تمخواه خواهد شد الحاصل عدد الحمید خان تا چندمی بداندادی مقطعی
در مید مرهته ماده ایچه از کل داس سرانجام شد و اصل ساخته بحسب تدبیر
بقایده محمد خان برادر راده و میر عالم محمد همشده راده خود را بطریق برعمال
استه مطهر حسین نامی حمادار از نوکران عظیم را با چند کس دیگر همراه گرفته
به احمدآباد آمد ایچه توانست بهمرسانیده فرستاد و هنوز مدعی نامی بود که
مطهر حسین را رخصت انصراف داد محمد بیگ خان میخواست که او را
دستگیر نماید لیکن بگمان اینکه دیوان بحمایتش خواهد پرداخت حرات نمی
کرد این معنی را سابق از روز ورود او بهمراهی دیوان بحصور عرضداشت نموده
انتظاری صدور حکم داشت از اتفاقات بر آمدن او از سبزو رسیدن حکم اقدس
در باب گرفتگی و اسیر ساختن او معاً روئداد که آن اسم بی مسمی را گرفته
در حدس شدید نگاه دارند و نه شاه راده نهاد که تا حال رسیده ناسد نه سپارد
که ایشان معید همراه خود خواهد آورد محمد بیگ خان که مقصد امر محکم
بود می العور جمعی را تعیین ساخته مطهر حسنی را از بردیکی موضع ثنوه سه
کروهی بلده نائین نفر همراهیش دستگیر ساخته آورد همدران آوان سید مطهر
عرف سید مستور جمعی بر آمده بود رحب هستی بمطوره بیستی بر بس
ارادها که فوحدار اعظم آباد بود فوف او از روی و قایع و سوانح صوبه بعرض مقدس
رسید حکم والا نه محمد بیگ خان شرف صدور و پیوست که باوجود مرحمت
گردیدن بیاب صوبه داری احمدآباد فوحداری مذکور را میر بعمل خان نه یکی
از متعیین می نایب تحویر نموده بحصور بوش و همچنین فوحداری
محال دیگر که فوحداران نگار آمده اند یا از عهده صط آن محال نمی تواند

از گرفتاران اطلاع حاصل نموده، مراحور آن مقطعی معمر ساختند و صدر حان بانی
 دمار ادای دمه خود معهود صلاحیت پسرش را طلب داشته طریق یرعمال سپرده
 نه پهنوچ رسید و سرانجام وجهه پرداخته رهاید و دیگران بپر بهر تدبیری که
 توانستند خاطر نشان وجه معیده نموده رهایی یافتند چون مقدمه عدد الکمید
 حان و بطر علی حان عمده بود چندی دمار تشخیص بطول انکامید بطر علی
 حان پیستر مرخص گشته ناکمدآباد آمد و قدر وجه دمه از معلوم شد و سه لک
 روپیه بر عدد الکمید حان فرار یافت و حب سرانجام و فرستادن آن ناکمدآباد
 نه کلداس پدشکار و مدسوبان خود نگاشت و آنها در تدبیر این معده سدد
 از انکا که دملع حظیر بود باوجودیکه از حرانه او و خویش و افرنا آنچه از بعد و طلا
 و نقره فراهم آورده فرستادند وجه معمره تمام نگشت ناکمله چون سوانکات مذکور
 از عرایص نخسی و غیره معروض پایت سرپر خلافت مصیر گردید فرمان والا شان
 واحب الادعای دمار ساهراده نهادر محمد بیدار نخب که دران آوان دمار فاع
 و ومع نیلای معسدان در صوبه مالوه استعامت داس صادر شد که تا رسیدن
 انراهم حان که نایاب و بطام صوبه احمدآباد معوض سده بر حجاج
 استعمال از راه جهانوه که پادشاه راده عالیگاه رفته بود بدان صوب ستافته احراج
 مرهته و محافظت بلده نمایند و چون بعضی فوجداران آنصوبه نگار و برخی
 بدست اشقیاء گرفتار اند و معدودی که نکات یافته اند هراس در فلوب آنها نحوی
 متمکن گشته است که از عهده محال فوجداران نمیتواند بر آمد در عوض آنها
 دیگران را از متعینه صوبه ناعافه مناصب مشروط در جورکار و بطر مشروط و عروان
 تحویر نموده بدویسد که نعر احاب و پذیرائی مقرون خواهد گردید و حسب
 الحکم اشرف علی دمار محمد بیگ حان عروان یافت که مسموع می شود که
 عدد الکمید حان نامطراز یا نکر دربان فرستادن از حرانه پادشاهی و سرکار
 عالی پادشاه راده عالیگاه حب خلاصی نه ناندان و پیشکار خود می نویسد
 ناید که باتفاق یکدیگر از حرانه پادشاهی و سرکار پادشاه راده عالیگاه حدردار ناسد
 و نگدارند که کسان دیوان یک روپیه از حرانه توانند متصرف شد درین باب ارکان

و مردم روسداس که ایستادگی نموده بود پیاده گسب و ترکس پیش رو ریخته
 در میدان دسب دکهمیان چون بلامی ناگهانی بر سرش ریخته با چندی دستگیر
 نمودند سید مطهر عرف سد مستورحمی بر آمد و میر عدد الوهاب بدرجه سجاد
 وایر گردید معصوم ولی رحم برداشته نگیر آمد اراکا که کلب علی نام معالی
 همراه دکهمیان که یک گونه رشدی داران قوم بهم رسانده و سابق معرفتی نه کاطم
 بیگ بدرش داسب معصوم ولی را از دسب آنها خلاص ساخته آورد و تیمار
 احوال و بستن و بهادن مرهم دلبری پرداخت و نگاه همدکا چندی مقامات گرفته
 گرفتاری عدد الحمید خان و تاحب و تاراج بدگاه همدکا چندی مقامات گرفته
 دسب بعارب و گرفتن کهندلی قصدا و قاصدا و قاصدا و قاصدا و قاصدا و قاصدا
 در صوبه پدید آمد و صط و سق و انتظام ملک برحاسب کولیان متهود که پیوسته از
 تبعیه و تادیب فوجداران و تهنه داران سرنگوسته حمل و گمنامی و ورنده بودند
 از شهر گوسه و کنار بر آمده سیوه خدلی خود را پیش نهاده بلیک و ساد
 * ورنه *

آغار نمودند - در آید روانه اراکا دلیر

چو پیشه تهی گردد از دره شیر
 و دسب تاراج قصدا و دیهات کسادند چنانچه قصده بزرده را تا دو شدانه روز
 حواں یعما ساخته بودند چون زویداد صدر از تقریر فراریان لسكر احمد آباد رسید
 میر نعمان حان بخشی و وفایع نگار و شیخ محمد اکرم الدین صدر صوبه و فاضی
 ادوالعرج اتفاق نموده محمد بیگ حان را که در همدران آوان نه فوجداری سوارته
 سرورار سده ناراده روانگی بموضع سر که بیچ سه گروهی بلده دائره داسب رفته بدار
 محافظ بلده آوردند و او بحسب احراحات کار پادشاهی در از حراجه عامره
 گرفته باتفاق و استصواب بخشی صوبه نگاه داشت سپاه و فراهم آوردن جمعیت
 و اسداد گدراهای دریای مهندری و استحکام دروب و بروج و ناره حصار شهر پناه
 و محافظ پورحات پرداخت و کیفیت و فوع این راعه و آوردن محمد بیگ
 حان را بخشی و صدر فاضی مشروحاً مصحوب مسرعان سریع السیر بارگاه ملک
 اشتباه معروض داشتند دکهمیان بر حقیقت کماهیپ حالات و شخصیپ هر یک

رسایدد نامداد که هنگام زوال و عروق آفتاب عمر اکثری رسیده خسرو سیار تیعه
 تیغ زردگار از علاف شب تار کشید و از شعشع اس چون صمیر روشن دلان عرصه
 چهارمضا و مدخلی ساحب دکهمیان بکنگ در پیوسته کوسش و کشش
 آغار بهادرد بهادران اسلام بیر مدافعه و مقابله صفوف آرا کشته طلحود، حرب را
 بید شجاع و سر پیکه حالات نگردش در آورده تنور معرکه را با فروختن نائره
 توپ و تفلک گرم ساخته نامید مثنوات چهار گیر و داز ررم را نرم انکاشته
 مستانه وار بچقلشهای نمایان بعل کشودد و از آمد و سد سعیر تیر طایران ارواح
 در پروار در آمد *

کمانها دران نرم محموزوس گهی عطسه رن گاه حمیازه کش

سیاری از مردم کاری و دانی بخت سهادت فایر و برحی برحماهی نمایان
 سحرروئی دارین حاصل نمودد از انجا که گروه مخالف در سمار بیرون و
 از چند و چون افروز بودد از هر جانب مانند موز و ملخ و حشرات
 الارص هجوم آورده ترلزل در قواعد از کل فوج انداختند و ترک برهم خورد
 پیستری از بد دلان چنان بمصوم مَن بَجَابِرُ اُسِه فَقَدْ رَجَّ کار فرمود راه قرار
 پیش گرفتند کار برحی بهلاک یا بگرفتاری انکامید حمعی سلامب اران وادی
 هولناک دزد رفتند و محمد علاب خان و محمد اسد و محمد اسرف عوزدی
 و محمد سیر بانی بمشاهده رفتی کار از دست و دست از کار و تفرقه فوج و اندوهی
 مرهته از و حامب عاقبت اندیشیده خود را برتیب آنها رده بیرون تاختند حماعه
 مرهته بتعاقب ستافته بتگامشی در آمدند و محمد شیر را محکوح ساخته انداختند
 محمد اشرف خوانمردی بکار برده بر سر وقتش رسیده و می گذاشت که
 آسیبی نا و نرساد اسپس بکار آمد پیکه گشته خود را وقایه از ساحب چون روز
 آخر پیوسته بود مرهته ها برگشتند میدان را از اعیار حالی یافته محمد سیر را که
 طاقب ده بوزدی ده داشت بر درش کشیده بموضع ماندوه بردیکی کرنالی چابود
 افتال و حیران و سعی موفوره رسایید و محمد علاب و محمد اسد باحمدآباد
 پیوستند بالکمله حواحه عند الحمید حل ناحمعی از اعیان و خویش و اقربا

* فرد *

چندیین اسب رسم سراجی در سب گهی پست رین و گهی رین نه پست
 آنچه سوط دلاوری و جلالت و تهور و شکاعت بود نعره امکن رسیده و از محاربه
 باین حم عقیق و گروه کثیر عهده بر آشدن بود عقل دور بین طاهر خود را در معرض
 هلاک انداختن و بعد جان را رایگان ناحتی نمر ندارد جمعی از نیک اندیشان
 نامی ماندگان که ناظر علی خان مانده بودند مؤدیه امید زندگانی و بر آدن
 اربین بلای ناگهانی شده رنان مصایح و دلایل عقلی و نقلی کسوده باز داشتن
 سب از استعمال آلات حرب را بعد و ناعت شدند تا صورت ملافی شد و آنها با احترام
 در کمال اعرار و احلال همراه گرفته روانه پیش گردیدند و این راعه در سلح ماه
 دبی مده الحرام آن سال رونداد - چون خبر بر آمدن حواحه عبد الحمید خان
 و متوجه بودن این صوب در دردیکی نه دکه بیان رسیده بود نگما آنکه بدریاف این
 راعه منادا معارفت نماید یا مکانی را استکام داده فایم سود بر حجاج استعجال
 سرعت هرچه تمام تر راهی شده سب در میل نگر بنا پیاره عبور دریای بردا
 نمودند از اتفاقات در همان روز عبد الحمید خان باتفاق مددداران و ابطال
 رجال مثل محمد سیر و محمد صلاب پسران صعد خان بانی و محمد اسرف
 و محمد اسد عورلی و حلیل خان و مصاحب خان و معصوم قلی و سید
 مطهر عرف سید مستو و حیدار اعظم اناد و میر عبد الوهاب نهاده دار پیله پور
 و فروه دو دکه داشت نا جمع چهار هزار سوار و همانقدر پیاده بر گذر مسطوره
 رسیده معسکر آراسته بود چون گاه بیگاه که سپاه رنگ بر رومی روز سحر آورده
 عرصه روزگار را تیره و تار ساخته بود *

* فرد *

چو حورشند گشت از جهان نا پدید سب تیره بر چرخ دامن کسید
 دکه بیان بمقابل فرود آمدند و سرگذشت فوج منقلا سرح و سبط بوضوح
 انحامد نهله عظیم و ولوله حسم روی نمود اربین راعه خان گسل هوش رنا
 کسانی را خوف و حین مستولی گسب پرده ظلمانی سب را روشنی روز
 بحاب انکاشته و فرص را معتم پدید داشته ناظران و حواب حدودها مامی

حان که ناچند سوار معدود بود بپای مردمی و شناورمی اسب گذاره شد چون وقت بیگاه گشت دکهمیان نظر علی حان و بانی ماددگان را بدل نموده ورود آمدند و شب تار فرو گروید و فوت باصره را از مشاهده استخاص و مطالعه احسام معرول کرد *

فرض حورشید در سیاهی سد یونس اندر دهان ماهی شد دل‌های بیدلان باضطراب افتاد تاریکی سب را روشنی دور تصور نموده هر که توانست و راه یافد بر طریقی برآمد یا گرفتار مرهئه گردید نظر علی حان از مشاهده این سانحه و حال سپاه حیمه را معه اسباب آتش داده دمار روع حرارت عطش مردم و دواب که از نام تا شام تشنه و حسته بودند نکند دریا که ناندک مسافت بود راهی شده سیراب گردانیده اراده معاودت بر فرودگاه خود داشت درین بین چون ایام حرر و مد دریای شور بود دمار ریادتی مد آب دریا که همان وب روئداد دریای بردا که بدان پیوسته اسب طعیانی نمود تا رسیدن ممکن بعضی حا آب از سر گذشته جمعی از سوار و پیاده نگرداد و اما افتادند و برخی که همواره پیمانه حیات شان لبریزه گشته بود بیارمی شد آنطرف پیوستند و بهر صورت که میسر شد چه از آب گذشته‌های دور و این سب تار افتان و حیران به بهرج رسیده اکثر ولی موحداً آنجا بتعقد احوال و تیمار آنها پرداخت نظر علی حان ناشردمه لیل فرودگاه پیوسته تا دمیدن سعیده صبح و طلوع آفتاب عالمتاب منتظر و متروک قتل و رسیدن بیک احل بوده آماده رزم و پیکار محالغان ایستاد تا خسرو حاورمی را اسب انوری برافراخته عرصه روزگار را روشن و مهور صاحب از لشکر مخالف *

حروش کوس و نانگ بانی برحاست رمیس چون آسمان از حالی برحاسب دکهمیان بحولان در آمده از چهار طرف مادد مور و ملج حکوم آورده بدور نظر علی حان در آمدند چون او را دل بهاد مرگ دیدند چندی از معتبران آنها پیش آمده التماس نمودند که از گردش دروازه این قسم امور بر عمد‌های والا مکان و امرای دیشان بسیار اتعاق افتاده *

معدی را علنه خود پنداشته اندک نگامسی نموده نه فرود گاه معاودت نموده مشغول پخت و پر گردیدند که گروه دیگر ستران نازکش لسكر را که دران بردیگی برای چرا برده بودند سواران مرهته حمله کرده بردند گروهی از سپاه بهمان بهج پیش دنبال شتافته شتران رهایده آوردند و می دیاسوده بودند که کرد عظیم علامب اندوهی موج عظیم از پیش رو برحاسب و عالمی را تیره و تار صاحب از مشاهده آن دل اکثرند دلان از حای رفته در طپش آمد و سیماب وار مصطرب گردیده و مانند بید لرزه بر اندام افتاد که از مقابل این نلای سیاه و از پس سر چین دریای هولناک *

سهمگیس آبی که مرع آبی درو ایمن نمود

کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در نمود

معری و مداصی بنظر می آمد درین اثنا مرهته اول حلو ریر فرودگاه صعدر حان نابی که بعاصله یک تیر پرتاب از دیگران حیمه رده بود رسیده هاله وار فرو گرفتند او پای نبات و مردانگی را قایم نموده بمکاره و مدافعه پیش آمد دران معرکه که از هول پیامب نشان می داد و از ستخیر حکایت می کرد هر تیععی که در پیام و درت و توان داسب بدسب حراوت کشیده داد حالات و مردانگی داد و بسیاری از همراهیان و محمد عثمان پسرش بدرجه شهادت فایر و اکثری محروح شدند و خود بیر در دریای حرب عوطه رده رحم گازی برداشته در میدان افتاد و گرفتار دکهبیان گردید و رحل و ثعل بتاراج رتب محمد اعظم برادر راده اش چون اسپش نكار آمد افتاد و حیران نا چندان از رحمیان و نامی ماددگان خود را بعروذگاه نظر علی حان رسانید و مرهته بر سر محمد یردل سیرانی که او بیر بعاصله حای داسب هکوم آورده جنگ صعب انداختند و از بطایعه سحعان هر تیریکه در حُصنه امکان بود در کمان نهاد و از طریق مکاسب و مکاسب بطهور آمد کسانی را که احل مسمی رسیده حانسان کشته سر حرومی حاصل نمودند نقیة السیف را پای استقامت بر حا نمادده مانند حرف تهیگی پراگنده شدند محمد پردل بیر لاچار علان را از معرکه بر تافته بر دریا رده بر آمد و التغات

و وجهه علوه معلمان بر آنها مقور نماید و حقیقت حال را بحصور امور بر نگارد
و هم ندیس مصمون حکم اقدس نه فاضی ابو العرح درین باب ورود یامت که ناتفاق
وزارت پناه بعمل آرد *

آمدن فوج مرهته بسوکردگی دهننا جادهو و غیره
که بین العوام بمقدمه بانیسی اشتهار دارد
و بمقابله شتافتن خواجه عبد الحمید خان
دیوان صوبه و گرفتاری او بدست دکنیان
و جان نثار شدن و زخمی گشتن جمعی
از منصب داران متعینه و نیابت
محمد بیگ خان در او خراین سال

خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه و نائب صوبه که موج کشی بر دهننا
جادهو مرهته نموده بود گرفتار گردید معصل این محکم آنچه از تقدیر بعضی ثقات
که دران واقع حاضر بودند استماع یاب و العهده عالی الرادی سمب گذارش
می یابد که بعد از متوجه شدن موکب پادشاهزاده عبد الحمید خان بموجب حکم
اقدس تا رسیدن ناظم منصوب نامر نظامت و نیابت می پرداخت ارانکا که
دران ایام دکنیان ناظران و اکلاف ممالک محروسه سرشورش و فساد برداشته
نتاح و بیب قصاصات و فریاد دسب تطاول دراز ساخته هنگامه آرائی
داشتند و افواج قاهره نتعاقب بردن آنها معین و نظامان و موجداران حکم بود
که بهر دیار صوبه آن فریق طرق عداد و فساد پیموده پا از اداره گلیم بیرون نهد
ناتفاق یکدیگر ناسدات طرق و محافظ سواران و احراج آنها پرداخت چنانچه نه
دعوات هرگاه خبر انتشار و اراده ناطله آنها نحمد آنان می رسید ناظم صوبه نا

حمال الدین مفتی که نریات حرمین الشریعین رفته نمرستند و درک داس
 را اهور که بعد قرار عرض داشت مستملر عذر تقصیرات و در حواس عوالات
 و پریشانی حال خود درگاه گیتی پناه سپهر اشتغاله ارسال داشته بود مراحم
 پادشاه او را بر نواخته منصب و خدمت دستور سابق سرور فرمود و حکم شد
 که حواحه عدد الحمید خان را که نالعل نه بیاب صوبه مامور اسب از حسن
 سلوک و تقدیم خدمات سرکار والا از خود راضی دارد و حسب الحکم اقدس
 بعدد الحمید خان در باب بحالی منصب و جاگیرات و خدمت و تحویر وحه
 مساعدت بمنابر رفع پریشانی حال او که بعد معروض اقدس از حضور مرحمت
 خواهد شد نه صدور پیوس چون از معروعه سیح اکرم الدین عذر بدرع شیح
 نور الحق نعرض اشرف رسیده که عیسی و تاج قوم نوحه ریسمان فرس که سابق
 پادشاه راد عالیکاه مچلکا ازو گرفته دسب از سوارات و اعوای مردم بر میدارد
 و اگر حکم والا مضمی طور بنام مدوی نرسد آنها را گرفته نصور نمرستند چنانچه
 مضمون عذر حکم اشرف صدور یافت که دم نرده را گرفته مسلسل و معلول نه درگاه
 واده نمرستند و بموجب حکم نه عمل آمد ارانکا که نعرض اشرف اعلی رسیده که
 حاجتی دایمی ح' شین قطب نام رئیس قوم نواشیر اسماعیلیه که پیش اری
 نقل رسیده بود نه نوازه نرداعی نرستاده رئیس اعوای مردم ناعتقاد فاسد
 خود می نمایند در احمد آک رسیده و یک لک و چهارده هزار روپیه که مریدش
 برای تحلیس کسایکه انجماعه در قید آمده اند فراهم آورده اند و آن مبلغ تا
 حل بشرچ ندمده و شصت و چند حلد کذب آنها بموجب اسب بدها حکم
 چنان مطاع نام مطیع نام دیون صوبه صادر شد که دلتاق قضی اوالصرح
 مدرن اطلع غیره مدوی که آن مددشعل مطلع نه شودد او را ناصمعی که

شد که تا یک هزار سوار نکو ملک تعیین نمایند چون سورت فریب اسب رود خواهد رسید همدران ایام بعرض اودس رسد که بر رو نجات مال بیوپاریان احمد آباد بر رو وقائع نگار و سوانح نویس و در بشت محرران آنها ساسی می نمایند لهذا تمام دیوان صوبه حکم معلى شرف صدرر یامک که وفایع و سوانح نویس گماشتهای آنها در مقدمات مالی تحویل نمایند و نگارند که ساسی بر رو نکات نمایند *

نهیست رایات پادشاه زاده جهان و جهانپیان عالیجنابه

ماحمد اعظم شاه بموجب حکم اقدس بصوب

دارالسرور برهانیپور و سرفراز فرمودن

وزارت پناه خواجه عبد الحمید

را به نیابت تا رسیدن ناظم

منصوب در سال هزار

و صد و هفده

چون آف و هوای احمد آباد بمراج پادشاه زاده عالیجنابه موافق دهی کرد نالش این معدی را مکرر پیایه سرپر حلاوت معروض می داشتند درین ایام مراجع حسروانه شامل گشته فرمان مرحمت عنوان طلب و گذاشتن دایب مستعل تا رسیدن ابراهیم خان که از تعیری صوبه کشمیر به صوبه داری احمد آباد و بر بدست خان پسرش از تعیر صوبه لاهور بصوبه داری دارالکبر احمیر و موحرداری حدودهپور تفویض یافته بودند و رود فرمود لهذا برور جمع نوردهم شهر شعبان المعظم آن سال عدد الحمید خان دیوان صوبه را که از بیکو خدمتیهای از پادشاه زاده عالیجنابه متوجه حال او بودند بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته نائب صوبه مقرر فرموده روانه دارالسرور برهانیپور شدند و همدریں سال به امامت خان متصدی بدر سورت یرلیع اودس رسید که چهل هزار روپنه همدریات دموده مخفی درد سیخ

نافر میر سامان سرکار پادشاهزاده بخطاب معتمد حانی سرورای یاف و خدمت
 دارالسعای ناده ار تعیر حکیم محمد تقی سیررای حکیم رسی الدین معر
 گسب و بالتماس پادشاهزاده مسب علی خان نخدمت بخشگیری اول
 سرکار شاهی سرورای یاف و همدین سال چپ و راسب رمرود ناسه پارچه
 چینی معمری اول نا آنخوره حنائی خوش لباس و حنجر مربع ناکل
 سلیمانی و یک کرسی حاتم مددی کچکرت کار کسمیرار نیشگاه خلوت و جهاننایی
 پیداشاهزاده مرحمت گسب چون اکثر تعدی حماعه و رفه سپاه و اعدان سکنه
 آنطرف آب دریای سارمقی نه رعایا و ریرستان نعرض پادشاهزاده رسید امر
 شد که فوج رفته نه تعدیه و تادیب پردازد آنها ریرسب ار خان و مال سسته
 مستعد گشتند نانی الحال سعاع محمد عمر و محمد عثمان حماعداران
 ساهی تقصیرات معاف شده که آیدده مرتکب ایدا و اصرار احدی نشوند و نه
 شیخ اکرم الدین و افارش و نطر علی خان بموجب التماس پادشاهزاده
 حاگیرات ار حصور انور عطا گردید و نجم الدین امین و داروغه داع تصحیحه
 ناصافه پنجاهی امتیار یاف و در سال هزار و صد و ساندوده ارادکا که در ایام
 اعراس مسایح در احمد آباد بعضی امور ممنوعات نه عمل می آمد بموجب
 حکم اقدس پادشاهزاده منع فرمود و دو صد سوار اصافه نه محمد بیگ خان
 بموجب تجویز پادشاهزاده مرحمت گسب چون نعرض اقدس رسیده بود نه
 عیدی و تاج نام نوهرة ریسمان فروش ار قوم اسماعلیه نهمت و تخویف مدلع رر ار
 مردم می گیرند و ناعوامی ندمدهنی می پردازند لهذا حسبُ الحکم اقدس
 پادشاهزاده گرفته آنها را محسوس ساخته مچلکا گرفت که آیدده مرتکب این
 معنی نه شوند و همدین سال مساد و شورش دکهنیان بصوب سورت رویداد و نه
 پادشاهزاده حکم شد که چون سورت داخل گجرات است رود کومک نه فرستند اگر
 آنها باشند تنه نمایند و حرانه که نطر علی خان می آرد تا سرحد سورت نه
 بهرور خان ناظم صوبه حاندیس برساند و نرود چون مصطفی فلی ملارم سرکار
 نادساهی که نعوحداری بهرورچ می برداجب و در آنکا نسقی کرده بود حکم

۱. تغییر محمد بیگ خان سراندار خان و محمد بیگ خان موحدار گرد ساختن
چون این معنی معروض عتده ملک رفته گردید حکم مقدس صادر شد که اگر از
پردل خان شیرازی تقصیری که سب عرش تواند شد شد نافع عمل آمده بود
نایب تکویر کرده بحضور مورد امور معروض داشت و سوره به مکان کم منصب
نیست مردم بیش منصب تا پنج هزار این کار داشته اند ناظم دکهس و ندگاه
سب بعد مساف از دار الخلاف بعزل و نصب مکنون اند باوجود قرب
رایان نصرت آیات یحکم والا بعزل موحداران منصوب حضور معلی نصب
دیگران سیما دیوان صوبه که بموحداران مصلحت دارد از آن ساهی سب اعلی
حسب الحکم موحب تعجب گشت - دهولقه چون حاکمه است و قریب
به نلده واقع شده لهذا خدمت آنجا باز معوض گردیده موحداران بزرده نامیده
منصب ده محمد بیگ خان تقویض یافت و موحداران دواج احمد آباد به
دیگری از ندههای ناساهی نامانسان سگار خود عقر کردن و سوره به نا قطع
وکالی پادشاه داده مبرحم شد از آنجا که اکثر مدائن مساعد نده بتهخیص
مسجد جامع و مصلی عید رندههای متعدد داس پادشاه نده با منصوبات
علما و مدر هر در مکان را سکسته بر سه رنده که در حصرت رسالت پده برای آله
علیه و آله و سام رنده برین ندون بنا دها و موحداران بدینا دو نصدر خان دمی
مذکور شد که دیوان بستنی ده داس چون رعایانی ندون گردیدند ا مدنی
محمد کاظم منصوبی آنجا ندون پادشاه رنده استه نده داس نده مدنی
موجب دوسته پادشاه رنده بموقف عرض رسید حکم معلی شد که حواله
ندون التعمید خان دیوان صوبه از عدم بدینان خدمت بزرده و برل خدمت
دینا دو مدعوم شده باشد خدمت ندون که در نده نده نده نده نده
و دس گذاشته بودند چون دس و دس حکم مقدس «صدی کس نده نده نده
راندشاه نده نده خان تقویر فرموده ندون نده نده نده نده نده
کسب و دس دس سلی که مدیو بر نده نده نده نده نده نده
نده نده نده نده نده نده نده نده نده نده نده نده نده نده نده

گاه ایدها غالب و گاه آنها خارجیان مسقط سیمان خاکستری خوب دارند و اشل
 فعله اند و میان عساکر فیروزی مادر و موبکیان خاک ده شده است و بموجب
 حکم اقدس دیوان عونه مال تجارت کلاه پوشان راه داده در مرکز مسقط نمود
 ثانی الحال بعد حمدی بموجب اتماس متصدی بود، مدارک سوات حرام
 آنها معاف شده یزلیع اربع کرامت صدور یافت، مال کلاه پوشان و ارامده که
 در صورتات مسقط گشته مسترد گردانند و برای حیات اهل دیار و سالیان
 سودد و نیز حکم اقدس جهان مطاع عام مطیع متصدی و مستند تدبیران
 کرامت صدور پیوست که حدود مسلمین اورد به کدود چون یک هزار
 مرتب سپهر پناه بلده احمد آباد مستعمله دست به شش شور و یکه هر یک
 دیوان عونه بحضور انور گدش حکم شد که بیست شور و یک در دهه هر یک
 و کلامی پادشاه داده برای اتمام این کار تصور نمودند که در محبت
 پرداخت چون دران ایام بعد مرار در کداس احیت شده بود به موجب بدهی
 از اداره خود بیرون نهاده بعضی امور ناشی شده می آورد حکم جهان
 مطاع صادر شد که گفتی او به الموت حسب ستمه معانی است بی شهادت
 مثل پیس فکر او نیز باید کرد و بموجب تحویل شد، ان تیذات الدس
 محتسب دایم معصب سرورای نام و حسب اتماس اقدس بعد از مداف
 الملك مدار المہام اسد خان تمام بعد الحمید خان دیوان عونه شرف بزرگ
 فرمود که یک لک من عله از بدر کهنه ای سرانجام نموده به قبول کشایا
 کرده در لشکر فیروزی که فریب نه ساحل درنا اوامد داشت و یک ده بوسند
 و نیز فرمان شد که متصدیان محال سایر حقیقت گردازی به حصول مل و شد
 محملاً یک مرتبه در ماهی در لولو آواک بحضور میفرستاده باشند و در سال شر
 و صد و پانزده از روی افراد سوانح عونه و رنگ نانشاه داده بمقر و موجود و خودی
 نژوده بعد الحمید خان از تعیر پر دل شیرانی دایم یک مدی ذات و پانصد
 سوار مشروط بانصام خدمات سابق و حال و خودی برگرد، نیجا پوز از
 به صدر خان دانی دایم سه صد سوار و یک خلعی در سال و در سال

پادشاه راده رسید چون بعرض اقدس رسیده بود که جماعه مبرشته اراده دارند که نه سم نکالند و بدر سورت آوازه شوند حکم معلی نه پادشاه راده صادر شد که علاج واقعه قتل از وقوع باید کرد موحی بطرف سورت فرستند و آن والا گهر بتقریب شکار نه سم بهر چ تر آیدد گدکایش دارد و بیر ورمیان معلی رف که نتخانه سومعات که در سرکار سورتبه درمیان دریای سوز واقع است در اوایل سال حلوس والا مبدوم گشته و ب پرستی می شد حال معلوم بیست که کیفیت چیسب اگر عدده اصنام باز مسعود پرستش اصنام درانکا داسد نتخانه را نوعی مبدوم گردانند که آثار عمارت نمند و آنها را ارانکا احراج نمایند و همدین سال آفته و طسب چینی معوضی سایک سراسپ اقلی که در بدر سورت سرکار والا گرفته شده و پادشاه راده حواشش آفر داشت و اسپ خوش رنگ و حوس ترکیب دقیق سواربی از حضور اقدس و اسپ دویم سمد که در بدر مبدوم دیمزبی بحصور نه رسیده نه پادشاه راده محرم گشت و بیر حکم مقدس شرف دکان یافت که محمد محسن پسر اعتماد حال را بقطب اعتماد حانی سرورار نموده طلیده چدد سر اسپ او را نمایند و اسپ شداسی او را امتحان کنند و بیر حکم معلی نه پادشاه راده عالیگاه شرف عدوز پیوس که اران باز که سمس الدین حال بتقریبی معروض گردانیده بود که چهارات بدرن قول فرنگیان سفری نمی شود حمیت اسلام بریس آورد که چهارات ناساهی سفری نمی سود اما قریب هشب سل است که چهارات تهارت سورت و بر عرف و حرمین الشریعین در بحر نذراج میروند و چهارات مسلمین را خطر تمام است و اصلاح این از آخر عمل اعتماد حال تا حال از موحدازان آنکا نمی سود و تعادل و تساهل و اعماص از حمیت اسلام دور است و چون سورت داخل صوبه احمد آباد است آن والا گهر تدبیر این کار باواقفای این کار مثل تهار ساکی بدر و غیرهم بحصور نبویسد که بعدایب الهی همه چیر میسر است لطف و رفتگی و رعایت فرنگیان از حد گذشت برفق و برمی کار نمی سود و علف و سدت و سختی را سرانجامی و تدبیری در کار - در بحر میاں رومیان ر فرنگیان همیشه حدگ و حدل است که

شاه جهان آباد نقل نموده بودند صاحب سخنی تاریخ رحلت بیگم را یافته و ادحلی حنتی و همدریں ایام نعمان خان بخدمت بخشگیری اول پادشاه راده نامصام بخشگیری صوبه بکصور اقدس سر بلندی یاب چون ار سید عظم الله داروعه محال کهتره پارچه حیانتی بوقوع آمده بود پادشاه راده عدد الواسع نام ملازم خود را بخدمت کورزائی تعیین فرمودد چون مقدمه حیاتب سید عظم الله بعرض اقدس رسید ار خدمت تعیر شد و بمیر امجد خان پسر نعمان خان مقوص گردید حکم معلی بنام دیوان صوبه ورود یاب که انچه داروعه معرول بصیغه حیاتب گرفته باشد بلا توقف و اهمال ار و بار حواسب نموده داخل حرانغ نمایند و داخلای آن ارسال دارد و بموجب التماس شیخ اکرم الدین امین کهتره پارچه حکم معلی بنام دیوان صوبه صدور یاب که عدد الواسع که بموجب امر و کلامی پادشاه راده بطریق کورزه گهره پارچه مقرر سده بود موقوف داشته رفع این بدعب نمایند و همدریں سال حکم والا بجمع صوبکات درباب مدع تحریر تقاویم که خلاف شرع اسب و گرفتن مچلکا ار مدحمان شرف صدور یاب و حسب الحکم اقدس نه پادشاه راده ورود یاب که آن والا نسب گرامی حسب در فرمایشها و تصرفها سلیقه درستی دارد و در گنجرات که ریب و ریب همدوستان است اهل کسب و ارباب هدر بهمه حبب می باشند بالعل کارخانه سرکار معلی که ازانکا می آید پرکار و بندش زر و سیار ورق و برق و درشب و گران اسب اگرچه کل شیء ما حلا الله ناطل اما نظر بر کریمه يعملون له مایشاء کرده تا احل مسمی کار بیکاران ناید کرد المصیب یصیب در کارخانه دارالخلاف شاه جهان آباد کیمتخا و موطه خوب می شد الحال موقوف سده آن والا گهر اگر همان طور بفرماید درانکا خوب خواهد شد و همدریں سال دو حلد قرآن محید یکی بقلم طلا و دویم حمایل بخط شاگرد محمدرضا خوشنویس نا چهل و دو حدیث که حضرت اقدس خود جمع فرموده بودند نا خلعب نارانی سقرلاط که تازه ار فرنگ آمده بود نا ربخیره کار آنکا مصحوب شاه میر پسر سید ناقر که سوانح نویس صوبه مقرر سد ار پیشگاه خلعب و جهاننای بکعب

(۳۵۱)

بر روی حاکم نه ایستد . خدمت میر سامانی سرکار پادشاه راده عالیجاه به میر
محمد باقر تعویض یاقوت نعمان خان که خدمت تحقیق و رایج نویسی صوبه
سروار گشته رسید چون پادشاه راده در باب رعایت پسران سیخ عند الحق و عطای
خطاب نسیم اکرم الدین تحویر فرموده بحضور اقدس معروض داشته بود یرایج
لازم الاطاعة داد گشت که املاها گنجایش ندارد و قاضی عبدالوهاب و نسیم الا سلام
و عند الحق و نور الحق خطاب داشتند و همدریس سال سید کمال خان موحیدار ایتر
نقصای الهی فوت شد سید احمد باقر پسرش داماده یکصد و پندجاهی بالا شرط
و چهار صد سوار مسرور و خدمت موحیداری پیانته و تهاه داری رسول نگر
و پسران دیگر متوفی معطای منصب امتیاز یافتند چون از سوانح بدر سورت
معروض رسیده بود که ده دوازده هزار سوار مرسته پای کهات کساری و اطراف بدرار
و سلطان پور آواره شده اند و ده کتاب خان حتر رسیده که اراده سورت دارند
حکم والا به شهراده عالیجاه سرف مدور یاقوت که سورت داخل گنکرات اسب
مکاتط پدارند لهذا پادشاه راده موحی از سرکار خود به محمد بیگ خان
و بطر علی خان رعیره مدصب داران متعینه صوبه را تعیین فرمود چنانچه آنها
به بدر سورت رسیده چندی توقف نموده معاود کردند و حسب الحکم اقدس
تمام پادشاه راده سرف مدور یاقوت که هرگاه سیخ عند الشکور پسر سیخ حسن
محمد گنکراتی امری از امور دیدی اظهار نماید دراجاج آن پردازند و برگده
ایدار در عوض یک کروز دام که در محال صوبه احمدیر تخفیف شده بود بکاگیر
پادشاه راده مقرر گشت *

رحلت عصمت قباب جانی بیگم در سال هزار و صد و چهارده هجری ۱۱۱۴

عصمت قباب جانی بیگم کوچ پادشاه راده عالیجاه که از چندی شمار
بود نقصای الهی و دیعب حیات سپرد و در حبشاهی ناع ناماب سپرده
و چهار دیواری مرتب گردید بعد چندی بعش آن مرحومه را بدارالخلاص

سر راه فوج رسیده را می گیرم تا سما خود را ازین مهلکه براهیدد و او ازین معنی
 انا و امتناع نموده میخواست که خود ایستادگی نماید لیکن بداند مطالعه
 ندیده و صن و صن خود راهی گسب ندیده درک داس با چندی از راجپوتان که
 هم پای او اختیار نموده بودند سر راه گرفته بکند و استعمال آلات حرب
 پرداختند و داد مردانگی می دادند آخر الامر ندیده درک داس برحم محمد
 صلاب حان و محمد حان جهان پسران صدر حان بانی که هدور نمونده حطاب
 فایر نه گسته بودند و محمد اسرف عور بی بر حاک هلاک افتادند اندک رحم
 شمشیر بر فرق محمد صلاب و رحم تیر نه محمد اشرف رسیده بکیر گدسب
 و راجپوتان دیگر بر کشته افتادند درین فرصت درک داس سنگ روی را از برق
 و باد استعاره نموده خود را بموضع اودک او ناوه سی کروهی رسانیده فوج
 تعافیان که سب بود و حور ندیده او که می الحمله توقف روی داده بود بر
 و بیکاه شده بماصله افامب گردیدند و آخر شب درک داس سنگبر نموده پیشتر
 راهی گسب و اهل و عیال خود را که در پش گذاشته آمده بود همراه گرفته
 روانه تهراد گردید فوج ساهی که تعاف داشت نه پش رسیده کوتوال درک داس
 که مانده بود بقتل آمد کیعیب فرار و کشته شدن ندیده او را سرداران فوج نه
 ناساه راده عالیگاه معروض داشته بموجب امر معاودت نمودند همدین سال
 شیخ نورالحق و فخر الاسلام که بر حصت افس اعلی نریات حرمین الشریعین
 رفته بودند هنگام معاودت چون حکم مقدس معلی در باب منع قول چهارات
 ناساهی از فرنگیان سرف صدور پیوسته بود درین راه عرانهای جنگی اهل
 فرنگ رسیده چهارات آمدنی بدر حده و مخا را گرفته بردند و شیخین گرفتار
 فرنگیان گستند و این معنی تعرض اشرف اعلی رسید لهذا حکم والا بنام
 نکاد حان که از تعیر اعتبار حان بداند بی نسقی بمصدی گری بدر سورت
 ناصافه پانصدی ذات بلا شروط و سه صد سوار مشروط که از اصل و اصافه دو هزار
 و پانصدی ذات یک هزار سوار دو اسبه باشد و موهب خلعت خاصه سرفراز
 شده بود و زود یاف که شیخین را با سایر مسلمین که بقید اهل فرنگ اند

توقت وزیده بود درین روز که عوبه احمد آزاد شد و کلمی پادشاه را ده تالیجات تقویص یافت و عتذر حل را حواشش آمدن احمد آزاد بهمرسیده وکیل خود را در جذب پذیرفت پادشاه را ده برسداده اظهار مایه الضمیر نمود پادشاه را ده عدد معروض قدسی و حصول اجرت به احمد آزاد طلب فرمود چون حکم 'قدس' دربار پادشاه درک داس را بهر حضور یا کزب را شملجا تمام ساختن توقف دهه یافتند بود عتذر حل مایه تعهد نمود که او را در سر دیوان پادشاه را ده اسیر یا قتل می سازد درک داس که حسب اطلب پادشاه را ده را پش میمال بوداری خود آمده در نزدیکی مومع بزرگ متصل در مایه آب سلومتی بود آمده بیروز موعود که اقرار مایه مت بود موجب امر پادشاه را ده کشیدن نظام تمام شکر پادشاهی را مستعد ساخته شهرت سواری تنگ دادند و مقصدان متعینه موند و عتذر حل را پسران و شملجین خود مسلح شده بیرون حاضر آمد و پادشاه را ده ندیوان عدالت بر آمده امر را حاضر درک داس فرمود ارجا که او روز گذشته مطلق طائفه حدود انگیزس و روز وقته کشی آنها بود میخواست که طعم خورده برای مفرمت پادشاه را ده سوار شود مگر آمدن مردم طلب به شنبه افتاده و نیز از کمر عدلی فوج و شمرت سواری تنگ داشت بکنظر آورده جمعیت شملجی خود طعم فکریده حیمه و اسدب را آتش داده سوار گشته راه فرز صوف مایه پیش گرفت و گفت -

گرفتند نهنگام سر یا مایه به از پهلوانی که سر بر پنی

چون خبر فرز او عریض پادشاه را ده رسید اصل حل و داورت توپشانه دایم شاهی و منصب دران و عتذر حل مایه را امر شد که بتعقب شدتند دستگیر نمایند یا کزب را تمام گفتند چنانچه ده برده ها بر جاذب متعجل شتافته جلوریر و پاشند کوف نگامشی در آمده دندان او شدتند بعد بگو و 'یلغار' درین راه جوانان حوتس سپو فوج شاهی و عتذر حل مایه یا پسران و عسی قوا رو رسیدند دیدند درک داس که در ارل حوانی در س تدب بود بجد خود گفت - * مصرح *

پیران شدن : معرکه می زحم عار ماست

یافت که پادشاه راده اگر خواسته باشد از ملازمان سرکار عالی برای قلعه‌داری آنجا مقرر نماید و اگر نخواهد از ندهای پادشاهی بعزستند و بیر فرمان شد که درک داس راتهور را تا حال حوراک دواب معاف بود میعاد مدقسی گشته وکیل در حضور نه دارد که سرانجام نماید لهذا وکیل او و پسر و برادر و همراهان او را روانه رکاب طغر انتساب نماید چون معروض اقدس گشته بود که اسپ سر طویله پادشاه راده سقط شده از پیشگاه محدد و اعتلا سه راس اسپ با سار مرحمت گشت همدران ایام گزر بردار برای آوردن درک داس راتهور بحضور انور تعیین شده و حکم مقدس بنام پادشاه راده صادر شد که اگر تواند درک داس راتهور را بحضور اسرف بعزستند والا همانجا کارش را نه سازد که زیاده ازیں اعوای احیب سنگه و مردم راتهور نه کند چون پر دل شیرانی موحدا در توده در گرفتنی جمعی از حناقان و نه قتل رسانیدن شش کس از آن حماعه تردد نمایان کرده بود پادشاه راده اصابه صدفی ذات برای او تحویر نموده بود مبطور شد و حکم والا صادر شد که آن حماعه را تا ظهور اثر توبه یا صامن معتذر محکوس دارد و خدمت متصدی گری کهندایب نه محمد محسن ولد اعتماد خان که بخطاب پدر محاط و سرقرار گشته بود بموجب تحویر پادشاه راده مقرر گردید *

آمدن صفدر خان بابی و فرار نمودن درک داس راتهور و تعیین شدن فوج بتعاقب او

سابقاً در ضمن صوبه داری سحاعت خان سمب گذارش یافت که بنابر بعضی امور معدر خان نابی بموجب التماس او طلب حضور شده روانه گشته بود چون مالوه رسید قمرالدین خان پسر مختار خان که بعد در گذشتی پدر بخطاب مختار حانی و صوبه داری مالوه سرقرار بود بنابر قدم تعارف و ساعه که در همگام صوبداری احمد آباد داشت او را برد خود نگاه داشته بحضور عرص داسب نمود که نالعمل مهم بگون نخب در پیش اسب او تعینات و دربی درگاه باشد التماس مختار خان بدرجه احانت مقرون گشت معدر خان نابی با پسرانش همانجا

سانر متی در رمین رستم ناع و گلاف ناع طرح انداخته آساس بهادد و تا اتمام
پدیرفتن آن در حیام اقامت گزیدند - * مرد *

این سرانیس که البته حلال خواهد کرد
حک آن قوم که در بند سرانی دگر ادد

امان الله از ملزمان شاهي را سندی چهار هزار سوار گجراتی داده فوحدار گرد
ساختند و جعفر قلی ولد کاظم بیگ را بمیان فوحداری حودهپور سر فرار فرمودند
و فوحداری پثن از حضور معلی بنابر بعضی مصالح امور ملکی بدرک داس
را تهور مقرر گسب متخعی نمود که سابقاً مکرر اشاره رفته که بعد ده ساله رواعات
حلد مکان تاریخی که مشتمل بر باقی احوالات و سوانحات این صوبه بوده باشد
ترتیب بیافته بنابر آن اکثر مقدمات از روی دفتر احکام بنام ناظمین و دیوانیان
شرف صدور پیوسته و آنچه از تقریر بعضی ثقات بوضوح انکامیده اندراج یاب
رویدادی که در ضمن حکومت شجاع خان مرموم گسب پیشتری از روی
مسودات خانگی او که به فوحداران و نائبان نوشته آنچه قابل تحریر بود به علم
آمده اگر چنانچه بعضی مقدمات که شرح آن در حین تسوید معلوم نه گشته یا
تقدیم و تاخیر آن واضح نه شده باشد حمل بر تصور نباید داشت اکنون آنچه در
دیل صوبه داری و کلمی پادشاه راده عالیگاه نگارش می آید بعضی از روی
احکام عالمگیری که بموجب امر اقدس در حداد پادشاه رادها و امرایان عظام با
شرح دستخط امیر عیث الله خان دیوان حالصه شریعه نوشته و پس از ارتحال
آنحضرت آنرا مدون ساخته اسب و برخی از روی دفتر احکام که بنام دیوان
صوبه ورود یافته و سوای آن از تقریر ثقات اسب الحاصل چون دران هنگام از روی
سوانحه بنابر سورت بعرض اقدس رسید که قریب ده دوازده هزار سوار مرهته
بالاکهات کساری و اطراف دندربار و سلطان پور رسیده ادد و به بجانب خان که دران
آوان متصدی بنابر سورت مقرر شده حتر رسیده که اراده سورت دارند حکم معلی
بنام پادشاه راده عالیگاه صادر شد که سورت داخل صوبه گجرات اسب حدراری
لزم چون قلعه دار حودهپور از تقدیم خدمت مستعفی بود حکم والا شرف نداد

صوبه نوکران شجاع حان را بقدر ضرورت بدستور سابق نکال داشته سرگرم کار نماید و وجهه طلب آنها مدخله محصول محالات سرطی صوبه تمدخواه دهد و نوعی تقید نگار برد که بوجهی من الوجهه در نظم و نسق آنها مقرر راه یابد *

صوبه داری پادشاه زاده عالم و عالمیان عالیجاه

محمد اعظم شاه و دیوانی خواجه

عبد الحمید خان

چون حمر ارتحال شجاع حان بعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت و جهان داری پادشاه زاده نامدار عالیجاه عزه ناصیه عظمی قه ناصیه خلافت فرور دودمان انبیا و بختیاری خراج خاندان شوک و تاحداری احقر برج حشم گوهر درج سلطنت بهال بوستان حاه و حلال بهار چمن عرو اقبال والا بس محمد اعظم شاه بهادر که بمصطفی چهل هزاره ذات چهل هزار سوار بلند رنگی و بمانر تادیب و تدبیه دکمپیان در سرکار دهان مضاف صوبه دارالفتح اوجین پیام داشتند به صاحب صوبگی احمد آباد گجرات و موحرداری حودهپور از انتقال شجاع حان مقرر شدند و صوبداری دارالکبیر احمیر که به صمیمه صوبه احمد آباد مرحوم گشت و فرمان واحب الادعان شرف صدور پیوست که از همانجا متوجه احمد آباد سده برتنی و قنیه مهمات مالی و ملکی صوبجات پرداخت پادشاه زاده جهانیان امتثال امثلله حلیل القدر نموده از راه حادوا عزم گشتند رمیدار آنجا ادراک ملازم نموده سارده هزار روپیه بعنوان پیش کش گذرایده خلعت و اسب یافته از سرحد تعلقه حود رخصت شد عدد الحمید حان دیوان و بدهای پادشاهی باستقلال ستافته سرف اندوز ملازم گشتند پادشاه زاده پیش کش گیران و بدهوسب کدان برور پندشده بیست و سیوم حمادی الثانی مطابق سال هزار و صد و سیرده در ساعتی که مختار انجم سناسان بود داخل سده بتمسب مهمات و تعیین موحداران و تهاه داران پرداختند ارادها که عمارات رافعه و فله بهدر یسند خاطر شده عمارات عالی متصل حوئیر

دموده شود همدرین سال شکاعت حان بموجب حکم اقدس نظر علی حان را با جمعیب شایسته که رایات عالیات در پر ناله امام داشت بحضور فرستاد و از در حدگ مرهته تردد نمایان نعره ظهور آمد و مورد تحسین و آفرین گردید و تا ارتکال شکاعت حان درانجا بود ثانی الحال عطای حلت سربراری یافته نه احمد آباد رحصب سده آمد - در سال هزار و صد و سیرده روز چهار شده سیردهم شهر صفر ازانجا که پیمانه عمر شکاعت حان اندر گشته بود نقضای آلهی در گدسب و در مقبره دما کرده مکادی حانه خویش مدفون گردید *

* بیب *

اگر صد سال مانی در یکی روز نباید رف رفین کاج دل افروز
حواحه عدد الحمید حان دیوان باتفاق بندهای پادشاهی بصط اموال پرداخت
و یک گونه هنگامه فرقه سپاه بنابر طلب روی دموده و کیغیب و افعه را بدرگاه والا
معروض داشته از حط و حراست بنده حذر دار گشت از تقریر بعضی ثقات معلوم
شد که سکاعت حان در ایام مرض چون حالت خود را متعیر یاب و علامات
رحیل را مشاهده نموده عرض داشت با تذکره اموال از ناطق و صامت بحکام
اقدس نموده بود چون حذر رحلت نعره رسید بر نیکو خدمتهایی او که موافق
مراج مذاکر بود متأسف شدند و از راه فصل و کرم اموال را برورثه معاف فرموده
اسپال و بیلا و غیره خانداران بموجب حکم دیوان صوبه ارسال حضور نمود حسب
الحکم اعلی بنام حواحه عدد الحمید حان که دران آوان بخطاب مفتخر گشته بود
شرف صدور پیوس که تا رسیدن پادشاه راده چهل و چهاریلان عالیگاه محمد
اعظم شاه بهادر که نه نفس بغیس خود متوجه احمد آباد انداز بدو سب صوبه
حذر دار ناسد و چون معروض قدسی گشته که پس از ارتکال سکاعت حان نائب
موجوداری پش جمعیب بر طرف کرده و از ممر برحاسته فساد و شورش کولیل
معسد در تراید اسب رفتن مردم تهاکات حتی مواسی قصه بیرون می تواند
بر آمد و دروب تا روز نه مسدود می شود حکم چهل مطاع شرف صدور یاب که
تا وصول موکب نادر شاه راده محافظت و بدو سب صوبه اهم و لاند اسب دیوان

دستور معهود روانه خودهپور گردید و در سال هراز و صد و یازده چون عرص
 داس پادشاه راده محمد اکبر از نواحی سیستان حکمت اقدس نموده
 استدعای صونه از سرحد داشت بدابر استمال پادشاه راده فرمان مرحمت
 عنوان و خلعت فاحره برای محمد اکبر و حسب الحکم والا بنام شجاع
 خان و درک داس که سلسله حندان این امر بود مصحوب حواحه محمد میا
 و محمد رضا گزر برداران به احمد آباد رسید ثانی الحال بوضوح پیوست که
 فرستادن عرص داس فروری از صدق داشت موقوف ماند شجاع خان
 بموجب اظهار عامل دهنده محال حاگیر درک داس بحسب تنبیه و تادیب
 کاتپیان که مصدر فساد آنجا گشته بودند به محمد بیگ خان موجدار سورتیه
 نوشت از روی افراد سائحه مرسله شیخ هدایت الله سوانحه بدوس عرص
 اودس رسید که در عیدگاه حای برای مصلیان تنگی می نماید حکم اودس
 بنام دیوان صونه صادر شد که درحالت دورا برطرف نموده مکان را وسع دهد
 سدکان الله دران وقت حای برای مصلیان تنگی می نمود اکنون بقدر یک
 صف تمام مصلی بیست همدران سال مدرسه هدایت بخش و مسجد بنا نموده
 شیخ محمد اکرم الدین صدر که بمنبع یک لک و بیست و چهار هزار روپیه صرف
 عمارت آن شده اتمام بدیوب و بموجب التماس او بدابر احراحات مدرس و طلحه
 موصع سوندرة معموله پرگنه ساندولی و موصع میثه عمله پرگنه کژی و در روپیه یومیه
 جهت لنگر از حفات اودس مرحمت گشت اکنون مدرسه ندان حوی
 رو نادهام آورده و مواصعات تنصوف مرهته رفته به از مدرس آناری و به از طلحه
 سانی ناقی مانده و درس مدرس گردید - و در سال هراز و صد و دوازده حاتم
 بیگ گزر بردار بحسب الحکم اقدس بنام راحه احیب سنگه در باب بردن او
 بحصور و بنام شجاع خان در اهتمام راهی ساختن او وزود فرمود گزر بردار
 روانه حالور گشت از آنجا که او از حوی که عاید حالش شده بوده نلیب و لعل
 می گذرانید و در نوشتن حواف تامل داشت لهدا شجاع خان بگزر بردار
 نوشت که بروی سراوای نموده حواف گرفته فرستد که بحصور معلی عرصداشت

می آمد و تجار رسید آن امتعه موافق صانطه حاصل نموده متصدیان محکالات احمد آباد رجوع می نمودند و بعد از آنکه بر طبق یرایع معلی محصُول در مکان فروخت مقرر گشت محصُول همگی اسباب احمد آباد و دهولقه و غیره در فرصه عمل در آمده و الحال که بموجب حکم والا دستور سابق محصُول در مکان خرید قرار یافته متصدیان محال صد پنج احمد آباد حاصل سیاه پارچه و غیره محکالات را خلاف قانون در احمدآباد گرفته تکار را داخل می دهند و این معنی ناعب برهمردگی معمول قدیم و نقصان سرکار والا می شود و درین باب بنام حواحه عدد الکمید دیوان صونه حکم اسرف بمهر حمله الملک مدار المہام اسد خان صادر شد که متصدیان محال صد پنج احمد آباد مقرر سازند که موافق سد و آمد برای محصُول سیاه پارچه و غیره باب ترعوف و اسباب دهولقه و غیره مراحم بسود تا دستور قدیم احد محصُول در فرصه عمل آید که نقصان سرکار والا بشود و از تکار صامی نگیرد که متاع که در آنجا بود رسید ادای محصُول آن نمود متصدیان بددر مدارک سورت می آورده باشند سابقاً رقمده کلک بیان عدم موافقت ناظم صونه ناصر خان نانی و تعیری او از بیاب فوجداری پش شده درینولا بموجب التماس شکاعت خان حضور طلب گردید برآه مالوه راهی گشت و محمد بهادر شیرانی که از تعیر صدر خان نه بیاب فوجداری پش مقرر گشته بود بدادر ریاده و کمی وجه سه ندی که موافقت نه کرد موقوف داشته فوجداری آنجا نه سید کالی که نه بیاب فوجداری هالول و کالول می پرداخت تعویص نمود چون یورهای شکاری پیس کش والا که هر سال بحضور می فرستاد درینولا که یورهای مقرری بحضور رسید حکم اقدس نه شکاعت خان شرف صدور یافت که یورهای دیگر اسال دارد بدادر آن نه سید کالی فوجدار پش و نائب فوجداری سانچور که از جانب راحه احیب سنگه بود و فوجدار هلو و کمال خان حالوری که از انتقال پدرش بفوجداری و حاگیرداری پائن پور سرفراز شده و دران امکنه یور پیدا می شود نمرد تاکید نوشت و خود بدادر بددرست و گرفت پیس کش زمینداران بر آمده پس از انصراف

صدی ذات و ششصد سوار است از برگه مذکور تذخوای داشت و مائتی و
تذخوای حاگیر داران مقرر بود از ندایب حدیث قتی درین دیار و احتال
اوعاع سلطنت بطریق رمدارانه انکارا متصرف اند و از تقدیم خدمات
پادشاهی متقاعد و چندی از امکنه اطراف و حوالی را بخیر انتزاع نموده در
تحت خود در آوردند و حوالی راستی نمیدشد القصه چون دران ایام
اماناب خان متصدی بندر سورت و دیعب حدیث سیده بود و یک کون
سوزش مرهقه دران سم استوار یاف سخاعاب خان دظم موند بطریق علی
خان را نا جمعیت سایسته و متعیدل موند بحکم مطاب انکا تعین
فرمود و اطمینان سکده بندر گشت و از پیشگاه خلافت و جهانگیری متصدی
گویی بندر سورت ندایب خان معوض کردید و نه سخاعاب خان یک
رنجیر فیل از حلقه خاص مصححوب شیخ محمد عامل گزر بردار مرحمت
سد و فیروز خان میواتی نایب فوجداری حودهپور رحب شستی بر سپ
لهدا سخاعاب خان شیخ محمد عامل را هد را که نه ندایب فوجداری بیوم
گام می پرداحب فوجداری حودهپور تعین فرمود و فوجداری و عاملی برگه
دهولقه محال حاله شریعه از تعیر سید محسن نمیر محمد نامر که در حضور
انور مقرر گشته بود رسیده نامر مامور پرداحب و در سال هزار و صد و نه حسب
الحکم افس در ماده انتیاع یک هزار اسب می راس دو صد رویه نمهر
حمله الملك بنام دیوان موند وزود یاف *

مقرر شدن اخذ محصول سبایه پارچه وغیره

باب عرب دربندر سورت

چون از معروضه متصدی بندر مدارک سورت تعرض والا رسید که از سر
سرسته فرمه بندر طاهر شد که هرگاه سانس حسب الحکم اعلی محصول چهل یک
و چهل دو در مکان خرید مقرر شده بود محصول سیاه پارچه وغیره ناف در عرب
آمدنی احمد آنان و اسناد دهولقه وغیره محال متعلقه موند در فرمه نصط در

مقرر نمود و همدین سال درک داس را تهور که در رکاب شاهزاده بلند احترام بصورت اقدس شتافته بود چنانچه سبق ذکر یافته چون شرف اندوز تقبیل سده سیه و عنده ملک رتبه گردید بمرحمت حسروانه و سر فراری منصب و حاکم دوارش یاف و او بظن بر حقوق دیرینه مهاراجه حسوب سنگه متوفی التماس عفو دلات و تقصیرات احیب سنگه پسرش را که آواره دسب ناکامی بود نمود از پیشگاه وصل و عطا بدرجه احاب مقرون گردید و عطای منصب و فوجداری و حاکم داری حالور و سانچور از تعیر معاهد حالوری کامیاب گشت محفی نماد که عربی حان حالوری حد کلان معاهد در عهد سلطان مطهر عرف دمو آخرین سلاطین گجراتیه از سانس فوجداری و حاکم داری سرکار حالور پیام داشت در هنگام تعلق پذیرفتن مملکت گجرات بممالک محروسه و تسخیر حصرت عرش آسیانی ادار الله برهانه برهمونی نخب بیدار بدگی درگاه ملک نارگاه پذیرفته در سلک دمدگان والا مدسلک گسب تعصلات سلطانی در ناره او مددول گشته نمود سربا امدد نکالی حالور بدستور سانس منتج گردید و تقدیم خدمات سرکار گیتی مدار بهمراهی ناظمان مامور گسب چنانچه از سوق کلام سوانح ایام مذکور واضح ولایح اسب گوید که اسلاف عربی حان که مسقط الراس شان بهار اسب از مدت ممتد بدابر امری نا جمعی از وطن برآمده وارد این دیار گشته نا سلاطین گجراتیه سرمی بد - و دزین سال بدابر مصالح امور ملکی که * مصرع *

صلاح بیک و بد ملک حسروان دادند

حالور به احیب سنگه عطا گسب و معاهد حالوری به فوجداری و حاکم داری پالن پور و دلایسه سر فراری یاف که تا حال تسوید این اوراق اولاد او بطناً بعد بطن بدان امر مامور می شده اند مگر در عهد پادشاه سهد محمد فرج سیر رحیم یار حان نامی فوجدار پالن پور سده به احمد آباد آمد و فوجی را فراهم آورده بدان صوب شتاف نا عربی حان عرف فیروز حالوری مصاف داد اما بمقصد فایز به گسب عربی حان بدر و پیش کس بدرگاه گیتی پناه فرستاده به بدل اموال فرمان نکالی حاصل نمود و حاکم حصه دات و تا بیدان و مشروط که در

دوستور سابق می گرفته باشند و احتیاط کنند که فوت و فرو گذاشتن بوفوع بیاید چنانچه تا اکنون همین صاطه ازان تاریخ عمل می آید چون بموجب حکم والا گرفتن محصول در مکان خرید مقرر شد ازان امتعه ناف چهارات که نه بنا در میروفت محصول آبراهم متصدیان احمد آباد بصط در آوردند و درین صورت کمی در محصول بنادر رو داد لهدا محمد کاظم بیگ متصدی بنادر که بنایب نوشته که از ابتدای آبادی بنادر غایب حال معمول بوده که تکاران و سوداگران حدسی را که بحکم بنادر بنادر بخادر بناده احمد آباد انتیاع می کردند در آنجا برای عشور مراجع نمی شدند و محصول آن در بنادر بصط در می آمد و در مکان دیگر مثل پرگنه بنوده و بنیاد و غیره هرگر احد محصول معمول نبود الحال بنادر مکان که محصول می گیرند این معنی ناعب بر هم خوردگی محصول و آبادی بنادر اسب و هنگام روانه شدن چهارات محکمی میگردند امیدوار اسب که حکم معلی بنام دیوان صونه صادر شود لهدا آن وزارت پناه مقرر سارند که درین ناف موافق معمول عمل آرد و کسی مرتکب خلاف معمول نگردد و درین ناف تاکید دادند و نیز همدریں سال بنادر نالش میرناقر داروعه دارالصرب بناده حکم معلی بنام دیوان صونه رسید که مقرر سارند که طلا و نقره سوای دارالصرب گذار نه شود تا نقصان محصول نگردد و بموجب عرض شریعب پناه قاصی القصاة محمد اکرم مقرر شد که محکوسان چنوترة های کوتوالی صوبحات و ولعه حات که چیری مال نداشته باشند در موسم زمستان کلاه و قنا و سراویل و در تانستان کلاه و ردا و سراویل تصدیق قاصی صونه از حرانه بیب المال آنجا می داده ناسد درین ناف حکم مقدس معلی بنام دیوان صونه ورود یافت چون گماشته شیخ اکرم الدین امین احد حریه بناطم صونه طاهر ساحب که دمیان پرگنه محمود آنک از سالهای پیشین و صولی اند امسال نکمایب دیسائی و سیقه های آنجا در ادای حریه دمه خودها دفع الوقت می نمایند بنادر آن نمیر عدد العبی نایب موجوداری آنجا تاکید نوشت که دمیان را رجوع ناحد حدیه موده دیسائی و غیره را منع نماید و محمد بهادر شیرانی را نایب موجوداری پتن

آداب موافق صانطه گرفت و همدربین سال بنابر بعضی معدمات مالی میان
صدر خان نانی نائب موحدار پش و شجاع خان سوء مزاجی بهمرسیده و او
ارادکار حاشته آمد و تا مقرر نمودن نائب دیگر بنابر محافظت به محمد بهادر
شیرانی بوش و او یک حماعدار را تعیین این امر نموده فرستاد و خدمت تهاه
داری کاحه از انتقال دولت سو مریه بنام سید علی تجویر نمود و موحداری سورتبه
از پیشگاه خلافت و جهانانی به محمد بیگ خان تعویص یافت *

مقرر شدن اخذ زکوٰۃ و محصول گمزه پارچه در مکان خریداری سیاه پارچه و باب عرب در سال هزار و صد و نه

حسب الحکم والا مہر حملۃ الملک اسد خان در باب احد محصول در
مکان خرید بنام حواحه عد الحمید خان دیوان صوبہ ندین مصمون شرف ورود
یاب کہ درینولا بعرض وندی رسید کہ پیش ازین صانطه مقرر بود کہ تجار
محصول امتعه در مکان خرید ادا نموده چندی حاصل می نمودند و تا یک سال
در مکان دیگر نانہا مراحمہ نمیرسید ثانی الحال مقرر شد کہ محصول در مکان
فروحب میگرفته باشند و درین صورت محصول از فرار واقع بصط نمی آید و میر
محمد نافر و غیرہ تجار بسب احد زکوٰۃ در محال فروحب و فید صامبی و غیرہ
نالش دارند حکم جهانمطاع لازم الانتاع صادر شد کہ از سریع و فصیل پناه
فصایل و کمالات دستگاہ وافی محمد اکرم تحقیق نموده آمد کہ گرفتن محصول
در مکان خرید حایر هست یا بیس بعد استفسار فردی مہر قاصی القصاۃ
دفتر معلی رسید و این مقدمہ مفصل و مشروح بعرض اشرف اعلی پیوس
یرلیع والا کرامت صدور یاب کہ محصول و زکوٰۃ بیوپاریان در مکان خرید می
گرفته باشند چنانچہ درین باب ندیواریان ممالک محروسہ ہستہ سد می ناید کہ
وزرات پناه بیر نعاشران احمد آباد مقرر سازد کہ حاصل از بیوپاریان در مکان خرید

کمی آب درختان میوه حوب بار نمی آرد اگر درختان آملی و غیره بریده شوند و آب بقدر کفاف نرسد باغات حوب می شوند بنابراین حکم مقدس نه دیوان صوبه شرف صدور یاف که بحقیقت را رسیده آنچه مقرون بطراوت و افروزی محصول باغات باشد مقرر نمایند و تاکید کنند که باغات صانع نه شوند والا داروعه از عهده حواب خواهد برآمد *

مقرر شدن امینی خزانة اموال بیت المال بقضات ممالک محروسه

همدرین سال بموجب حکم اقدس در صوبکات امینی خزانة اموال بیت المال نقصات آنکا تفویض یاف چنانچه درین باب حکم اقدس رسید که امینی آن محال را متعلق بانو العرج خان فاضلی آنکا نمایند و بپیر مقرر شد که هر سال در موسم زمستان بقرا و مساکین صوبه احمد آباد یک هزار و پانصد فنا و یک هزار و پانصد کمل نقیم سه هزار روپیه که یک و نیم روپیه فنا و نیم روپیه کمل باشد بطریق حیرات از سرکار والا نانتعاق فاضلی و صدر آنکا در نلده و پرگنات متعلقه که مسکن عربا و مساکین باشد بقدر حال قسم می نموده ناسند و رنار داران پرگنه سیمور برد شعاع حان استعانه نمودند که فوجداران و عاملان بعلت بیگار قاصدی مراحم احوال رافعل می شوند این معنی باعث پریسانی حال مستعیثان می گردد لهذا بنابر عدم مراحم این بدعب که از ادواب مملوچه نارگه ولا اسب نوشته داد و میر عدد العینی نامی را بجهت حمل بری صلح محمود آباد و غیره تعیین نموده و پرگنه دهدد و قه و بعضی محالات دیگر از پیشگاه خلافت و جهاندانی درین سال نکاگیرا تهور درک داس مرحمت گشت و همدرین سال فرمان والا سان قدر توامان و خلعت حاصه و حمدهر از روی فصل و عاطف مصحوب حواحه محمد صیا و عدد الله بیگ گزر برداران نظام صوبه ورود فرموده و بنا بر این پوز بیرون نلده رسیده بود بتاريخ دوازدهم روز سنده ماه دیکحه شکاعت حان بنوارم استبدال پرداخته بعد تقدیم

سرگرم کار گردید و چون همدام آمدن او کولیان و موضع کهمدالی شوحی نموده بودند
 بهمان جا مقام نموده قلعه در آنجا بنا داده تهاه مقرر صاحب و حسب الحکم
 اقدس به دیوان صوبه رسیده که پیشکاران و دیواییان صوبجات که از حضور سعادت
 گذرور مقرر شده اند همه معرول دیواییان دستور سانی پیشکاران خانگی کار می
 کرده باشند چون از افراد سوانح صوبه یار علی داروغه داک معرومه مقدس کرد
 که ناظم صوبه گفت که محال سایر بنده در تمخواه بنده اسب دریغوالا در صوبه
 احمد آباد اکثر مردم پوره دو آباد کرده اند و از عرانبها عله در آنجا آورده محصول
 را خود متصرف می شوند درین صورت نقصان می شود حکم قصا شیم بنام
 دیوان صوبه شرف بغداد یاب که تحقیق را رسیده نتاکید مقرر سازند که عله
 فروشان احساس را در پوره چات لواحدان فرود بیارند و دستور معمول در مکان
 قدیم می آورده باشند تا نقصان محصول شجاعاب حان که محال سایثر در
 تمخواه اوسب نشود از آنجا که درین ایام در حضور بوضوح پیوسب که بعضی
 مردم از راه تللیس پروانجات جعلی ددیواییان صوبجات رجوع می نمایند بنابر
 روع استماع مقرر گشت که نقل پروانجاتی که بنام دیواییان از حضور صادر سود
 رونو نمهر خود ارسال حضور می نموده باشند لهذا شرح صدر حسب الحکم
 مقدس نمهر مدارالمهام عمدة الملک اسد حان و رود فرمود و بیز معروض و دسی
 گشت که صرافان سکنه بنده احمد آباد ناهم اتعاق کرده روپیه های کم وزن رائج
 نموده هنگام دادن کم وزن می دهند و وف گرفتن از عربا و مساکین آنجا
 بر یک روپیه دو تنگه و سه تنگه می ستانند و بدین جهت نقصان ناکنثر عربا
 می رسد حکم اشرف جهان مطاع عالم مطیع شرف بغداد یاب که ناظم صوبه
 و دیوان از صرافان مچلکا بگیرند که موافق دستور حضور لامع الدور روپیه ها را که
 بنیاده ماسه و دو سرح باشد رائج نمایند و آنچه از آن کم وزن باشد رائج نکنند از
 روی افراد وقایع صوبه مرسله عیاض الدین محمد نعرض اقدس رسید که سابق در ناع
 ساهی و گلاب ناع و غیره خیلی گزار بود و گلهای گلاب سیار می آمد و درین
 روزها در ناعات مذکور درحب آملی و پیپل درار و سایه دار که از سایه آنها و از

سالی بود که گاه و آب پیدا نمی شد و هفتم شهر حمادی الاول شجاع حان
 نعمر حودهپور از احمد آباد روانه گشت و محمد پردل شیرانی از تعبیر اصالب
 حان از درگاه گنتی پناه فوجداری نزوده سرفراری یاف و محمد مومن نامی
 نقلعداری حودهپور مقرر شده رسید و حسب الحکم اقدس بمهر بخشی الممالک
 مخلص حان بطلم ورود یاف که محمد فاضل را بنابر احضار دویسی محمد اکبر
 ناعی که در آن وقت طرف ملتان سیوع داشت بطرف صوبه تهنیه تعیین نماید
 که فرار واقع احضار او را بدرگاه معلی میرساییده باشد و حسب الحکم اقدس بمهر
 وزیر الممالک اسد حان بنام ناظم صوبه ورود یاف که حسب الحکم جهان مطاع
 عالم مطیع نگارش می یابد که آن شجاع و معالی پناه از هر یک رمیعداران
 و فوجداران و تهنیه داران صوبه متعلق خویش حدا حدا مچلکا ناین مضمون
 نه ستاندد که اگر ناعی انتر در حدود متعلقه او بیاید ناش پادشاه رادگی او
 ندانسته بی ملاحظه در کستن و کستن او سعی بلیع نمایند و اگر همراهان ناعی
 اظهار کنند که او پادشاه راده اسب گوش بحرف آنها نکرده در قتل و اسر داعی
 حتی الامکان مساعی نمایان بتقدیم رساییده او را معلول و یا مقتول گرداندد و اگر
 خلاف این حکم معلی بعمل آرزد انواع عذاب و عقاب پادشاهی که نمونه مهر
 الهی اسب گرفتار خواهدد شد چنانچه بموجب حکم مقدس تقید نه عمل آمد
 چون محمد مومن ولعدار حودهپور استعلی خدمت بحضور ارسال دانسته بود
 حکم جهان متاع آفتاب شعاع رسید که شجاع حان که یکی از همراهیان حود
 را که لیاقت این کار دانسته ناسد برای حراس آن ولعه مقرر نموده بحضور
 لامع النور معروض دارد لهدا لطیف نیگ نامی را ولعه دار صاحب چون بنابر
 بعضی امور سرانجام مهام دیوانی صوبه از محمد محسن ولد اعتماد حان نعرمه
 طهرز می رسید در اواخر این سال حواحه عدد الحمید ولد حواحه عدد الله فاضی
 القصه که بعد شرف اندوزی حج بیک الله الحرام بملازم اقدس فایر گردید
 نه تعویص دیوانی صوبه از ابتدای نصف ربیع پارس ثیل آن سال از تعبیر محمد
 محسن مامور گشت چهارم شهر دیقعهده نه بنده احمد آباد رسیده نامر مامور

نگار بردارد که حواب مقدمه اِ رِ مقدمات نگاشته حضور ساطع الدور موقوف و ملتوی نماید چنانچه بمضمون صدر بنام محمد مکسن دیوان صونه وصول فرمود و همدرین سال متصدی گری بندر سورت ار انتقال اعتماد خان نامادب خان مقرر شد و او آمده دحیل کار گردید و چون ار روی فرد وقایع چکله نبود من اعمال سرکار چندیری نعرض اقدس رسید که بیار بیگ ولد سانی بیگ مصددار گرر بردار که حسب الحکم معلی بنام سید عیترت خان برده بود الحال بحضور پرور میروند طاهر نمود که چون در سرای کاله ناغ و شاة پوره اسپان یام که باصطلاح هدد داک گویند موحود بیس بنده پایپاده طی همه مساف نموده حکم جهان مطاع واحب الاتباع صادر شد که ندیوانیان صونه حات مرفوم گرد که اسپان یام داک چوکی بعهده ووحداران مقرر گشته که در هر چوکی که اسپ سعط شود ووحداران ار حود عوض سقطی اسپ نه بددد که تا حیر احکام مقدس نشود و سر رشته بحضور نعرستند چنانچه بمضمون مرفوم حکم اشرف ندیوان صونه رسید - همدرین سال شیخ نور الحق بمصب احتساب بنده سرمراری یافته دحیل کار گردید چون وصیل پناه شیخ کرم الدین صدر صونه فرد دمهر حود بدقتر والا فرستاده و بوسته که اهل معاش اسناد حود را برای تصحیحه رجوع نمی کنند ندین جهب در دسب شدن نسخه بحالی تعویب رو میدهد لهذا حکم اشرف بنام دیوان صونه صادر شد که بآن حماعه قدغن نمایند که اسناد حودها موافق صابطه و معمول بصور راجع سارد که بعد ملاحظه تصحیحه نسخه مرتب ساخته بحضور ارسال دارد و همدرین سال خدمت متصدی گری نه سید مکسن تعویص یاف حکم معلی رسید که چهار هزار روپیة نه مستحق و مستحقات بنده احمد آباد ار حرانه عامرة باتفاق فاضی و صدر وقایع نگار رساندد و چون ار روی افراد وقایع سورتهه مرسله میر ابو طالب وقایع نگار حقیقت شکس و ریخت حصار نعرض اقدس رسید حکم سد که دیوان صونه نه تعمیر آن بردارد و همدرین سال در اکثر برگذات صونه و بصلع ماروار حصوماً کمی نازان رو داده چنانچه ار پشن تا حودهپوز یکسان خشک

که بحضور پروردور رسیده بودند و برآمد آنها درسب سده بموجب حکم والا گزر
 بردار سدید تعیین شد که هر سه عمال را برد محمد محسن دیوان صونه برده
 بالمواحبه رعایا برآمد و محاسبه آنها را درسب نماید و بیکر حکم مقدس بنام
 دیوان صونه رسید که مدعی که نائب تصرف حصه حالصه سرفقه برده لاکها
 وعیره پسران و ندیره تماچی رمیددار اسلام نگر لارم الادا سب آنها بوصول رسانند
 و چون از روی سر رشته تعرض اقدس رسیده بود که سه صد و بود اسرئی و پنج
 لک و هفت هزار و چهار صد و پانزده روپیه لعایب شهر شعبان سال گذشته در
 حرانه احمد آباد موجود بنابران حکم والا سرف صدر فرمود که دیوان صونه آنها
 باز بیکه تا ورود این حکم فراهم آمده باشد نال توقف و تاخیر بصادقه و قاعده
 معین روانه حضور بیص گذر نماید و همدری سال سید محسن که سابق به
 بیایب اعتماد خان نا امور دیوانی صونه می پرداخت بعاملی و امامت
 رگده دهوکه سرفراری یافت و خدمت کوتوالی بنده از تعیر میر عتیق الله
 تنخواحه طب الدین در پیشگاه خلایف و جهانانی مقرر شد و حکم اشرف
 بصدر پیوس که سوی حمیع متعینه ناظم صونه که بیس و دو سوار
 و پنجاه پیاده همراه کوتوال معرول مقرر بودند یکصد نفر پیاده از سرکار والا
 بدرمائه دو صد و هیجده روپیه که بعد وضع قصور و درامی وعیره آن یک صد
 و بود و روپیه میسود همراه او مقرر دارند و علاوه آنها از تحویل حرانچی
 حرانه صونه تصدیق کوتوال تنخواه دهد و پانصد روپیه نال قصور وصولی از
 حرانه عامره در وجه انعام سیح محمد عیسی عوئی مرحمت شد و ندیوان
 صونه حکم رسید که بمعرف قاضی ابو العرح قاضی صونه تنخواه نماید و بیکر
 حسب الحکم معلی بنام دیوانیان صونه ممالک مکروسه بمهر عمده الملک
 مدارا المهمام اسد خان بصدر پیوس که پروانکات در باب نار حواس مطالب
 تنقیح معاملات و احکام مطاعه که از روی وفایع و سوانح بنام دیوانیان صادر می
 گردند حواب آن در وقت نمی رسد بنابر آن ددیوانیان صونه نگارش پذیرفته که
 حواب پروانکات و احکام مدسی روزو شرح و بسط می نوشته باشند و احتیاط

احکام مطاع صادر گشت که در سرانجام این کار موجب کمال مجرای حود دانسته لوازم سعی تمام بحضور رساند و در سال هزار و صد و هشت حسب الحکم معلی نه محمد محسن ولد اعتماد خان که از انتقال پدرش بوالا رفته دیوانی صوبه سرور شده بود صادر شد که یک لک روپیه در وجه مساعدۀ درک داس راتهور از تکمله پنجاه هزار روپیه بعد آمدن حودهپور و هزار پس از رسیدن احمد آباد باستصواب شجاع خان ناظم صوبه از حرانه عامرۀ بعد گرفتن تمسک نمهر درکداس از تحویل خراجچی تذخواۀ نماید و برگه میرتبه معموله سرکار حودهپور من ابتدای فصل حریف او دئیل در جاگیر راتهور مرحوم سد و فرمان عالیشان در تحسین و آفرین مصحوب وزیر بیگ گزر بردار بنام شجاع خان شرف صدور یافت و دستور معهود بعد اطمیدان خاطر از بندرس صوبه و گرفتن پیشکش متوجه حودهپور گشت و فرمان مرحوم عدوان مصحوب گزر برداران و ایسر داس بدانجا رسید شجاع خان ایسر داس را باز برد شاهراده سلطان بلند اختر و درک داس رخصت کرد چنانچه بعد آمد و شد مکرر عهد و پیمان موکد و موطد و وصول پروانجات تذخواۀ مساعدت و مداخلت حاجر درک داس همراه سلطان آمد شجاع خان لوازم استقلال و پیش کش پرداخت و نا درک داس لازمه رفتگی و سلوک دمرتنه اتم ظهور آورده سلطان را نا درک داس تا بندر سورت رسانید حسن علی خان و ساه بیگ که از حضور معلی بنابر استقلال و اتالیقی سلطان مقرر شده سورت رسیده بودند سلطان و درک داس را بحضور بردد و کمال حسن خدمت شجاع خان در پیشگاه خلافت و جهاندانی شد چون یک لک و بیس و هعب هزار روپیه و سه صد و بود و پنج روپیه در وجه طلب نقدی ساه راده محمد بیدار بخش بر حرانه صوبه تذخواۀ شده پیش از رسیدن پروانه که بنام اعتماد حل بود او فوت شد لهذا حسب الحکم معلی در باب تذخواۀ آن وجه بموجب استدعای سرکار پادشاه راده عالم و عالمیان بنام محمد محسن دیوان صوبه شرف صدور یافت و همدربین سال حیات الله و محمد مقیم و محمد ناقر عمال معزول برگه دهولقه

سد تفصیل این محمل آنکه چون از مدتی سلطان بلند احترام و عقیة الدسا بیگم
 پسر و دختر پادسایه زاده محمد اکبر که در هنگام آوارگی خود بدرک داس حواله
 کرده رفته بود و او از آسیب افواج پادسایه در مکان شعاب حلال صعب و شدید
 که عبور طایر حیال دران دشوار باشد روزگار سر می برد درین وقت چون ایام
 نمک او سر آمده روی بهبود و زمانه بهی رسیده بود خطی بنام ایسر داس
 که از بدل سخاعت خان نامی و شقداری بعضی محال می پرداخت که
 اگر سخاعت خان قول بدهد و تا پذیرای ملتسمات سخاعت اقدس آسیب
 افواج متعیده خود بهپور مکان او نرسد عقیة الدسا بیگم را بحصور والا نفرستم
 چنانچه آن پوسته را بخدسه برد سخاعت خان فرستاد و او بحصور اقدس روانه
 نمود بمکرد گذشتن از نظر انور حکم والا پذیرائی آن شرف بدارد و نام
 واحکام والا بنام سخاعت خان مادر گشت که استمال خاطر درک داس
 نموده صدیه محمد اکبر را سامان و سرانجام لایق طلبداشته روانه حضور نماید بعد
 وصول یرلیع معلی بر طبق اساره سخاعت خان ایسری داس برد درک داس
 که در مکان صعب اقامت داشت رفته به سخندان عقلی و نقلی استمال
 داده راضی فرستادن بیگم نموده آمد و فوج و سامان و سرانجام لایقه همراه
 گرفته ناحمد آباد رساید سخاعت خان ایسر داس را که مصدر این امر
 شده بود همراه بیگم روانه حضور گردانند چون بیگم بتغییل قدم حد بررگوار
 مستعید شد حضرت ظل سخکانی را نظر بر اینکه آن والا مکان را خواندن
 مصحف محمد و کلام حمید از کجا دسب داده باشد آتونی را برای
 تدریس ایشان تحویر فرمودند بیگم عرض نمود که درک داس از راه ودویب
 آتونی از احمیر برعایب معقول درانجا طلب داشته بود چنانچه بتعلیم
 او حافظ کلام الله شده ام ازین معنی نقش ندگی درک داس در خاطر
 اقدس منقوش گشت و دلالت تقصیراتش بعمو مقرون گردید حکم والا به
 پذیرائی مطالب درک داس شرف صدور یابد و ایسر داس را حکم شد که
 که رفته سلطان بلند احترام و داس را بحصور بیارد و بنام سخاعت خان

و نامورات مرحومه پرداخت و همدرین سال نلاق بیگ نامی گزر بردار بدان رفیع
مناقسه لاکها وزن مل بردارش فوحدار توانگر و عیوه و مقدمه استعائیلان سورتهه از
درگاه آسمان حاکم مقرر شده آمد و چون درین سال محمد مبارک نانی نائب
فوجداری پتن که بر موضع ساپیره معموله سرکار پتن بجهت تدبیه گولیان رفته بود
بعد تاح و آتش دادن آنجا هنگام بر آمدن تیری از شش فضا بمقتل او
رسیده مقتول گردید - شکاعت خان بیاب فوجداری آنجا از انتقال او بصعد
خان نانی داد و برای محمد اعظم رعیره پسران محمد مبارک نانی مناسب
مناسب تحویر نموده و فوجداری گودهرة از تعیر محمد بیگ خان به محمد مراد
خان از حضور معلی تعویض یافت و چون بمسجد جامع معظم پور و مسجد محله
اساول بنا نموده سید ابو تراب شکست و ریخت بهمرسانیده و چهار هزار و یک صد
و شصت و چهار روپیه بر آورد مرسله دیوان صونه حکم والا بجهت ترمیم دیوان
صونه سرف صدور یافت و بفر حکم اقدس برول فرمود که دیوانیان ممالک
مخروسته سرشته محصول سایر بقید اسم تحار در مکانی که رونه بیارد بمحضور پرور
میفرستاده باشند و همدرین سال فوجداری بزوده از تعیر محمد بیگ خان بنام
اصالب خان مقرر گردیده و در ماه شعبان اعتماد خان که به دیوانی صونه
و متصدی گری بدر سورت سرفراری داشت و سید محسن حویش او به دیانت
دیوانی در احمد آباد می پرداخت در بدر سورت و دیعب حیات سپرد *

التجا آوردن درک داس راتهور و فرستادن سلطان
بلند اختر و صفیة النساء بیگم پسر و دختر بادشاه
زاده محمد اکبر به سعی شجاعت خان و روانه
شدن راتهور به درگاه معلی در رکاب سلطان

همدرین سال بهدمونی طالع درک داس راتهور که از صدمب افواج
فاهره در شعبان آزاره مصدر سرورش و مساک بود سلسله حندان عفو تقصیرات

باشد همین که فتوری راه یابد می العور مرمب نمایند و پیر بدادر ترمیم مسعد
 جامع ساحتہ شیخ احمد واقعہ بلدہ پٹی دو ہزار و پانصد روپیہ دیوان صوبہ حکم
 سید کہ از حوائج عامرہ رساند و میر حیات اللہ امین پروگندہ دولقہ از خدمت
 تعمیر شدہ بحکم ادای محاسبہ بحضور رہب و خدمت آنجا بمیر محمد نافر
 اصمہانی تعویض یاف و چون از روی روزنامچہ سوانح احمد آباد حقیقت
 گرانی نعرص اقدس رسید حکم شد کہ دستور شدہ حلوس معلی صد روپیہ اضافہ
 در لنگر معمر نمایند تا وقتی کہ برج دستور سابق برسد شجاع حان دستور
 معبود متوجہہ مازاز شدہ بعد انعراج و اطمینان خاطر از اسکا در ماہ دی الحکۃ
 باحمد آباد مراجعت نمود در سال ہزار و صد و ہفت فاضی القصات حواہ
 عدد اللہ نعرص اقدس رسانید کہ فرش سگین قدیم دروازہ را یکہتر بلدہ احمد آباد
 مشرف دریای سارمتی شکست و ریخت بہمرسانیدہ و مترددین هنگام عبور
 تصدیع می کشد حکم والا بدام دیوان صوبہ شرف صدور یاف کہ رود مرمب
 نمایند و درین مسم امور حیر کہ ناخرافات جروری سرانجام شود انتظار حکم حضور
 بد کشد *

در کار حیر حاجب ہیچ استخارہ بیست
 و پیر بموجب عرص فاضی القصات در باب تجہیز و تکفین مردم مترددین
 و مفلس لا مالک و لا وارث حکم جہان مطاع واجب الاتناع کرامت صدور یاف
 کہ نہ دیواییان ممالک محروسہ نگاشته آید کہ در جائیکہ بیب المال ناسد از
 حرانہ بیب المال والا از حرانہ حرہ برای تجہیز و تکفین موتی لاوارث و لا
 مالک بقدر ضرور تصدیق قائمی آنجا تلخواہ می نمودہ باشند چون مسعد
 ائمہ قصدہ دہود مرمب طلب شدہ بود بموجب فرد بر آورد مشتمل بر یک
 غلڑ و چہار صد و سی روپیہ مرسلہ اعتماد حان دیوان صوبہ حکم والا صادر شد کہ
 بمیر نمایند و ہمدین سال دستور معبود شجاع حان بعد از بدو بسب
 و گتیش بیش کش مقرری صوبہ متوجہہ مازاز گشت و فریب ہشت ماہ
 در شہر حمدانی الاول نعم احمد آباد بر آمدہ رسیدہ

که بموجب حکم اشرف انتخابه آنکا را مہمدم سارد و چون شیر افکن خان
 موحدار و تیولدار سورٹہہ بدیہات برگدہ دہدوہہ بمحال حاگیر باطم متعوض شدہ
 مواشی آنکا را بردہ بود بموجب نوشتہ عامل آنکا در مادہ استرداد مواشی
 و عدم مراجعت دیہات نار ہوش و ہمدین سال بمحال سایر پٹن کہ تعلق
 بحالہ والا داشت از پیشگاہ فصل و کرم بجاگیر شکاعت خان مرحوم شد
 و عند العلی نامی بمحتسنی بلدہ پٹن معین گردیدہ بنابر سنی دیاب
 موحداری پٹن از تعیر صدر خان بانی و مبارز خان برادرش مقرر نمودہ نعم
 بدوست ماروار متوجہہ گشت و ہمدین سال کاظم بیگ کہ بنیاب موحداری
 حودہپور می پرداخت نقضای الہی فوت شد لہذا موحداری آنکا بفیور
 خان میوانی مقرر نمودہ خاطر از بدوست آنکا فارغ ساختہ ناظمینان قلب
 ناحمد آباد معاودت نمود و سال ہزار و صد و شش از نوشتہ مہیان حودہپور
 بہ شکاعت خان طاهر شد کہ میر شعیب حارس قلعہ ارک آنجا نوردہم شہر
 شوال ودیعب حیات سپردہ بنابر آن تا مقرر شدن قلعہ دار محدد از درگاہ فلک
 نارگاہ میر محمد رفیع داروغہ توپخانہ سرکار والا بحراست قلعہ آنکا تعیین شد و ہمدین
 سال محمد بہلول سیرانی موحدار بزودہ رحب ہستی نرسب و موحداری
 آنکا بہ محمد بیگ خان تعویض یاب و چون ہنوز گرانی علالت بر طرف نہ شدہ
 بود سخاعت خان بعاملان برگدات تاکید ہوش کہ ہر حدس علہ کہ در برگدات
 پیدا شود بخدسہ حصہ حاگیرات و حصہ رعایا را ناحمد آباد می فرستادہ باشند
 کہ در ممدویات آنکا نہ فروش رسد و نگدارند کہ احدی از نقالان خریدہ دحیرہ
 تواند کرد و بیز داروغہا ممدویات بلدہ مقرر صاحب کہ بخوش خرید علالت
 نعروحب رود و بعربا و مساکین نرسد و ہیچکس از علہ فروشان و عیرہ ہم دحیرہ
 و انداز نکند چون ممر آب کا زیر کہ آب آرا آنکا بمسجد جامع و عیرہ مساعد میروند
 و شکسب و ریخت بہم رسانیدہ بود از روی فرد مرسلہ دیوان صوبہ کہ بر آورد
 یک ہزار روپیہ و دو صد شدہ معروض اقدس گشت حکم حہاں مطاع عالم
 مطیع شرف صدر یاب کہ برای این مسم امور حیرحاری تا حیر نمی کردہ

سرجه روپيه را رائج سازند و اگر روپيه کمتر از سه سرجه باشد بدار الصرف برده سكه
 رسانند - همدران سال بود بر آورد مرمر حصار شهر پناه نلده احمد آنك عمارات
 باع و تالاف كانكريه نمهر ديوان صونه بنظر اقدس گذشت كه چهار هزار و دو صد
 و پنجاه و چهار روپيه خرچ دارد حكم اشرف ريتب مدور ياب كه مبلغ ار حرانه
 عامره آنكا گرفته مرمر نمايند چون بنابر ترميم قلعه اعظم آنك سيد محسن
 نائب اعتماد خان هفت هزار روپيه ار حرانه عامره داده بود و اين معني ار
 روي افراد واقع نلده احمد آنك بعرض اعلى رسيد حكم والا صادر شد چارار داده
 صونه دار و فوحدار ار حدود مرمر نكند و رر را واپس نگیرد - همدران سال بعرض
 اقدس رسند كه احيب سكه باعواي درگ داس در تهلما استقامت ورزيده
 مصدر سورش و فساد است بنابر آن فرمان واحب الانعال در باب تاكيد رفتي
 حدود هيور و تدنيه و تاديب معسدان نه شكايت خان و زود ياب لهدا سرعت
 هرچه تمامتر روانه آنصوب گشت مواري دو صد عرانه پر ار سدگ مرمر كه شكايت
 خان ار ثن براي عمارت مسجد و مدرسه و مقبره بنا نموده حدود طلند داشته بود
 باحمد آنك رسيد و ار نوشته صدر خان بابي نائب فوحداري آنكا طاهر شد كه
 اگر هزار ترائه ار سدگ مرمر مطلوب باشد سراكام مي تواند شد و محمد
 سلطان نامي بخدمت و بايع بويسي ميرته ار حضور سروراري يافته رسیده تحيل
 شد و در سال هزار و صد و پنج سلطان بنظر وكيل نواب ولسي القاب نلشاه راده
 اعظم ساه بعرض اقدس رسانيد كه حنسي كه بموجب نوشته نلساهراده در
 احمد آنك نلساحي و انتاع مي شود نعلب محصول متصديان آنكا مراحم مي
 سوند حكم مقدس بنام اعتماد خان ديوان صونه عر و زود ياب كه نوشتهاي كه
 ار حضور عالي نلشاه راده در باب حريد حنس فرمايش بنام متصدي سركار آن
 والا شان مدرسد ملاحظه نموده نقل آن نمهر او گرفته مطابق آن حنس مسطور
 را وا گذارد و بجهت محصول متعرض نشود و بپر حكم اقدس اربع اعلى بنام
 ناظم صونه مصحوب حواحه حسن در باب انهدام نلخانه واقع بنديگر رسيد لهدا
 بمحمد بناربابي كه نه نياب فوحداري آنجا مي پرداح نقدعن نوش

بردن گاه حال حاصل پرگندت و موارنه ده ساله صونه رسیده بود بموجب اطها،
 اودستکات ار دفتر دیوانی بنام دیسائیان و معدمان پرگندت صونه مصکوب
 مصصداران متعینه کچهری دیوانی فرستاده بود اراکاکا که بعضی حاگیرداران
 در رجوع کردن دیسائیان اهما می ورزیدند شیخ حقیق را نه شجاع
 حان که دران ایام بجودهپور پیام داشت نوشت و بهاری داس بموجب اشاره
 او سراوان سدید تعین نموده دیسائیان را رجوع کرده داد - همدین ایام قاضی
 محمد سعید بخدمب قاضی پرگنه میوته ار حضور سرفراری یافته رسیده شکاعت
 حان را دید چون احوال قاضی مذکور بعسرت بود یک روپیه رورانه ار طرف خود
 تا بهم رسیدن یسر مقرر نموده بر همان پرگنه که در حاگیر مشروطی موحرداری
 حودهپور داشت تذخواه داد و در شهر حمادی الاول بعد انعراج بدورسب
 مازرات نعمر احمد آباد برآمده کوچ نکوچ متوحه گش چون در منزل
 چورنگ معموا پرگنه کرتی که هنگام عبور آب تنگی می نمود لهذا احداث
 یک دهده چاه نایب کائن نمود چون عامل پرگنه گهر الو محال حاگیر فرحام
 حال در حواس استمداد نمود لهذا نه مناز نانی که بیانتاً موحرداری نده نگر
 پیام داشت نوشت و در سال هزار و صد و چهار ار رومی رور نامچه سوانح
 احمد آباد فرستاده محمد جعفر سوانح نگار معروض اقدس معلی گش که
 شکاعتخان سردیوان گفت که ار مدت یک ماه کار خلق الله برای روپیه های
 چلی ندد است چون نه گماشته عدد اللطیف داروعه دار الصرب گفتیم که
 روپیه های چلی کم ورن شده و صرافان در برج آن پول سیاه کم میدهند این
 معنی ناءت نقصان خلق الله اسب و صرافان می گویند که ورن روپیه های
 چلی مقرر کرده ندهد گماشته مذکور ار عدد اللطیف حواب آورد که بدون حکم
 والا این معنی نمی توادم بعمل آورد حکم والا بنام اعتماد حان دیوان صونه صادر
 سد که روپیه کم ورن را موافق صانطه حضور بسکه حال برساند اراکاکا که حسب
 الحکم اعلی مقرر گشته روپیه یک سرحه و دو سرحه و سه سرحه را روپیه و اگر
 ار سه سرحه کم ناسد نقره اعتبار نمایند باید که ار صرافان موچلکا نگیرد که تا سه

ورزیده باطم نیک را با فوج شایسته سمب میوته که حذر آوارگی درک داس اصعا یافته بود تعیین نمود و فوحدار آنجا تاکید نوشت که از عراقچیان و گرایه کُشان موچلکا نکیرد که آینده اسباب تحارت را از راه اودیپور ناحمد آباد میرساییده باشند و خدمت فوحداری پرگنه مذکور را از تعیرشکان سنگه بنام کدور محکم سنگه مقرر نموده خاطر خود را از بندوبست خودهیور جمع ساخته در شهر حمادی الاول ناراده احمد آباد برآمده رسید و بموجب نوشته صدر خان نانی که از طرف شجاع خان به فوحداری پُشن اشتعال داشت بحسب مرمب قلعه کهتولی و سانیپره که برآورده یک هزار روپیه سده بود عامل آنجا تدبخواه نوشته فرستاد که بروی نه ترمیم آنجا پردازد و در سال هزار و صد و سه از روی سوانح احمد آباد تعرض اقدس رسید که شیر افکن خان فوحدار سورتبه نوشته که چهار دیواری قلعه مصطفی آباد عرف حکم از شدت باران شکست و ریخت بهمرساییده معسدان نواح افتادن دیوارهای قلعه را بهترین واسطه کوتاه اندیسی خودها یافته اند حکم اسرف اعلیٰ عر صدور پیوسب که اعتماد خان دیوان صونه بروی معمار و شخصی معتمد را فرستد که شروع تعمیر نماید - همدین سال سید ادیس خان فوحدار و تیولدار بزیان نقضای الهی فوت شده دیوان صونه برای صط اموال او عمله و قلعه صطی را فرستاد چون این معنی تعرض اقدس رسید حکم عدالت شیم بنام دیوان صونه عروود یافت که ناین قسم مردم که وارثان آنها ملازم سرکار باشند مزاحم نشود مال او را بوارثان او وا گذارند - شجاع خان ناظم صونه بنابر گرفتن پیش کش و بندوبست بصوب جهالا وار برآمده بعد تحصیل وجه پیش کش دمه رمیددار و تشخیص پرگنه که در جاگیر مسروط بود به شیخ محمد راهد نائب فوحدار آنجا بحسب بندوبست تاکید نموده دستور معین هر ساله عارم خودهیور گشت و بهاری داس دیوان خانگی خود را بنمشیب امور مالی و ملکی ناحمد آباد رخصت نموده فوحداران و تهبانه داران صونه در حذراری بندوبست و محافظت شوارع و طرق و تاکید متمردان تاکید نوشت شیخ محمد فاضل منصب دار که از حضور پورور بحسب

اعلیٰ عرفاد یافد کہ دیوان صوبہ بر آورد ترمیم نموده مرمب نمایند و در سال
 هرات و صد و دو چون اکثری مساحد بلده احمدآباد مرمب طلب شده بود ناظم
 صوبہ بیسب و هعب هرات و پدکاه روپیہ بر آورد آن نموده یحضور ارسال داشته
 بود حکم اقدس صادر شد کہ بمطوری دیوان صوبہ مرمب پردازد و شعاع
 حان بنابر بندوبست و احد پیش کش رمیدداران صلح حبالاوار و کاتھیاوار لشکر
 کشیده بدان صوب شتاب موضع تھان معموله او لکھہ سورٹھہ کہ مسکن متمردان
 کاتھیان بود تاحته قلعه آسکا را کہ آنها پداہ گاہ حویش ساخته بودند مہدم کردہ
 معاودت نمود و ہمدین سال قحط سالی و آثار و نا در ہدر بہروچ و سورت
 و احمدآباد وعیرہ و اکثری امکنہ طاھرگشت چنانچہ حلق کثیرہ ہورد وادی عدم
 گشتند چون حکم قضا شیم در ناب تاکید وحہ حریرہ دمہ دمیان ہرگدہ پالن پور حالور
 وعیرہ رسیدہ بود ناظم نکمال حان حالوری درین مادہ نقدعن تمام نوشت چنانچہ
 او بہ محمد محامد پسر خود کہ نہ بیات حالور می پردازد تاکید نوشتہ
 اعاب نائبان شیخ اکرم الدین امین احد حریرہ بتقدیم رسانید و چون بنابر
 سنی موحدا ری ہزودہ از محمد بہلول شیرانی تعیر شدہ بود از اسکا کہ بندوبست
 ہزار واقعی داشت حسب التماس شعاع حان نکال شدہ و ہمدین سال
 سید محمد صالح سکاہہ بشیں قطب الاقطاب حصرت قطب عالم قدس سرہ
 حہان فانی را ہزود نمودہ عالم بقا انتقال فرمود - ہمداران ایام حشر فساد ہرک
 داس را تھور کہ در زمین ماہوار دس تطاول درار ساخته نتاح و تاراج
 و ایدای مترک دین می پردازد رسیدہ شعاع حان بنابر بندوبست و رفع
 شورش او ہزود ہپور شتافتنہ بمقتضای و ف اکثر راحبوتان و پٹاوتان را دستور
 معمول قدیم آنا و احداد آنها پٹہ در عوص حاگیر نمود و بعضی را تحویر
 مناصب و حاگیر نا کاظم بیگ نائب وا داشت و بنابر سلوک و مراعات پسندیدہ
 آنها را گرویدہ خود ساخته بتقدیم ہوکری و کار پادشاھی سرگرم کرد و نہ کمال
 حان حالوری موحدا ر پالن پور و حالور سانچور بنابر فساد را تھور مذکور تاکید
 نوشت کہ از پالن پور نکالور شتافتنہ حردار باشد و چندی در خود ہپور توقف

اسیر پنجه تقدیر میگردید از میاد حویستی بعجز و رازی در حواس می نمود
 که از همراهیان فافله دور می مانم بروی مرا ملحق ایشان سار و هر که توفیق
 کشته شدن بیاب دیگران از هم گذرایدند و اکثری از رن و مرد حودها را با
 مددکاری دیگری در آب برده افکندند و نگرداد بیستی فرو رفتند شاید کم کسی
 از آنها کستی حیات ساحل نکات رسایده باشد نورالدین بهتئی حمادار که
 ترددات نمایان درین معرکه دموده با جمعی از لشکر فیروزی بدرجه سادات رسید
 و فتح نصیب اولیای دولت قاهره شد و آتش فتنه میتهها فرو نشسب بعد
 معروف این واقعه دربار گاه سپهر اشتداد شکاع جان مورد تحسین و آفرین
 گردید مضمی و مستور نماد که اکثر سوانکات از عهد حصرت حلد مکن سماعی
 اسب چندین سق ذکر یافته چون سال این سالکه نواقعی معلوم ده گسته قیاسی
 اندراج یهوت اگر تقدیم رتاحیر یاکم و ریاده در روداد مذکور نغم آمده باشد
 معدور است همدین سال دظم صوبه بعد اندراج بسد میندش و گرفتس پیش کس
 مرقری و نندوست صوبه متوجه نظم و نسق برور گشت رتا آخر ایام بطامت
 سسند در احمدآباد و شش بره در ملوآر میسر یی در احمدآباد ششام سوس در
 ملوآر بهتری داس دیوان حنگی شتامت خل سسوس دیوان صوبه و قلمی
 وغیره برتصدیل دوششهی بمهه مرجوعه می برحت و نسبت آمد و شد
 شرسانه مذکورست وامفیت طرق و شوارح سوجه حس نوده است و در سال
 هزار و صد و یک شجاعت خل بجهت احرارالت شش چون شفور مذکورست
 ملوآر حسب اشواتش بعمل نیامده سون تماس مسعدت از خرافه سره صوبه
 نمود و در حضور تقدس برجه لیجنت رسینه حکم مقدس معلی مقام عقد
 خل دیوان صوبه عز و زود یقت که یک لک روینه از خرافه بعد گرفتس تمسک
 بمهر او بندند و در سالی آن وجهه از جایگوات اش معرض و عول در آورده
 د خل خرافه تعاید و نیز از معروفه شجاعت خل یعرض باره سپر اشیده رسر
 که قذوم عظم آید نور سالی است که رسنت یاران شسست و رسنت همسایده
 و سابق در نیفت شد و در سالی خل بر عوم بر طلق حکم و در سمرت سده حکم

از دهام نافر حام و متادب قلعه سودی نه بخشید چون آن گروه باطل پژوهه بی
 سر و پا و بی سردار با از موده کار از اطراف و جواد فراهم آمده محکوم دیگری
 نمودند و آگاهی از حفاط و طریقه قلعه داری داشتند * * فرد *
 نه فعل چون عسرات زمانه با مصدوط نه طبع چون حرکات سپهر با مرورن
 از فصلی آسمانی که چنین اتفاق دسب داده نظر بر کثرت و استواری مکان
 بحود عره سده گاه بیگاه در برج و ناره بغلب و رفتن پیش اهل و عیال
 و احاب مرورری عالم بشرب عید می نمودند و این معنی بر مردم
 مورچال لشکر فیروزی منکشف گشت پیوسته در انتهار فرصت دسته قانو طلب
 می بودند فضا را بیمروری که وف اهل مسمی آن طایعه در رسیده پیمانه عمر
 اِذَا حَاةَ اَحْلَهُمْ لَا یَسْتَا حِرُونَ سَاعَةً و لَا یَسْتَقْدُمُونَ لبریر گشت روز حاتن که * * فرد *
 پرده دراز سور پاک آفتاب همی گشت در روغن خود کباب
 چون آفتاب نه کمال حدت تادش داشت از یکجانب دیوار حصار و برج که اکثر
 مستحفظان آنجا بنابر اطعای نایره آتش جوع رفته و چندی که مانده بودند سایه
 طلب گشته کناره گیر بودند مورچالیان لشکر طغر توامان که در قابوی چنین وقت
 سیوه حرم و احتیاط را مرعی می داشتند بدریافت این معنی از مساعدت نخت
 و افعال پادشاهی انکاشته بردنایی چند که برای این روز اماده داشتند بر دیوار
 قلعه گذاشته بالا بر آمدند و تا آگاهی یافتن جمعی که در سایه و بر ستر بیخندی
 ماندد نکت حفته حویس عموده بودند بخوانگاه عدم رساییده دروازه قلعه را بر
 روی موج خود کشایش داده فتح الداب نمودند سپاه فیروزی که مستعد و چون
 حلقه نظر بر در داشتند بلا توقف یورش نموده گروه گروه و حوق حوق از
 سوار و پیاده الله الله گویان بحصار در آمدند و نائره قتال و حدال را مشتعل
 ساخته شروع به کشتن و بستن و ادداحتن نمودند و مخالفان بیر از هر چهار
 طرف هجوم نموده مدافع پیش آمده داد مردانگی و مردی داده بر خاک
 هلاک می افتادند چون کسته شدن بر حوینخواهی پیر خود موجب رفع درحات
 می پنداشتند بی نا کانه حان ناری می نمودند اگر بحسب اتفاق کسی ارادها

tarikhema.ir

نه قدمدوسی می رسیدند و چون ضابطه مریدان این سلسله است که دست
حالی بمصاحبه نمی پردازد و تقدیر مقدور بپار می نمایند لهذا بر قدم سید از
روپیه و اشرفی مدلهای کلی نثار می شد از آنجا که در عهد سلطنت حضرت
خالد مکان اهتمام کلی در امور شریعه و ابطال مذهب مختلفه و فتنه بلیغ و تقید
شدید بود اکثر مردم برای خدا بهمرسیده این معنی را دستگاه مرجعت خودها
قرار داده از راه عصیب که شیوه دمیده شریب است جمعی را نه تهمب رقص
متمم ساخته در انهدام بنیان قصر و حود شان می پرداختند و برخی را نقد
و حسن می انداختند یکی از آنها حقیقت ساه حی و د مدهنی مریدان را
در پیشگاه سربر حلاوت مصیر بمعرض عرض مقدس رساند آنکس در باستماع این
معنی از راه دین پرویی بصدور و قاصی صوبه حکم فرمودند که سید را بکصور
کسیل سارند تا تعقیب عقیدت و تحقیق مذهب ایشان نموده شود چون دران
هنگام سید شاه حی در حواری مراد سید امام الدین سکونت داشت ماموران امر
والا اعلام بنام سید نوشته مصحوب چندی برای طلب فرستادند سید از آمدن
ناحمدآباد انا نموده فرستادها را بیرون کرد شکاعت حان بموجب اظهار فاضی
جمعی از همراهیان فوجدار نازه دین پرور سرکردگی سید مچها نام حماعدار برای
آوردن سید تعیین فرمود سید را چون طافنت مقاومت آنها نبود طوعاً و کرها راهی شد
گویند که هنگام برآمدن از خانه خود را مسموم صاحب که بعد طی اندک
مسافت تسلیم شد و برخی بر آند که بعد رسیدن نه احمدآباد و اطلاع از طلب
حضور وقت مراجعت از ملاقات باطم سم را نکار برده خود را و رهایده مسافر
ملک عدم گشت و در مقبره احداث خویش مدفون شد چون مقدمه شد ناکام
رسید پسر او را که در سن دوازده سالگی بود روانه حضور کردند و حذر حلق او
بمریدان دور و نزدیک او رسیده موجب کدورت خاطرها گردید عرق حمیب مریدان
ووم میته بکرب آمده بمظنه اینکه باطم صوبه سید را مسموم ساخته نه قتل
رسانیده طلب فصاص از واحنات و حسنات شمرده وعود ازان مستوجب سیاست
تصور نموده گروه اندوه فراهم آمده از برنا و پیرو صغیر و کثیر نا اهل و عیال از

برپا شدن فساد متیبه‌ها در بهرّوچ

ار سوانح سترگ ایام صوداری شجاعان برپا شدن فساد متیبه‌ها در بهرّوچ - شرح این احوال و تئسن این مقال آنکه متیبه قومی اند که در ملک حادثنس و نکلان سکونت دارند و نه امر کسب و کار و غیره اوقات سر می بردند و مسلمان گفته می شود و سب اسلام انا و احداث آن حماعه و فرقه که در صوبه احمدآناد اند و آنها را مومنه و گروهی در او لکبه سورتهه اند حواحه می نامند برهممونی و مشاهده حرق عادات سید امام الدین قدس سره که مقبره ایشان در موضع کرمته عمله پرگنه حویلی احمدآناد بر هعب گروهی و افعه اسب جمع کثرت و حم ععیر از اقوام متعرفه هندو شرف اسلام در یافته دسب ارادات داده متناع سید اختیار نموده اند مذهب شان بر خلاف مذهب جمهور پس از رحلت سید مذکور اختلاف در مذهب بهم رسیده چند شعبه شده اند و عریب اعتقاد دارند که صدق بیب و حاوص عقیدت سال سال ده یکی هرچه بهمرسانند حتی اگر کسی را ده فرزند باشد یک فرزند تعلق به سید می دادند و نعوص فرزند وحه قیم در صورت اصامدنی سادات اولاد سید میفرسانند و مانند میراث میانه اولاد سید مریدان تقسیم می شوند و هر کدام از اولاد سید امام الدین از ممر مداحل وحه ده یکی از مریدان تعیش می نمایند و مریدان را در چهار عروس بیر میدهند الحاصل ععب اعتقاد و طوفه ارادات دارند و کثرتی از مومنه در طاهر در کوه هندو میان قوم و قبیله خود بهمان شیوه هندوی بوده و در باطن متناع سید می باشند چون در آن ایام نوبت ارشاد به سید شاه حی نامی از نواب سید امام الدین مذکور رسید چندین هزار کس از اولاد میتها و مومنه‌ها بهم رسیده بودند سید شاه حی را از کثرت متناعان و آمد وحه بدر رتب و مدرک بدرجه اعلی پیوسب اکثر اوقات در پس پرده حجاب اقامت داشته کمتر با مردم ملاقات می نمود و هرگاه مریدان از اطراف و اکناف بربارت ایشان آمده اظهار اشتیاق می کردند پای خود را از پرده بیرون می داشتند مریدان از راه عقیدت و ببار مدنی این معنی را از عطیة کبری و نعم عظمی پنداشته



محصول در مکان و روح بحب این مقرر شد که حدس دران مکان سبب
 ممکن خرید بقیمت زیاده می شود و باعث افزایش محصول است لیکن
 چون تاحران بعضی امتعه را در آمده که صط محصول معمول نبوده می
 فروختند نقصان می شد لهذا باز دیگر حکم صط محصول در مکان خرید مقرر
 شد چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی در سال هرات
 و صدم اقصی القصاه حواحه عند الله نعصر اقدس رسانید که در بلده احمد آباد
 بعضی پیادهای عدالت و کچه‌ری چهل و یک و دیوانی و غیره بی علوفه
 خدمت می‌کنند و از مردم سکه آنکا منلعی می ستانند و انواع آزار و اصرار آنها
 می‌رسانند و بر سر طرق و شوارع مردم را گرفته ناحی از آنها چیزی می گیرند لهذا
 از پیشگاه معدلت پناه بنام دیوان صوبه حکم جهان مطاع عالم مطیع ریست صدور
 یافت که متصدیان آنکا نگارش رود که پیادهای بی نوکر را نگاه ندارد و بر
 نوکران قدغن کنند که از کسی چیزی نگیرند و اگر بگیرند تنبیه و تادیب نمایند
 و حقیقت را از فرار واقع و نفس الامر بصورت برگرد همدری سال دو نهل تا
 چهار راس گاؤ گجراتی پیش کش اعتماد خان دیوان صوبه از نظر اقدس
 گذشت درجه پذیرائی یافت و شیخ محی الدین صدر صوبه و امین احد
 حریه رحب هستی بر سر و چون شیخ اکرم الدین سر ادای دمه مطالبه پدر
 را بعده خود قبول نمود لهذا صط اموال موقوف شد و خدمات شیخ اکرم
 الدین تفویض یافت درین هنگام فاضی القصات حواحه عند الله نعصر اشرف
 اعلی رسانید که اکثر مستحقان سرکار سورتبه بموجب اسناد حکام و حاگرداران
 رمین مدد معاش دارند و می توانند که بصورت رسیده سند حاصل نمایند
 و متصدیان آنکا بعلب سند درگاهی رمین را صط می نمایند و بحسب طاهر
 آن حماعه همین است حکم والا سرف صدور یافت که دیوان صوبه بعد تحقیق
 استحقاق و قدغن و تصرف آنها را گذارد و سند دهد و کسانیکه قدرت بر آمدن
 برد دیوان صوبه نداشته باشند همانکا کس معتمد خود را فرستاده که تحقیق
 استحقاق آنها نموده سند دهد •

شده از دریای بردا عبور نموده نعرم سورش و هنگامه آرای نصور همدستان و مارواژ راهی گسب شجاع خان به بندوبست مارواژ چندی توقف نموده و حاضر جمع کرده کاطم بیگ محمد امین خانی که مردی سپاهی نفس بود به بیاب آسکا گذاشته به احمد آباد معاودت نمود گویند که هنگام تعیین نائب نوحه داری خود هیپوز ناگهانی از منصبداران متعینه صونه و حماعداران نوکر خود تکلیف نمود هیچکس از خوف مساد راجپوتیه که دران و فاحیه سده ولد راحه حسوب رمیدار متومی و علی الخصوص که دران بین درک داس باتفاق او سورش برداشته بود قبول نمی کرد کاطم بیگ از روی تهور و جلالت بیاب را پذیرفته ماند شجاع خان بجهت او تحریر منصب مناسب نمود و همدرین سال اماد خان دیوان صونه که بتقدیم خدمت و حسن تردد در امور مالی نابلع وجه می پرداخت از فوط عاطف حضرت شاهنشاهی ناصبه منصب از اصل و اضافه دو هزاره دات و خطاب اعتماد خان معتخر و مناهی گشت و صمیمه دیوانی صونه احمد آباد و متصدی گری ندر سورت از تعیر مختار خان تفویض یاب و سید محمد محسن برادر راده سد ادیس خان که خویش او باشد به بیاب دیوانی مقرر گردید *

تعیین یافتن نقد زکوة در مکان فروخت

همدران آوان حکم اشرف بنام دیوان صونه شرف صدور یاب که چون سابق عاشران زکوة احلاس در مکان خریداری می گرفتند و رونه می دادند درین ولا مقرر سازد که در مکان خرید احلاس بجهت زکوة تاحران مراحم شده درون تشخیص میم و ملاحظه احلاس سرسته پارچه و غیره موافق بیچک سپرده تعار چتبی رونه مهر خود بدهد که هر حا تاحران متاع را بفروشد عاشران آسکا محصول موافق صانطه خواهد گرفت و از تاحران موچلکا بگیرد که چتبی ادای زکوة مهر عاشران مکان که چتبی رونه سده برساند و ندین مصمون بجمع دیوانیان صوبعات ممالک محروسه احکام صادر شد متخی نماد که صبط

حیات سپرده بود بعد رسیدن این واقعه بعرض اقدس اعلی حکم والا شرف نعام یافت که کار طلب خان خودهیور رفته حدردار باشد چنانچه او بدانصوب رفته بصط و ربط مهمان آنجا پرداخت و در حضور اقدس تکویر بیاب صونه داری احمد آباد دیگری در پیش شد و هدور معمر نه شده بود که این حدر در گجرات و خودهیور چه افواهی و چه از گفتن مردم بقیاس شهرت یافت از آنجا که تمامی سپاه و همراهانش سکنه بلده احمد آباد بودند از اجتماع این حدر سراسیمه شده دسب از بوکری کشیده رو به احمد آباد آوردند حتی بعضی از شاگرد پیسه طریق موافقت نآنها پیمودند از دریافت این معنی کار طلب خان ناستمال آنها پرداخته شرح حقیقت حال سپاه خود را بامامی القصات عند الله که واسطه عرض معروضه او بود دوشب و بعرض مقدس معلی رسید از آنجا در رکاب طغر انتساب بدائر تمسبب مهم دکن فوج و سرداران مطلوب بودند تعیین شدن دیگری بصوحنات و مهمان دیگر اقتضا داشت و از بدو بسب و نظم و نسق صونه احمد آباد و نقش کاردانی و شجاع کار طلب خان در پیشگاه خلافت و جهاندانی درسب شسته بود رای جهان آرا چنان اقتضا کرد که فوجداری خودهیور نه صمیمه صونداری احمد آباد متعلقه باشد مراحم پادشاهانه از مساعدت دخب بلند و طالع ارجمند شامل حال او شده صونه گجرات اصالة از تعیر وکلای پادشاه راده عالیگاه و فوجداری خودهیور نه صمیمه آن ناصفه منصب از اصل و اضافه منصب پنج هزاری دات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه ناک شرط و چهار هزار سوار مشروط صونه و فوجداری خودهیور مصاف صونه دار الخیر احمد و پثن و دو کروڑ دام انعام و خطاب شجاع خان و عطای بقارة و یک ربخیر فیل از حلقه خاصه و صدور فرمان عالیشان رتبه برتری امارت و ایالت یافت و نظر علی بخطاب اسمه و نه اضافه هفتصدی دات و سه صد سوار سرفراز شد و صونه مالوه در عوض گجرات حسب الخواهش نه پادشاه راده عالیگاه مقرر و عطا گردید چون درک داس راڻهپور که نانی اعوامی محمد اکبر بود از تعاف افواج فاهره در تنگنای حنال تل کوکن عرصه را تنگ دیده محمد اکبر را راکب چهار ساخته و خود جدا

به دیوان حکم معلی شرف ورود یافت که هفت هزار روپیه از خزانة عامرة مستحقان نداده احمد آباد به استصواب صدر صوبه دسب دسب رساند و بحسب ارسال مربای هلیله سر درختان و افعه چاپاییر و مومع زکپیل معموله پرگنه حویلی احمد آباد بحسب صرف حاصل و بنابر مرمم ممر آب جاری از مدع آب کاریر حیرات بمسجد ملک سعدان گجراتی متصل دروازه سلاح فروش و برسانیدن دو هزار روپیه بلا تصور از خزانة بموجب التماس قاضی القضاة حواجة عند الله به سیادت پناه سید محمد سجاده نشین حضرت شاه عالم قدس سره در معتاد مرحوم شد و با نصرام آن مهام به دیوان صوبه احکام قدسی درول کرامت شمول فرمود و همداران ایام از معرومه معتمد خان متصدی ندر سورت تعرض اقدس رسیده که محمد اکبر از خزانة ناگامی برآمده به ندر مسقط پیوس و بیر از التماس سیدی یاقوت خان قلعه دارد دندا زاحبوری تعرض معلی رسید که محمد اکبر نا چند عراب جنگی ناراده رفتن ایران دیار ندان ندر پیوس و حاکم آنجا که او را امام میگویند باستمال و دلجوئی پرداخت و بعد چندی از معرومه امداد نویسان ندر سورب ندرو عرص پایت سریر خلافت مصیر رسید که محمد اکبر تا سه ماه در ندر مسقط بسر برده و ازینجا ترسیل رسل و رسائل استدعای استمداد و اعانت از شاه سلیمان والی ایران نموده بود شاه ترومن استدعا به ندر دار ندر عداسی متعلقه ایران دیار نوش که چند عراب مسقط فرستاده محمد اکبر را با همراهانش راگب ساخته رساند و ناظمان و محافظان طرق بمکان خودها لوازم استقلال و شرایط صیاف به آداب ناساهانه بجا آورده از ندر عداسی تا اصفهان رساند حکم اشرف عر صدور یافت که امداد را داخل وقایع حضور نمایند و پادشاه راده عالیخانه محمد اعظم شاه بهادر که در تعاقب او مامور بودند یرلیع رم که معاودت نموده برکات طفر انتساب پیوند و شیر افکن خان از تعیر بهلول سیرانی بوحدا ری حونه گدّه دبعه ثانی سرورای یافت و مختار خان از تعیر معتمد خان بمتصدی گری ندر سورت خلعت امتیاز پوشید و در سال هزار و نه چون عدایب خان فوحدار حودهپور و دیعب

به موحدايي حونه گد از انتقال پدرش سر بلندي ياف و در سال هرات و بود و هفت معتمد خان بمتصديگري بددر سورت از تعير صلابت خان خلعت امتياز پوشيده رسيد و بهلول شيراني که به منصب پانصدي دات و سه صد سوار بلا شرط معتضر بود به موحدايي حونه گد از تعير شير افکن خان معين گش و حسب الحکم والا بر صدر پيوست که صونه نافع ديوان و مير بهاء الدين بخشي صونه يک هرات سوار انتحائي از حوالی بلده احمد آباد فراهم آورده بهمراهی سيد محمد رفيع منصب دار که برای آوردن آن حماه از حضور تعين شده در سرکار نوکر نگيرد و علاوه دو اسپه سه اسپه از سبب روپيه و يک اسپه سی روپيه بقرار سراسری و ماهيانه حماعدار پنجاه سوار يک صد روپيه بلا قصور وصولی مقرر دانسته ريکه از باب اتواب و صعی مواضع معمول وضع ناید کرد بر مواجب افروده چهره نمايد و داغ نقد بر اسپال آنها کرده از تزييع داغ صحيح کند بشرط گرفتن صامی معتبر و حبه دو ماهه علی الحکسات از حرايه عامره داده روانه حضور پرور گردانند بعضی از آنها که قابل منصب ناسد نظر بر همان مواجب منصب مقرر سازد چنانچه بموجب حکم اقدس بعمل آورد و بير ديوان صونه بحسب ترميم حصار بلده پش حکم اسرف شرف صدور ياف و از معروضه ديوان صونه بعرص اقدس رسيد که چون در سال گذشته حسب الحکم معلی ورود ياف که بسبب گرانی و پريشانی حال عربانی بلده احمد آباد تا يک سال محصول عله معاف شداد چنانچه سبق ذکر ياف و ازان بعد بدستور سابق می گرفته باشد ليکن امسال بسبب کمی نازش بسبب سال گذشته عله گران اسب در صورتيکه صط محصول بمان خواهد آمد عربا نالاش خواهد نمود حکم جهان مطاع عالم مطيع صادر شد که بمتصديان محال ساير مقرر نمايد که تا برج عله بسبب ندرجی که نظر بر ان گرانی محصول معاف شده بود يک سوای زياده نشود حاصل عله مدد ياف نگيرد و در سال هرات و بود و هشت محمد طاهر ديوان صونه باصافه منصب و خطاب امامت حانی سر بلندي ياف و مير عاري از انتقال مير بهاء الدين خان به تعلقه بخشي گيري و وافي نگاری معتضر گش و همدرين سال

و او در عدعنوان حوائی بهمرگانی نادرشاهراده محمد مراد بحس وارد این دیار
 شده ماده در حکومت ناطمان بصیغه نوکری و تهیه داری و موحداریها اوقات
 میگذرایید و از مساعدت بخش بلند و طالع ارحمد عائدانه منصوب و بندگی
 درگاه والا سرفراری یافته تهیه دارپیتها پور گشته و در ابتدا بخطاب محمد بیگ
 حانی و ازان بعد که حسن کردانی و حانفسانی بعرض مقدس رسیده خطاب
 کار طلب خان و موحداری کتری و بعد آن عامل دهولقه شده تا آنکه از انتقال
 عیاش الدین محمد خان بمقصود گری بندر سورت و ازانکا به نیاب صوبه
 از نیاب ناصالته نوالا رتبه امارت و ایالت کامیاب گشته و از انتقال او پادشاه راده
 عالیکاه محمد اعظم شاه به صوبداری رونی افران شدند الحاصل بعد ورود شقه
 حاصل مضمون آنرا مخفی داشته نلا توقف داخل حیمه گردیده شروع به نگاه
 داشب سپاه نموده روانه احمد آباد شد و در اندک فرصت رسیده بتاریخ دوم
 سهررحب المرحب موافق سال هزار و بود و شش داخل بلده فاحره رید
 اللاد احمد آباد گردید و شقه حاصل را بقمرالدین خان حلف مختار خان که
 ازیس ماحرا اطلاع بداشب نموده دخیل کار گشت و قمرالدین خان بعد چند
 روز بموجب حکم اودس بمالوه شتاف و محمد طاهر دیوان صوبه و قاضی ابو
 العرح و تیره مصدداران متعیده صوبه و اعیان و اشراف بلده آمده ملاقی شدند
 کار طلب خان بندر بندرست و حفاظت طر و سوار ع خانکا تهادکات متعلقه
 نظامت کسین خود را فرستاده به نظم و تدسیق مهمات مشغول گشت و همدران

گش و حکم اشرف اقدس شرف صدور یاب که همدین وقت حاملان راهی
 بودند و متعاقب فرمان مرحمت عدوان و احکام موافق صابطه حواله وکیل خواهد
 شد فاضدان کار طلب خان که نمودن گاری طالع پیستر از فرستادهای قمرالدین خان
 رسیده بودند و علاوه آن کامیانی مدعا مسارع را از ناد صدک استعازة نموده رو
 دراه آوردند چنانچه بروف هنگام معاودت بر سه گروهی لشکر فیروزی اثر
 فرستاده های قمرالدین خان را دریافتند که عارم حضور اند گویند که در تعویص
 نیاب وکلای نادرشاهزاده صونه احمد آباد اکثری از امرایان را بطرئه مراتب
 طاهر کار طلب خان بخاطر گذشت که از تعیر او کدام پسر فطرت و دول این کار
 خواهد کرد *

عینی اسب عظیم بر کشیدن خود را از حمله حلق بر گردیدن خود را
 از مردمک چشم نباید آموخت دیدن همه کس را و دیدن خود را
 و عامل ارینکه در کارخانه عینی و مشیت لاریبی ترفیات او ناعلی مراتب مقدر
 بود اسباب آن سرانجام می یاب که از نتایج بیکو خدمتها و حسن معاشرت با
 رعایا و کافه برایا و بددوست ملک از نیاب نادرشاهزاده ناصوهای مناسب
 منصب و از راه تعلقات روز امروز حسروانه نوالا رتنه پندکهراری ذات چهار هزار
 سوار دو اسپه سه اسپه بلا شرط و خطاب شکاعت خان و عطیات حلاج فاحره
 و صدور فرامین و علم و نقاره و فیل و صونه داری از تعیر وکلای پادشاهزاده اصالة
 و صمیمه آن فوحداری سرکار خوددیهور رسید حمیع مراتب امور نظام را تأئین
 شایسته و اطوار پسندیده چنانچه مرکور خاطر مدسی مظاهر بود سرانجام میداد
 تا نقیه عمر پایی عزل درمیان نیامد و چه در عهد ماضیه و از مده لاحقه تا اکنون
 که سنه ۱۱۷۰ هزار و صد و هفتادم اسب هیچ صونداری را طول مدت امر
 نظام و بددوست و امید و رونقی که در ایام حکومت او روی نموده بود
 چنانچه برالسنه و افوا حواص و عوام و مشهور و معروف اسب و هندو رنان در
 سرود می سرایند و یاد حوشی آن ایام می نمایند اتعاق شده *

لشکری و شهری از و نا مراد لشکری از دولت و شهری ر داد

یاب و کار طلب خان که بمنصب بهصدی دات و هفتصد سوار در اسپه سه
اسپه بلا سرت و فوحداری و متصدی گری بدر سورت و نظر علی و تمدنی او در
صدی دات و سه صد سوار معتخر بود ناصبه منصب و سوار به یاب پادشاهزاده
عالیجاء مقرر شد و متصدی گری و فوحداری بدر سورت به صلابت خان
مرحمت گشت از تقریر نجات اهل گجرات که بعد تواتر پیوسته مسموع گشت
که قمر الدین خان واقعه نا گیر پدرش را بدرگاه آسمان حاه مصحوب مسرعان
سریع السیر عرصداش نموده چون ریات طغر آیات در مملکت دکن پیام
داشت از راه بدر سورت نائیب رتب فاضدان ندانجا رسیده زمانی سحر
ما یحتاج عالم بشری درنگی نموده بودند که فی الفور حذر ارتحال مختار
خان و بدن عرض داس از اظهار حاسوسان نسمع کار طلب خان رسید او قاصدا را
در حدود طلنداسته استکشاف ماحرا نموده تیقن حاصل کرده در ظاهر آنچه که
ناعت توقف بود از سرکار خود زیاده از حوصله شان دهائیده مشغول صاحب
و در باطن تمامی سرح در گذشتن مختار خان را بدرگاه گیتی پناه عرض داشت
نموده مصحوب کس خود بمواعید انعام شروط برسیدن بیشتر از فرستادهای قمر
الدین خان روانه کرد و فرستادهای قمر الدین خان را در حرف و حکایات و اشتغال
امور صوری آنها توقف نموده بحصص داده بقول العدد ید بر و الله یقدر موافق
افتاد که عرص داس در طلب خان قریب نیم شنی نه معسکر اقبال رسید
عمل وقت شرف اندوز نظر کردید و این معدی در پیشگاه خلوت و جهاندانی
تمشیلایی و کار طلعی او جلوه ظهور نمود *

حدائی که این تحویدی سپر بر آراس از انجم و ماه و مهر

در طره نیکو تالم بهد خرد در سر و معر آدم بهاد

در دید و بیکو خدمتی بی و از خفای سرورای بددگی درگاه عرش

خدمت بدر سورت موافق مزاج اقدس بود توحه خاطر ملکوت

در باره طلب خان بترت شدت تذاحم و در همان شب شقه

تاملر تقریر عرصه یابش در عالیجاء و یاب داو مرحمت

* نظم *

درین ره حواہ سلطان حواہ درویش باحر عقلم مرگ آیدش پیش
 درین صحرا که نوی حورمی بیست گیاهی بی نقا ترر آدمی بیست
 محمد طاهر دیوان صونه ناتعاق عمله و فعله و بندهای پادشاهی بصط اموال
 و حاکیرات پرداخته نگاه دانش سوار و پیاده سه ندی دنا در دوس
 و محافظ شهر و پرگدات و اموال مختار خان بدرماهه بیست و یک هزار
 و یک صد روپیه سید محمود خان را ناتعاق قمر الدین خان حلف مختار خان
 و میر بهاؤ الدین بخشی و وقایع نگار رسالدار ساخته محافظ صونه پرداخت
 و حقیقت واقعه را بدرگاه گیتی پناه عرض داسد نمود *

صوبه داری کار طلب خان که آینده بخطاب
 شجاعت خان سرفرازی یافته و دیوانی محمد
 طاهر بخطاب امانت خان و بعد آن
 اعتماد خان شده و دیوانی محمد
 محسن خلف خان مذکور
 و دیوانی خواجه عبد
 الحمید خان

چون ارتحال مختار خان بر عرض پایه سریر خلافت مصیر رسید صونه
 گجرات بکلای نواب قدسی القاب نادرشاهزاده نامدار عالی تدار عرّه ناصیه عظمت
 مرّه ناصره خلافت مروع دودمان انب و بختیاری چراغ خاندان شوک
 و تاحداری احترام حشم گوهر درج سلطنت بهال بوستان حاه و حلال
 بهار چمن عرو اقبال والا نسب عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر ار انتقال او تعویض

متوجه حضور لامع النور بودند در نواح دار السرور برهانیپور تا پیوستن حواحه
 عدد الله معاً اتفاق افتاد و او برهمونی تخت بیدار ملارمت پادشاهراده را وسیله
 نجات و دریغ مرادات از مساعدت روزگار پدیداشته سعادت اندوخت و ماحرایی و نرات
 دمه خود را و نفس الامر معروض عرض رسانیده و بر ناساها راده بی تقصیریش
 ثابت گردید امر فرمودند که در رکاب عارم حضور ناسد که در پیسگاه خلایق
 و جهانانی بعرض رسانیده مسمول مراحم والا خواهد شد چون حواحه عدد الله
 مرد صاحب کمال بود توحه پادشاه راده روز بروز در ناره او بیشتر از بیستر مدبول
 می شد و بعد از حصول شرف ملارمت اقدس کیعیب و انراء دمه حواحه
 بموجب عرض پادشاه راده منکشف گردید از اتفاقات همداران ایام فاضی معسکر
 ناساها راده رحب هستی نه محکمه بیستی برده بود حواحه عدد الله فاضی
 سرکار ناساها راده معمر گشت و منصب فضا نلده احمد آباد نقلی ابو الفرح
 تعویص یامب و چندیکه در رکاب طغر انتساب پادشاه راده نامر فضا می پرداخت
 و هم در معارک جنگ که اتفاق می شد از راه تهور و خلالت حاضر می شد
 ازانجا که بیر طالع حواحه در اوج بود شیخ الاسلام رحصب حج پیب الله راد
 الله سرفاً و تعطیماً حاصل ساخته روانه شد و از تعیر او میر ابو سعید اقصی القصة
 گشته در اندک مدت استعالی آن کار نمود و تحویر دیگری در میان آورد ناساها
 راده والا تبار بموقع عرض رسانیده که حواحه عدد الله لایق این منصب والا
 قدر و سراوار تقدیم خدمت حضور فیض گنجور که هم فاضی و هم سپاهی اسب
 حکم شد که پس فاضی معسکر سما کدام کس خواهد بود عرض کردند که حواحه
 عدد الحمید حلف او بیر طالب علم منقح اوسب چنانچه عرض ناساها راده درجه
 پدیرائی یافته هر دو نکالاع فاحره سرف امتیاز یافتند و تدریج از بیکو خدمتی
 پیس آمده اقصی القصة حواحه عدد الله بدرجه اعلی رسید اکثر معروضه صونه
 گجرات ندریعه او می شد و تاریخ سلج سهر حمادی الاولی آسسال مختار خان
 ناظم صونه نازل طنعی در گردش و در مرار شاه علی حی کام دهی راع
 نلده بطریق امامت بخاک سپرده بعد از چندی ممکن دیگر نقل نموده بودند *

که آینده بظاظ محمد بیگ خان مخاطب سده نه فوجداری گودهره ار تعیر
 دولت سومره منصوب گشت و در سال بود و شش فخط سالی بوفوع آمد
 لهذا بموجب عرض جامع الکمالات شیخ الاسلام قاضی القضاة که عربانی مسلمین
 و جمهور سکده نلده احمد آباد نه سب گرائی عله پریسان حال اند محصول
 عله آنجا معاف شود حکم والا بنام دیوان صونه شرف ورود یافت که محصول
 عله آن صونه را تا یک سال معاف فرمودیم چون در آن ایام شیخ محیی الدین
 ولد قاضی القضاة سیخ عدد الوهاب که بمنصب صدارت و امینی و احد حریه
 و برج نویسی نه صمیمه داسب عوام الناس بمطنه آنکه او ار عله فروشان طمع
 نموده رشوت گرفته بخواهش آنها برج گران بسته اتعافاً روز جمعه که برای نمار سوار
 شد دکور و اناث علاوه گان نالش نموده کار نانداختن سنگ و کلوج و خاک
 رسانیدند چنانچه پالکی سواری شیخ مذکور شکسته شد و او خود را افتان و حیران
 بخانه رسانیده و ار راء حسد حقیق سرگذشت را بقاضی القضاة شیخ الاسلام
 بوشش و بسب اعوالی مردم را بخواجه عدد الله قاضی نلده گمان برده مسطور
 صاحب * ، * بظم *

کمر و حسد و بعص و ریا و کیده اوصاف سرطیعب دیرینه

حقا که نگره هیچ مردی نرسی تا پاک نگرودت ارینها سینه

و قاضی القضاة ابن معنی را بعرض اقدس اشرف رسانیده حکم محکم والا صادر
 شد که خواجه عدد الله را مسلسل و معلول بدرگاه معدلب پناه آرند و گرر بردار
 تعیین شد و ابن حبر و حسب اثر پیش ار راهی شدن گرر بردار بخواجه عدد الله
 رسید چون اطلاع ار هکوم عوام الناس نداشت هدا بهتان عظیم گویان بحب
 انرا دمه خویش ار بردن گرر بردار بقسمی که مامور شده بود ار خود رفتن را
 ترجیح داده روانه حصور شد اراجا که گفته اند * مصرع *

عدو شود سب حیر چون خدا خواهد

چون در آن هنگام رایات عالیات شاهشاهی در دکن اقامت داشت رسیدن
 پادشاهراة والا بسب عالیخواه محمد اعظم شاه بهادر که بموجب فرمان طلب

مقرر شدن ضابطه فوطه خانه و کمی وزن روپيه

همدرين سال نعرص اقدس رسيد که ربيکه رعايا نعوته حانها رجوع می کنند و عمال پرگدات بنابر آنکه بموجب حکم اربع اعلى مقرر است رر را نمی گیرند و رعايا ائرا در بازار تدديل نموده ررهای حدس اعلى نعوته حانها راجع می سارند و نعلب تدديل در تحصیل دیر میسود لهدا حکم جهان مطاع عالم مطیع نعر نعاک یاف که از انتدای وصل حریف سچقان ئیل رعايا هر قسم روپيه کم وزن و حدس رتون بیارد در فوطه حانها نگیرند و واپس ندهند و بموجبی که در صم پروانه مندرج شده عمل آرند و نه دیوان صونه حکم رسيد که نعاملان محالات حاله و پایدافی تعلقه دیوانی خود مقرر کنند ایدکه روپيه یک سرخه و دو سرخه و سه سرخه را روپيه اعتماد کرده اگر از روپيه تمام وزن که پانزده و نیم ماشه است کم باشد وحه کمی وزن ترار این نقره که از وحه کمی وزن روپيه عمل آمده وقتی که پانزده و نیم ماشه باشد نرسد عوض آن روپيه تمام وزن ستاندد و سابق که روپيه یک سرخ تمام وزن اعتبار داشته از وحه قصور آن نار حواسب نمیشد چون الحال نار حواسب قصور وزن ترار مقرر سد کمی وزن ائرا وزن ترار نگیرند دیگر از روپيه که از سه سرخ کمی وزن باشد ائرا نقره اعتبار نموده نرج نقره می روپيه یک توله مقرر دانسته در فوطه حانها نگیرند دیگر صرف سکه مدارک سواى کمی وزن هر حدس روپيه و رای سکه مدارک نیم دام بدستور سانس در می آمده ناسد چون بعضی از سکه نلده احمد آباد بدرگاه عالم پناه رسیده بدریعه متصدیان عدالب عالم آرا نعرص مقدس رسایدد که نعد از واقعه محمد امین خان ناظم پیشینی فیلانیان و شتانیان اشکا، میوه دار کلان از قسم گهری و مؤه و غیره قطع کردند و می کنند و هر کس از مالکان که مانع می شود نصرب و ستم پیش می آیدد حکم اشرف اقدس صدور پیوسب که در صورت عدق را نمود تاکید مرید کنند و مچلکا نگیرند که احدی مرتکب این امر نشود و وحه بهای اشکار مقطوعه سرعاً نمالکان ندهاندد و همدان آوان محمد حنجر

و دیوان صونه یرلیع شد که باستصواب مختار خان و حبه یک ماه آن دو هوار
سوار از حرانه احمد آباد بعرفتند و گماشته و مشرف و تحویلدار برای تذخواه آن
و حبه همراه دهد و بعد تذخواه حقیق را بصورت بنویسد که در مذکور در طلب
و کلامی نادر شاهزاده موضوع خواهد شد و بنابر مرید تاکید این کار محمد صادق گور
بردار تعیین شده آمد چون درین بین که فوجدار مستقل در سرکار سورته رسید
بود از روی انتخاب سوانح صونه بعرض اشرف اعلی رسید که میر بهاء الدین
بخشی و رایع نگار مختار خان طاهر نمود که دیسائیان سورته نوشته اند که درین
ایام بعضی معسدان ملک سورته را از فوجدار حالی دانسته مواضع را تحت
و تاراج می نمایند اگر تا رسیدن فوجدار بنام کروری تصدیق و حبه یومیه حمعیه
ملیل از محال حاله برسد که حراسه نماید ناظم صونه بمعد طاهر دیوان صونه
برای دادن تصدیق گفت دیوان صونه طاهر صاحب که بدون حکم حان مطاع
تصدیق نمی تواند داد لهدا حکم والا بنام دیوان صونه ورود یافت که
درین قسم مقدمات منتظر ورود حکم مقدس بناید بود تصدیق ناظم صونه
تذخواه بنیست داد چون فعل ازین شاه وردی حان یرلیع رفته بود لهدا تار رسیدن
او سورته و حبه یومیه را تصدیق ناظم صونه تذخواه بناید و حقیق را
برنگارد چون در همین سال شاه وردی حان بموجب حکم معلی سورته رسید
و عرصه داشت نمود که بر سرانجام کار سرکار والا بهصد و چهل و شش نفر پیاده
برقندار که مصالح این ملک اسب سراسری چهار روپیه کثری کم باشد نوکر نموده
امیدوار اسب که سدد تذخواه مواجب آنها بنام دیوان صونه مرحمت شود بنابر
آن حسب الحکم والا دیوان صونه رسید که و حبه یک ماهه پیاده ها را که در ماهه
آنها سراسری می نعرسه و نیم روپیه نصابه آنها مقرر شده باشد باستصواب
مختار خان ناظم صونه احمد آباد به سورته ارسال دارد و در یک ماهه دو
هزار سوار و نه و چهل و شش نفر پیاده را از محصول سرکار سورته متعلقه
و کلامی دوات قدسی القاب نادر شاه زاده عالیکاه به وصول رسانیده بترانه مستور
عاید سازد •

خرانی عمارات نموده اکثر حا دیوار حصار شهر پناه و قلعه ارک سکسب و ریخت
 فاحش بهم رسانیده بود لهذا مختار خان ناظم صوبه بکعب تعمیر آن پیاپی سریر
 حلاف مصیر عرصه اسب نمود که ترمیم حصارش از حمله ضروریات اسب در
 دیوانی مکرم خان مرم هر دو قلعه از سرکار دولت مدار شده لهذا حکم
 اقدس معلى بنام دیوان صوبه سرف صدور یافت که در عهد حصرت پادشاه
 عمران پناه رضوان جایگاه علیین مکانی که مرم سده بود حقیقت تذخواه
 سدوات ماصیه را تحقیق نموده معروض دارد چنانچه از روی سر رشته معلوم شد
 که در سده ۲۲ بیست و دو حلوس فردوس آسیانی یک هزار و چهار اشرفی از
 حرانه ورن و در سده ۲۹ بیست و نهم حلوس رضویخان از مهابدان شهر شص
 هزار روپیه تحصیل نموده داده و در عهد سعادت مهد از سرکار والا مرحمت شده
 در دیوان آورد بیست و دو هزار روپیه و ششصد و چهل و چهار روپیه سد هرچه
 حکم فرمای مرحمت عدوان صادر شد که بکبار دفعه از حرانه عامره تذخواه دهد
 و ندین موجب از سکده شهر در حواسب بگذرد و همدین سال سردار خان فوحدار
 سورته بیست و نه تخته مقرر شده رف و بعد چندی در آنجا و دیعب حیات
 سپرد و تش و در مقبره بنا کرده خود در احمد آباد نزدیک دروازه حمال پور
 که نسبت به تخت ساخته بود بخاک سپردند و تا مقرر شدن فوحدار حونه گذه
 حتم شد که سب معمود حل حیدر دار باشد *

مقرر شدن سرکار سورته در تیول بادشاهزاده عیسیٰ بن محمد اعظم شاه

در خدمت و عیسی سرکار سورته در تیول نادر شاهزاده نامدار
 در شهر مقرر گشت که شرف بنام ساه وردی خان صادر شد
 که در شهر سورته و در شهر سورته بنامی قرار در ماهه سر بری
 که در شهر سورته و در شهر سورته بنامی قرار در ماهه سر بری
 که در شهر سورته و در شهر سورته بنامی قرار در ماهه سر بری
 که در شهر سورته و در شهر سورته بنامی قرار در ماهه سر بری

لطیف دیوان صوبه ناستصوات مختار خان ناظم صوبه همدۀ راس که پیر و معیوب بودند بیع نموده ما بقی را به مصحوب میر تقی روانه حضور کرد و همدین سال بموجب استعائۀ رعایای پرگنه پٹن دیو عدد الرحمن کزوزی تعمیر شد و حکم اشرف صدور یافت که سردار حل و حصار سوز تپه از حمله کسانیکه در برادری و رفاه او مقرر اند تعیین نمایند چنانچه محمد سعید مدصب دار بدین امر تجویز شد و در سال هزار و دود و چهار بموجب التماس ناظم صوبه بکبب محکوسان و موتیان جمعی از مسلمین که ورثۀ عدی نداشته ناسد حکم رسید که فی بحر از محکوسان چدوثرۀ کوتوالی یک آثار آرد گندم و برای موتی فی بحر دو چادر و پنج تئکۀ مرادی از حرانہ بیب المال میدادۀ باشند و بکبب ارسال دالی‌های اندۀ انتحالی ناع محمد امیں خان حکم رسید کہ ناظم صوبه مصحوب کهاران داک چوکی نراہ بہزوج بحصور میفرستادۀ باشند و بپر حکم شد کہ چون او ناع را به تکلف تمام ساخته و انواع اشکار مثمر با کیفیت در انجا بشایندۀ نوعی سعی نمایند کہ طراوت و بصارت آن زور برور در تراید باشد و سرشته حاصل و خرچ و مقدار زمین عمارات و درحب شماری و غیرہ با طرح ناع مذکور بحصور بفرستد و در او احرائی سال مدصب حلیل القدر دیوانی صوبه بمحمد طاهر کہ ایددۀ بخطاب اصابت خان و بعد آن بخطاب اعتماد خان معتبر گشتہ از تعمیر محمد لطیف مقرر شد و در سال هزار و بود و پنج حکم معلی بنام محمد طاهر دیوان صوبه ورود یافت کہ چون مدلع یک کزوز و شصت اک دام از پرگنه دوبگر پور از تعمیر رانا حی سئگہ از سدس حریف لوی ٹیل سئہ ۲۲ بیس دو نافی مائدۀ بود از پنج سدس ربیع پیچی ٹیل پرگنه مذکور در حاگیر راول حسوب رمیددار آنجا تن گشتہ چون رمیددار مرقوم وجہ محصول حصہ ایام مالین حالصہ والا کہ مدلع شصت و شش هزار و شصت و بود و نیم روپیہ میشود بحرانہ عامرہ واصل نکرددۀ بدانراں وجہہ را از محصول فصل حریف تذکور ٹیل بلا توقف و اہمال بمعرض وصول رسانیددۀ داخل حرانہ عامرہ نمایند و ہمدین سال بدانر شدت درول ناران و طعیانی رود سارمتمی کہ تا سہ دروارہ واقعہ میدان ناراز رسیددۀ بود و

صونه ورود فرمود بزر حسب الحکم مقدس معلی شرف ورود یافت که حاصل طلا و نقره غیر مسکوک که دیواریان و غیره برای فروختن در دار الصربهای ممالک محروسه بیارد نصابه چهل یک از مسلمین و چهل دو از هندو بگیرد و متصدیان دار الصرب از دیواریان و غیره مچکا بگیرد که سواهی دار الصرب در حامی دیگر خرید و فروح نکند و از روی و فایع صونه نعرص اشرف اقدس اعلی رسید که مونکیا و غیره چهار نعر کراسیه موضع حلواس عمله پرگنه کزی که سابقاً محمد مظفر بانی و حدار انکاعلب معسدی دستگیر کرده پیش محمد امین خان فرستاده و او آنها را چدوترة کوتوالی محسوس ساخته در دیولا قاصی عدد الله آنها را از چدوترة طلیده خلاص نمود و همچنین اکثر معسدان که محمد امین سبب تمرد آنها نظر بر بند و سبب ملک داشته از مدت چهار پنج سال در چدوترة کوتوالی محسوس نموده بود خلاص می نماید و آنکامعه خلاصی یافته نکاهی مکان خود رفته شیوه معسدی را پیس بهاد خودها می نمایند در این باب حکم جهان مطاع بنام دیوان صونه سرف بغداد بخشید که آنها را چرا خلاص کرده اند بعد ازین باید که معسدان مقرر محسوس ناسد خلاص بنمایند اگر احدی از محسوسان چدوترة کوتوالی که سبب معسدی در فید خواهد بود خلاص شد باز یرس اران و رارت پناه خواهد گردید حکم محکم در باب منع گرفتن ملنه و بهیت و نالا دستی و تحصیلداری و صادر و وارد ورود فرمود که احدی از عاملان و کروریان محالات حالصه شریعه و غیره مرتکب گرفتن آن انواع نشود و بزر حکم والا بنام دیوان صونه ورود یافت که کسایکه بعد وضع حر نه پیش از ادای آن یکسال بر آنها گذشته و سال دوم در آمده ناسد اگر نه تساهل متصدیان سال اول داده ناسد موافق قول امام ابو حنیفه رحمه الله علیه واصل را اعتبار نموده حریه سال اول از آنها بگیرد و حریه سال دوم بگیرد و اگر از راه تمرد حریه سال اول ادا نکرده ناسد موافق قول صاحبین هر دو سال از آنها ستاندد لهذا آن و رارت پناه در تعلقه دیوانی خود موافق شرع شریف بعمل آرد و چون پنجاه و نه راس اسب ناست اموال محمد امین خان بصط سرکار والا در آمده بود در دیولا و رارت پناه محمد

دارند و بددوسب و نظم و نسقی که محمد امین خان درین صوبه کرده بود در هیچ وقتی سده چنانچه عدد التقریب بر زبان حق ترجمان حضرت اقدس میگدشت که احدی از ناظمان مثل بددوسب محمد امین خان نکرده اند *

صوبداری مختار خان و دیوانی محمد لطیف و محمد طاهر که بخطاب امانت خان و بعد آن اعتماد خان و متصدی گری بندر سورت بضمیمه دیوانی شرفراز شده

از پیشگاه حاکم و جهاننای مختار خان که منصب چهار هزارى دات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرور و نامر بطام صوبه مالوه می پرداخت نارسال حلب حاصه و یک رنجیر فیل و اسپ و تعویص صوبه گجرات از انتقال محمد امین خان شرف اختصاص یافت و فرمان مرحوم عنوان صادر شد که از مالوه باحمد آباد ستافته نامور بددوسب و صط و نسق صوبه پردازد و قمر الدین خان پسرش که نه منصب هزارى دات یابصد سوار معتبر بود نوحرداری سرکار پش محال حاگیر مسروطی ناظم معین گشت مختار خان بعد ورود فرمان نعرم صوبه گجرات بر آمده بکوچه های متواتر بتاریخ چهارم شهر رمضان المبارک مطابق سال هزار و بود و سه نه ندده احمد آباد رسید و محمد لطیف دیوان صوبه و میر بهاء الدین خان بحسی وقایع نگار و شیخ محیی الدین صدر و قاصی حواحه عدد الله و غیره متصدیان و نندهای پادشاهی متعینه صوبه استقمال نموده ملاقی شدند ناظم صوبه متوجه بددوسب نظم و نسق سده نعرم تحصیل پیش کش و گرفتن صامی عدم ترمود معسدا و کولیل پرداخت و همدرین سال روزانه صلحا و فقرا و فضلا و مستحقین و طلبه علم که بموجب اسناد درگاهی درین صوبه مقرر بودند تسکواه یومیه آنها برحرا نه عامره معین گشت و درین ماده حسب الحکم اعلی بمهرحمده الملک اسد خان بنام دیوان

قدوة المتقين اسوة المدققين جامع معقول حاوی معقول ملا احمد بن سلیمان
 از خاکدان فانی ریاض حاودانی انتقال فرمود و در سال هزار و سه بیست
 و دویم شهر جمادی الثانی بوقت نیم شب محمد امین خان که از چندی بیمار
 بود و دیعب حیات مستعار نقایص ارواح سپرد و در ملعه ارک نزدیک به دروازه
 کچه‌ری امام بخاک سپرده و گندمی بر مصحح و مسعد بنا یافت که تا
 اکنون باقی است صاحب سکنی محمد امین خان مرده تاریخ یافته بعد
 چندی اس او را بر آورده یکی از اماکن متبرکه نقل نمودند محمد اطفی
 دیوان صونه ناتفاق ارباب تحریر و بنده‌های نادشاهی بصلط اموال ناطق و رعیت
 پرداخت و کیعیب رویداد را بدرگاه گیتی پناه معروض داشت و نه عرض
 اقدس رسید حسب الحکم معلی بنام دیوان صونه سرف زود یافت که از خارج
 بعرض رسیده که بعد از فوت محمد امین خان متصدیان خانگی چند زور و اعه
 را محلی داشته تعلب و تصوف بسیار کرده اند لهذا بوسه میسود که در مدط
 کارحاجات لوازم احتیاط و حرری نگار برد و اگر احياناً فوت و فروگذاشت
 طاهر خواهد شد نار حواس عظیم بمیان خواهد آمد و بیر حکم شد که تا رسیدن
 ناظم صونه مردم نهانه و سه بندی را که محمد امین خان حبیب بندوبست
 صونه نگاه داشته از تاریخ فوتش تا رسیدن ناظم صونه دستور سابق مقرر داشته
 مواجب از سرکار والا تذکوة دهد که بظم و نسق بحال ماند و هم از بندوبست
 حردار ناسد و حوراک دواب را رسیدن بحصور با مواجب عمه دستوریکه در
 خانه محمد خان مقرر بود از سرکار والا سرانجام داده دواب را مرده و آسوده
 نگاهدارند و با دیوان و میر سامان و مدسی و ملا یوسف و علی بیگ و دیگر
 اهل کاران و خدمات عمده و نوکران رو شناس او هرکه اراده بندگی درگاه جهان
 پناه داشته باشد روانه حضور نماید الحال ساه و رزق خان از متعینان صونه بعد
 معروض مدسی تا مقرر شدن ناظم بحراس و حفاظت صونه سرگرم گشت
 جمیع کثیر از معلیه ایرانی و تورانی همراهی محمد امین خان در احمد آباد
 توطی اختیار نموده ماندند که تا حال از اولاد و احفاد آنها درین دیار اقامت

و تحریص همدگانه عوام الناس پرداخته اعوامی مردم بدوئی نمود که آنها
به تلقین و بد آموری او که محص حصول رضای خدا می پنداشتند کار او
نالس ربانی و معان و رازی گدراپیده نانداحتی سنگ و کلوج و حاشاک بر پالکی
سواری محمد امین دسب تطاول و حرارت کشادند *

• نظم •
ریک گفتنش حمله شوریده کار سی فتنه برحاسب او هر کنار

چهل آتش فتنه گردید تیر که گفتی دران شهر شد رستخیر

گروه سپاه همراهیانش از مشاهده بی اعتدالی تاب مقاومت دیاورده دسب
ناستعمال آلات حربی برده مدافعه پیش آمدند محمد امین خان صلاح وقت
که بلوای عام اسب مانع آمده بهر قسم خود را در فلعه بهدر رسانید و روئداد این
واقعۀ از معروضه او و احذار نویسان در معدود الایام نعر عرص سریر خلافت مصیر
رسید مزاج اقدس بهایب بهم برآمد از آنجا که عص سلطانی نموده قهر
الهی اسب به محمد امین خان فرمان نقتل او سر همدگانه پردازان صادر شد
حون مقدمه محکوم عام بود محمد امین خان نکهت انهدام قصر عمر برای
خدای که این گل حیر کاشته و همدگانه پرداخته او بود طرح صیاف اصحاب
عمایم و مشایخ انداخته شیخ ابو نکر را بیر مارون صاحب *

• بیب •
هر که از تیغ زبان آزار مردم میکند

میخورد زهر و حلال از بيش کزدم میکند

چون محفل مدعقد گشت و مائده کشیده شد محمد امین خان شیخ را در
خود جای داده بعد انقراع طعام او همدوانه بریده که مخصوص صیاف طبع
شیخ آماده داشت قاسی چند مسموم دسب خود توامع کرد *

• بیب •
برخوان دهر دسب ارادت مکن درار

کالوده کرده اند برهر این نواله را

تمحور تناول حالت شیخ متعیر گردید و او مجلس برحاسته راهی گشت محمد
امین خان گفت شیخ تا بدین رودی کجا میروی جواب داد نمکاییکه مامور
کرده اند میروم گویند تا رسیدن بخانه نه بهانخانه عدم ستاف و همدین سال

دیگر باشد یا نگوید این مال من برای تجارت نیست یا درین مال زکوة بیست اگرچه سب آن بیان نکند یا نگوید که این مال ملک من نیست و بدست من بطریق مصادرت یا ودیعت یا بضاع است یا من احیر صاحب مال یا وصی اویم یا من مکتب یا عديم قول مسلم مذکور را معه یمین تصدیق باید نمود و بعد از حلف متعرض او نباید شد دیگر اگر مسلمی نا مال تجارت مرور کند و نگوید که من زکوة این مال را بعد از بر آوردن از شهر بقترا داده ام یا زکوة این مال بعاشر دیگر داده ام و در آن سال عاشر دیگر نداشت قول او معتبر نیست و زکوة از او باید گرفت دیگر اگر تاجر بگوید که مال من فلان حدس متاع است و عاشر گمان برد که حدس دیگر است و خواهد که مال را را نموده نه بیفتد باید دید اگر در وا کردن آن مال ضرر باشد یا نه کند و قول او را نسیوگند قبول نماید و مواقع آن زکوة از او نگیرد و اگر در کشودن آن ضرر باشد بر قول او اعتماد نکند و آن مال را را نموده نه بیفتد مطابق آن زکوة از او نگیرد دیگر اگر مال تجارت از نقد یا حدس در ملک کسی باشد و پیرس از مصدق تمام سال بر آن مال عوض حدس دیگر برای تجارت خرید کند و بقیه سال بر آن حدس دیگر نگذرد و بر عاشر مرور نماید ازان حدس زکوة داید گرفت انتهای *

در سال هزار و بود و دو هجری وقوع محط سدید درین سال قحط و عالا در صوبه اتفاق افتاد و حلائیق از معدان نان نه ستوه آمده در سواری محمد امین خان سورس و نالس را از حد اعتدال گذرانیدند معصل این محکم آنچه از تقریر اکثر معمرین که از بیا کان خود سیدده بودند و بعد تواتر پیوسته بدین موجب مفهوم گشت که چون پله میران گرانی علالت و تسعیر حیوانات بالا رفب مردم بعمال و زاری در آمدند از اتفاقات در آن ایام روز عیدی آمد محمد امین خان بمصلی رفته در حین معاودت چون برآسته ناراز شهر داخل شد از صعیب و کثیر و بر ناو پید و دگور و اثاث که بغایت تفرج روز بر آمده بودند از ممر گرانی و صیق معاش ، نان بفریاد و فغان کشادند انونکر نامی بفته انگیزی که خود را ناسم بی مسمی برای حدای بحمهور مشهور و معروف کرده بود در آن جمع حاضر شده بتزعیب

الاتناع شرف صدور یافت که متصدیان مهماب و مناشران معاملات ممالک محروسه بعد مراعات شروط احد رکوة که معصلاً در ضمن مرسوم گشته ناتفاق اصلی رکوة بحساب چهل و یک از مسلمین می گرفته باشند و احتیاط و اهتمام تمام نکار برد که سوای رکوة واحد کسی فلیل و کثیر از بقیر و فطیر ارادها دستاند و اگر در مقدمه رجوع نه علما باید کرد ناتفاق وصات و معتبان آنکا عمل نمایند که آن آن وزارت پناه در صونه گنحرات موافق حکم محکم منرم بصعب توام بعمل آرند *

شروط اخذ زکوة که در ضمن حسب الحکم درج یافته آنکه

شروط احد رکوة آنست که حر عاقل بالغ مال تکرارت ملک خود که مقدار نصاب یعنی پنجاه و چهار روپیه و دوازده و نیم آنه باشد از حای نکالی رود و بر عاشر نگردد و آنمال تکرار فارغ باشد از صاحب اصلی و از دینی که بعد ادای آن از آنچه در ملک او باشد قدر نصاب نامی نماید و یک سال دران مال یا بر مال دیگر بقدر نصاب که از حدس آن بود گذشته باشد دیگر وکیل یا ممالک برای ادای رکوة نا مال تکرارت بر عاشر نگردد و شروط احد رکوة متحقق گردد ازو رکوة نگیرد دیگر اگر عدد مادیون نمالی که مولی برای تکرارت نار داده باشد بر عاشر نگردد و یا عدد مادیون غیر مادیون مال مکتوب خود بر عاشر نگردد درین هر دو صورت بعد تحقیق شروط احد رکوة اگر مولی نا او باشد رکوة ازو نگیرد والا نباید گرفت دیگر اگر مال شخصی در دسب دیگری بطریق مصارف باشد و دران ربح سود و حصه مصارف از ربح نصاب باشد بعد وجود شروط احد رکوة از حصه مصارف نباید گرفت دیگر اگر مسلمی نا مال مرور کند و نگوید که بر مال من سال گذشته یا بر دمه من آنقدر دیس است بعد ادای آن از مال من بمقدار نصاب باقی نمی ماند یا نگوید که رکوة این متاع را پیش از بر آوردن از سهرنه فقرا داده ام یا نگوید که رکوة این مال بعاشر دیگر داده ام و دران سال عاشر

شرف اسلام مشرف شود دكور آنها را تابه شدن حنّه و اناك تا انقصالی عده
 ار حریه بیب المال بانفاق داعی آنجا دو نك عالکیری یومیه و بعد نه شدن
 حنّه و انقصالی عده یک دسب پارچه ار حرانه مذکور میداده باشند و حکم
 حبال مطاع عالم مطیع بجهت آدوم شش ماه قلعه چاندیایر بموجب التماس
 ناظم صوبه بیر و رود یافت و شمدزیس سال می لک دام مد یویه بطریق حریه
 بر رعایای ممالک حاله شریعه و تیولدازان مقرر شد سید ظهور ار تعیر ملتعت
 حان صوحدازی گودهو عقوق گردید و در سال شوار و بود و یک حکم وانه مهر
 حمده الملك مدار المہام اسد حان در باب احد زکوة ار مسلمین تمام دیوان صوبه
 رسید چنانچه نقل آن بختمه مثبت گردید .

نقل حسب التکرم اقدس به مهر جمده الملك مدار المہام اسد خان در باب اخذ زکوة از مسلمین

ار قرار بتاریخ پندهم شهر ربيع الاول بیست و پنجم حلوس اقبال مابوس
 آنکه وزارت پناه روع و کفایت دستگاه محمّد لطیف محفوظ شدند چون ا اده
 اقدس ر حواشش مقدس آنسب که گریه سعادت پژوّه اشل اسلام ناحسار و اکوام
 تمام ار کفره متحرّه ممتاز باشند پیش اریں در باب عقوق زکوة اموال آنها ار روی
 عدایب اعلی و رعایب وانه که در ناره آنها موعی و ملحوظ اسب حکم اشرف
 مشرف صدور پیوسته درینول که بمسامع حقایق محتاج رسید که حمعی ار مسلهین
 مدافع حطام دینوی مال کفار را برای معنی زکوة اموال خود مشلوط می
 درداوند و آدوا مال خود و نموده ار احد زکوة و میترشاند ازین جهت تعلب
 سیدر موقوف می آید و بقصا اموال بیت المال که حقوق مسلمین دآن متعلق
 اسب راه می یزند معهدا اکثری ار مسلمین زکوة مل خود را که بر آنها فرض
 اسب ادا نمی کنند و همه آنها مسعول دین حق می مانند ندین سب احد
 صحیح نرات دهم آنها است حکم حبال مطاع واجب

او زیاده نداشتد ار و چیری نگیرند چهارم ناید که آحد حریه حریه را ار دمی نایس
 وضع نگیرند که دمی حریه را حود گرفته بیارد و پیاده آید و آحد دشته نداشتد
 و دمی ایستاده و آحد دسب حود نالای دسب دمی نموده ار دسب او نا
 دارد و نگوید که اعط الحریه یا دمی و اگر دسب نایس حود نعرستد قبول
 نکند و آحد نه سب دید وضع نکند پنجم بعد وضع جریه ار علمی طلب حریه
 یک سال نماید و متوسط و فقیر را اختیار دهد که هر دو طریق حریه سال تمام
 می الحکال یا بدو سبب دهد و فقیر نه چهار قسط دهد ششم ساط می شود حریه
 ناسلام و موت هفتم دمی اگر در اول سال نالع شود بیش ار وضع حریه بر اهل
 دمه یا ندده ار آنها آزاد شود یا حربی دمی گردد یا مریض صحیح شود قبل
 ار وضع حریه حریه آسال موافق حال هر کدام ار آنها وضع نموده ناید گرفت و اگر
 بعد وضع حریه بر اهل دمه دمی صغیر نالع سود یا ندده آزاد گردد یا حربی عهد
 دمه قبول کند یا مریض صحیح یابد بعد ار وضع حریه آسال ار آنها ناید گرفت
هشتم اگر دمی در بعضی سال علمی نداشتد و در بعضی فقیر ناید دید اگر اکثر
 سال فقیر ناسد حریه فقرا ستاندد و اگر نصف سال علمی و نصف سال فقیر ناسد
 حریه متوسط نگیرد نهم اگر دمی مریض ناسد نصف سال یا زیاده ازان ار و حریه
 ناید گرفت انتهی بددگان حضرت قدر قدرت عذایب الله حان را نتمشیب این
 کار تعویص فرموددد حکم اسرف اعلی شرف صدور یاب که ار ملازمان سرکار
 دولتمدار مواحهده نکند و سوای آن ار جمیع دمیان مطابق شرع شریف نگیرد
 عذایب الله حان حسب الحکم اقدس اعلای دین پڑده در تمام صوحتات
 ممالک محروسه مدصوب صاحب و احد حریه جاری شد و قریب پنج لک روپیه
 سال سال ار دمیان صونه گجرات در حریمه حریه معرص وصول در می آید
 همدراں سال مدصب حلیل القدر دیوانی صونه ار تعیر محمد شریف نورارت
 پناه محمد لطیف و ملتعب حان نوحدازی سرکار گودهرة ار تعیر سید ادور حان
 مقرر شد و حکم اقدس ندام دیوان صونه درباب نو مسلمان شرف صدور یاب که
 بموجب پروانگی نمهراتقی القصات شیخ الاسلام که هر که در ندده احمدآباد

کندد وعلب شرا رکوه می ستاندد و گزین رکوة از آنها نه سب سرا شرعی
نیست لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع تمام دیوان صوبه صادر شد که از خریدار
اسی حواء آبرا برای داغ نوکری حواء بواسطه تجارت یا امر دیگر خرید نماید
وعلب شرا رکوه بگیری و از بایعان اسپان محصول را بقتلده معین میگردانند و اسدد *

تعیین یافتن جزیه بر اهل ذمه ممالک متروکه

چون شملی شمس واذ بهیم حضرت اقدس اعلی بر عوبیت دین مدین
و زواج شرج مائین بمصرف ر حمیع امور سلطنت و عودت مائی و مبنی
را در والاب شرعیه در آورده زانی میگردانیدند درین اراں میمدب متوال تلد
و فصله و قضا نظر بر دین پروزی آتصورت داشته در باب احد حریه دمدین
ممالک متروکه که بر طریق شریعت عوار مدباج ملک یتما ر و واجب
اسب دعوی رسانیدند و مقدار و روش احد ان ار کتب مائیه و سائر نظر مدرک
گردانیدند اراں آنکه وضع کرده نسد حریه دمی گذنی محتسبی ر رت پیست
عجمی نه رت پرست حربی و نه بر مروتودا نایع ررن ر مملوک مدیده و دست
و پا بریده و دایند و مجنون و معتوه و قتیور غیر بمعمل دایم در شر سار دوارده در
شم ار قتیور و یست ر چهار درشم ار متوسط و چهل ر شست در شم ر علمی ناید
گرفت چون سائوس درشم زانی نیست فقره نور سه بولک و یک مسه و سه سرج
و سه ربع برشده باشد و یستم حصه باشد ار قتیور و صحت آن ار متوسط و صحت آن
ار غنی در شرسن سیرود و تکلیف رویده دگردد و اگر کسی رویده نداشت شمین
مردن روز دموود سیرودن دعد اراں که درشم حاری سون درشم نگردد سیوم در شمیر
عقی و متوسط و قتیور اختلاف است ناید که موافق این تفسیر عود نغیرد عقی
آقمت که در ملک و ده شور درشم یا بریده اراں سائن و متوسط اسب که در
ملک و بریده ر دو عد درشم باشد و قتیور آقمت که در ملک ر ر دو عد درشم
که باشد از قضا بیدر گرفت و اگر در ملک و چنوبی دوائن وقتن حریه گرفته شود
که کسب نمیشود از قوت او و عیان سائن و اگر کسب او از قوت او و موت عدیل

نموده تاحب آورد و تا حدودار گشتن دوسه مورچالی که بر دروب قلعه بود رده
 رسید رمیددار مذکور که در بوم ععلب چون نخب بد حدود عدوده بود بیدار شده
 سراسیمه دسب از ناموس و عیال برداشته فرار نموده در یکی از شعاب حمل مانند
 روانه خرید درین بین محمد بهلول ناحوانان رزم آرما نه محلی که فرار گاه او بود
 رسیده سنانی ازان سوخته حال بیاف نهاد نه دندوسب و حط و حراسب
 قلعه پرداخته بقیه السیف راحپونه برحی اسیر و گروهی فرار اختیار نموده آواره
 دسب ادبار گشتند هر چند تعحص و تحسس مآل کار راحه نمود اثری ظاهر
 نگسب از اتفاقات مردم همراهی محمد بهلول که ناطراف حمل بعنوان تفرج
 می گشتند در آن میان خاک رومی که نخب شکستن هیرم معاره آن ستاره
 سوخته حا گرفته بود رسید و او را مرده یاف که دسب فقدان تریاک معتدات
 داسب و بیر از حومی که طاری حالس سده بود قالب تهی ساخته حاکروب
 چون از سیمای نا مدارکس و گوشوارهای مروارید که نگوش مدکوسس بود
 تفرس دریاف که راحه همین اسب سر او را برده و انچه از پیرایه در گلو
 و دستس بود بیرون کرده درد محمد بهلول آورد و چون سر او را بدانر تحقیق درد
 ردهای او که از حیات و ممات سوهر خودها حدری داشتند فرستاد آنها بمکرد
 دیدن سناخته سیون و رازی نموده مراسم ماتم و سوگواری پرداختند محمد بهلول
 را یقین حاصل شد سر او را نا گرفتاران مصحوب کسان خود نا رویداد گذشته
 ناحمدآباد درد محمد امین حان فرستاد او مورد تحسین و آفرین ساخته حقیقت
 حال و حسن تردد محمد بهلول شیرانی بدرگاه معلی معروض داسب نمود و بیر
 از معروضه احوار نویسان صوبه نعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت و جهانمانی
 محمد سیرانی ناصافه منصب و تفصلات بیکران شاهدشاهی و فوجداری ایدر
 سرزاری یاف و همدران آوان از روی فرد پروانگی ممبر قاصی القصات قاصی
 شیخ الاسلام معروض مقدس معلی گشته که سوداگران اسپانرا از بیرون آورده می
 فرسود و متصدیان نخاس از خریداران که اسپان را برای دای نوکری خرید می
 نمایند چپری نمی گیرند و از کسایکه بواسطه تحارت یا امری دیگر انتیاع می

امدن بهیم سنگه ولد رانا و تاخت نمودن قصبه
 بیسلنگر و بدنگر و معاودت نمودن او و مسلط
 گشتن راجه ایدر بمکن خویش و کشته
 شدن او و مسخر گشتن ایدر بسعی
 محمد بهلول شیرانی

همدران آوان که افواج قاهره به تدبیه و تادیب راجپوتان خصوصاً نتعاقب رانا
 که از تسلط و صولت بددهای نادرشاهی مسکن خود را گذاشته سیماب وار در
 یکجا استقامت نمی گرفت و حصرت قدر و قدرت زوری چند در چیتور متوقف
 شدند بهیم سنگه پسر خود را با از غایب خوف و هراس نا جمعی کثیر از
 تنگای کوهها برآمده در ملک گجرات آواره گشته از کوه اندیشی فصد بدنگر
 و بیسلنگر را با چند دیهات دیگر تاخته دعارت برده رف رمیددار ایدر که آواره
 می گشت فاسو کرده جمعی از راجپوتان راجه طلب فراهم آورده قلعه ایدر را
 متصرف گشت از رانی بعضی که از بیابان خود سماع داشتند شنیده سد
 و العهده علی الزاری اگرچه بین العوام بیز مشهور است که بعد تصرف رمیددار
 ایدر محمد امین خان محمد بهلول شیرانی را که از کومکین صوبه بود به حبس
 احراج رمیددار مقرر نموده مدعی نصیحت مساعده داد محمد بهلول که حوهر
 دانی و سپاهی نالمنس بود جمعی از حویشان و همقومان اعتمادی خود و غیره
 جوانان کار آمدنی را سرانجام اسب و اسلحه نموده و برخی را که تدارک
 اسب برای شان نتواند سد سواری بهل کرایه برداشته روانه ایدر شد چون بقصد
 پرانتیج رسید گروهی از قصائیل آنها را که واقف کار آن صلح بودند بوکر نموده
 روانه پیس گردید رمیددار ایدر باستماع رسیدن موج نان استعداد از راه عرور و پندار
 راج نخوت در کاج دماغ آسیانه داس باسطه از متاد قلعه که برکوه
 امع سده - - - به بهاده بخود کامی بسبب که ناگاه محمد بهلول ایلغار

تارکش معروف بقوم سریمال که انتدای کارخانه رواج ناده در احمد آباد
 بی شرکت عیوبی کار می کردند و احدی را دران کسب راه نمی دادند
 چون این معنی بعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بعرفاد
 پیوس که منع کسب سرعاً حایر بیسب فرق برطرف سارند و همدران سال
 حکم اقدس بدیوان صوبه ورود فرمود که برگند بیسلنگر مضاف صوبه گجرات
 به رسول نگر موسوم ناسد و داخل نسخه دوانی بروفق یرایع والا به رسول نگر
 موسوم دارند و همدریں ایام محمد مقیم چیلہ عطرکش از حضور پر نور بکعب
 استعمال عطر گلاب باغات نادرشاهی مقرر شده آمد و در سال هزار و هشتاد
 و نه حسب الحکم اقدس تمام دیوان صوبه شرف صدور یافت که در دیولا حکم
 جهان مطاع عالم مطیع بریب صدور پیوس که چون تعزیر بالمال سرعاً
 حایر بیسب بدیوان و امدای محال حاله شریعه بوسنه شود که از آیدند
 هر کس و از عاملان و رمیدداران و دیگر سکه آن محال مصدر بقصر سود او را
 در حوز کردار بکشد و عزل خدمت و احراج و امثال آن به تهدیدات تنذیری
 نماید و تعزیر مال نکند و در سال هزار و نود چون دران هنگام نادرشاهزاده
 محمد اعظم ساه مهم دکن استعال داستند حکم اشرف اعلی دیوان صوبه
 ورود یافت که هر قدر حرانه که در احمد آباد موجود ناسد همراه جمعیت
 ناظم صوبه به سورت به فرستند که محمد بیگ متصدی آنکا که در همان
 ایام از تعیر عیث الدین خان مقرر شده بود نا حرانه سورت حسب الطلب
 نادرشاهزاده بخجسته بنیاد اورنگ آباد ارسال خواهد داشت و بر حکم
 مقدس شرف صدور پیوس که اگر شخصی از مسلمین در بلاد و پرگنات
 ودیعب حیات سپرد و از فرزندان و برادران و افرای او ناو ناسد قاضی
 آنکا بر سر آن متوفی رفته تحقیر و تکفین نماید وجه کفن از حرانه بید المال
 می داده باشند و همدریں سال محمد بیگ متصدی بدر سورت بخطاب
 کار طلب خان مقتخر گشت *

احمد آباد و پٹن که در حاگیر ناظم صوبه بود بخالصه سربچه تعلی یافت بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الثانی سال مذکور محمد شریف بخدمت دیوانی صوبه ار تعینر شیخ نظام الدین احمد مقرر شده ناحمد آباد رسید و سرگرم امور متعلقه گردید و سیخ مذکور به دیوانی صوبه مالوا معین گشت چون سابقا میر خان حسب الحکم اشرف اعلی بموجب التماس عمده الملك اسد خان در احمد آباد توقف ورزیده بود درینولا امرا یں عظام سفیع حرایم او سدود بددگان حصرت و در قدرت از روی تعللات خسروانه بدستور سابق عطاء منصب و خطای سرفراز فرموده فرمان مرحمت عدوان طلب سرف صدور یافت محمد امین خان بدادر بدروسب صوبه و احد پیس کش بر آمده بصوب متمردان کاکریچ معموله سرکار پش رفته تا چهار ماه به تدبیه و تادیب آنکا پرداخت چون معروض بازگاه معدلت پناه شده بود که بصوبه احمد آباد چودھریاں و معدمل پریگات مواضعات در احارہ حدودھا میگیرد و انواع تعدی و ستم بحال رعایا عاید می گردد حکم جهان مطاع بنام دیوان صوبه صادر شد که در حاله و تیولداران صوبه احدی عمل احارہ داری نکند و از رعایا ریاضه طلبی و انواع ملهه نگیرد به سید اعظم امین پریگنه دهولقه و غیره امنای محلات را بر مضمون این یزلیع مطلع گردانند که موافق آن بعمل آرند چون دران هنگام رایات عالیات بدادر استیصال راحپوتان در دار الخیر احمیرافامب داس عمده الملك بموجب فرمان طلب نالسكر آراسته و افواج شایسته بحصور ستافته در عرصه یارده روز سعادت آستان نوس حاصل نمود حکم اقدس بدیوان صوبه شرف صدور پیوس که یکصد و چهل و سه اسرفی و پنج لک روپیہ که لعایب پانزدهم محرم سنه ۱۰۸۸ هزار و هشتاد و هشت موحودات نعرص اقدس رسیده مصحوب محمد امین خان روانه درگاه سار او بعد حددی مشمول عواطف ناساھی و نوارشات شاهدساهی گشته رخصت اعطاف یافته بصوبه رسید و یک هزار و پانصد و هشتاد روپیہ بموجب بر آورد بدادر ترمیم مدرسه و مسجد و حمام و دار السعای ندا کرده سیف خان بدخواه کردید چون در محال دار الصرب احمد آباد جمعی ارگدار گران

صدر یاف و عمدة الملك فرمان شد که پیاده‌ها همراه محمد شریف فاسی و محتسب بلدة بجبه احرای احکام شرعی مقرر نماید و چون تعرض اقدس اعلی رسیده که در حاصل پارچه و عیوه ناست محال سایر بلدة احمد آباد که دارو عکی و امیدی آن نه شیخ محی الدین تعلق دارد و دست نه سنوات ماضیه امسال اضافه آورده التماس دارد که پنجاه نفر پیاده برای اهتمام صدف محصول سایر تعیین شوند نه دیوان صونه حکم شد که مقرر دارد و همدرین آوان بموجب التماس ملا حسن گجراتی بیس و یک موضع از بیجا پور و کتری و پتن در تحت قصه بیسلنگر حکم شد از آن روز پرگده علحده گردید و مبلغ هصد و دود و دو روپیه بموجب بر آورد بجبه ترمیم مسجد بنا نموده هیب خان واقعه بلدة از حرانه عامره صونه مرحمت گشت و دیر بنابر تعمیر قلعه حونه گده که شکست و ریخت بهم‌رسیده بود از روی وقایع آنجا که معروض اقدس گردید فرمان دهب همدران آوان متصدی گری بندر گهندایب و موحدا ری چوراسی و تهاه دهوان از تعیر برادر معر الملك محمد هاشم تعویص یاف و در سال هزار و هشتاد و پنج وکیل سردار خان موحداز و تیولدار سورنجه تعرض رسانید که محال سایر از تیولداران حاله شریف متعلق گردیده در باب دادن عوض آن دیوان صونه استادگی دارد حکم شد که در عوض محصول ابواب نقدی مملو عه اگر بوده باشد تنخواه دهند و در سال هزار و هشتاد و هفت سرای و مسجد واقعه در حد مبلغ هفتاد و شش هزار و سه صد روپیه بر آورده سده بود سرکاری محمد بیگ دارو عه صورت تمامی پذیروم و بموجب حکم اقدس زمین حاله که در حوالی مسجدیکه نکای نتخانه سنی داس شده برای مسکن عربی مسلمین مرحمت گشت و سید ناقر منصب احتساف بلدة احمد آباد سرورای یاف و بیس و پنج روپیه در ماهیه از حیرات لنگر و شاورده روپیه علوه شش نفر پیاده از حرانه عامره بلدة تنخواه معین شد و چون حصار شهر پناه بلدة و بعضی عمارات دولتنخانه واقعه قلعه بهدر شکست و ریخت داس بموجب بر آورد در هزار و هصد روپیه عطا گردید که دیوان صونه از حرانه بدهد و محال سایر بلدة

هرار و سه صد سوار ناله سرت و مشروط معتنصر بود نهوحداری اعظم آباد معموله کپر
 پنج و معمور آباد مضاف پرگنه بهیل و تهبانه اسلام آباد عرف پونا دره معموله
 تهبانه می پرداختند و محمد جعفر ولد علی ملی بیگ که پانصدی دات
 و چهار صد سوار بر آوردی داشت نهوحداری حرکال معموله پرگنه سرنال و تهبانه
 کهوروار معموله پرگنه نزدیک از تعیر دریا و عدد اللطیف برادر معزالملک پانصدی دات
 دو صد و پنجاه سوار متصدی بدر کهندیاب و سید کمال ولد سید کامل چهار صدی
 دات و چهار صد سوار ناله سرت و مشروط فوحدار و حاگیر دار پرانتی و اسلام آباد
 عرف شاه دره و بیسلنگر و تهبانه داری کرود و چلو دره ناله سده واز لوه و محمد مطهر
 ولد سیرانی منصب چهار صدی دات و چهار صد سوار ناله سرت و مشروط
 فوحدار پرگنه کتری وعیره محمد منار ولد شیرانی نه تهبانه داری الوریه معموله
 پرگنه کتری امتیاز یافتند و فوحداری پالی پور که از تعیر کمال حالوری محمد فتح
 مقرر شده بود درین ولا از تعیر او نکمال حالوری که چهار صدی دات سه صد
 و پنجاه سوار منصب داشت بدستور سابق بحال گشت چون قلعه اعظم آباد
 مرمت طلب شده بود هشت هرار و دو صد و پنجاه روپیة بر آورده تعمیر آن
 مقرر گشت بموجب حکم اقدس مدلع مذکور از حرانه عامره مرحمت شد و همدرین
 سال نعرض اسرف اعلی رسید که عاملان محال حالصه شریعه و حاگیرداران
 بجهت طلب وجهه ناقلی سنوات مراحم احوال رعایا می شوند و حالانکه فریقی
 که در رعایا بر دمه آنها است اکثری از آنها در گذشته اند و طایفه فراری اند
 و حرومی که مانند بی نصاعت و نادار و قادر بر ادای آن نیستند هرچه فرمان
 رود حکم جهان مطاع عالم مطیع نعر نغاد پیوس که وجهه ناقلی سنوات در
 پرگنات حالصه و محال حاگیر داران برعایای مالگذار معلف و مرفوع القلم
 شناسد و اصلا بعلب طلب آن متعرض آن حماعه نگردد و آنچه از سال گذشته
 بر دمه رعایا ناهمی مانده باشد هرکس از آنها حاضر باشد و تواند از عهده ناهمی بر
 آید بار حواس نموده از ناهمی دار فوتی و فراری برای آبادی طلب نماید
 و متعرض حال او نشود درین باب حسب الحکم معلی بنام دیوان صونه سرف

صوبه داري عمدة الملک محمد امين خان و ديوانی شيخ نظام الدين احمد و محمد شريف و عبد اللطيف

بعد رویداد واقعه راء کابل که محمد امين خان از افعان شکست خورده به
پيشاور و معادت نموده آمد و بعرض اقدس رسيد حکم معلى شرف صدر يافت
که بصوداری صوبه احمد آباد از تعير مهاراجه حسوب سنگه ستاند نه مهاراجه
يرليع رب که بعد از رسيدن او نادراک تقميل عتده ملک رتبه عارم حضور سود
چنانچه عمدة الملک که بمص سش هراري دات و پنج هزار سوار دو اسپه و سه
اسپه سروراري داسب متوجه صوبه گجرات شد و بعد طی مراحل و قطع مدارل
تاریخ دواردهم شهر حمادي الثانی سال هزار و هشتاد و سه بموضع کالی سه
کروهی بلده رسيد و نا مهاراجه که نعم روانگی بیرون آمده در آنجا فرود آمده بود
ملافات نموده داخل احمدآباد سد شيخ نظام الدين احمد ديوان صوبه و مير
بهاء الدين خان نخسي واقعه نگار رفته ملاقات نمودند و در سرکار پشن و بيزمگام که
در مشروط صوبه حاگیر بود و فوجداران و عمال تعين نموده فرستاده در آتوق
نعصی فوجداران و تيولداران در صوبه از سانس مثل سيد حسن خان ولد دلير خان
که بمص هزار و پانصدی دات و هزار و پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه سروراري
داسب نفوجداری و تيولدارای ایدر و اندياليه معموله پرگنه بهيل و سيد هاشم ولد
سيد حسن خان نه تهانه داري نانکهاير معموله بيکاپور و سيد محمود خان
ولد سيد حسن خان بمص نه صدی دات هشتصد سوار در اسپه تلا شرط
و مشروط نفوجداری بزوده و قبهوی و نادوت و بيلپار معموله پتلاد که در صونداری
بهادر خان احداث یافته بود و تهانه کاحنه معموله بندر کهندایب که در عمل
مهانب خان مقرر شده بود و شاه وردی نيگ که بمص هفتصدی دات و دو

میمورهایی که بحکم انلاع احکام قدسی می ناسد تاکید آکید نمایند که آینده
 مرتکب چنین امر نشود و چون در آن ایام پرگنه موزی در حاله سزیه والا
 مقرر بود در باب افروزی و آبادی و معموزی آنجا تمام دیوان صونه حکم شد و سابق
 ترین در عوض روزیانه و غیره بنابر رایج گشتن پل سیاه عالمگیری ده پانزده حکم
 رسیده بود درینولا حکم شد که پل سیاه عالمگیری موافق برج زور تمدخواه می
 داده ناسد و محال پور بدر تابع سرکار سوزنیه که متعلق بخالصه سزیه بود
 و زمیندار آنجا بشرط نوکری و محافظت بدر چهار حصه می یافت برای سد
 محدود از دیوان صونه استدعا نمود و دیوان بعد معروض قدسی سد کرده داد
 چون محال سایر صونه که در تمدخواه قیواداران صونه گجرات تمدخواه بود بعد آن
 بخالصه والا متعلق گردیده و در باب ده گزینی ابواب ممدوعه موهل عالیسان صادر
 گشته چنانچه نقل آن مرفوم شده و در بعضی محال که در تیول ناظم و غیره مقرر
 بود بحکم نقصان ابواب ممدوعه التماس تمدخواه نمودند درینولا وکیل عمده
 راجهه مهاراجه در حضور ابوز میچلکا بوسته داد که در محال حاگیر مهاراجه ابواب
 ممدوعه بگیرد و محصول احساس را سوای مسلمین از حدود موافق صابطه می
 گرفته باشد و عوض نقصان ابواب ممدوعه التماس تمدخواه نکند لهذا حکم معلی
 تمام دیوان صونه رسید که مراجع محال حاگیر مهاراجه نکند از آنجا که حکم
 علی العموم اشرف اقدس تمام دیواییان ممالک محروسه صادر گشته بود که
 اراضی و وطیعه و مدد معاش و روزیانه مرفه حدود سرکار والا صط سود چون موصع
 را مولی من اعمال پرگنه پتلان در وجهه انعام بر سا وحتن چاربان بموجب فرمان
 عالیشان نادرشاه عفران پناه حلد آرامگاه علیین مکانی بشرط محافظت و حذراری
 راه و رفع فساد متمردان آن نواحی مقرر است صط شده بود فریب در صد کس
 از آن جماعه برد مهاراجه آمده اظهار احوال خودها نمودند و چون از عرصه داشت
 مهاراجه بعرض اقدس رسید بدستور سابق در وجهه انعام آنها بشرط مذکور مرحمت
 گشت و همدرین سال فرمان طلب مهاراجه صادر گشت و صونه نعمة الملك

محمد امین خان مقرر شد *

که حشک شده بعضی حا محصول می‌گرفتند - حاصل عنور گذرها که ار بیوپاریان و مترد دین بصیعه مالحی و عیره در سرکار می‌گرفتند - ریاده ار احوره ملاحان بادداره حاصل سرکار والا می گرفتند - سالیانه و بصلانه و ماهانه و جمعگی و روربانه و رمستانی و عیدی و دستار شماری و سر شماری و حانه شماری که بمکتوبه مسلمین معاف ار هدود می گرفتند - کاه چرائی ار ببکارها و دیگر مردم می‌گرفتند - حاصل ته ناراری - حاصلیکه هنگام چپایه نمودن بر پارچه و دسب کالان می‌گرفتند - مبلغی که کراه آهدی دران شکر می پرد اما حاصل شکر تری موافق صابطه مقرر نگیرد و حاصل سنگ ورن هنگام مهر نمودن بر سنگ ورن یا آهدی و عیره می گرفتند - حاصل خرید و فروخت رمین مقومی بیع حویلی ها که در سرکار می گرفتند - حاصل حوالیکر و روعدگران دیگر بعلب ملاحظه بهل و دولی مردم و دیگر انواب مراحم نمودن - ملاحظه دولی و بهل و کچاوه و عیره ناب سواری عیال و اطفال مردم و سریطه و صدوق و گهره که بواسطه احد حاصل تداکو و عیره وا می نمودند - دادن عله وانده ناعات قلیل و کثیر و دیگر احداس دطرح بیوپاریان و اهل حرفه و رعایا - خرید علات و عیره ار درج ریاده و فروختن آن ار درج کتر - ار نداف و عصار و عیره که ار حالی آمده دوکان نوکند بعضی حکام و چودهریان می گرفتند - پیشکشی که عمال نو ار عله فروسل و عیره ار بعضی مکان در بعضی حا ار ببکارها ها و عیره می گرفتند - حرمانه - سکرانه - فروعیات دهریچه تولدانه بکاحانه چوتنهائی فرص و مال مسروق و عیره حکام بعد دهایدن مال نارباب حقوق می گرفتند - بهبیت ببکارها - رسوم دندیه ها ار چونگی و عیره داروانه ترازو کشی بعضی حا دهرن و دندی داری می گویند دستور مهنترائی مددبری سری و عیره و نقصان فرمایش میوه و عیره رسوم کوتوالی - چونگی گوشب در چبوتره کوتوالی می گرفتند - مقرری که ار ارباب مدد معاش می گرفتند انتهی چون بعرص اقدس رسیده بود که میورهای داک چوکی ار صادر و وارد مردم مواضع سر راه و دواخی آن احد و حر می نمایند و بر مترددین تعدی میکنند حکم اقدس ندام دیوانیان ممالک مکروسه شرف صدور یافت که

ایندسب که رونه مال دیوپاریان که ناسلام نگر میروند در سندربی آنجا منظور داشته
 نعلت محصول مراحم می شود همدران ایام سردار حان نه یوحداری و تیولداری
 سرکار سورتیه سروراری یاف و در شهر حمادی الاول سال مذکور شیخ نظام الدین
 احمد بدیوانی صوبه مقرر گشت و در سده ۸۳۰ هـ و هشتاد و سه فرمان راف
 عنوان در باب معافی ابواب ممنوعه بنام دیوان صوبه شرف و رود یاف چنانچه
 نقل آن مرفوم می گردد *

نقل فرمان عالیشان در باب معافی ابواب ممنوعه

از فرمان تاریخ بیست و دوم شهر محرم الحرام سده ۱۶ شانزدهم حلوس
 میمنت مانوس تحریر یاف آنکه کفایت سعار نظام الدین احمد بمرحم
 نادرشاهی امیدوار بوده داند که حکم جهان مطاع لایم الانقیاد و الاتناع صادر می
 شود که بعد از ورود این فرمان عالیشان سعادت عنوان مقرر سازند که حاگیر داران
 محال مصاف صوبه گجرات محصول احناس را از حدود دستوریکه در سده
 بیستم نادرشاه عفران پناه حلد آرام گاه علیین مکان شاه جهان نادرشاه جعل الحنف
 مثنوا میگویند نگیرند و بمسلمین همه چه معاف شناسند و نعلت ابواب
 ممنوعه درگاه والا که تعصیل آن در ضمن رم یافته مراحم احدی نبود اول
 راهداری که سانی حاگیرداران از دیوپاریان و بحارها که متاع خود را برای سودا
 بحائی می بردند مصلعی سرعانه و شتر و گاو در اثناء راه می گرفتند نگیرند
 دیگر حاصل وعیره که ابواب ممنوعه بازگاه حاه و حلال است مطلقاً نگیرند باب
 ماهی که ماهی گیران شکار دموه آورده بعروشد و باب ترکاری که مراغان از
 راعب خود آورده بعروشد از گاه و حس و همیه که از جنگل آورده بعروشد
 و برگ دهاکه و پالیه و پوست بنول وعیره که از جنگل آورده بعروشد - از شیر
 و حمرات و حاصل فصائی و هنگام تسلیع گاو و بر وعیره می گرفتند - و از ساردها
 که روز شادی بخانه مردم می روند مصلع باریاب می سد در گذرهای دریا که

شهر ربيع الثانی سال پادشاه حاوس معلی بنام شمس الدین دیوان سرکار سورتبه
و اسلام نگر شرف صدور یافت که مواضع را نگاهدار او مقرر نمایند (مختفی نماید که
رمیندار توانگر در عهد حضرت عرش آشیانی در هنگامیکه راحه تو درمل بنابر
بندوبست درین صوبه آمد رمیندار مذکور بدریعه شیر خان گجراتی راحه تو درمل
را دید خان مذکور طاهر صاحب که در وف سلطان مظفر گجراتی چهار صد
دیہات در و بس و در چهار هزار فرسات چهارم حصه رمینداری تعلق داشت و نام
جمعیت پنج هزار سوار و چهار هزار پیاده در صوبه بکصور سلطان مذکور حاضر می
مادد لہدا راحه منصب چهار هزار و دات و چهار هزار سوار تحویل نموده رمینداری
توانگر⁺ را ناکل بر و مسلم داشته مدلع سه اک محمودی و یک صد راس اسب
پیشکش گرو رعایت صودداری نادرشاه رادہ محمد مراد بخش بهمان نمط در
پیش ناظم راجوع و توگری حکامی آورد) و تا در صودداری مہاب خان
و فوجداری قطب الدین خان چنانچه در ضمن صودداری مذکور سمب گذارش
یافته رمیندار کشته شد و ملک بتصرف اولیای دولت فہرہ در آمد دریمولا
نموح التماس مہاراحہ چنانچه مرموم شد مقرر گردید و تاحین ارتحال حضرت
حلد مکان سرکار اسلام نگر نگاهدار امرایان متعینہ صوبہ احمد آباد بتخواہ می شد
و حام رمیندار در موضع کھدالیہ افامب داشته بتقدیم مہام ناساھی خدمت
می نمود و فوجدار و تیولداری و داروغہ مدداری و تحویلدار در اسلام نگر قائم بودہ
موافق صابطہ ناعد محصول می پرداختند بعد ارتحال آنحضرت حام اسلام نگر
را متصرف شدہ و حصار محکم بنا نہادہ و مروارید کہ در ساحل دریای شور کہ
قریب دانا کا اسب سانی بنابر خوف کہ منادا طمع در ملکش نماید بر نمی
آورد اکثرون انکہ میخواستہد عوامان را فرستادہ بکھب مصارف خود بر می آرد
لیکن مروارید توانگری اگرچہ یک گونه در آب و رنگ ترجیح دارد اما پایدار
نیست ہمیکہ چندی گذشت بہار لوتش متعیر میگردد و بنابر آن کم بہا اسب
و بندہ ہای نادرشاهی را دحلای بیست مگر ناظم صوبہ کہ فوجکشی نماید بعنوان
پیش کش تا چہ قسم روز داشته باشد میگیرد از صابطہ سابق بالعلل انچہ مادہ

دیدن او نبود و همدرین سال تماچی خویش حام زمییدار هالار که سابق وطب الدین حان او را احراج نموده توانگرا نتصرف اولیای دول قاهره در آورده و از پیشگاه حاکم نه اسلام نگر موسوم گشته و دیوان و فوجدار و داروغه ممدوی صط محصول صد پنج آنکا از حضور علحده مقرر بودند درینولا برد مہاراحه بنابر چشم داشت قوم راحبوت آنکا آورده از افعال نکوهیده نادم و پسیمان گسته و تعهد نامه سپرد که همواره بر حادہ دول حواہی و بندگی درگاه آسمان حاہ راسخ و ثابت باشد و استدعا نمود کہ از پیشگاه والا خدمت ممدوبست ولایت اسلام نگر و محاکط و محاکسب طرق و سوارع آنجا ناو مقرر گردد و منصبی کہ سابق دایر حان در هنگام فوجداری خویش بدو و برادرانش تحویل نموده بود عدایب شود و پسر حوردهش بیر منصب سروراری یابد و داع و تصحیکه تا بیدان معاف گردد و بیست و پنج موضع مطلق ولایت مسطور موطن بعضی راحبوتان قوم حاریکه کہ همراه او باشند بطریق انعام مرحمت گردد ولایت مذکور را نظم و نسق پسندیده می نمایم چون تماچی از فرقه راحبوت حاریکه کہ درین فریق عمده میگویند بوده مہاراحه التماس او را بدریعه عمدۃ الملک اسد حان بموضع عرص رسانید درجۃ پذیرائی یافته فلم عفو بر خریدۃ اعمال نکوهیده کشیده شد و خدمت صط و ردت اسلام نگر ناو مقرر گردید و او بمنصب ہراری ہفتصد سوار و پھول نہ منصب سہ صدی یکصد و پنجاہ سوار و حسا دو صد و پنجاہی یکصد و پنجاہ سوار و مہرامن دو صدی یکصد سوار سروراری یافتند و لاکھا پسر کلان او کہ در رگاف سعادت بود بمنصب دو صدی شصت سوار بلندمی یافته برد پدرش رخصت شد و زن مل پسر حوردهش بمنصب یکصد و پنجاہی پنجاہ سوار توارش یاب و تصحیکه تا بیدان او و پسران و برادرانش معاف و بیست و پنج موضع نادعام مقرر گردید و حکم شد کہ در امور دینیہ و مراسم شرعیہ کہ دران ناحیہ ترویج یافته نہیچ وجہہ فتور راہ ندهد و از حلاف آئین بندگی درگاه والا محکوم و بر کنار بوده در صودہ احمد آباد و بحمعیب یک ہزار سوار و همان قدر پیادہ ہمراہی داطم صوبہ بتقدیم خدمات ناساھی سر گرم باشد درین باب فرمان عالیشان تحریر ۱۴

نماید اگر کسی تقصیر است در چنوترة نگاه دارند و سردهد و اگر کسی را نوبی
مراجعة شرعی ناسد نگوید که عدالت رجوع نماید و اگر با او معامله مالی
حالة شریعه نباشد یا داخل دواعی سائقه نباشد بصوبه دار طاهر ساخته موافق
تکویر مومی الیه سدد گرفته عمل آرد و اگر فاضی کسی را بفرستد دستخط
قاضی برای دستاویز خود گرفته محسوس سارد و اگر فاضی مدتی معین نموده
ناسد بعد انقضای آن پیش متصدیان عدالت بفرستد که بگذارند والا نه هر روز
آنجا بفرستد که معامله را باستعمال فیصل نماید انتهى پوشیده نماند که در
نقل فرمان بنابر کهنگی و کرم زدگی اکثر عبارات نابود گشته و در کتاب
تصحیف راعه شده بقدر مقدور تصحیح کرده مندرج صاحب *

نقل حسب الحکم بنام دیوان صوبه

وزارت پناه کفایت دستگاه حواحه محمد هاشم محفوظ باشد چون معروض
اقدس گشت که در صوبه احمد آباد جمعی که به تقریبات نقید درمیابند
متصدیان آنجا در تحقیق معاملات آن حماء تا حیر می نمایند نه قطع و فصل
می رسانند تا بیگناه از فید نکات یابد و محرم رسد بنابر آن فرمان
عالیشان فضا حریان قدر تو امان بنام متصدیان مهات صوبه مرور شرف صدور یافت که
در بازه حماء مذکور بموجب دفعاتی که در تمثال ترویم یافته عمل نمایند تا هیچ
کس بيموجب در قند نباشد و بر احدی ستم و تعدی نرود می ناید که آن
وزارت پناه باستصواب ناظم صوبه هر باب مطابق نقل فرمان والا شان عمل آرد
و پیوسته حقایق را می نوشته باشند درین باب تاکید داند و چون میر حان که
از امرای عظیم الشان بود بنابر بعضی امور در پایه اعتراضی آمده از مدصب بر
طرف و حمیع اسباب امارت و سرور از ویلان و اسپان و احسام و عام و نقاره در
سرکار والا صط سده حکم رفتن حرمین الشریعین صدور یافته بود هنگامیکه در نواح
حالوز رسید بموجب عرص عمدة الملک اسد حان حکم معلی شرف صدر
پیوست که در احمد آباد اقامت نگردد و احدی از مدصداران متعینه صوبه برای

از و بوفوع آمده ناسد سیاس کدند دس و پدجم فاسقی که در حادۀ مردم
 بحب فساد در آید بر تقدیر بدوت تعزیر بلع نموده محسوس سارد تا خاطر جمع
 شود که بار مرتکب این امر بخواهد سد دس و سشم شخصی که یش حاکم
 سعایب مردم بداحس نموده ائلاف اموال نماید بر تقدیر بدوت اگر آن فعل پیسد
 او ناسد او را سیاس کدند والا تعزیر نموده در حدس دارد تا اثر توبه ظاهر
 شود و مال کسی که تلف نموده ناسد بر تقدیر بدوت سرعی تاوان آنرا باو بدهاند
 سب و هفتم دمی یا دمیۀ اگر مسلم یا مسلمۀ را بدگی بگوید یا دمی مسلمۀ
 را یا مسلم دمیۀ غیر کتابیۀ را بروحیب نگاه دارد پیش فامی راجع سارد که
 موافق شریع عرا به عمل آرد سب و هشتم اعلامیای و رایبان و لوطیای
 و شاربان حمر و سایر مسکرات و مرتدان و سرتانان از حکم داده و علام که از حادۀ
 حاوند بر آمده ناسد و مدیودان و مهاجنان سریع عرا راجع نموده مطابق حکم
 فامی عمل آرد سب و نهم فاذابی که قتل آنها به ثنوت شرعی نرسد و عرفاً
 نزدیک به یقین ناسد محسوس ساحتۀ حقیقت را بدرگاه علی معروض دارند سی
 ام اگر شخصی طفل کسی را حواحه سرا نکند بعد ثنوت او را تعزیر نموده محسوس
 سارد تا حصول توبه و اناب او ظاهر گردد اگر در بدصورت ولی طفل دعوی داشته
 ناسد نقاصی راجع سارد سی و یکم رئیس متدعان که داعی مردم بسوی بدعب
 ناسد و از دعوت او طی انتشار بدعت سود بعد از ثنوت سیاس نکند سی و دوم
 محسوسانی که فوجدران و غیرهم نرد سوددار نفرستند صونه دار نمکرد وصول آنها
 بتعید تمام بر احوال هریکی مطلع شده اگر معاملت مالی حالصه شریعه ناسد
 آنها را متصدیان انواب المال سپرده تاکید بلیع نماید که معاملۀ را برودی منقطع
 نمایند والا هر دوع از دعوات مرفومۀ که داخل ناسد مطابق آن عمل آرد و در هر
 ماه یک مرندۀ بحقیقت محسوسا کچهریها و چنوترة کوتوال و غیرهم را رسیده هرکرا
 بی تعصیر داند سر دهد والا متصدیان را تاکید و قدعن نماید معاملۀ را بسرعب
 فطح نمایند سی و سوم شخصی را که متصدیان بچنوترة کوتوال نفرستند یا
 مدعی بدارد و یا مردم کوتوال گرفته ببارد کوتوال بالمواجهه از گناه آن تعغیش

هفتدهم شخصی که تعلیس کیمیا گری مال مردم می گرفته باشد بعد ثبوت او را تعرییر نموده تا زمانی در فید دارد که اثر تونه طاهر شود و مال کسی را که نه تعلیس مدبور گرفته باشد بعد ثبوت شرعی بدالکش بدهاند اگر حاضر باشد و اگر حاضر نباشد در بیب المال نگاه دارد هفدهم اگر شخصی کسی را تعرییر بر سر بخوراند و او نمیرد بعد ثبوت او را تعرییر نموده محکوس سازد تا اثر تونه طاهر شود نوزدهم شخصی که رن یا صنی یا صیه کسی را بخداع و فریب برد بعد ثبوت او را محکوس سازد تا مدتی که رن بسوهر او و طفل بولی تسلیم نماید یا در حدس نمیرد و اگر معلوم شود که آن رن یا صنی یا صیه مرده است او را اسد تعرییر نموده حاضر نماید یا تسهیر و احراج کند و بیز دلاله که رن و دختر کسی را بد راه ساخته برای فعل و بیج بخانه مردم می برد بر تقدیر ثبوت او را تعرییر نماید و محکوس سازد تا اثر تونه طاهر شود بیستم قمار بار را بعد از تعقیس و ثبوت تعرییر نماید و اگر این فعل را پیشه گرفته باشد تعرییر نموده محکوس سازد تا اثر تونه طاهر گردد و اگر بار مرتکب آن فعل شود حدس موند نماید و مالی را که نه قمار بازی گرفته باشد بعد ثبوت شرعی بدالکش بدهاند اگر حاضر باشد والا در بیب المال نگاه دارد سب و یکم کسی که در شهر اسلام یا در فریغ یک مرتبه مرتکب حمر و روشی شود بر تقدیر ثبوت صرف شدید نماید و اگر مکرر مرتکب این فعل شود و ازان ممتنع نگردد تعرییر نموده در حدس نگهدارد تا اثر تونه طاهر گردد سب و دوم کسی که حمرکش را نوکر گرفته حمر کسیده می فروخته باشد بر تقدیر ثبوت تعرییر صرف و حدس نموده تادیب سازد و اگر رو شداس نباشد والا حقیق آندرا بدرگاه والا بدویسد و حمرکش را تدبیه و تادیب بلیع نماید سب و سوم بایع دیک و نوره و امثال آنرا بر تقدیر ثبوت تعرییر نماید و اگر آن فعل پیشه ساخته باشد تعرییر نموده محکوس سازد تا اثر تونه طاهر شود سب و چهارم اگر شخصی کسی را در آب عرق کرده یا در چاه افکنده یا از بالای نام انداخته کشته باشد و ثبوت شرعی برسد او را تعرییر نموده محکوس سازد و دیته معمول که شرعاً لازم آید بدهاند و اگر این فعل زیاده بر یکبار

اوقات مرتکب این فعل می شود حدس نماید تا اثر توبه طاهر گردد و اگر شخصی تا او دعوی سرفه و مانند آن داشته نقاصی رجوع نماید دوازد هم معسد اینکه بخانه‌های مردم آتش زده در از لحام عوام فرصت یافته مال می گیرند یا دهنوره یا دنگ یا حورنوا یا مانند آن بخورد مردم داده بیهوش ساخته مال آنها می برند بعد از بدعت آنها را اشد تعزیر نموده محکوس سازند تا اثر توبه طاهر گردد و اگر دو سه مرتبه نه سب این فعل گرفتار آمده و بعد ظهور علامت توبه خلاص یافته باز مرتکب این افعال شود آنها را سیاس نکند و درین باب اموال اگر کسی مدعی باشد نقاصی راجع سازد و بعد از ثبوت شرعی تاوان مال معزق و مال ماحود را باز با حقوق بدهاند سیردهم اگر گروهی ناعی شده در تهیه اسباب حدگ و استعداد آن باشند و هنوز حای گرفته مستعد حدگ نشده باشند آنها را گرفته تا ظهور اثر توبه محکوس سازند و اگر حای گرفته مستعد حدگ شده باشد بآنها مقابله نموده مستاصل سازند و مجروح و مہرم آنها را نه کشند ما دام که در آنها تعرق راه بیافته و بعد از تعرق دسب از صریح و مہرم آنها باز دارند و کسی که از آنها نقید آید اگر حماه آنها متعرق شده باشد نکشد یا محکوس سازد و هرچه از اموال و امتعه آنها بدسب آید بعد از رد اموال آنها ازین فعل و حمعیت خاطر بآنها پس دهد - چهاردهم کسی که زر فلز سازد و بعد ثبوت در مرتبه نخستین تعزیر و تهدید نموده خلاص نماید و اگر فلز ساری پیشه او باشد بعد ثبوت شرعی او را تعزیر نموده حدس کند تا اثر توبه طاهر شود و اگر باز مرتکب این کار گردد و باز پیامد حدس موند نماید پانزدهم شخصی که زر فلز از فلز ساران خریداری نکند زر سرفه می فروخته باشد بر تقدیر ثبوت تعزیر نماید و اگر نه تعزیر باز بیاید حدس کند تا اثر توبه طاهر گردد شانزدهم شخصی که زر فلز پیش او طاهر سود بعد از تغتیش احوال بطور پیبوند که نه قلب سار اسب و نه فلز فروش زر فلز شکسته او را رها کند و اگر بعد از تحقیق ظن غالب شود که مرتکب قلب ساری یا قلب فروشی میکرد او را تعزیر نموده خلاص نماید

بقطع ید سیاست نمایند هرچه غالب رای ناظم صوبه تقاضا کند باتفاق متصدیان عدالت بعمل آورد و اگر مرتبه ثانی ندین فعل اقدام نموده گرفتار آید اسد تعزیر نماید و اگر باز مرتکب آن فعل شود بعد ثبوت حدس مؤید گردد و مال پیش قاضی بفرستند که مطابق حکم شرع شریف بود نه عمل آرد سسم شخصی که قطع طریق پیش قاضی ثبوت شرعی نرسد نه اقرار یابیده شرایط اقامت حد قاضی در حضور حدود اجرای حد نماید، هر قسم حدیرا که گناه او را اقتضا کند و اگر گناه او موجب قتل یا حد دیگر نباشد و رای ناظم صوبه و متصدیان عدالت اقتضای قتل او نکندد او را سیاست نه کند هفتم اگر دردی گرفتار آید و مال دردی برد کسی نشان دهد و آن مال پیش او ظاهر شود و بعد تحقیق ثبوت نرسد که او درد امسار است اگر دو میں فعل را یک مرتبه کرده باشد تعزیر نمایند و اگر فعل اوسب تعزیر نموده در حدس کند تا اثرتوبه ظاهر شود اگر نه تعزیر و حدس مقرر نگردد و باز مرتکب آن فعل شود او را حدس مؤید نمایند و مال را بعد از ثبوت سرعتی بمالکس بدهاند اگر حاضر باشد والا در بیاب المال نگاه دارند و در صورتیکه دانند آن مال نداشتنه از درد خریدده باشد او را خلاص نمایند و اگر مدعی آن مال را ثابت کند بوی بدهند والا آن مال رمی الددر گذارند هشتم معسدان مقرری که بطریق ذاکه بر حائهای مردم ریزد و ضرر مالی و حتی مردم میسرانند بعد ثبوت آنها را سیاست رسانند بهم کراسیه‌ها و رمیددار که معسد و متمرور مقرری ناسند و در کشتن چنین معسدان دفع عام ناسد بر تقدیر ثبوت آنها را سیاست کنند دهم حدامی که حلق او ثبوت نرسد او را تعزیر نموده در حدس دارند تا اثرتوبه ظاهر گردد و اگر معتاد باین فعل ناسد و این معنی نه ثبوت سرعتی نرسد و یا مشهور میان مردم و معلوم ناظم صوبه ناسد و یا آثار حقایق و متاع مردم برد او ظاهر گردد ناظم صوبه و متصدیان عدالت را طن غالب بصور این فعل از وی حاصل سود او را سیاست نکندد یازدهم شخصی که متمهم بسرعه با طع طریق یا حلق یا قتل یا ضرر مردم ناسد و گرفتار آید و با آثار و علامات طن غالب ناظم صوبه و متصدیان عدالت شود که او اکثر

بعدایب نادرشاهی امیدوار بوده دادند که درینولا معروض ناریانگان محفل فیض منزل گردید که در صوبه مذکور جمعی که تقویات بعید در می آیند آنها در تحقیق معاملات آنجماعه تاحیر می نمایند و آنرا نه قطع و فصل نمیرسانند تا بیگناه ارفید نکات یابد و محرم سرا برسد از آنجا که شمتی همت حق شداس و تمامی دیب عدالت اساس مصروف بر آنست که جمهور حلالیق که دایع و دایع ملک العالم ادد بر احدی میل وحیقی درود و هیچ کس بیحکاس در قید نماید حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور می پیوردد که در ناره جماعه مسطوره بموجب دوعائیکه در ضمن این فرمان عالیشان رقم پذیرفته عمل می آورده باشند تا هیچ یکی بی موجب در فید نباشد و بر احدی ستم و تعدی واقع نشود درین باب تاکید دادند و در عهده سناستد و حلاف آنرا نار حواس و نار پرس عظیم تصور کدند اول شخصی که بر او سرفه درد فامی نه بدوت سرعی برسد نه اقرار یانه بیده سراط اقامت حد نموده محکوس سازد تا اثر توبه دردی طاهر شود دویم اگر دردی در شهر انتشار یابد و در انوف دردی بدست آید بعد از ثبوت او را نکشد و برادر نکند شاید که یک مرتبه دردی کرده باشد سوم اگر شخصی یک مرتبه کم از نصاب یا بقدر نصاب بوجهی که حد لازم بیاید دردی کند و نه بدوت شرعی برسد او را تعزیر نمایند و اگر مکرر این فعل از وی بوفوع آید بعد از تعزیر در حدس نگاه دارند تا اثر توبه طاهر شود و اگر نه تعزیر و حدس مفرح نگیرد و نار مرتکب این فعل شود حدس موند نمایند یا سیاس نقل رسااست و مال را بعد از ثبوت شرعی مالکش بدهااست اگر حاضر باشد والا نه در دیب المال نگاه دارند چهارم اگر شخصی دو مرتبه دردی کرده و احرای حد درین هر دو مرتبه شده باشد و نار دردی نکند و نه بدوت شرعی برسد و اوچکه بوده ناسد و مکرر آن فعل از وی بوفوع آید بعد تعزیر در حدس نگاه دارند تا اثر توبه از وی طاهر شود و اگر ازین هم مفرح نگیرد و مرتکب این امر شود حدس موند نمایند پنجم ناشی که پدر کسی را بدش کرده باشد و گرفتار آید بعد از بدوت تعزیر نموده خلاص سازد و اگر این را پیسه گرفته باشد احرای یا

حان بدفعه ثانی سرورای یاف مهرارحه حسب العرمان واحب الادعال متوجهه
 گجرات سده در شهر ربیع الثانی مطابق سال هزار و هشتاد و یک ناحمدآناد رسیده
 به بدو بس و نظم و نسق صونه پرداحب و در عوض حاگیر برگدات چکله حصار
 و برگده پتلاد و ددهد هومه مصاف صونه مرور مرحمت گشت چون مدلع کلی
 مطالبه سرکار بر دمه مهرارحه بود مقرر شد که هر سال دو لک روپیه را فسط در حرانه
 عامره صونه داخل سازد برین معنی وکیل مهرارحه در حضور انور التماس نمود
 که حاصل برگداتی که در عوض برگدات چکله حصار در حاگیر مرحمت شده بسب
 دمکال چکله مذکور کمتر اسب و نگاه داشتن پندهرار سوار برای بدو بسب صونه
 ضرور از عهده ادای فسط سالی دو لک روپیه نمی تواند بر آمد لهذا مقرر شد که
 در سال حریف تدکور نیل و ربیع سچقان نیل پندکاه هزار روپیه ادا سازد و آینده
 به فسمی که مقرر شود عمل آرد درین ماده حسب الحکم اقدس بمهروریز
 الممالک اسد حان بنام محمد هاشم دیوان صونه و رود یاف و چون گروهی از
 وریده داران طلبه علم و غیره بموجب اسناد درگاهی مدلع یومیه از حرانه عامره
 و محصول سایر می یافتند در پیشگاه عظم و احلال التماس نمودند که پیش
 ازین در طلب وریدانه آنها سکه فلوس سانی که نون بیسب و یک ما شه بود
 موافق درج زور تدخواه می شده اسب الحال که دام سکه مدارک نون چهارده
 ماشه مقرر سده متصدیان مهمات سدد میخواستند حکم اشرف شرف صدور یاف
 که موافق صانطه بحساب ده پانزده یعنی سحای دو دام سکه سانی سه دام سکه
 حال می داده باشند و در سده ۱۰۸۲ هزار و هشتاد و دو فرمان عدالت عنوان
 درباب قطع و فصل معاملات جمعی که تقریبات در قید می آید سرف صدور
 یاف و حسب الحکم بنام محمد هاشم دیوان صونه رسیده چنانچه نقل آنها
 رقمده کلک بیان می گردد *

نقل فرمان عدالت عنوان مشتمل بر سی و سه فصل

از قرار بتاریخ بیسب و بهم شهر صفر حتم الله بالخیر و الطفر سده پانزده
 خلوس اقبال مانوس سم تحریر یاف آنکه متصدیان مهمات صونه احمدآناد

آرد و یک پاؤ دال و دو دام روعن ررد و سه سیر دانه اسب و یک پشتاره کاه و پیاده سه پاؤ آرد و بیم پاؤ دال و دو دام روعن ررد روری نگیرند ریاده بر آن چیری برداشب نه کنند و کزور یان در آخر فصل هنگام بینامی هرچه اربن وحه ارعایا برداشب شده باشد در مال محکرا دهدد و احساس حوراک برون شاهکهای اعتدال نمایند و چون معروض نارگاه والا شد که گلکار و بیلدار و سکار و غیره احوزة داران عمارت احمد آباد از طب رورانه که از سرکار والا می یابند نالاس دارند دمانر آن حسب الحکم اشرف اودس اعلیٰ مہر افتخار خان سامان بنام دیوان آن صوبہ شرف صدور یافت کہ احوزة آنها حوشخرد و بدستوریکہ در سایر عمارات شہر معمول اسب میدادہ باشند دلمر خان کہ بموجب التماس بہادر خان بعودداری حوبہ گذہ سرور شدہ بود فرمان طلب مرحمت عنوان بنام او شرف صدور یافت و او روانہ نارگاه معلی گردید و سردار خان دستور سابق بعودداری و تولداری سورٹہہ ممتاز و معین گشت و در سال ہزار و ہشتاد و یک بہادر خان بسرداری دکن مامور گشت پناہ پور واقعہ بیرون دروازہ دریا پور را کہ اکہون ویران و اثری اراں نمادہ بہادر خان کہ محکمہ پناہ نام داشت در صوبداری حود آباد کردہ بود و عمارت ایوان رو شمال واقعہ فلغہ بہدر کہ تا حال ناظم صوبہ می بشیدد از ساخته اسب و نہ قط الدین خان کہ فوجدار و تیولداری برودہ بود یرلیغ شد کہ تا مقرر شدن و رسیدن ناظم صوبہ بحفظ و حراسب و نظم و نسق صوبہ پردارد و محال سایر بلدہ احمد آباد کہ در حاگیر ناظمان تنخواہ می شد بخالصہ والا معین گشت و حکم صط دموند محال مذکور بنام دیوان صوبہ رسید *

صوبہ داری مہاراجہ جسونت سنگھ بہ دفعہ

ثانی و دیوانی خواجہ محمد ہاشم و شیخ
نظام الدین

ہمدرین سال مہاراجہ حسب سہمہ کہ بموجب حکم اودس اربساق دکن ندار السور برہان پور اقامت داشت برصاحب صوبگی گجرات از تعیر بہادر

بود که سر حلقهٔ متمردان آنجا را بقتل آورده امیدوار است که فلجچه در آنجا بنا شود حکم والا بنام دیوان صونه شرف صدور یابد که بر آورد آنرا نوشته بعرض رساند از آنجا که رءایای موصع کوته عمده برگده دئیسه بدریعه متصدیان دار العدالب العالیه بعرض مقدس رسانیدند که کمال حالوری ووحدار پالی پور بصیغه گاؤ چرائی و حوراک اسپال هر سال مدلی نتعدي می گیرد بنابر تحقیق این معنی بدیوان صونه یرلیع شد که چون گاؤ شماری وعیده ادواب ممنوعه و موقوفه نارگاه والا است بعد تحقیق و ثبوت از را منع نماید و بموجب عرض اعلی القصات عدد الوهاف بحسب تعمیر و ترمیم ناولی موصع ارا لیح معموله برگده حویلی احمد آباد که بنابر انتفاع مسافری و مترددین ومواسی آن سرزمین است و دو هزار روپیه بر آورد شده بود بخزانة صونه تذکراه و بدیوان صونه درین باب حکم رسید چون از روی وقائع بعرض اقدس رسیده که ارباب عدالب صونه احمد آباد در هفته دو روز محکمه عدالب آنجا می نشینند و دو روز که سه شنبه و چهارشنبه باشد پیش صونه دار حاضر میشوند و سه روز نه تعطیل می گذرانند بنابر آن حکم والا صادر شد که هرگاه که در حضور پر نور و جمیع صونکات این صابطه نمی ناسد رد آنجا چنین چرا بعمل می آید باید که حواحه محمدهاشم دیوان صونه مدعی نماید که ارباب عدالب روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و پنجشنبه محکمه نیابند و روز چهارشنبه نزد ناظم صونه حاضر شوند و روز جمعه تعطیل قرار دهد و از دو کهری روز بر آمده تا روال آفتاب در محکمه بوده قطع و فصل فصایا مطابق احکام شریعت نموده وقت طهر بمنزل خودها میرفته باشند و در سال هزار و هشتادم در باب محصول تپه نخاس یادداشت واقعه درگاهی رسید که در دواب بشرط نصاب و عقل و بلوغ و عدم تملک بقدر معتبر شرعی از مسلم چهل یک و از هندو چهل و دو از حربی چهل و چهار در تمام سال قمری یک مرتبه از یک مکان می گرفته باشند و بمر مقرر شد که هرگاه سوار و پیاده را عمال بحسب تحصیل زر نالواح و محکابط علالت یا برای فرمایش دیگر تقریبات ندیهات بفرستند جماعه مربوط که برای سرانجام امور مسطوره بمواقع بروند سوای یک و نیم سیر

مستملر حقیقت مرمومه صدر پیاپه سرپر حاتم مصیر ارسالداسته بعد عرض
اقدس درجه پدیرای و استکسال یاته ازان وقت تا حال هر که حاشی اوس
در دندا راجپوری می باشد او را یاقوت خان می نامند و آن مبلغ را از متصدی
سورت می گزیند اکنون خود نوعی گماسته او تسلط بهم رسانیده و قلعه را
تصرف در آورده که متصدیان را محال دم رن بیست سمه ازیں معنی در
محل خویش نگارش خواهد آمد انشاء الله تعالی الکامل سررا راحه بعد از
پدیرائی ملتزمات یاقوت خان نمود و اعاد او بنواحی دندا راجپوری رسید
و بتلاس شایان و حکم عملی سنگ تفرقه در جمعیت دکمیل انداح
و از آسیب آدها قلعه را خلاص گردانید *

آمدن دلیر خان به گجرات و تقرر فوجداری سورته به او

همدراں آوان دلیر خان که اصل زوهیله وایرئی و در شکاعت و تهور سر
آمد روزگار و تعینات مهم دهی در رگاب نادرشاهزاده والا تدار محمد معظم بهادر ساه
بمهرای مهراجه حسوت سنگه بود نادر امور چند که دکر مناسب بیست نملارم
ورحست نادرشاهزاده بر آمده نادر الفتح اوحی رسید و یک چند درانکا تعب
و رنج راه را ناسایش بدل ساخته بسته بود اتفاقاً دران صمن بهادر حل ناظم
صوبه احمد آباد که باین صوب منصوب شد می آمد باستماع خبر آمدن دلیر خان
به اوحی رفته همراه خود باحمد آباد آورد و حقیقت ودویب و راستی عقیدت
دلیر خان و اعتراضی نادرشاهزاده ناعوای بعضی اهل عرض بموجب عرضداشت
پیاپه سرپر حاتم مصیر نمود و هم تجویر خدمت فوجداری و تیولداري سرکار
سورته از تعیر سردار خان بکصور اندر فرستاده او را روانه سورته نمود و در پیشگاه
شاهنشاهی معروضه بهادر خان ناظم صوبه و تجویر فوجداری درجه پدیرائی
و استکسال یافت و سردار خان بفوجداری و تیولداري برگده ایتر از تعیر شیر
سنگه سرفراز گردید چون دران سال سید حیدر تپانه دار حیدر آباد بعرض رسانیده

آمدن یاقوت خان حبشی قلعه دار دندآ راجپوری در بندگی والا

چون سیواحی مرهته اکثر شهرهای عظیم را تاخته نغارت برده افتدار کلی بهم رسانید که احدی از رمیدداران دکن را یا رای مقاومت او نماده خیال تسخیر قلعه دندآ راجپوری که تعلق بولایب بیجاپور داشت بر گماشت و دندآ راجپوری قلعه ایست بر قرار کوه بلند و مرتفع در عایب متادب و استحکام در میان دریای سُور واقع سده و میگوید که ساخته پرس رام است که هندو آن را اوتار می نامند حلامه مطلب سیواحی اینکه چون چهارات بندر سورت و غیره که از هندوستان بولایب عرب و فرنگ و بنادر دیگر میروند نه پائین این قلعه شده باطراف راهی می گردند متعرض سده چهارات را نتصرف خود آورد و نه این اراده نابل بر قلعه مذکور ستاوت یاقوت خان حبشی که از بدل والی بیجاپور بحراس قلعه مقید بود نه انداختن توپ و تعلق پرداخته معسدان را نزدیک رسیدن و پیرامون گردیدن آن قلعه نمی داد دکهیدیان چون دسب از کدکرها تسخیر آن کوتاه یافتند مقابل قلعه که یک کوهی دیگر در آف سور نمودار بود را یک چهارات شده بران کوه بر آمده و از سنگهای کلان دمدمه نغایت استحکام بنا نهاد بر قرار آن توپها برده نانداختن مقید گشتند تا دو سال این معامله بطول انعامید آخر کار بر متحصنان تنگ سد و گارد بکان رسید در ظهور این صورت یاقوت خان پیام مصالحت بر مرا را حه که نه مهم دکن از پیسگاه خلافت و جهانمانی مامور بود داده امداد و معاونت حواس و عهد و پیمان را موکد شرایط چند نمود که من از امروز بندگی درگاه والا قبول نموده در سلک ملازمان آستان ملایک پاسان منتظم گشتم اما حبیب دیدن صاحب صوبه دکن تکلیف نشود و مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه در وجهه حرج سه بندی توپخانه متعینه قلعه هر سال از حرانه بندر سورت عطا گردد و چهارات عظیم را نایب راه عبور کردن بدهم و چهارات ناساهی و تکار را صحیح و سالم نگذارم بر مرا را حه عرضداشت

عیر مثمر دساییده و رمین زراعی را که دران وطیعه زراع بود باع کرده و اسکار مثمر در تمام وطیعه ناله فرجه دساید دو روپیه سه پاؤ نالا که وطیعه ازتعاغ دایع اسب بگیرد هر چند آن اسکار ثمر دداشته باشد مگر درحب انگور و نادام که تا ثمر ددهد دستور سابق بگیرد و بعد از دادن ثمر دو روپیه سه پاؤ نالا بگیرد بشرطی که محصول یک بیگه شرعی که عذارت از چهل و پنج گر شاهجهانی در چهل پنج گر مذکور اسب که نگر شرعی شصت در شصت میشود ده پنج و نیم روپیه مازنه اران برسد والا مواقی نصف محصول بگیرد اگر یمب محصول کم از پا و روپیه یک سیر و پنج سیر شاهجهانی عله ناسد اران کم بگیرد اگر کابری رمین خود را بدست مسلمان فروخت ناوحد مسلمان باشد حراج بگیرد پانزدهم اگر کسی رمین خود را مقننه یا سرای وعی نموده حراج آن ساقط داند سائزدهم از حراج مقاسمه هر که رمین حراحی را مالک بود کافر باشد یا مسلم خرید باشد یا گرو باشد کفایت بر او باشد دادن از هر چه دران رمین پیدا شود حصه تعلق که مقرر باشد بگیرد بشرطیکه زیاده از نصف باشد کم نماید و اگر کم از خمس باشد زیاده نماید هر چه مناسب دادند هفدهم اگر مالک رمین مقاسمه متردد زراع نگذارد دران رمین دادن آن ناحاره یا نمرارعب وعیره آن چنانچه در مؤطف گذشت بعمل آرند هیجدهم در مقاسمه اگر زراعت را آب رسد هر قدر که صایع شود حراج آن بگیرد بعد از بردن عله آب برسد یا پیش از بردن هر قدر که نماید حراج بگیرد منخعی نماد که اصل فرماں والاشاران در دفتر حاده صوبه نماده از روی نقل که دمرور ایام و بوستن نقل در نقل دیوسده های دایم تحریف و تصحیف و سقم بسیار داشب آنچه بتقریب معلوم شد ناصالح آورد و آنچه ممکن بود نماده تا نقل صحیح بدست آید ناوحدیکه مصحوب فرامین عالیشان احکام مطاعه بنام دیوانیان پیشین ورود یافته بود که هر گاه خدمت دیوانی صوبه دیگری تفویض یابد فرامین که دستور العمل مملکت اسب تحویل مصوب نموده قدس الوصول می گرفته باشد نمابر امور چند و افراط و تعریط که درین صوبه روی داده نالعمل فرامین مذکوره در دفتر بیست *

نماید که نصف سالم برعایا برسد دهم در حراج مؤطف هر که زمین خود را باوجود قدرت نه رزاع و عدم مایع معطل دارد حراج بعضی در دیگر بگیرد در معنی که آب در آید یا آب باران منقطع شود با رزاع پیش از بردن آب غیر ممکن الاصرار بکندی رسد که حدس عله دستش بیاید در آن سال آن قدر مدت نموده که پیش از آمدن سال دیگر مرتبه ثابیه رزاع کدد حراج سافط دادند و اگر بعد از بردن آب برسد حواله ممکن الاصرار مثل خوردن دواب و غیره یا از آن سال مدت مذکوره ماده اسب خراج ستانند یا دهم اگر مالک زمین خراج مؤطف از زمین خود رزاع نموده پیش از ادای خراج آن سال فوت شود محصول رزاع بدسب ورثه متوفی آید حراج آن از ورثه بگیرد اگر متوفی مذکور تواند رزاع کدد فوت شده در آن سال آنقدر بدسب نموده باشد و او روده اسب همه راستاند دوازدهم در مؤطف اگر مالک زمین خود را نه احاره یا عاریه دهد مستاجر و مستعر در آن رزاع کدد وظیفه آن از مالک زمین بگیرد و اگر آنها باغ نمایند حراج از مستاجر و مستعر بگیرد و اگر زمین خراجی را کسی قصص نموده منکر باشد مالک گواهان نداشته باشد اگر عاصب رزاع کرده باشد حراج از عاصب بگیرد و اگر رزاع کرده باشد از هیچ یکی نه ستانند اگر عاصب مقرر باشد و مالک گواهان داشته باشد حراج از مالک ستانند و در صورت رهن موافق حکم عصب بعمل آرند اگر مرتبه بی ادن رهن در آن رزاع کرده باشد سیزدهم در حراج مؤطف اگر شخصی زمین خراجی خود را که در آن رزاع میشود در میان سال دفعه شد اگر آن یک فصله اسب و مشتری آنرا قصص نموده از بقیه سال مدتی دریافته اسب اگر تواند در آن سال رزاع کرد کسی مایع رزاع بیسب حراج آن از مشتری والا نایع ستانند و اگر دو فصله اسب یک فصله را نایع دریافته و یکی را مشتری حراج مقرری بر هر دو قسمت نمایند اگر در آن زمین رزاع باشد که بعد درو رسیده حراج آن از نایع ستانند یک فصله یا دو فصله بود وقت تحقیق عله چهاردهم در مؤطف اگر کسی زمین خود را خانه کدد حراج آن بدستور سابق بدهد و همچنین اگر در آن زمین اسکار

چیزی بریده، بالمقطع که آردا حراج مقطوع گویند و مع کمد یا حصه معین ار
محصول نصف که آردا حراج مقاسمه نامند مقرر سازد اگر مالکس معلوم بود
لیکن رعایت عاجز از رزاع باشد اگر دران زمین قتل اریس حراج معطوف
باشد موافق حکمی که می آید بعمل آورد و اگر غیر حراج مقاسمه باشد یا
رزاع بشود بعلب عید یا حراج مزاحم بشود لیکن در صورت عجز تقاومی داده
به رزاع مشعول سازد بدستم قطع زمین نادیده داند اگر مالکس معلوم نسد باز
گذارند دیگر برادران دخل ده دهند اگر مالک آن معلوم نباشد و احتمال عودات
دران زمین نبود بمقتضای مصلحت شرکا لایق پرداخت آن زمین دانند داد
دهند و هرکه آردا مالت رزاع کند او را مالک رفته آن زمین دانند و ار پس
به ستانند و اگر احدلس عودات دران زمین باشد از امری مانع عودت دران
زمین بود مانع آید در انتفاع بآن زمین مزراع و غیرها منع نماید شیچکس
را دست تصرف دران مالک ندانند اگر قطع زمین نادیده در دست اسب
انتقال اسب و خلاف ممر آن از سندی دیگر افتد تا مالیکه پیش اریس تعلق
اوسب متعلق دانند دیگریا دخل ندهند ششم در حائیکه بر مزروعات غیرها
حراج مقرر نباشد آنچه که موافق شرع مقرر باید نمود نمایند و در صورت حراج
آن قدر وضع کنند که از زمین آن رعایا ار پایفتند و بهیچوجه ار نصف نه گذرند
هر چند توانائی زیاده آن باشد و در حائیکه مقرر باشد همان مقرری بگیرند
شرطی که در صورت حراج زیاده ار نصف نباشد ار گرفتن آن رعایا ار پایفتند
والا حراج سابق را کم کرده هرچه موافق طاقب دانند مقرر نمایند اگر دران
گدکایش زیاده از مقرری باشد زیاده بگیرند هفتم تبدیل حراج مؤطف مقاسمه
مؤطف اگر رعایا نه آن رضامند نباشد نه کنند والا نكند هشتم وقت طلب
حراج مؤطف رسیدن هر حدس عله نكند درو اسب پس هر حدسی که نكند
درو برسد حصه حراج که در برابر آن حدس بود بگیرند بهم اگر در مؤطف بعض
رزاع آف غیر یکنه الاصرار برسد باید که بیک و ارسید ار قرار حق و نفس
الامر بر مقدار ار آف محرا دهد و در احد محصول ما بقی نوعی سلوک

احوال هریکی از ارباب رراع بحسب مقدور اطلاع حاصل کنند که در پی رراع آن دیار دسب ازان کشیده اند و قدرت بر رراع دارند ترعیب و دلاسا پیش آید و اگر از بعضی امور رعایب خواهد رعایت نماید اگر بعد تفحص ظاهر شود که با وجود قدرت دسب از رراع باز داشته اند باید که آنها را تاکید و تهدید نماید و بحسب و صرف پیش آید و در حراج مؤطف ارباب رمین معلوم نماید که خراج از آنها گرفته خواهد شد رراع کنند یا نه و اگر معلوم کنند که ارباب رراع در تهیه اسباب رراع در مانده اند رزی بطریق تقاوی از سرکار دهند و صامن بگیرند سیوم در حراج مؤطف اگر ارباب رمین از تهیه اسباب رراع عاجز و در مانده باشند یا رمین را معطل گذاشته گریخته بروند آن رمین را بقصد احاره یا رراع دیگری دهند و قدر حراج از احاره در صورت احاره دار حصه مالک در صورت مرراع ستانند و تمته اگر نماید مالکش رساند یا شخصی را قایم مقام مالک سازد تا رراع نموده حراج را ادا نماید و تمته را خود متصرف شود و هرگاه ارباب رمین قدرت رراع نهم رساند رمین آنها پس دهد و اگر رمین شخصی معطل گذاشته گریخته رفته باشد با حاره دهد بعد منقصی آن سال در سال دیگر نه احاره دهد چهارم بر قطعات رمین افتاده که بر رراع باز نمی آید مطلع شود اگر ار حمله شوارع و طرق اسب داخل بدای شهر و قریه نماید که کسی آنرا مرزوع سازد و اگر غیر آن رمین ملاحظه نماید و اگر دران ما نقی رراع بود ممتنع العلاج باشد بعلت حراج آن رمین مزاحم کسی نشود اگر دران ما نقی ممکن العلاج بود یا در اصل نایر بود بر هر دو تقدیر اگر آن رمین مملوک اسب مالکش حاضر و قادر بر رراع باشد مالک را تاکید کنند که مرزوع سازد و اگر آن رمین مملوک بیس یا مالکش محمول اسب آنرا نه کسی که قادر بر احیا باشد دهد تا احیا نماید پس اگر احاره گیر مسلمان باشد و رمین مذکور قریب ازاصی عیری بود بر او غیر معرر نماید اگر قریب ازاصی حراحی بود یا محی کافر باشد مطلقاً بر او حراج وضع نه نماید و در صورتیکه حراج باید وضع نموده بدای تقامی وقت

نصوبه داری گجرات مقرر گشت و یرلیع جهان مطاع نا و صادر شد که بعد رسیدن
 اله وردی خان به آله آباد آریجا عارم گجرات گردد چنانچه بتاریخ روز یک شنبه
 یازدهم شهر سوال آن سال به احمد آباد رسیده به بندوبست و نظم و نسق صوبه
 می پرداخت و در سنه ۱۰۷۹ هجری هفتاد و نه حواحه محمد هاشم از تعیر
 حاحی شعیب خان بدیوانی صوبه سروراری یافته آمد و همدران سال فرمان والا
 شان در باب گرفتن حراج از رعایا بر وفق شرع متین صادر شد چنانچه نقل آن
 نگاشته میشود *

نقل فرمان عالیشان در باب گرفتن خراج

کفایت شعر محمد هاشم بعدایات ناساهی امیدوار بوده بداند که میامس
 بویقات و تأییدت رب الارض و السموات عظمی الآله و عظمی نعمه همواره
 عدل و عریضت و رحمت بموجب آیه کریمه ان الله یامر بالعدل و الاحسان
 معطوف است و رحمت عالی بهمم بنمشیب مامور و تقسین مهم بر وفق
 شریعت حیر اذن علیه و آله و اصحابه افضل الصلوة و السلام مصروف و پیوسته
 مصدوره بالعدل قامت سموات و الارض منظور نظر از عبادات و تعظیم امر
 پروردگار و شفقت و مرحمت رکعت و معار پیش نهاد خاطر ناهر الانوار است
 بدین درین ایام حسنند درجه و فرمان عالیشان عدالت عنوان شرف نهاد یافت
 که متصدیان مهمات حل و عقد ممالک محروسه همدستان از کران تا کران
 خراج و غیر متاعل آن دادار شریفه که در شرع امور و ملک جمعیه از هر مقرر
 شریفه و در حسن این منشور تحصیل آن از روایات صحیح که نکمال معتمده
 مستند می گردد منظور است به تحصیل رسانند و هر سال یرلیع محدود
 شریفه و مختلف را بموجب نکل آخرت و دنیا شمارند اول باید که
 - به مرتبه رفیع مرتبی دارند و بتقد احوال آنها نمایند و بحسن تدبیر
 بحسن سعی کدود که طیب نفس و خوشدلی در تکثیر زراعت
 بیشتر سیاحت شریفه و در رعایت شود مریوز سارند در این سال در

قلمی می گردد که حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شده که هرگاه کسی از بدههای نادرشاهی فوت سود و وارثی نداشته باشد مطالبه سرکار والا بر دمه او نباشد اموال او را تحویل تحویلدار بپا المال کند و اگر مطالبه داشته باشد بقدر مطالبه در سرکار والا گرفته بقیه را در بپا المال حواله کند و اگر وارثی داشته باشد و مطالبه دار باشد بعد انقضای سه روز از تاریخ فوت او اموال او را ضبط کند اگر اموال زیاده بر مقدار مطالبه بوده باشد بقدر مطالبه در سرکار والا گرفته ما بقی را بعد اثبات وارث بوارثه بدهد و اگر مطالبه زیاده از اموال باشد تمام را در عرض مطالبه بگیرد و اگر مطالبه نداشته باشد بعد اثبات وارث بوارثه او وا گذارد و مراحم نه شوند بدین موجب حکم معلی بنام دیواییان ممالک محروسه سرف صدور یافت که بموجب یاد داشت مذکور در ضبط اموال عمل نمایند متصدیان عمارت و باغات و دیگر کارحاجات بنده احمد آباد بدرگاه عرش اشتیاء التماس نمودند که فعل اربین در احوزة مردوران و غیره فلوس که برون بیست و یک مائه بود تذخوة می شد و از ابتدای عزة شوال سده مذکور رواج فلوس مذکور بر طرف گردید و فلوس سکه مبارک عالمگیری که برون چهارده مائه باشد مقرر گشته رائج شد مردوران عوض فلوس سابق سکه حال نمی گیرند و میگویند که تفاوت ده پانزده دارد چون این معلی بعرض مقدس رسید بدیوان صوبه حکم شد که بقرار ده پانزده یومیه نحای تئکه یک و نیم تئکه تذخوة میداده باشند از آن روز در گجرات تئکه سه فلوس مقرر شده بتاریخ روز پنجشنبه هشتم شهر شوال سال صدر مهتاب حان تعیر شده روانه دربار جهان مدار گشت *

صوبه داری بهادر خان عرف خانجهان کوکه ودیوانی حاجی شفیع خان و خواجه محمد هاشم

بتاریخ پنجم شهر ربیع الثانی سال هزار و هفتاد و هشت بهادر خان عرف حان جهان بهادر که بصوبه داری اله آباد می پرداخت از تعیر مهتاب حان

حان موحدار جونه گذه چون موحداري اسلام نگر علاوه خدمتش شده بود ناصبه پانصد سوار دو اسبه سه اسبه ماهی گشت و از عرصداشب مهانت حان ناظم صونه معروض پایه سریر خلایق مصیر گشت که حمعيب مامصدااران تعینات صونه احمد آباد که بدست هزار سوار موافق صاطبه می شود هنگام کار بهزار سوار نمی کشد چون در پیشگاه خلایق و جهانداری کمی حمعيب مذکور محمول بر علق و نارسائی بخشی و داروچه داغ و تصحیحه صونه گردید بخشی و سوانح نگار تعیر شد و بحالی او میرجعفر معین گشت و بناظم صونه یرلیع رف که نه فاسم داروچه داغ و تصحیحه تاکید نماید که در ملاحظه تا بیدان موافق صاطبه جماعه مذکور حد تمام نگار برده امتصیدیان. تعینات ودعن کند که هریکی حمعيب خود را موافق صاطبه داشته باشد بحالی شعیع حان دیوان صونه حکم والا صادر شد که داغ نامه و تصحیحه نامه‌ای تا بیدان و مامصدااران ادعا را سال سال ملاحظه نمایند و هرکس حمعيب کمتر از صاطبه داشته باشد حاگیرش تعیر کنند و حقیق بر نگردد و بیر عرصداشب ناظم صونه بعرض مقدس رسید که ولعه اعظم آباد مرور ایام حراف گسته و ساختن آن ضرور است دیوان صونه حکم شد که در آورد آنرا نموده بهر خود ارسال دارد و بر بهی که حکم سود بعمل آرد چون اکثر صوانط مقرر حصرت حلد مکان تا حال مستمر است بعضی صوانط را بنابر انتعاغ عام در هر وقت که معین شده نگارش آن می پردازد *

نقل یاد داشت و قایع درگاهی در باب ضبط اموال منصبداران

آنکه نتاریخ روز سه سنده نسب و یکم سهر صفر سه بهم حلوس مدارک مطابق یک هزار و هفتاد و هفت هجری مطابق دوازدهم شهریور ماه الهی رساله سیدت و نقاب پناه و رارات و معالی دستگاه سراوار عواطف و احسان مورد مراحم بیکران افتخار حان و معروف سیدت و وزارت پناه کفایب دستگاه میر عماد الدین و نوبت و افعه نویسی کمترین ندگان درگاه حالین پناه کامران بیگ

گجرات نحاحی شعیع حان مقرر گشت و ار روی سوانج بدر سورت بموقع عرض رسید که میر عریب بدحشی که نکبت رسانیدن و حوه بدر نمکه معظمه و مدینه طیده رادهما الله شرفاً و تعظیماً معین گشته بود در آن مکان شریف ودیعت حیات سپرد *

مقرر شدن دام بوزن چهارده ماشه

چون دران ایام حسن مس رو نه کمی آورده بود صرافان بلده احمد آباد پول سیاه آهدی را رواج داده بدرج گران می فروختند اربدکبب مهانب حان ار اطراف مس بسیار طلنداسته در ورن نسب نه یول سیاه سابق چیری کم کرده سکه مبارک رسانیده رواج داد و نه داروچه دار الصرف سدد داد که حاصل پول سیاه معاف ناشد چون داروچه این معدی را دیوان صونه اظهار نمود گفت بدون سدد حضور حاصل پول سیاه نمی توام گذاشت باطم صونه در حواف آن گفت که اگر این سدد در درگاه عالم پناه منظور می افتد بهتر والا بنده حاصل یک سال بخراجه عامره عاید خواهد کرد چون حقیقت صدر ار روی وقایع نعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صونه کرامت صدور یافت که دام بوزن چهارده ماشه مقرر سد و سکه مبارک رسانیده رایج گرداندد و حاصل یک ساله معاف داندد *

معاف شدن محصول چهل یک از مسلمین

ارادنا که همب ملب گرین و همب معدلب آئین حضرت حلد مکان مصروف برفاه حال و جمعیب ملب مسلمین بود ار بیشگاه فصل و احسان و کرم امتنان فرمان واحب الادعان بنام دیوان صونه شرف صدور یافت که محصول چهل یک را ار مال تحکارت مسلمانان که در سرکار والا می گیرند ار بیس و پنجم شهر دیقعهده سال هزار و هفتاد و هفب مطابق سال دهم حلوس همایون معاف و مرموع شناسند و نعلب احد آن مراحم ایدان بشوند و ندین حبب اصلاً و مطلقاً طمع و توقع نملایدد و ار برقه همدو ناآئین سابق محصول بصاطقه چهل دو نار یافت می نموده ناسدد و احتیاط تمام نگار برد که احدی ارین حماء مال خود را بسارش و ساحتگی برای ندادن حاصل داخل مال مسلمانان نساد سردار

mandegar.tarikhema.org

بلده پثن سرعانه مور و بیشکر چهار یا پنج روپيه می گیرند و هم چهار صد انده و مور و بیشکر می گیرند سی و یکم در حین رفتن عرانه نار حواله ار عله و حواله ار قسم دیگر سرعانه چپتی گویان دو روپيه در حوترة می گیرند سی و دویم در بلده پثن بر سر گوسعد در سالی چهار تنکه مرادی و سر گاو نیمروپيه و سر گاو میش یک روپيه هرچند سائیمه بیسب و بر سر نصاب در سیده مهرآ می گیرند حسب الحکم اشرف مقرر شده که نصاب سوائیم موافق حکم شرع شریف بعمل آرند سی و سوم در باب بر طرف ساختن آستانها و بیره های داول ملک و عدم حلوس عورات فاحسه در بازار بلده احمد آباد و پورحات آن و نصب کردن امامها حکم شده مطابق حکم اشرف بعمل آورده آستانها و بیره های داول ملک و حلوس عورات فواحشی در بازار و پورحات بر طرف سازند و در مساحد بوهرة های بد مذهب که سالی امامان و مؤذنان تعیین شده بودند الحال بیر مقرر سازند که در آبجا بطریق اهل سبب در اوقات پنجگانه نماز ادا می نموده باشند سی و چهارم نه سبب گرانی عله جمع هر جا نکمال رسیده بعد ازان عله ازان سده حاجیر دار و متصدیان نظر بر همان جمع داشته حمعددی حبراً می کنند و اگر قرار نه نتوانی نصعی می نمایند از حالی صد من عله دو بیسب و پنججاه من کلتر کرده هر دو سر محصول می گیرند و در ادای بیسب و پنج من عله ریادتی تمام سال حان کنندی نموده از وجهه مردوری واصل می کنند و در وف رراع بصرف و سلق رراع می کنند رعرا هسب و بود از قرار واقع عمل نموده نصف گیرند و ریاده طلنی نه نمایند سی و پنجم بسبب کثرت قانون گویان معامله بندر کهندی نه آبجا رسیده که اکثر بیوپاریان بندر مذکور ترک وطن نموده نه بندر سورت رفتند و مردم اطراف و حوانب بندر مذکور اختیار مساف بعبده نموده برای خرید و فروح نه احمد آباد می آیند قبل ازین حسب الحکم اشرف اعلی مقرر شده در هر پرگنه دو چوده ری و ده قانون گوی که نارعا یا بیک سلوک و آبادان کار باشند مقرر نمایند که مطابق حکم اشرف بعمل آرند سی و ششم مسلمانان قصه پزانتی و موزاسه و هر سول و ندنگر

[illegible]

آمد عله نو مردم دیگر را خریدن دمیدهدد اولاً خود میخرند اران عله چیری که
 بوسیده و صایع می شود برور نه بیوپاریان می دهند و نرخ عله حید بجزراً می
 گیرند چهاردهم حمعی موسوم نا دهوایه که روزگار کرایه عرانه دارد اگر گاوی در
 برهانیپور یا حای دیگر خریده حاصل آنجا داده نه احمد آناد بیاید نار حاصل
 خریدی آن در احمد آناد بدهد و اگر ار خود حاصل بدهد مجرم ساخته حریمه
 می گیرند پانزدهم حکام و اهل دولت در ناعات خود و سرکار والا هر قسمی ترکی
 و میوه می کارند و ترکی فرشان ده بیسب نرخ افروده می دهند و بر بجزراً
 نار یاب می نمایند شانزدهم اولاً حاصل خرید گاؤ و گاو میش میگیرند و در وقت
 دبح آن یک و نیمروپیه سرکار و گاو میش علهده میگیرند و همچنین در پرگنات
 صونه مذکور بیریک چیری مقرر کرده میگیرند بنابران دران صونه گوشه گران
 اسب هدهم در سرس پور ار حمالان کوپهای روعن رزد و تلج و عیره در سالی سی
 روپیه می گیرند هیجدهم موجداران و کتوزیان از مردم پرگنات ساحل دریای
 سارمندی و وا ترک ار ده روپیه تا پنجاه ار عمل عیرب حان کهچری گویان
 حراً می گیرند نوزدهم در قصه احمد نگر مسجد جامع درون قصه نزدیک
 دروازه واقع شده بسب نا بودن حاکم زر نکولیان داده در قصه می ناسند یک
 سال اسب کولیان نمی گذارند که مسلمانان اقامت جمعه دران مسجد نمایند
 مقرر سازند که هیچکس مزاحم احوال مسلمین نشود و بعراج خاطر اقامت جمعه
 در مسجد جامع می کرده ناسند بیستم در احمد آناد و دیگر پرگنات پیش ار
 حلوس مدارک حسب الحکم نتخابات مدهم ساخته بودند نار درسب نموده
 بپرستی می نمایند مطابق مصمون مسطور فی المتی عمل آرند بیسب
 و یکم همدوان در شهرها و پرگنات احمد آناد رسوم ناطله رواج داده در شب دیوالی
 چراغا و در ایام هولی رنان بعضش گوئی کشوده در هر چکله و نارار هولی
 می سوزند و چوب هرکس که ندسب می آید برور آوری یا نه دردی در آتش
 هولی می اندارد مقرر سازند که در نارار چراغهای دیوالی ضرورند و چوب
 احدی را نه دردی یا نه روز بده در آتش هولی بیدارند و زنان نه گفتار محس

و متوطنان آنجا حراست بر ارتکاب امور نامشروع نه نمایند و نتخذه‌های مدهمه را که الکال مرمب نموده اند بیدارند و درین احوال نهایی تاکید و تدعین دادند •

شرح ضمن فرمان والا شان

اول نائب مروعی بنده احمد آباد و پورحات و قصبات دوم شخصی سکنه بنده مذکور از خانه موروثی خود درختی داشته باشد و بواسطه نقصان عمارت و غیره آن اگر بخواهد که آن درخت را بفرد عاملان آنجا تا چیزی نگیرند نمیکند که آن درخت را یا شاخه‌ی اران ببرد سیوم ارباب دحل و حکام در خرید و فروش حر می نمایند و حوض خرید می کنند چهارم متصدیان بر معال صوبه احمد آباد محترمه می گیرند پنجم اگر کسی خواهد که کس دمی یا نمره دمی یا سانه دمی یا سورن گری یا چکن دوری بیامورد متصدیان بعد آموختن هدر چیزی نه صیغه هدر آموری می گیرند ششم در بنده و بواحی آن و اکثر پرگنات صوبه احمد آباد قانون گویان و پیدها از شخصی که خانه انتیاع می کند می صد دو بیم رویه می گیرند هفتم محتاحی از قوم بداف و عصار که از حای آمده خواهد که روزگار در محل دیگر کند متصدیان آنجا تا یک و بیم رویه نگیرند نمیکند که شروع در کس خود نماید هشتم درون شهر در چنوره هر چکله سیئه و قانون گو و دیسائیان راه دمای مروعی می کنند و در مروعی خود بیز شریک می شوند نهم گوان عرانه و نار بدار که از بیرون نه شهر می آرند کاد و کربی خرید می چراند از آنها یک مرتبه یک نکه متصدیان نه صیغه کد چنی می گیرند دهم از عرانه کاه و کربی در امکه معتدده هرحا یک بونه و هیز پنج آثار می گیرند و از سر ناری چهار نادم می گیرند یازدهم در نیم پنجوی و اموس و ایکادسی هلدو دکاگین می بددد مقور سارد که همیشه دکاگین و مقوده سودای خرید و فروخت می نموده باشند دوازدهم در ست و بیست صوبه احمد آباد بعل بیکار مردوز و اکثر اشل حربه آراز کلی

(۲۵۹)

مواقف قییم نار یافت نماید و احداسی که بهایش از پندجاة و در نیمروپیة کمتر
 باشد از حاصل آن مزاحم نشود و در وقت بر آمدن سوداگران با اسباب و امتعه
 از بلاد و قصبات بصیغه بر آمد که بمدرسه راهداریسب چیری طاب نماید حاصل
 بوده موشی و کاه و پهبوس و غیره معاف دادند و دهل و دولی و ککاو و اسپ و غیره
 از دایره و سوازی عیال و اطاعل مخصصار و سپاه و متروالدین و مسافرین ملاحظه
 نکنند و شتر و اسپ و گاؤ و غیره نار بردار مخصصار و سپاه و دیگر مردم را نماید
 درین ماده یاد داشت درگاهش و احکام والا تمام مکرم حان دیوان صونه رسید
 و فرمان عدالت نمایان در باب منع ممنوعه تمام متصدیان حال و استقلال
 وزود فرموده که نقل آن بحکمه مرقوم میگردد *

نقل فرمان معدلت تبیان در باب منع ابواب ممنوعه

از قرار تاریخیم بیست و دویم شهر حمادی الاول سده ۸ هشت از حلوس والا
 آنکه متصدیان حال و استقلال مهمات و معاملات صونه احمد آباد رعایای
 بادشاهی امیدوار بوده دادند که چون درینولا معرض مقدس معلی رسید که
 گماشتهای حکام و قانون گویان و دیسپاندیان و پیاده های جنوترة در بنده احمد
 آباد و پورجات متعلقه آن و قصبات و برگات توابع صونه مدبور منابع برخلاف دستور
 و معمول از راه بدعت از سکنه آنجا و بیوپاریان بموجب تفصیل مسطور فی الصمن
 میگیرند و این معلی باعث تفرقه و پریشانی آن فریق میگردد و همچنین
 بعضی از ساکنان محال مرموم بتخانه ها را که پیش از حلوس والا بموجب حکم
 معلی مبدوم گردیده بود تعمیر نموده تنها دران گذاشته پرستش می نمایند
 و مرتکب امور نامشروعه میگردند لهذا حکم جهان مطاع لازم الانتاع نکرامت
 مدور می پیوندد که بحقیقت این مقدمات را رسیده در صورت صدق معروض
 مقرر سازند که من بعد گماشتهای حکام و قانون گویان و دیسپاندیان و پیاده های
 مدبوره علی ابواب متدعه از بیوپاریان ، دیگر سکنه محال مذکور چیری نگیرند

رساند و آنچه که متعلقه بدفتر دیوان و فوایدین ملکی باشد مطابق حق و حساب و قواعد و ضوابط مقرر و مستمره تمسبب دهد تا جمهور سکنه و عامه رعایا در همانجا نداد خود رسیده و بمقصد خود فایز گردیده برای رفع نظام بحسرت سلطنت و حذف خلاف از اوطان مالوفه حلا اختیار نه نمایند و مساوی بعبده نه پیمایند درین باب مدعی نداشتند و انحراف دور زد تحریر چهارم سهر حمادی اول سنه ۷ هفتم خلوس مبارک بسته شد و فرمان والا شان قدر تو امان در باب رفع انواع بدعی عمل دیانت خان دیوان مراد بخش که در صوبه داری آن نادرشاه رانده مستمر ساخته بود تمام مکرمات خان دیوان صوبه عاقل شد چون حکم مقدس معلی در جمیع صوبعات ممالک محروسه شرف بغداد یافت که در هر صوبه مدرس تعیین نمایند و طلبه علم از میران جوان تا کساف ناستصواب صدر صوبه موافق تصدیق بمهر مدرسان وجه علوفه از تحویل خزانچی خزان آن صوبه میداده باشند درینولا سه نفر مدرس در احمد آباد و پٹی و سورت و چهل و پنج نفر طلبه علم اضافه در صوبه احمد آباد مقرر شد *

تقرر یافتن نقد محصول بحساب چهل یک و چهل دو

در چهارم سهر سال المکرم سال هزار و هفتاد و پنج بموجب حکم اقدس در باب محصول سایر که در صوبعات و بلاد و پرگنات ممالک محروسه و فملرو حاله شریعه که سرکار اقدس صدق میشود و اختلاف دستور آن در هر مکان معروض نازگاه ملک حاکم گردید از آنجا که همگی توجیه خاطر حق شناس و تمامی بی عدالت اساس برافیه حال و جمعیت مال کافه درایا و عامه رعایا که بدایع و دایع آفریدگارند عموماً و بمقتضای رعایت دین متین و مرات احوال مسلمین خصوصاً مصروف است حکم جهان مطاع شرف صدور پیوست که از عرف شهر شوال هشتم سال خلوس اقبال مانوس ناظمین مهمات و متکلفان معاملات صوبعات در هر مکان از مسلمان نقرار چهل یک و از هندو بصافه چهل دو از

خارج بدرجه یقین رسیده بود نگاشته کلک بدایع نگار گشته و چون کتابی بعد ازین مخبر بر بقیه احوالات سلطنت آنحضرت نظر بیامده و اراکا که حکم اسرف بجهت بعضی صوابت مستمره بعد یافته و احکام در باب آن صادر گشته لهذا آنچه از روی احکام دفتر دیوانی و غیره و از ثقات مسموع شده بتحریر می پردازد چنانچه در صدر این نسخه اساره بدان رفته طب الدین خان فوحدار حونه گذه همراهی فوج مهاراجه حسود سکنه که مهم دکن استعال داس تعیین شد و فوحداری آنکا سردار خان مقرر گشت و دران سال چون اکثر سکنه سرکار سورتیه برای استعائه به حضور رفته بودند لهذا فرمان عالیشان بنام خان مذکور باتناع سب سبیه و عدالت در ترفیه حال رعایا و سکنه حونه گذه و غیره صادر شد چنانچه نقل آن از روی اصل ثبت افتاده *

نقل فرمان عالیشان

سحائب و شهاب دستگاه حانه راد لایق الاحسان سردار خان بنمایب
 نادرشاهی امیدوار بوده بداد که چون همگی توحیه خاطر حق شناس و تمامی
 هم عدالت اساس مصروف بر آنست که در زبان خلافت اند مقرون و آوان
 سلطنت روز افروز عامه رعایا و کاه برآیا در مهد امن و امان بوده دعالی نقای
 دولت اند مدت مشغول ناسد و بجهت احیائی مراسم عدل و انصاف و هدم
 منانی حور و اعتساف خود بدات اقدس نفس مقدس توحیه بداد مطلوبان
 و ملهمان مدول می فرمائیم و ستم دیدگان و حور کشیدگان هر روز در پیشگاه
 حضور لامع النور دولت باز یافته کامیاب معدلت و بصفت نادرشاهانه میگردند
 ۱۰ حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر میسود که آن فاعل الاحسان باتناع سب
 والا و آثار عدالت معلی در ترفیه حال رعایا و سکنه بلاد و قصبات و قریات
 سورتیه و داد دهی مستعیثان آنکا دقیقه از دقایق غیر مرعی بداد و نگذارد
 بی بر صعیف حور و ستمی روز از قصایا و دعاایا هرچه امور سریع ناسد
 ت قاصی و معنی و میر عدل آنکا بروفق ملت سرب عرا نقطع و فصل

مساد بودند از هم گسیختن و فرقه کولیان را تادیب نموده گرد ابدار از روزگارشان برانگیختن و آن تیره سخت بی نام و نشان را از آن حدود آواره ساحب و ندانند و دست تهبانه کاحده معموله کهدنایب و بیلپار عمله پرگنه پتلاد را بواحدان نموده سید محمود خان را مقرر نمود و همداران آوان فرمان عالیشان بنام مهابت خان شرف صدور یابم که دود کولی چدوال را تدبیه رسانیده شیرانی را بحمعیب پانصد سوار مقرر کرد بسیار موقع و مستحسن افتاد احتیاط باید کرد و دو صد سوار دیگر بپر کومکی تعیین نماید *

تاخت نمودن شیواجی مرهتته بندر سورت را و بر آمدن ناظم صوبه بدان صوب

همدران ایام شیواجی مرهتته که در دهی سرسورن بدداسته گرد مساد برانگیخته بود نه بندر سورت رسید از آنجا که بندر مذکور در آن وب شهر پناهی نداشت حرانی بسیار و خسارت کالی بتکاران و متوطنان آنجا راه یابم و بتاحب و تاراج دور و نواح پرداخته برگشت اریس معنی ترلرل و تهلهک عظیم در ملک راه یابم لهدا ناظم صوبه فوج کسی نموده بر آمد و بعضی فوجداران نا حمعیب رمییداران بتقدم خدمت همراة بودند حکمال کراسیه موضع رسانند نا فوجدار دهلوه نا صد سوار شادی مل رمییدار ایدر نا سید حسن فوجدار نا دو صد سوار و سید عاند نا دو صد سوار و رمییداران پرگنه کری راحه دزنگرپور نا هزار سوار سدل سنگه و غیره رمییداران ددهوان و غیره معموره جهاله و از نا پانصد سوار و لال کلیان رمییدار ماند و نا دو صد سوار رمییدار ایلول معموله پرگنه احمد نگر پدکاه سوار پرتهی راح رمییدار هلدر درس نا یک صد سوار و رمییدار لونا و از نا پانصد سوار رمییدار بیلپار سه صد سوار الحاصل مهابت خان تا سه مای در نواح بندر افامب نموده فریب سه لک روپیة پیش کش ار رمییداران آنجا گرفته معاودت نمود و عنایت خان متصدی بندر سورت حصارى بنا نهاد مخفی نماد که ار روی ده ساله احوالات آنحضرت آنچه تعلق بصونگ گجرات داشب سوای آنچه ار

نود چون مہمیان حمر رسانیدند کہ تماچی پسررای سنگمہ و حسا برادران و حیم العاقبہ سہ ہزار کس از سوار و پیادہ فراہم آوردہ در صلح بالاہ عدار انگیر فتنہ اذد قطب الدین خان محمد پسر خود را با دو ہزار سوار مددع و استیصال آن شوریدہ بخٹان تعین نمود و آن ہر دو مردود باستماع توحہ این حیث مسعود ناہمراہان از صلح مذکور فرار نمودہ رو بکاتب کچہہ آوردند و محمد بر حجاج استعجال از دندال رسیدہ بآن کوتہ اددیشان بکنگ و قتال پیوست و حربی صعب زوی نمود کہ یک صد و ہعب تن از فتنہ کفر و بغاقت و طعیان در آن آویزش بخاک ہلاک افتادند و بقیہ السیف بیک پایم حانی بدر بردند و چندی از مداران اسلام سعادت شہادت رسیدند چون قطب الدین عزمہ آن ولایت را از خار فساد بیدیدان بدہاد پیراستہ خاطر از بندوبست آن حدود پرداخت بکونہ گذہ معارفت نمود پس از وصول حمرایی فتح نمایان نہ آستان دوات آسیان او مشغول عواطف نادشاہانہ گشتہ شہرحام نہ فرمان شہنشاہ اسلام موسوم نہ اسلام نگر گردید و در آخر ہمین سال میر برزگ نامر عداوت صوبہ احمد آباد سرمرای یافتہ رسید و در دویم شہر صفر المظفر سنہ ۱۰۷۴ ہزار و ہفتاد و چہار تقویص حدیب حلیل القدر وزارت اعظم در پیشگاہ خلافت و جہاندانی بنام جعفر خان شد *

پیدا شدن شوریدہ و قرار دادن خود را بہ دارا

شکوہ و بہ سزا رسیدن او

از وقایع صوبہ احمد آباد بمسامع حقایق محامع رسید کہ شوریدہ بخت بی سروپائی از قوم بلوچ در ناحیہ بیرمگام و چوال بوسوسہ سودای باطل و اعوای دیوپندار خود را بی شکوہ نام کردہ بود و جمعی از واقعہ طلبان فتنہ حو او بناس بی آبرو فراہم آمدہ عدار فساد می انگیزتند و طالغہ کولیان کہ پیوستہ ہوای تمرد و سودای طعیان آن گروہ عصیان پژوہ را در سراسر آن فرومایہ را دسب آویز فتنہ ساختہ سوروش افرا می کردند مہاب خان ناظم صوبہ مددع او پرداختہ سلک جمعیت معسدان کہ بران محمول فراہم آمدہ ہنگامہ آرای

بمقتضای عاقبت بیدیدیسیده مصدر بی اعتدالی و اداهای داهنگار کردیده ناسد
او را بکرای کردار رساند و از معسدان اثری دران سرزمین نگذارد •

مسخر گشتن نوانگربه سعی قطب الدین خان خویشگی فوجدار جونه گده و از پیشگاه خلافت و جهانبانی موسوم گشتن نوانگر به اسلام نگر

چون درین سال رن مل رمیددار ساق نوانگر که حلقه اطاعت و بندگی
آستان حدیو گیتی ستان ربور گوش حاس ساخته بر حاده فرمان پدیری و دولتنخواهی
ثابت قدم بود و همواره بمقتضای صلاح اندیسی و کار آگهی امثال او امر
داد ساهی و ادای پیشکش مقرری می نمود روزگار حیاتش سپری گشت از
پیشگاه سلطنت و جهانبانی رمیداری آن ناحیه ستر سال پسرش تعویص یاف
و او بموجب یرلیع کرامت نشان و برسم معهود رمیدداران بر حای پدر دشت
سرکردگی قوم خویش و راحگی آن سرزمین را کمر بست رای سنگمه مردود
برادر رن مل که مقهوری دانکار و عذاری معرور بود عرق عیوت و حمتیش حرک
نموده برای دسمنی مخالف برادر راده کمر بست و در صدد دفع و هلاک
او در آمده چون نا جوهر دلیری و حرأت مکر و حرپرت فراهم داشت مردم را از
رهانیده بحالت خود دعوت نمود و نه لطایف تدبیرات و چهل و فرب پم
شش هزار سوار و پیاده جمع آورده رایات استیلا بر افراشت و کوردهن را تهور را
که حد مادر ستر سال و مدار المهام ریاست او بود نه قتل رسانیده ستر سال را نا
حواص نوکران و پیشکاران و مادرش مقید صاحب و رمیدداری ولایتش را متصرف
شده بحالی او دشت و تمامی رمیددار ولایت کچه را بیر نا خود متعی نموده
بمعاونت و موافقت او مستطهر گشت از آنجا که قطب الدین خان فوجدار
سورته برای بدو بست و صط و نسق آن سرزمین در آن حدود توقف گریده

و سردار خان که از کومکیان صوبه بود بحضور بموجب طلب رسیده ناصیه سالی
 آستان معلی گشت و یک ربخیر فیل و چند قلاده یورکه فرد کامل درین دیار
 میشود با دیگر اشیاء پیش کش گدراانیده نه فوجداری سرکار بهر وچ معین گردید
 و در سال هرات و هفتاد و دو یرلیع گیتی مطاع بنام مهاراحه حسوب سنگه که
 با امر بطامب صوبه احمد آباد می پرداخت عرو و رود یاف که با تمامی سپاه
 حویش بکومک امیر الامرا که بدفع سیوا مرهته در دکن قیام داشت ستاند
 و نه طب الدین خان فوجدار حونه گده که ناحمد آباد آمده تا رسیدن صوبه دار
 دیگر بطم مهم آن صوبه اشتعال ورزد چنانچه او بموجب حکم اقدس هدهم
 شهر محرم الحرام سنه ۱۰۷۲ یکهرار و هفتاد و دو نه احمد آباد رسیده بطم و نسق
 صوبه پرداخت و همدین سال پیسکش مصطفی خان متصدی ددر سورب یارده
 سراسر عربی و پنج علام گرجی از نظر انور گدش *

صوبداری مهابت خان و دیوانی مکومت خان و حاجی شفیع خان

شادردهم شهر دیکحه الحرام سال هرات و هفتاد و دو مهابت خان نه صوبه
 داری صوبه گجرات در حضور از تعیر مهاراحه حسوب سنگه مقرر شد و بعدایب
 حلعب حاصه و اسپ عربی با سار طلا و یک ربخیر فیل کلان با سار نقره و حل
 رربع سربلد گشت و دو هرات سوار از تا بیدادش دو اسپه سه اسپه مقرر گردید
 که مددش از اصل و اصابه شش هراتی پیکهرار سوار از انکمله سه هرات سوار دو
 اسپه سه اسپه باشد معتبر گشته رحصب یاف بعد طی مراحل و قطع مدارل
 بتاریخ هدهم روز یک شنده شهر ربیع الاول سنه یکهرار و هفتاد و سه ناحمد آباد رسیده
 نه بدو بست و صط و ربط صوبه پرداخت و همدین سال سردار خان که نه فوجداری
 بهر وچ مقرر شده بود از انکا تعیر شد و نه فوجداری ایدر از تعیر شیر سنگه که عملش
 در پرگنه مذکور کما بدعی بود و سردار خان از دیر نار آرو داشت که تعینات
 صوبه احمد آباد باشد مقرر گشت و حکم شد که از متمردان پرگنه ایدر هر کس

هر صوبه و سرکار و موحدازان و کزوزیان اطراف و اقطار سرف بغداد یافد که من بعد دسب از احد این وجوه که بخشیده سد کوتاه دارند و گزر برداران و احدیان برای رسانیدن احکام بحکم صوبه حات و ولایات تعیین شدند و در اندک فرصت تفاوت نمایان در برج غلات بهمرسید و در سال هراز و هفتاد زموی حان بخاری چون اراده گوسه نشینی داسب نسالیانه دوارده هراز روپیه کامیاب گشت و همدریس سال چون راحه حسوب سنگه که بنابر وقوع رلات و سواق تقصیرات خطای بهاراحگی ازو مسلوب سده بود درین ایام مورد اطف و تفصل گشته دیگر ناره آن خطای والا نامور کردید سید جعفر ولد سید حلال بخاری و سید محمد حلف او و سید حس برادر سید حلال مرحوم که نه تهیاب حلوس اقدس آمده مالزم نمودند بمرحمت خالغ فاحره خلعب امتیاز پوشیدند و چند ماه که سعادت یاف حضور بودند سید جعفر صاحب سخاده بمرحمت فیل و خلعب و انعام ده هراز روپیه و سید محمد حلف او بعدیاب خلعب و ماده فیل و ادغام یک هراز روپیه و سید حس برادر سید حلال بخاری خلعب و ماده فیل مطرح انوار بوارش گشته نه احمد آباد که وطن مالوف آنها است بحص انصراف یافتند و سید محمد صالح بخاری که صاحب سخاده حضرت قطب عالم قدس سره بود بمرحمت خلعب و ماده فیل و انعام دو صد مهر اسرمی کامیاب عاطف ناسانه گردیده مرخص شد و در سده هراز و هفتاد و یک از وقایع بدر سورت بمسامع خلایق پناه رسید که حسین پاسا حاکم نصره باقتضای بیک احتی و سعادت یازوی عریضه مشتمل بر صدق ارادت و رسوخ عقیدت و تهیاب حلوس اسرف بر سریر سلطنت و اورنگ خلعب نا اسپان عربی برسم پیش کش مصحوب قاسم آقا نه آستان سپهر نیان فرستاده و او نه بدر سورت رسیده است برلیع گیتی مطاع مصطفی حان متصدی آنها پیرایه بغداد یافد که چهار هراز روپیه در وجه مدد خرج از خزانه آنها نه قاسم آقا داده روانه درگاه معلی گرداند و در شوال المکرم آن خلعت فاحره و اسپ ناسار مطلا نه قطب الدین حان خویشگی موحداز سورتبه مرحمت شد و نه تماچی رمیددار کچبه خلعب ارسال یافد

و اصل گردد و از مصار ارتکاب مناهنی آن در ساء اولی و احری مصون و محفوظ
باشدند بنابراین حکم جهان مطاع شرف بعدا یاب که در کل ممالک محروسه
و قلمرو حاکمه شریعه احدی مرتکب شرف مسکرات و اکل سایر محرمات از قسم
شراب و دنگ و دلپهره که باعث ازاله عقل و موجب فتور شعور می شود نگردد
و اوقات عزیز خود را صرف قمار که شعار رمره بی شعوران و سعل طایعه بتالین
است نه نماید و اگر علام یا کدیر شخصی گریخته ناسد و یا کسی آبرا فریفته
برده ناسد متصدیان مهمات ناساهی آن علام و کدیرک را بیادند ممالک شرعی
آنها بدهد و نایب علم اصلا و مطلقاً چیزی از مالک آنها نگیرد و همچنین
اگر فرص شخصی را از قرضدار او گرفته بآن شخص بدهد ازان شخص اصلاً
طمعی نه نماید و این احکام مطاعه را در هر شهر و قریه و در هر پرگنه و فصد
دایع و شایع سازد و ارتکاب خلاف آنکه در حقیقت خلاف حکم خداست مسترر
و محتند باشد و اگر احدی بخلاف این احکام مطاعه عمل نماید او را در
حور تقصیر تعدیه کند تا دیگر مرتکب آن بشود درین باب مدهده و مساهله
حایر ندارد و الا در تقصیر با مرتکب خلاف حکم شریک خواهد بود و در معرض
نار حواس عظیم خواهد بود در آمد انتهی *

و چون درین دو سال بنابر وقوع سوانح و حوادثی که درین اوراق سمب
گزارش یافته بعضی فتورات در ممالک هندوستان روی نموده ازان ره گذر
حتلالی بحال سکه و رعایا راه یافته بود و در ایام ظهور شورش و فترت دست
نهی و طعیان متمردان هر ناحیه کشف و رزع صط و عمل بیر چنانچه باید بوموع
بیامد و در پایمالی تلف شد اربین جهب تسعیر علالت و حیوانات بالا رفته بود
بتخصیص در گجرات لهدا درین ایام حاکمته انجام رای عالم آرا بقصد تدارک
این حادثات افتضا کرد که در مسالک ممالک محروسه و قلمرو حاکمه شریعه ناح
عله و دیگر اشیاء ماکوله و مشروبه که بیشتر گرفتن آن در جمیع امصار مقرر بود
یا بسیاری از دیگر و حوه مال و سایر در ممالک بروحه استدامت و استمرار بخشیدند
درین باب امثله حلیله و مناسیر مطاعه موشح بتاکید شدید مدعن بلیع بنام متصدیان

و آله مقصود و منظور است درین هنگام رای عالم آرای جدیدین اقتضا نمود که یکی از فصلای پایه سرپرستی که نصف تدبیر و مسلمانی و سمب فقه و مسئله دینی موسوم باشد بخدمت احتساب منسوب سازد تا حلالی را از ارتکاب مذهبیات و معصومات خصوصاً شرف حمر و خوردن دنگ و نوره و سایر مسکرات و مداخلت مواحسن و رادیات منع و رحر کرده حتی المقدور از بدایع اعمال و سایع اقوال باز دارد بدین آن در حضور ملا عوض و حیه را که سرآمد دانشوران و تواران بود باین خدمت سر بلند فرمودند و جمعی از متصدیان و احدیان برای معاونت و دستیاری برفاقت او معین ساختند که اگر بعضی بی نا کان و خود سران از روی حیل و نادانی و سقاوت و حیوگی از منع و نهی سرکشند و بکنج و پرحاش پیش آیند آن گروه حدال پزوه را تنبیه و تادیب نمایند و بباطمان و حکام حمیع صوبجات و اطراف اکناف ممالک معکوسه یرلیع گیتی مطاع صادر شد که بدین دستور سد انواع حدایب و مسکرات و منع ارتکاب معصومات و مذهبیات نموده کماحقه مراسم احتساب پردازد چنانچه در اندک زمانی معالم شرع دینی و ماثربست مصطفوی که احتلال پذیرفته بود کمال رونق گرفت و فرمان والا سان در منع مسکرات و غیره سرف صدور یافت *

نقل فرمان والا شان آنکه

متصدیان مهمات حال و استقلال صوبه احمد آباد از امرای عظام و حکام کرام و فوجداران و حاجیر داران و تهاه داران و متصدیان مهمات دیوانی و مشاوران و معاشران معاملات سلطانی و عمال محال حاله سریعه و غیرهم از عموم سکنه بلاد و امصار و جمهور متوطن اطراف و اقطار بدایب ناساهاه سرورار گشته دادند که چون همگی هم والا بهم و حملگی بیب صافی طویب ما مصروف و معطوف بر آدس که در ایام سلطنت اندی الاتصال و زمان خلافت عدیم الانتقال همیشه احکام شریعت عرا جاری و پیوسته فواعت ملت بیضا در میای مردم ساری بوده باشد تا مدافع انقیاد ان در دنیا و عقبی بآنها عاید

و بمجلس رویه بجای مهر بدرمیر مقرر شد و سید جعفر مهین حلف سید
 حلال بخاری مرحوم که بجای پدر صاحب سعادته حضرت شاه عالم قدس سرشته شده
 بود بعدایب ارسال حلف بهره ور گردید و درین سال مکرّم حان به دیوانی
 صوبه شرف اختصاص یافت محکمى نماد که احوال حمّ حان دیوان
 معرول زیاده ترین معلوم شده که از تقدیم خدمت عزل شد یا برحمّ الهی
 پیوسته و در شهر دیکحه الکرام آن سال حکم جهان مطاع عالمگیری بحمیع
 صوبجات ممالک محروسه هندوستان شرف نداد یافت که حمیع و حوه راهدارى
 و ناح علات و حدونات و سایر احکام ماکولات و مشروبات که بدل ازین همیشه
 گرفتن از آنها در محال حالصات سرکار ناساهی مقرر و معمول بود و داخل
 انواع حمیع گشته به حرانه عامره می رسید و در مواضع تیول و اقطاعات امرا
 و متصداران و حدود زمیندارىها در وجهه تمکراه حاگیرداران محسوف بود
 و حراین موقوف از حوه آن سرانجام توانستى شد چنانچه ناین حهب در
 سرکار حالصه شریعه هر ساله مبلغ نسب و پدم لک روپیه جمع می گشت
 بحسیده شد و آنچه از کل ممالک محروسه بصیعه راهدارى معفو گردیده
 محاسب و هم و مستوفى اندیشه از عهده صنت و تعداد آن بیرون نتواند آمد
 درین باب امثله حلیله و مناشیر مطاع موشح نتاکید شدید مدعن بلبع تمام
 متصدیان هر صوبه و سرکارات و موحداران و کزوزیان اطراف و اقطار صادر شد که
 من بعد نسب از احد این حوه که بحسیده همت والاسب کسیده و کوتاه
 دارند و گرر برداران و یساولان و احدیان از حداد اقدس معلی برای رسانیدن
 این احکام همه صوبجات محسوف و معین شدند *

تعیّن یافتن محکمتب در کل ممالک محروسه

از آنجا که شاهنشاه اسلام سرور دین پناه را همواره هم بلند بهم در رف
 آثار مدهی و ملاهی مقصور و از سلطنت و پادشاهی و خلافت و گیتی پداهی
 پیوسته احکام الهی و ترویج شرع مطهر حضرت رسالت پداهی صلوات الله و سلامه علیه

جلوس دویم و تعیین لقب حضرت خدیو گیهان و صدور حکم اشرف در معافی باج غلات و دیوانی حکومت خان

دور مبارک یک شده بیست و چهارم شهر رمضان سال مذکور در فلعه
ارک دار الخلاف شاهجهان آباد جلوس مبارک ثانی مستلمدر تقرر لقب
و سکه اقدس اتعاق افتاد و تاریخ جلوس مقدس بدستور عهد اعلیٰ حضرت شهر
و سین بر هلالی حکم شد و فرمان رف که آغار سال فرحده فال جلوس
همایون ار عره شهر رمضان المبارک اعتبار نماید و نقاصی القصات حکم اقدس
دعاد یاف که خطبه بلیغ موشح باسم مبارک و القاب همایون انشا نموده بحوارد
قاصی القصات تعرض رسانید که حین حیات پدر عالی قدر خطبه بنام پسر در شرع
شریف حائر بیست و درین صورت حاضر قدسی مظاهر متفکر گردید مشیت
پناه عند الوهاب گجراتی پتنی که بمصاف افتای اردوی معلی سرفراری
داشت ازین معنی آگهی یافته تعرض رسانید که اگر ارشاد بیص بنیاد سود قاضی
القصات را بخواندن خطبه طیده بنام نامی آنحضرت فایل سار حکم شد که
حالی مکرری اسب بعد رد و بدل مسائل فقهی و دلائل عقلی و براهین نقلی
شیخ معر الیه طاهر صاحب که اعلیٰ حضرت حوافی را ایام صعب نکمال رسیده
و هیچ هوش برجا نماند و مدار کار سلطنت که عذرات از انتظام مهام و رفاهیت
و آسایش حالین که بدایع و ادایح حضرت آمریدگار اند از دسب رفته درین صورت
خطبه بنام پسر که قابل سلطنت و خلافت باشد خواندن در شرع شریف حایر
و داد اسب درین ماده روایات معتبر در آورده نقاصی القصات و دیگر علما و فصلا
که حاضر بودند نموده و همه را فایل صاحب از پیشگاه خلافت و جهانمائی نه شیخ
عند الوهاب حکم شد که خطبه بنام مبارک معلی بحوارد و بوالا رتنه اقصی
القصات بلند مرتبه گشت و بر اشرفی ندین مضمون سکه زدند * * بیب *

سکه رد در جهان چو مهر مدیر شاه اوزنگ ریب عالمگیر

دارا شکوه حدرا همراه خود آورده بود بعد هریم او سعادت اندوز ملازم شده بودند مرحمت ناساهاغه شامل حال آنها شده دیوارش حلق و رحمت دستور قدیم صوبه شدند و نه طب الدین خان حویشگی موحدا سورتیه که از راه عاصی اندیشی از رفاه دارا شکوه کدازه گرفته ماده بود حلق و اسپ مرحمت گسب چون تقرر امر خطیر وزارت بر حلوس ثانی موقوف بود تا آن زمان احکام مهر راحه رکمانته داس که از متصدیان مهمات دیوانی بود صادر می شد درینولا حسب الحکم مهر راحه مذکور بنام دیوان صوبه در منع کش و کار بنگ و غیره رسیده که نقل آن رقمده کلک بدایع نگار می گردد *

شرح حسب الحکم اقدس بنام رحمت

خان دیوان

وزارت و رعب پناه رحمت خان محفوظ ناسد متخی نماد که چون حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور پیوسته که در کل ممالک محروسه هیچکس در هیچ حادثه را که از مسکرات اسب نه کار و عوض آن احلاس دیگر کش کار نماید بنابر نوشته میشود که آن وزارت پناه بعد وصول این رقیمه نکتوریان پرگنات حاله سرفیه و محال حاگیرداران متعلق دیوانی خود مقرر کند که هر کدام از آنها نگاه رعایا و برایا پرگنه عمله حویش مدعی تمام نمایند که اصلاً و قطعاً بنگ نکارد و عوض آن دیگر احلاس نکسب و کار در آورد اگر اخیانا احدی از آنها باوجود منع بخلاف حکم ارفع عمل آرد تده بلیع نمایند تا دیگران عدت گرفته مرتکب این امور نشود و احب آنکه اندرین باب از پیشگاه سلطنت فاهره مدعی تمام دانسته بموجب یرلیع معلی عمل آرد و نگدارد که احدی خلاف آن تواند کرد و هرکس که درین ماده کوتاهی خواهد نمود صاحب تقصیر خواهد شد و بعرض ناز پرس عتاف و خطاف خواهد در آمد درین باب زیاده چه نوشته شود تحریر عره شهر رمضان سنه یکهزار و شصت و نه هجری مطابق سنه احد حلوس والا *

گشت و موجب مکاری او در پیشگاه خلافت و جهادداری گردید که
عمده راحهای عالی تبار رده سپهسواران شهاب آثار سراوار الطاف بیعایات
راحه حسوب سنگه، حکم فرموده ایم که نا جمعیت حوبی ناحمد آناد رسیده به
مددوس و عبط و ربط آنجا پردازد و پیدا سب که تا حال نا کا رسیده ناسد
می باید که برفاق آن عمده الا عیان خدمات سرکار والا بتقدیم رساند که پس از
ظهور بیکو خدمتی و دولتخواهی بعناک رعایت سربراری حواحد یاب
و مقدوس ساحتی امینای و احب السرا نا پسر حورود او که نا سیدپور رفیق
طریق اوبار بیسکوه بود و از نا کا معاودت نموده ناحمد آناد رسیده بوده و اراده
رفتن سورت داشت در حضرت کیوان مرتب مستحسن افتاد و عسکری پسر
کلان او را که در سورت بود بپیر بهمرسانیده در قید کد و کیفیت ادبا را براحه
مدکور طاهر ساخته ایمانرا مسلسل و معلول مصحوب مصدرداری از تعیناتیل
صوبه احمد آناد بناگاه عظم و حال بفرستد بعر عرض اربع در آورده که سید حسن
ار نا مساعدی بک ناوحد طلب بواسطه انکام خدمت سرکار مقدس و رفاقت
و همراهی کمترین به نموده این مقوله پیرایه معلومیت اربع یاب برین تقصیر
مصلص و حاگیر سید مدبور بر طرف فرموده برگنه بزوده را از تعیر او به شکاع
سعار لایق المرحم فتاح حان مرحوم نمودیم چنانچه مسأراً الیه بعقریب
انکا میرسد حقیق آمدن عاند و سیر نا بی از محال حاگیر حود به احمد آناد
بجهت تقدیم خدمت سرکار عالی ریت و صوح مقدس گرو در نازه سیف
الله بخشی آنکا بعر عرض اربع در آورده بود از ان رو که خدمت بخشی گری
آن صوبه از تعیر او به سیادت و بکاب پناه رصوی حان معوض گرادابیده ایم پس
از وصول مومی الیه نا کا او را روانه حضور سراسر نور نماید درین باب تاکید داد
مقریب بدستم شهر سعدان سنه ۱۰۹۹ یک هزار و سب و نه هجری نوشته شده *

و بهرجه حسوب سنگه که به صوبه داری مقرر شده بود بتاریخ هجدهم
محرم الحرام داخل احمد آناد سده بدطم و نسق صوبه پرداح و رحمت
خاتمه صوبه و محمد بیگ ترکمان و جمعی از کومکیان صوبه گجرات که

انتظام داشت از سعادت مدسّی نا جمعی متفق و همداستان گشته سید احمد برادر سید حلال نکاری را که دارا شکوة حاکم گجرات کرده رفته بود دستگیر نموده مقید صاحب و ناستحکام شهر و بندوبست قلعه پرداخته آماده ممانعت گردید محمد دارا شکوة بعد از اطلاع این معنی از تصرف شهر طمع بر گرفته نه برگشته کژی که بیست گروهی شهر اسب رف و از انجا نه کهنجی کولی چنوال التکا برده ازو اعاد و استمداد حواس کهنجی نا انتاع خود همراه شده او را محدود ولایب کچھه رسانیده از انجا مراجعت نمود در اثناء این احوال گل محمد نامی یکی از نوکرانش که او را حاکم بندر سورت کرده رفته بود نا پدکاه سوار و دو صد پیاده بندوبستی ناو ملحق گشته همراه سد چون نه کچھه رسید راحه آنجا که هنگام آمدن او بگجرات مسافت بعدی ناستقلال بر آمده و انواع خدمت و همراهی بطهور رسانید و دختر خود نامرد پسرش کرده بود این بود در کمال بیگانگی پیش آمد ناو در حضور لهدا بیش از دو روز در آنجا توقف نکرده نعم حدود بکر روانه پیش سد سردار خان تمامی کیعیب روئداد و حس تردد خویش را بنیایه سریر حالات مصیر عرصداشت کرد و بصور فرمان والا شان در تحسین و آفرین که شرح آن از روی اصل ثبت یافته سرمرای حاصل نمود *

نقل فرمان عالیشان بنام سردار خان بیاسخ عرصداشت

شجاع و شهاب دستگاه حانه راد لایق الاحسان سردار خان بنیای شاهانه معرر و مدهی گشته بداد عرصداستی که درین ایام نصرت آغار طغر احکام مدارگاه سپهر احتشام ارسال داشته بود از نظر اشرف اقدس اعلی گذشت معروض داشته که بی شکوة هریم پڑه که در احمیر سکس فاحش یافته آواره صحرای ناگامی گشته از استماع خبر نگهداستی جمعیب و مستحکم کردن قلعه احمد آباد و قصد جنگ و جدل نمودن بدده سمب بیرم گام ستافته و کمترین لوازم حرداری و مراسم هوشیاری نجا آورده در حفظ و حراست قلعه مذکور می پردازد این معنی معلوم رای عالم آرا

صوبه داری مهاراجه جسونت سنگهه و دیوانی
 رحمت خان و مکومت خان و جلوس دوم
 حضرت خاقان گیتی ستان بعد هزیمت محمد
 دارا شکوه و آمدن او به صوب احمد آباد
 و ممانعت سردار خان از داخل شدن
 احمد آباد و محبوس ساختن سید
 احمد بخاری را

چون بداند بعضی امور که تفصیل در عالمگیر نامه مدروح و ذکر آن
 مناسب این مقام بیست مهاراجه حسوب سنگهه که حاکم رده بود پیش
 از وقوع جنگ نا محمد دارا شکوه بواسطت مرزا راجه فرمان مرحمت عنوان
 مدعی بر مرده بخشایش و عفو سوانق رلات و خطایا از پیشگاه عاطف صادر
 گشت و نا حاکم حاکم او مرسل شد و بمص سانی که هفت هزار
 هفت هزار سوار از انجمله پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه بود سرور گردید
 و اصال ناساها نه چنان اقتضا نمود که یک چند از ساط قرب حضور دور بوده
 از حاکم کردار و تشویر تقصیر بر آید لهذا عده سهر رحمت سال هزار و شصت
 و نه صوبه داری گجرات ناو تعویض یافته حکم معلی صادر شد که ناان صوبه شتافته
 بظلم مهمات امور آنجا پردازد و کدور پرتقی سنگهه پسر خود را روانه پیشگاه حضور
 سار القصه چون محمد دارا شکوه در جنگ احمیر شکست خورده راه هریس
 یافته پامردی فرار در عرض هشت روز نواحی گجرات رسید امرا و بعضی
 کومکیان صوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علائق امید او کرده نا خود فرار
 دادند که اگر محمد دارا شکوه قصد داخل شدن شهر کند او را راه ندهند بداند
 سردار خان از بدده های ناساهاهی که از قدیم الایام در سلک کومکیان این صوبه

ار میان ولایت خود راه داد و اینجا قریب سه هزار کس از مردمی که باو مانده بودند روی عریض نگذرات نهاد مررا شاه نوار خان صوبه دار که دران تاریکی صوبه رسیده بود تا مقاومت در خود ندیده و نیز از وقوع قضیه که هنگام توجیه آیات اقبال در برهانیور نسب باو ظهور یافت چهرهٔ احلاصش حدسه ناک گشته مرات عقیدتش عذر آلود رنجشهای نفسانی بود و دران وقت لشکر و سپاهی چندان نداشت که مانع دخول احمد آباد تواند شد با رحمت خان دیوان صوبه و جمیع کومکینان استقلال از احمد آباد برآمده در موضع سرکچ با او ملاقی شد و داراشکوه بی ممانعت و مراحمت بتاریخ بیست و سیوم شهر ربیع الثانی سده مذکور به شهر درآمده سرحد سری برداشت و دست تصرف و تعرض ناموال و اسیای کارخانجات شاهزاده مراد بخش که مانده بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او متصرف سده انوار اسراف و تدبیر کشود و در صدد فراهم آوردن لشکر و سپاه گردید و کومکینان صوبه و غیره قصباتیان را بداد و دهش استمال و بخشش فریفته ددان مناصب و خطاها پرداخت و طمع در بند حاصل حیرت برده آن وقت در احمد آباد بود از جانب خود حاکم تعیین کرده صادق محمد خان ملازم سرکار والا که متصدی آنجا بود بکوشش و مدافعت خود معزول شده نگاره گرفت امینا حاکم داراشکوه ناموال حاله شریعه دست تطاول کشود با الحمله محمد داراشکوه در احمدآباد مدت یک ماه و هفت روز بسر برده فوجی آراسته و لشکری شایسته که بیست و دو هزار سوار بودند فراهم آورده توپخانه خوبی سرانجام کرده عره سهر حمادی الاحرار احمد آباد برآمد و مررا شاه نوار خان صغوی را ناحص اتباع و لواحق از پسران و حویشان و کوچ محمد مراد بخش که در اینجا بود و اکثر کومکینان عمده صوبه مثل رحمت خان دیوان صوبه و محمد بیگ ترکمان که خطاب قزلداش خان داده بود و غیره همراه گرفته سید احمد برادر سید نلال بخاری را صوبه دار گذرات کرده هیچکس از نوکران خود را نه گذاشته نصوص دار الخیر حمیر نعمت مقابله با حضرت حدیو جهان برآمده راهی گشت *

او را از قید تقصیر و حجاب تسویر بر آورده بعدایب و ارسال خلعت خاصه و منصب قدیم ناصفه هراری هزار سوار دو اسپه سه اسپه که از اصل و اضافه شش هراری شش هزار سوار از انحصار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد بصورت فرمان والا شان بوازش نموده صونه داری گنجرات باو معوض فرمودند و او بموجب حکم افندس ده صونه متعلقه شتافته هفتدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور داخل احمد آباد شد و همور جاگرم نکرده بود که خبر رسیدن محمد دارا شکوه از تهته بصورت احمد آباد رسید که بعد طی مراحل کنار چول که عذرات از رن ناشد و در راه ولایت کچهه واقع اسب آمده و چون درین سال از جهب کمی نازان تالانهای آن راه بی آب بودند و در بعضی جایها که چاهی بود لسنکری را کفایب نمی نمود درین دو سه منزل اکثر لشکر او بهلاکت نزدیک رسید و دواب بسیار تلف گردید بهر قسم داخل چول شد و حقیقت چول مذکور آنکه دشتی شور ستادی اسب بمساب چهل گروه بر کنار دریای شور و در اتمام آن مسافت آب شیرین مطلقاً نایاب و از همه سو بحالی آب حلوه امواج سراب اسب و بواسطه قرب دریا در بعضی مواضع آن سر زمین نوعی از گل اسب که در ته آب دارد و آب دران فرو میروند که بران هندی دکل گویند و در حاده پیش از چند سوار پهلوی هم عبور نتوانند نمود طول آن بیانان منتهی میسود بموضع لونه که داخل ولایت کچهه اسب و از انجا یک راه گنجرات جدا میشود و راه دیگر بچونه گدهه القصه چون محمد دارا شکوه ولایت گنجرات را از وحود لشکر و سوزی که با او مقاربت و مدافع تواند نمود حالی میدادند بعربم آن حدود تنه در راه چول و یاران گذاشته برهمنائی و امداد بعضی زمینداران از راه کنار بعضی شور که شریقی اسب غیر مسلوک و راه صعب و دشوار چون بولایت میسر میزدند قبیله بیدادسی مستقل او ستان و با او ملاقی شد و بعضی از سواران از سرباز قبیله که داشت ملائیم و بخشش بسیار باو کرد و بعضی سواران خود خواستگاری نموده نامرد صاحب زمیندار

بعضی از سواران و چوبه و ترمیمی او فریفته شده محمد دارا شکوه را

ار رسیدن ناسکا حمیع بیوپاریان و مهاجران و عموم ساکنین و جمهور متوطنین آن دیار را از عدل گستری و رعیت پروری ما که ناعی نظام عالم و موجب انتظام احوال بنی آدم اسب آگاه گرداند تا همگان بجمیعیت خاطر و اطمینان باطن نسا و مکن خویش آناد بوده نكسب و پیشه خود اشتعال نمایند و بدعی دوام دولت اند مدت ازل بنیاد مشعول باشند می باید که متصدیان حال و استقنال مهمات و معاملات آنسا مشأراً الیه را دیرین خدمت گذار درگاه جهان پناه دانسته لوازم حسن معاملت و لطف معاشرت نسا آرند و در امور مرجوعه حسانی او امداد و اعاب کنند و مقرر سازند که احدی نیموجب مراحم و متعرض احوال مومی الیه و دیگر سکه آنسا نگردن درین باب تاکید دارند و از خلاف حکم احتراز و احتداد نمایند بیسب و یکم شهر دیقعدۀ سده ۱۰۶۸ هـ و شصت و هشت از هجرت مقدسه ریب نگارش یاب *

صوبه داری مرزا شاه نواز خان صفوی و دیوانی
رحمت خان و آمدن محمد دارا شکوه باحمد
آباد و روانه شدن بدارالخیر اجمیر بنابر
مقابله حضرت خدیو گیهان و مقرر
نمودن سید احمد بخاری را
بصوبه داری از طرف
خود

رور هشتم شهر محرم الحرام سال هزار و شصت و نه چون مرزا شاه نواز خان صفوی که بنابر بعضی امور و مصالح ملکی در هنگام توحه ریات عالیات از اورنگ آناد بصوب مستقر الخلاف اکثر آناد تا این هنگام در قلعه برهانپور بموجب حکم اقدس محسوس بود مورد مراحم و الطاف گشته عاظم شهسناه

تذکیم بود در تخت سلطنت حلوس فروده لقب و خطبه و سکه و حش را
• وقوف بر حلوس ثانی داشته تعامد پرداختند آورده اند که تاریخ حلوس
همایون بر زبان وحی ترجمان گذشت که آفتاب عالم تمام *

و رحم حان دیوان صونه احمد آباد و عیره متعیدان صونه را که محمد
• مراد بخش نکوشی و ناحوشی همراه حویش آورده بود چون سعادت آستان
نوسی دریافتند رحم حان بعدایب حلع و منصب دو هزار شصت سوار
سرور شده دیوانی صونه گجرات دستور سانس معین گردید و قطب الدین حان
حویسگی بمرحم حلع و منصب سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه
و فوجداری سرکار سورتیه و دل دوس و لد سرور حان عطای حلع و خطای
سردار حانی و دلدار بیگ برادر حور او بعدایب حلع و خطای دلدار حانی
و فوجداری سرکار پتن و سد حس و لد سید دلبر خان خطای حانی و هر کدام
ناصافه شائسته مورد عاطف سدید و ستیداس ساهو جوهری که عمده و ار
معتبرین ساهوان گجرات بود عطایای حلع سر اعتبار بر افرایب و مصحوب
او فرمان سعادت ندیان در ماده استمال و اطمیدان خاطر رعایا و برایا و جمهور
سکه این نلاد چون مهر اورک بدایر تعز لقب که بر حلوس ثانی مقرر شده مهر
ایام نادشاهزاده گی مرحم گشت که بداد صونه نا دیوان و عیره شتافته بود
مسرت حاوید امن و امان نکوش متوطنان آنکا رساد چنانچه نقل فرمان مذکور
از روی اصل ثبت می شود *

نقل فرمان غالبشان عاطفت بینان در استمال رعایا و کافه برایای گجرات آنکه

چون همگی هم والا بهم و تمامی لب حق طریب بر رفاهیب
عامه رعایا و کافه برایا که بدایع و دایع حصرت صمدیب اند مصروف اس درین
ایام حبسته آغار فرجده احکام که ردة الاقران ستی داس جوهری از پیشگاه
سلطنت و جهانداری دستوری احمد آباد موطن خود یافته ناو حکم سده که پس

مکرر بصورت می انجامد که درین ماده نوعی سعی نجا آرد که وجهه دستگردان او و برادران او رود بوصول رسد درین باب تاکید تمام لازم دانسته مطابق حکم بعمل آورد تحریر می التاریخ عره شوال سنه احد سنه حلوس میمند مانوس شرح ضمن که حسب الحکم عوض دستگردان مانک چند وعیره از حاصل فصل حریف یوب ئیل از معصله دیل پنج لک و پنجاه هزار روپیه از سورت یک لک و پنجاه هزار از کهنایب یک لک از پرگنه پئلاد یک لک از پرگنه دهولقه هفتاد و پنج هزار از پرگنه بهروچ پنجاه هزار روپیه از پرگنه بیرم گام چهل و پنج هزار از نمکسار سی هزار روپیه حسب الحکم اقدس مقرر شد که مانک چند همیشه در خدمت بوده اول وجه دستگردان او داده بعد از آن دیگر دیوپاریان رسانند مانک چند چهار لک و بیس و دو هزار باب ربیداس شریک سنی داس چهل هزار روپیه باب سان مل وعیره هشتاد و هزار روپیه *

سلطنت حضرت خلد مکان ابوالمظفر محی

الدین محمد اورنگ زیب بهادر

عالمگیر بادشاه غازی

چون حضرت خلد مکان مداعیه عیادت والد ماحد و ناساها راده محمد مراد بخش بخیال سلطنت بعد ابرام مهاراجه حسوب سنگه و قاسم خان از دار العتج اوحین بصوب مستقر الخلافت اکثر آباد که حضرت اعلی رونی امرا بودند متوجه پیش شدند بعد طی مراحل و قطع منازل بهم شهر شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری صاحب مستقر الخلافت مخیم سرادات عرت گشت و محمد دارا شکوه در میدان دهولپور مضاف داده هفتم شهر رمضان المبارک منبرم گردید و در چهارم شهر شوال المکرم محمد مراد بخش بقید در آمد و آنحضرت بمنارتعاق دارا شکوه متوجه دار الخلافت ساهمیان آباد شدند و در اثناء طریق چون منزل مبارک باغ اعر آباد شد روز جمعه عره ذیقعدة الحرام آنسال بعد گذشتن پانزده گهزی و بیس و دوپیل که ساعت سعد مختار اهل

دریای بردا آمده ملحق شوند در راه اتفاق ملاقات یکدیگر شد و فتیحه ناوچین رسیدند
 مهاراجه حسوب سنگه و قاسم خان که حار راه بودند بعد جنگ راه قرار پیش
 گرفته رفتند و هر دو نادرشاهراده ها متوجهه مستقر الخلاف اکثر آباد شدند نامی
 احوالات چون تعلق بصوبه احمد آباد نداشت حواله بعالمگیر نامه اسب و چون
 منجمله رزی که محمد مراد بخش از سکنه احمد آباد گرفته بودند مبلغ پنج
 لک و پنجاه هزار از پسران و برادران سنی داس جوهری که مقرب درگاه و در
 شمس و خدمت گذار پادشاه راده های والا براد بود در آن هنگام در خدمت
 حضرت حدیو جهان استغاث داشت بعد شکست یافتن محمد دارا شکوه پنجاه
 روز پیش از بنقید در آمدن خود تنخواه مبلغ مذکور را بنام معتمد خان حواجه
 سرا که بعنوان بیاب نا اهل و عیال خود در احمد آباد گذاشته رفته بود فرمان
 دستور بمهر اورک نام خود بسته داد چنانچه نقل آن اتفاقاً از روی اصل که
 بدست آمد مددراج صاحب *

نقل منشور اوزک بادشاه زاده محمد مراد بخش

در باب تنخواه مبلغ پنج لک و پنجاه

هزار روپیه بنام معتمد خان آنکه

امارت و نظارت پناه و عرت دستگاه محترم محترم احلاص نشان
 معتمد خان رعایات بلا نهایت اقدس سرور و ممتاز بوده بداند که سنی داس ساهو
 از ادراک دولت ملازم سراسر سعادت مستعد گردیده از روحی عداایتکه شامل
 حال اوس حکم جهان مطاع آفتاب شعاع واحب الاطاعة بنهاد می پیوود که
 منلی که از مانک چند پسر مشارا الیه و برادران او در دار العیال احمد آباد
 بطریق دستگردان سرکار عالمیان مدار عاید گردیده چنانچه تفصیل آن در ضمن
 مسطور اسب از محصول فصل حریف یوب ٹیل پرگناتی در ضمن مرسوم
 گشته تنخواه دهد چون مانک چند خدمت را خوف نجا آورده و ستیداس از
 روی عقیدت و تدویب سعادت حضور اقدس را حاصل نموده بنابران حکم والا

اشتعال داسب با دیگر متصدیان آنکارا گردانیده محسوس صاحب و انواع اهداب و آزار رسانیده و علی نقی دیوان خود را که از بددهای روز شمس نارگاه حاکم بود و بموجب حکم اقدس نگار دیوانی و کفایب مهمات سرکار ایشان قیام داشت بی صدور حرمی و وقوع رلتی نتوهم عفاق و مظنه یکجتهی که بدتر حیریب او کلمات ارحمد می گفت بدسب خویش بقتل رسانید و علایقه طفل سرکشی نواح بادشاهراده محمد دارا سکوه بعد استماع این شورش بعرض اقدس حضرت حاکم رسانیده مقرر ساختند که صونه احمد آناد را از مراد بخش تعمیر ساخته صونه دار برار ناید ساخت اگر اطاعت حکم نکا آورده بآنطرف روف از سر تقصیرات او در گذشته عفو فرماید و در صورت عدم اطاعت و فرمان پذیری گوشمالی بلیع داده مقید ساخته بحدود ناید طلبید چون بادشاهراده محمد اورنگ ریب بهادر را بیر داعیه عیادت حضرت حاکم و بعضی امور که ذکر آن مناسب نیست بود از دکن بدرگاه فلک اشتداه با لسكر آراسته خود متوجه حضور بودند محمد دارا سکوه از اطلاع قصد بادشاهرادها از حضور فرمان بی درپی در معاودت هر دو بادشاهرادها صدور یافت لیکن موثر شدندان نصاددید محمد دارا سکوه بیست و دوم شهر ربیع الاول سال هزار و شصت و هشت بهاراحه حسوب سنگه رمیددار خودهپور را صونه دار مالوه ساخته رحص کردند و همچنین فاسم خان را در سلج حمادی الاول سده مذکور صونه دار احمد آناد ساخته مرخص فرمودند و مقرر شد که هر دو صونه داران در دار العتج اوحین اقامت ورزیده احتیاط نمایند که اگر مراد بخش اطاعت نموده احمد آناد را حالی نماید بهتر والا نه باتعلق بهاراحه ناحمد آناد رفته برآرد محمد مراد بخش که نه داعیه سلطنت منلعهایی حظیر که از ربانی بعضی مردم گنکرات استماع افتاده که پدکاه لک رویه از ناشدگان شهر احمد آناد گرفته تهیه خود نموده و رحمت خان دیوان صونه و مصدداران و موحداران متعیده صونه را همراه گرفته روانه شده بود و بادشاهراده محمد اورنگ ریب بهادر که عیادت والد ماحد عارم سده بودند بشاهراده محمد مراد بخش نگاشتند که بعد عبور

گذارش مجملی از رسیدن خبر تکسر مزاج اقدس
حضرت صاحب قرآن ثانی و بر تخت نشستن
بادشاهزاده محمد مراد بخش و ملقب ساختن
بمروج الدین و سکه و خطبه بنام خود
کردن و روانه گشتن بصوب مستقر
الخلافت اکبر آباد و آغاز شورش

همدین سال در شب هفتم دیحجه الحرام ناکه عاصه با ملایم عارض وجود
مقدس حاقان جهان گردید و مراج مبارک آنحضرت از حد اعتدال منحرف
گشت و این حذر وحشت اثر و طول مدت آن در ممالک محروسه سهرت یافت
سبب بعد مسامت و حلال اسرار و مسدود گشتن ادوات رسل و رسائل تنحویر
نادرشاهزاده مهین دارا شکوه و مقید شدن و کلاه نه رسیدن حذر رافعی ر چگونگی
حالات نادرشاه دزدیک ر دور معاملات مملکت همدستان از نظم و نسق افتاده
باعث حلال و موجب فساد عظیم گشت چنانچه نادرشاهزاده محمد مراد بخش
که صوبه دار گجرات بودند بمحرد اجتماع حذر ناحوشی بی تحقیق حال و اندیشه
تلک طرفی را کار فرموده رایات استقلال بر افراخته در تحت نشیب و حدود را
بمروج الدین ملقب ساخته اسم سلطنت بر خویش بست و سکه و خطبه را بنام
خود کرد و فوجی به بدر سورت که در آن وقت با قاطع پرده آزایی هودج قدسی
القای بیگم صاحبه تعلق داشت فرستاده قلعه آترا نقهر و استیلا به اموال و اسباب
که از سرکار حاصه شریعه و دیوات علنه در آنجا بود متصرف گشت و بسبب
تعدی و تعرض ناموال و امتعه مردم دراز ساخته کارهای نا شایسته پیش گرفت
چنانچه عند اللطیف پسر اسلام حلی را که از حانه رادان شایسته درگاه حاضیق پناه
و تصدی مهمات بدر مرور بود و بموجب امر اشرف به شعل مهمات آنجا

سورت مقرر شد و سلطان یار تهبانه دار بیلپارن ناصافه پانصد سوار بمنصب هراز و پانصدی هراز و پانصد سوار فرق مهابات بر افراح بیس و پنجم شهر دیقعه سده مسطور علی نقی ندیوانی سرکار نادرشاهراة ار تعیر دوست کام سر فرار گشت و چون نادرشاهراة عالی گوهر را ار دختر شاه نوار حان صفوی فرردی نمی شد حاقان جهان دختر امیرحان را که شایستگی ازدواج آن والا نسب داشت ناصافه پانصد سوار فرستادند که آن والا تبار او را در عقد نکاح در آورد و حواهر مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اشیا که میب همه یک لک روپیه بود بطریق چهار عدایب فرمودند و نادرشاهراة را ناصافه دو هراز سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پانصد هزاری دوارده هراز سوار هشت هراز سوار دو اسپه سه اسپه سر فرار گردانیدند یک لک روپیه ازان میان بیس هراز روپیه ار حرانه رکاب و هشتاد هراز روپیه ار حرانه بدر سورت بطریق انعام عدایت فرمودند و منشور عاطفت متضمن عدایات مذکور و خلعت خاصه و دو اسپ عربی ار طویله خاص نارین طلا و میدا کار و طلایی ساده مصحوف سید علی پسر ملک عدیر و صالح نیک گر بر دار مرصع شد و سرکار حونه گذه در طلب این امانه تمخواه کردید چنانچه نادرشاه را ده والا تبار بعد ورود عطیات شرایط استقلال و تقدیم آداب ناصافه پرداخته گرفت و چون شمس الدین و قطب الدین حویسگی تیولداران حونه گذه ناهم مبارع داشتند قطب الدین بعزحداری و تیولداري پتن سر فرار گردید و نه شمس الدین حکم رسید که نه دکن برد نادرشاهراة محمد اورنگ رب بهادر برود و میر محمد صفاهانی بحدمم بخشی گری و واقعه نویسی صوبه ار تعید رصوبی حان و مرصع خلعت و اسپ سر فرار سد و سید منصور پسر سید حان جهان بموج التماس نادرشاهراة بمنصب هزاره چهار صد سوار داخل تعیداتیان صوبه گجرات گردید و در سال هراز و شصت و هفت حواهر واقمسه نفیسه و بیس و هشت سر اسپ عربی و کچپی و هیژده راس گاو گجراتی و دیگر اشیا که نادرشاهراة بطریق پیش کش بحصور ارسال داشته بود بنظر اشرف رسید *

سجاده شین اسب و تئمه نه بیدوایان اینجا رساند و دوسب نام نه دیوانی سرکار
 نادرشاهزاده والا گهر ار تعیر دیاناب خان سرفراز گسب خان مذکور در ایام دیوانی
 حدود اکثر بدعات در محال نخاس و عیره درین صوبه ندا دهاده و اورنگ خان
 خلعب یافته تعینات صوبه شد و هیرحی بوهرة که ار متمولان معتبر ندر سورت
 بود چنانچه سنی داس نعرونی سامان در حوهریان گکرات امتیار داشب
 او نعرونی زر در نازگان سورت نه زر داری اشتهاار یافته چهار اسپ عربی بحصور
 انور بطریق پیش کش پوستاد ار انمیان اسپ نور پسند طبع مدارک افتاد و ناطر
 مدارک موسوم گسب و او ار پیشگاه نوارش عطای فیل فرق مناهات بر افراح
 و در همین سال مدلع یک لک روپیة نپادشاهزاده عالی دران ار حرانه احمد آباد
 طریق انعام ار پیشگاه خلایف و جهاننای عطا شد و دو اسپ ار طویله
 خاص یکی عربی نارین طلای میدا کار و دیگری عرامی نارین طلای ساده
 مرحمم گسب و در سده هزار و شصت و شش چون خدمت ندر سورت
 و ندر کهنایب ار حافظ ناصر حوب تقدیم نمیرسید خدمت ندر کهنایب
 نعد اللطیف نرادر حورد معر الملک در حضور تعویص یافب بیسب و بهم شهر
 ربیع الاول سال مذکور محمد امین نعرونی منصب سرفرازی یافته دیوانی سورت
 و فوجداری و خدمت آن ندر ار تعیر حافظ محمد ناصر مقرر گسب و رحمت
 خان دیوان صوبه احمد آباد نعرونی پانصدی دات منصب هزار و پانصدی
 چهار صد سوار سرفراز سد و نه نادرشاهزاده یک لک روپیة ار حرانه ندر سورت
 انعام مرحمم گسب و چون تعلب و حیانب و ناراستی محمد امین
 متصدی ندر سورت نعرب اقدس رسیده بود نه تعیر منصب و حاگر برای عدوت
 دیگر حکم حدس او بصدر پیوس و آنچه او نه تعلب و حیانب تصرف نموده
 بود نار یافب شد و نتاریخ یاردهم شهر سعدان المعظم آن سال محمد واسم
 نخدمت فوجداری و روشنصمیر که تقدیم خدمت بخششی گری و واقعه نویسی
 ندر مامور بودند ندیوانی و امیدنی آنجا و هر دو نعرونی منصب نوارش
 یافتند و نعد العربی ار تعیر روشنصمیر نخدمت بخششی گری و واقعه نویسی ندر

دیگر، یصلحا و فصلای آن بقعه شریعه و نلب ناقتی براویه سیدان مدینه
 منوره برساند چون نادره مسعد مدینه طیده که طرح آدرا بدرگاه عرش استاده
 مرتب آورده بودند کلیم محراب دار شکل حای نمار بحکم اقدس در کارخانه
 ملتان مهیا گشته بود ارسال داشتند و همدین سال دل دوست ولد سرور خان
 حسب الالتماس نادره نادره مراد بخش بحکم تهاه داری بیجا پور مضاف
 سرکار پشی نعرونی پانصد سوار بمص هرار و پانصدی هرار سوار مقتدر گشت
 و در شهر صفر المطهر سال هرار و شصت و پنج سید سیکن نعوحرداری پیدلود
 و سادهره فرق عرت بر افراحت و نیز دواړه راس اسب عربی و کچپی که
 نادره نادره پدس کش ارسال حضور نموده بودند از دطر انور گذشت
 و همدین سال در زور حش ورن قمری حاقان گیتی ستان نارگاه محملی رزعب
 معرق کلانتون ناف بطول چهل و سه درع و عرص سی و دو که در کارخانه احمد
 آباد بمبلغ پنجاه هزار روپیه مهیا شده بود بر افراخته شد و سید صدقه که حسب
 الحکم بسورت رفته بود که از عرستان اسپل سایسته سواری معلی طلب نماید
 دریدولا از بندو سورت نعتنه علیه رسید دو اسب عربی یکی ازان سر جنگ گذراند
 و معروض داس که حاکم نصره در برار متاع فریب دواړه هزار روپیه نقد که نار
 ارسال داشته بود ای دو اسب فرستاده ازان رو که سه جنگ سایستگی سواری
 اقدس داشت حدیو کرم گستر او را بخلع و ناماده منصب بر دواخته ده هزار
 روپیه عطا فرمودند و اسب را داخل طویله حاصه گردانیده ده هزار موسوم
 فرمودند و درین سال سید علی ولد سید دلال صدر الصدور مرحوم عطای خلعب
 حاصه و نعرونی پانصدی عد سوار بمص دو هزار پانصدی پانصد سوار
 و حطاف رضوی حان و نعویص خدمت بحسی گمی و واقعه نویسی صوبه
 احمد آباد از تعیر دوست گام و امینی آن صوب و مرحمت اسب عراقی و فیل
 سر بر افراخته مرحص گردید و مصحوب او دو اسب عراقی از طویله حاصه نارین
 طلائی میدا کار و طلائی ساده نادره نادره الا تبار عیایب نموده فرستادند و پانصد
 مهر از حراجه ورن مقدس نار حواله شد که یصف به سید خعفر برادر کلان خود که

دیوانی رحمت خان تعمیر میر یحیی

رحمت خان که بمصب هزار و پانصدی دات و چهار صد سوار سربراری
 داشت بمصب دیوانی صوبه و داروئی کرکرامکانه احمد آباد ار تعمیر میر یحیی
 معروض سده دوسب گام یسر معتمد خان نه بخشی گری و واقعه نویسی صوبه
 و اضافه منصب معتمد گردید و نه سید جعفر بن سید حلال بخاری مرحوم
 سحاده نسین حضرت ساه عالم قدس سره پندکهارار روپیہ و خلعب و فیل و سید
 احمد نرادر سید حلال هزار روپیہ و خلعب و ماده فیل مرحمت فرموده نه
 احمد آباد که وطن ایسان بود رخصت فرمودند و معاهد حالوری بخودداری
 و تیولداري پش ار تعمیر میر سمس ولد سید دلیر خان بخودداری و تیولداري
 سرکار کودهرة ار ساق و الاحو بمصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار تاک
 بر افراحب و چون ناساه راده بخوالی ملک جهانویه رسید رمیددار انکا آمده
 مالوم نموده مبلغ پانزده هزار روپیہ نقد و هعب اسب پیشکش نموده در
 رکاب ناساهراده که تاریخ هجدهم شهر شعبان المعظم آن سال داخل بلده شدند
 و تا هعب ماه در احمد آباد ماده بموجب التماس قطب الدین خان یک
 بخیر فیل و ده ستر انعام یافته رخصت سد و کهایکی رمیددار چوال بمعرف
 سید شیخی رجوع شده صامی معتبر عدم تمرد و پیشکش مبلغ ده هزار روپیہ مقرر
 نموده در مکان خود آباد ماند چون دران ایام بمسامع عطمه و حلال حافان
 جهان رسید که بی دویان مکه معظمه راد الله شرفاً و تعظیماً ار فرط علا و گرانی
 عله بعسرت می گذرانند ار انکا که همواره ار رشحات عمام انعام ناساه دریا نوال
 ساحسار امائی و آمال اهالی زورگار سرسبز و شاداب اسب در شانزدهم شهر
 حمدی الثانی سده یک هزار و شصت و چهار حواحه صابطه را عطای
 خلعب سرورار ساخته بحرمین الشریعین رخصت فرمودند بمتصدیل مهمات
 بدر سورت یرلیع شد که تا رسیدن او یک لک روپیہ متاع ناب عرب خریده آمده
 نگاه دارند و بخواحه مذکور حکم شد که ثلث متاع مذکور بشریف مکه و ناب

دشمن حضرت شاه عالم قدس سره که بعد از رحلت پدر دولت ملازم اباقدریس
بیدوخته بود از گجرات شتافته شرف حضور یافت مبلغ پنجاه هزار روپیه بدو
مرحم شد و همدین سال شمس الدین که منصب هزار و پانصدی هزار
و پانصد سوار و قطب الدین که منصب هزار و پانصدی هزار و چار صد سوار
پسران نظر بهادر خویشگی بخدمت فوجداری حونه گدّه و تیولداري
برخی محال آن از تعیر محمد صالح پسر مرزا عیسی ترخان منافی
گشتند *

صوبه داری بادشاهزاده والا گهر محمد

مراد بخش و دیوانی

رحمت خان

چون نادرشاه رانده گرامی نسب محمد مراد بخش حسب الحکم اعلی
از صوبه مالوه بحضور آمده در عرق شهر ربیع الثانی سال هزار و شصت و چهار
دولت ملازم حضرت حاکمان همان اندوخته هزار مهر بدر گذارید و بنای
حلب خاصه و تفویض صاحب صوبگی گجرات از تعیر شایسته حال که
بصوداری مالوه سرمرای یافت سرور شدند و سه هزاری دات بر منصب آن
عالی براد که منصب پانزده هزاری پانزده هزار پنجاه هزار سوار دو اسبه و سه
اسبه ناسد بر نواحند و سوازی پانزده کرور دام طلب منصب یک کرور دام بطریق
انعام مرحمت نمودند که مجموعه ساندده کرور دام باشد و یک لک روپیه از
خرانه عامره رکاب طغر نصاب و رای یک لک روپیه که هنگام طلب از خراجه
عامره مالوه عدایب شده بود عطا فرمودند و حکم شد که یک لک روپیه از خراجه
روصه منوره حضرت مهد علیا و دو لک روپیه بعد از رسیدن احمد آباد از خراجه
انجا بگیرد و مقرر شد که یازده کرور دام حاگیر تنخواه شود و پنج کرور دام ناقلی
نقرار ده ماهه از خراجه عامره بدر سورت نقد می گرفته باشد و دیانت حال
بدیوانی آن نادرشاهزاده والا گوهر منافی گردید *

و پیشکش شایسته خان ناظم صوبه و برخی حواهر و مرمع آلات و درویش نظر
 مقدس معلی گذشت و سید شیخ دمامد سید دلیر خان ناصبه پانصدی صد
 سوار بمصب هراز و پانصدی هراز سوار بموحرداری و تیولداری پرگنه تهران و غیره
 از مصافات سرکار پتن از تعیر دلدار بیگ و شیخ عدد الصمد عمودی بخدم
 بخشی گری و رافعه نویسی صوبه و میر محمد امین بخدمن امینی داع
 سرور گشتند و از روی عاطف از پیشگاه خلافت و جهانانی همراه شیخ
 عدد الصمد دو اسب از طویل حاصه یکی عراقی ناسار طلا و دیگری ترکی
 به شایسته خان ناظم صوبه مرحمت شد و علی چلی سقیر شریف مکه دیر
 مرحص گشت و ده سر اسب به عربی و یکی عراقی که حاط محمد ناصر
 متصدی بدر سورت برای سرکار نادرشاهی خریده بدرگاه والا ارسال داشته بود نظر
 اقدس در آمد از انجمله سر حدگ عربی و کمیاب عراقی نراد پسندیده طبع
 دسوار پسند افتاد بخستین را سر بلند و دویمی به شاه پسند موسوم فرمودند
 و همب خان موحدار دهولقه ناصبه پانصدی دات بمصب هراز و پانصدی
 سرور گشت چون کولیان پرگنه چنوال سر نضاد نر داشته بدیهات پرگنه حویلی
 احمد آباد و پرگنه دهولقه و پرگنه کزی و حبالا وار و غیر حرائی میرساییدند نادر آن
 سایسته خان بآن صوب متوجه شده احراج کهنانچی سرگروه متمران کرده
 رمیدری آنجا را تمام جگمال کراسیه ساند عمله پرگنه دهولقه مقرر نمود از
 عرصه اش حاط محمد ناصر متصدی بدر سورت ندروه عرص سرور خلافت مصیر
 رسد که سلطان محمد خان فرمانروای روم دو القدر آقا را که نادرش صالح پاشا
 وزیر اعظم سلطان ابراهیم پدر او بود بعنوان سفارت روانه آستان خلافت نموده نامه
 مصحوف او فرستاد و از بیست و نهم ماه صفر سال هراز و شصت و چهار به
 بدر سورت رسیده اسب فرمان قدر توانان بحاط محمد ناصر شرف صدور یافت
 که مبلغ درارده هراز روپیه نقد از حرائه عامره آنجا نارساد و دیر معروض اقدس
 گردید که سقیر مذکور بموجب امر فیصر قصد آن دارد که سرعت هرچه تمامتر
 بدرگاه حواتین سجده گاه برسد و سید جعفر ولد سید حلال بخاری مرحوم سجاده

میمنت مانوس بموجب تفصیل مذکور مقرر دادند و بحرکم شد که در نقدیان در پنج سوار که چهارم حصه یک سوار داع اسپ یک سوار داع نمایند و رسد کمی ربع وضع کنند و در ده سوار که چهارم حصه دو نیم سوار اسپ اگر مابین او سه سوار بداع رساند طلب دو نیم سوار تنخواه دهند و رسد نیم سوار ریادتی تن نمایند و اگر دو سوار بداع رساند رسد کمی نیم سوار وضع کنند و در پانزده سوار که چهارم حصه ربع کم چهار سوار اسپ چهار سوار بداع رسانید یا طلب سه سوار و سه ربع تنخواه یابد و اگر سه سوار بداع رساند یک سوار موضوع گردانند دریدولا اراں اگر کمی داع موافق چهارم حصه نصف سوار ناسد یک سوار بداع رساند و در زیاده از نصف بطریق اولی اگر ربع سوار باشد تکلیف داع یک سوار عوض آن مراحم بسوند و در تنخواه حاجت گیر بعل رسد آن مواخذة نمایند و داع تانینان رمیدداران بدستور قدیم بقرار نصف مقرر سندسد و بزریر یزلیع عالم مطیع بسرف صدور پیوست که از احدیان هر که عوض اسپ ترکی یا نوینا تاری بداع رسانده از عوة فروردین ماه سنه ۲۶ بیست و شش تفاوت یابو تاری مطابق مرقوم فی الدیل در طلب احدی مذکور وضع نمایند و اسپ تاری را در عمر صوبحات دهک و احمد آناد و بنگاله و ادیسه و تهته داع نکند انتهی *

تفصیل فی الدیل چون بسیاق مرقوم شده مناسب محل بود بقلم بیامد پنجم شهر ربیع الثانی آن سال حافظ محمد ناصر متصدی بدر سورت بخدمت فوجداری آنجا از تعیر عمر دراز سرور رسد و برای خرج سه بندی مقرر گشت که هر سال هشتاد هزار روپیه نقد نصف از سرکار ناساهی و نصف از سرکار ملکه دوران بیگم صاحبه میگرفته ناسد و همب جان بخدمت فوجداری دهولقه و اصافه منصب سرور گردید علی چلیپی نام که سریف مکه مصحوف او عرصداشتی مشتمل بر ارادت و عقیدت خود با بطق بیب الله و دو اسپ عربی درگاه کنوان حاه فرستاده بود از رسیدن او نه بدر سورت معرص افسد سد متصدیل آنجا حسب الحکم اعلی دو هزار روپیه بطریق انعام اسپیدد و از روانه حضور گشت

معلى رسیده که امرا و مصلداران که عوض حاجیر نقدی می یابند سراسر
داعی تا بیدان آنها بعد وضع تعارف هفت سوار رسد حاجیر دار هشت ماهه
و هفت ماهه و شش ماهه سی روپیه در پنج ماهه بیست و شش روپیه تن می
شود حکم جهان مطالع مطیع شرف صدور پیوست که در هشت ماهه و هفت
ماهه و ششماهه یک سال سراسپی سی روپیه تنخواه نمودن و در پنج ماهه
و چهار ماهه بیست و شش روپیه تن کردن معقول بیست اراک که تنخواه
نقدی از هشت ماهه زیاده بیست و از چهار ماه کم ده مقرر میفرمایم که از عره
مهر شمسی تا آخر اسعددار مد این سال نائین بیستین داع موافق پنجم حصه
مقرر دانسته سراسپی در هشت ماهه سی روپیه و هفت ماهه بیست و هفت
و نیم روپیه و در شش ماهه بیست و پنج روپیه و در پنج ماهه بیست و دو و نیم
روپیه و در چهار ماهه بیست روپیه تنخواه دهند و طلب ایام سابق بصلطه سابق
کنند و از عره فروردین سال بیست و ششم حلوس افعال مالدوس در تنخواه
تعداتیان صوبه کابل و مدهار که داع آنها دستور سابق پنجم حصه بحال ماده
مطابق همین حکم عمل کنند و در عمر ایام چه از ملازمان رکاب نصرت بصاد
و چه تعداتیان دیگر صوبحات که داع آنها بصلطه چهارم حصه حکم شده سر سواری
شرح مسطور تن کند و اگر یکی از بعدیان مذکور از ابتدای عره فروردین ماه
تا مدت بصلطه چهارم حصه داع نکرده است تا بیدان موافق پنجم حصه موجود
داشته باشد تفاوت ما بین خمس و ربع را از ابتدای ماه مذکور از طلب تا
بیدان او وضع نماید و ریادتی اسپان دو اسپه را منظور ندارد و تنخواه نقدی
رکب السلطنت علی مردان خان و امیر الامرا دستور بیستین بصلطه ده ماه
بحال دارند چون سواران رسد حاجیر که در تنخواه طلب دیگر بعدیان موضوع
میگردد و در تنخواه امیر الامرا وضع می شود بخشیشان عظام سواران رسد
حاجیر را بعد نقدی امیر الامرا بر جمعیت موجودیش اضافه حساب نموده
بر طبق آن در دفتر ثبت کنند و صاطه داع تا بدین کل امراء و مصلداران
سوی تعداتیان مدهار از ابتدای عره فروردین سال بیست و ششم حلوس

دوخته را بیر با عرضداشت خود بدرگاه خلایق پناه ارسال داشت و مظنه آن شد که اله وردی خان برخی از تعمقوات با مکتوبی به اله وردی مولار آفاسی والی ایران مصحوب او فرستاده باشد که چنین رقمی حاصل نموده نمایان نگاشته مذکور از پیشگاه خلافت عنایت شد که باز نموده نگویید که فرستادن هدیه و مکتوب نه بیگانه بدون احارت اقدس عنایت با پسدیده بود تغییر منصب و جاگیر تادیب یاف و او ادکار نمود که علام رضا پیشتر بوکر من بود اما متصدیان مهمات بدر سورت یرلیغ روف که اسپان و همگی ما یعرف علام رضا را که مصدر چنین حراتی گشته سرکار صط نمایند و او را مساسل و معلول نفرستند تا مواض کردار سرا داده شود سلطان یار برادر اسعدیار کوکه مخاطب بهمت خان به فوجداری نزوده سرور شد و در سال هزار و سه از روی عرضداشت شایسته خان ناظم صوبه نعرض رسید که حصار بلده احمد آباد مرص طلب است و مدلع بیست هزار روپیة بر آورد خرچ آن شده که دیوان صوبه سرانجام نماید و همدین سال که مطابق سال بیست و هعدهم حلوس همایون بود از پیشگاه خلافت و جهانانی دستور العمل در باب امراء و متصداران که عوض جاگیر نقدی می یافتند بحمیم ممالک محروسه شرف صدور یافت که شرح آن بحکمه مثبت میگردد *

دستور العمل

از قرار یاد داشت واقعۀ روز سه شنبه شهر شعبان المعظم سنه بیست و هعتم حلوس مقدس همایون مواض سال هزار و سص و سه هجری مطابق تیر ماه الهی به رساله موتمن الدوله العالیه معتمد السطرب الهیه لایق العنایات السیه قائل المرام الحلیله صاحب الکمالات الصوره حامع العصایل المعنویه ناظم مناظم ملک و مال ناهج مناهج دولت و افعال گنجور اسرار پادشاهی دانای صمیر مدیر حصوت طل الهی کامل مصالح الجمهور والا عیان مورد العواطف والاحسان حمده الملکی مدار المهایمی علامی مهایمی سعد الله خان بهادر و بونب و افعه نویسی، کمترین ندگان محمد هاشم فلی می گردد که چون نعرض اقدس

و غیرت خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بر احب
و سید محی الدین سعید قیصر روم بعد ملازمت که از حضور رحصب معاودت
دوب همراه حلی سعید احمد که دوازده تهاهی شدن چهار برگشته به بدر سورت
آمده بود بحکمت رسانیدن قنبدیل مرصع عیدین مذکور مامور گشت و متصدیان
بدر سورت برلیع رفت که متاع یک لک روپیه با عرب خریده بدو حواله نماید
تا آئین سلق به مستحقین حرمین الشریعین قسمت نماید و در سال هزار و شصت
و دویم سید علی و سید حلال بخاری مرحوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
چهار صد سوار و حاکم محمد ناصر بنعلایب حلب و تفویض متصدی گری بدر
سورت از تغیر میراثیه اضافه مناهی گشتند و میر شمس نوحرداری و تبولداری
پس سرفزاری یقت

صوبه شایسته خان دفعه ثانی
تغییراتی میو یحیی

هراری منصب سه هراری هزار سوار و ارسال علم و نقاره پایه اعتبار افرو و فراسب
 حان که سابقاً نظارت مشکوی حلال سرور بود چون التماس رخصت حرمین
 الشریعین را دها الله شرفاً و تعظیماً نمود حدیو ایرد سلس دین اساس دعطای
 خلعت و انعام پانصد مهر بر نواخته دستوری دادند و بمتصیان مهمات احمد
 آباد فرمان رسید که تا رسیدن او مدفع یک لک و پنجاه هزار روپیه را متاع ناف
 عرب که عالتاً در حرمین مکرمین ده بیست میشود خریده آماده دارند و مقرر
 فرمودند که ازین حمله متاع پنجاه هزار که با مدافع یک لک روپیه باشد شریف
 مکه رید بن شریف محسن برساند و اسباب پنجاه هزار روپیه سادات و فضلا
 و صلحا و مدیریان مکه معظمه قسم نماید و امتعه پنجاه هزار نافی بعقرا
 و عربا و مساکین مدینه منوره بدهد و ده سراسر کچپی پیشکش عیرت حان
 بحضور رسیده از نظر اقدس گذشت و همدین سال سید محی الدین نام ایلچی
 سلطان محمد حان فرمانروای روم نا نامه وارد بندر سورت شد و این معنی از
 عرمداشف عرب متصدی انکا عرض اقدس رسید خلعت و فرمان رسید محی
 الدین مصحوب گرر بردار مرحمت شد ر متصدی بندر سورت یزلیع رف که ده
 هزار روپیه از حرانه عاصره انکا ناو برساند و بدرگاه روانه نماید و در سال هزار
 و شصت و یکم عیرت حان ناصفه پانصد سوار منصب سه هراری هزار و پانصد
 سوار معتبر گسب و ده سید حسن برادر حور سید حلال نکاری صدر الصدور
 مرحوم که از احمد آباد بدرگاه معلی رفته بود دو هزار روپیه مرحمت شد *

دیوانی میر یحیی از تغیر حافظ

محمد ناصر

در شانزدهم شهر شوال سنه مذکور میر یحیی بخدمت دیوانی و داروغگی
 کرکر اقلان احمد آباد از تغیر حافظ محمد ناصر در خدمت خلعت و فروبی
 منصب در حضور مقرر شده دستوری یاف محمد صالح ولد مرزا عیسی تر حان
 نظم سرکار سوزقه از تغیر پدر که فرمان طلب او بحضور صادر گشته بود سرور گردید

سه ندی ار حرانه عامره احمد آباد نقد تدخواه می سد تدیه و تادیب متمردان و گولیان صوبه چنانچه باید صورت نمی پذیرف و مکرر این معنی ار عرایص حان مذکور نعرض اقدس رسید لهدا نتاریخ بیست و یکم شهر حمادی الثانی سال هزار و پنجاه و شش صوبه مذکور بمهین احترفاک خلایف محمد دارا شکوه نحصور عیایب سد و ده هزار سوار آن والا و در را دو اسپه سه اسپه گردانیده بمصب سی هزاری دات و بیست هزار سوار تمام دو اسپه سه اسپه ممتاز گستند و نامی بیگ را که هزاری دات و چهار صد سوار بمصب داخلی آن نحب بیدار داشب و ار قتل آن نلد مددار مدظم صوبه اله آباد می پرداحب حسب الطلب ار صوبه مذکور آمده سعادت تقبیل آستان جهانداري اندرخته بود نخلع و بیایب صوبه گنکرات ار جانب آن عالی مدر بمصب دو هزاری دات پانصد سوار ار اصل و اعافه و حطاب غیرت حان و اسب و فیل سرررار ساخته رحصب فرمودد و عبط صوبه مالوه ار تعیر ساه نوار حان نه سایسته حان معوص گشب و حکم سد که بعد ار رسیدن غیرت حان ننگرات سایسته حان ندانصوب شتاند غیرت حان بموح حکم اقدس روانه گسته چون سرحد صوبه رسید رمیددار سیروهی آمده ملامی سده ملع یک صد مهر و پانزده هزار روپیه بعنوان پیش کش قبول نموده دبار بعضی مقدمات که موافق او نکرد برحاسته رف و من بعد رمیددار آنجا ندیدن هیچکش ار ناظمان تا بحال بیاءده نالکمله حان مذکور بعد طی مراحل و منازل روز دسره همد هستم شهر رمضان المبارک سده مذکور داخل احمد آباد شد و سایسته حان بتعلقه خود روانه کردید همدین سال احمد سعید که در محرم گذشته نحب رساییدن بتدیل مرصع عذرین نروصه متوره حناب نمری صلی الله علیه و آله و سلم روانه سده بود دبار تدهی سدن چهار نه بعدر سورت معاونت نمود و در سال هزار و شصت سید علی ولد سید حلال صدر الصدور که نحصور رفته بود دداروگی حواهر حانه و مرصع الات و عیایب خلعب مناهي گشب و همدراں سال غیرت حان نایب نادشاه راده که بمصب دو هزار سوار داخلی بود دریدولا در سلک نددهای نادساهی مسلسل گسته و ناصافه

رحیمیر فیل نابرابر بقرة ماده فیل مرسله ناظم ار نظر اقدس گدسب و بعد چندی
 برخی حواهر مرصع آلات و دو فیل حور کلاں کوش که آرا فیل دریائی گوید
 با سار بقرة برسم پیش کش شایسته خان بنظر کیمیا اثر در آمد همدین سال
 بعرض رسید که در بندر کهندیای علی اکثر صفاهائی متصدی بندر مذکور و بندر
 سورت را همدروئی در اثنای گفتگو برحم حمدهر گشت لهدا معر الملک را از
 دیوانی عزل نموده باز دیگر متصدی آن دو بندر گردانیدند و حاوط محمد ناصر
 که راتق و فاتق مهمات سید حلال صدر الصدور مرحوم بود بعروج طالع در سلک
 بندگان مسلسل گشت و عطای خلعت و منصب پانصدی صد سوار و خدمت
 دیوانی صوبه احمد آباد مفتخر گردید و در شهر محرم الحرام سال هزار و پنجاه
 و هشت و مدیدل از سماءه عذر که نون هفتصد توله و بحواهر نمین ترصیع یافته
 بود از تکمله یک داده الماس نقیم یک لک روپیه ارزش داشت همه جهت
 منلع دو لک و پنجاه هزار روپیه صرف آن مدیدل شده بود بجهت ارسال روضه
 منوره حداث ندوی صلی الله علیه و آله و سلم مرتب گشته سید احمد سعید برای
 رسانیدن آنجا در حضور حواله شد و حکم معلی صدر یاف که بدستور سابق متاع
 یک لک روپیه و سبب هزار که نازج بطر نه سحر پیشین ده بیست سده بود
 متصدیان مهمات گجرات خریدده نوی حواله نمایند که در مدیده منوره محتاجان
 و مستحقان قسم نماید و در همین سال برای سعید کاری عمارات دار الخلاف
 شاهجهان آباد آهک سنگ بیتهالی که مخصوص این دیار است بحضور
 بردند *

صوبداري بادشاهزاده والا تبار محمد دارا شکوه و نیابت غیوت خان و دیوانی حافظ محمد ناصر و میو یکیمی

چون شایسته خان نواحودیکه بمنصب پنج هزارى سوار دو اسپه سه اسپه
 مدهی بود و سوای آن منلع پنج اک روپیه هر سال بجهت علوفه سه هزار سوار

بصره راه احلاص کسوده چنانچه معز الملک اسپانی از دسل عدیه که حقیقت آن
 سابق نگاشته آمد بواسطه او بدست آورده بود بدین آن سابقاً حکم فساد
 صادر گشته که در بهر ساندن اسپان عربی قابل سواری خاصه فراوان حد و جهد
 بتقدیم رساند که بعدایب بادشاهانه نوازش خواهد یافت او نامداد طالع و اسعاد
 نخب درین سال حیول عربی بهمرسانیده بدرگاه آسمان حاه آورد ازان میان اسپ
 کمد رنگ که علی اکثر بمساعی موفوره و ارسال تسوفات از پاشای مذکور گرفته
 بود بسندیده طبع دشوار پسند حافان جهانیان افتاد و نه لعل بی بها موسوم شد
 و سرطویه همگی اسپان عربی خاصه گردید و بران مقدس رب که بعد از
 اورنگ آرائی چنین اسپ عربی داخل اصطبل معلی شده بهای این شش
 اسپ بیست و پنجهزار روپیه مقرر شد فیمب لعل بی بها پانزده هزار و پنج دیگر
 ده هزار و علی اکثر ازان رو که سوداگر اسپ و در شهاب اسپ و حواهر و موف
 دارد و یحتمل که خدمت بدر تأئین شایسته بتقدیم رساند بخلع و منصب
 پانصدی سه صد سوار سرفراز شده بصط نذر داری سورت و کهنایب رخص
 یاب و از تعیناتیان صوبه سید شیخن بمنصب هزار دات و بهصد سوار از اصل
 و اصفه سرفراز شد و خدمت موحرداری برده سلطان یار و اسعدیار پسران هم
 حان معوض گشت و منصب سلطان یار هزار دات هزار سوار از اصل و اصفه
 مقرر شد و اسعدیار بیر ناصفه منصب معتخر گردید و در سال هزار و پنجاه
 و هفتم سیادت پناه سید حلال بخاری صدر الصدور دار السطی لاهور برحمت
 ایردی پیوس سید موسی و سید علی پسران آن مرحوم را که همراه بودند مراجع
 بادشاهی شامل حال گشته بوجه معسیت معین مقرر ساخته بموجب رخص
 روانه گجرات شدند که در انجا با اتفاق برادر بزرگ که سجاده بسین اسپ بدعی
 از دیاد عمرو دولت اند مدت اشتغال دارند و مرزا دوسم کام ولد معتمد حان
 بمرحمت خلعت بخشی گری و رافعه نویسی صوبه و اصفه منصب نوازش
 یاب بدستور سابق نکال گشته آمد و از اصل و اصفه سید حسن ولد سید دلیر
 حان از تعیناتیان صوبه بمنصب هزار دات و بهصد سوار معتخر گشت و یک

همه باشندگان آنجا بدان فایل اند و در دیار دکن اکثر اعیانه و غیره این مذهب را دارند چون این معنی بعرض نادرشاه راده رسید حکم نا حراج بلد فرمودند و آنها در رستم ناع که در حب ساهی ناع بود نعوم روانگی پیش فرود آمدند بقنوی علمای آن وب که این جماعه را که بر طریق صالک و حاده حبال و موجب گمراهی عوام الناس اند بشاهراه هدایب دلالت کردن و توبه و انابت فرمودن لازم چون این معنی صورت پدیدیرف جمعی از فوج بدانر تهدید آنها تعین شد چنانچه آنها از ناع مذکور بر آمده بمقارله و مقارله پیش آمدند و کشته شدن را فور اعظم انکاشته یگان یگان مبارزتها نموده بر خاک هلاک افتادند و مردم بسیاری از فوج درین معرکه کشته شدند و در شهر سعدان العظم که رانابت عالیست نادرشاهی بدار الملک کابل مقامات داشتند یرلیع طاب گوهر سلطنت پادشاه راده نه آستان خلایف شرف صدور پیوس *

صوبداری شایسته خان و دیوانی معز الملک و حافظ ناصر

چون یرلیع طلب نعم نادرشاه راده عالی نسب صادر شد نه سایسته خان که بصط صوبه مالوه می پرداخت عرۀ سعدان المعظم سال یک هزار و پندجاه و سس در حضور اقدس صوبداری گجرات تعویص یافت و هزار سوار از مدصب او در اسپه سه اسپه که مدصب پدخ هزاری پدخ هزار سوار باشد معور گردید سایسته خان متوجهه گجرات سده بعد طی مراحل و قطع مدارل بتاریخ پدخم شهرشوال المکرم سال مذکور داخل بلده گسته نتمشیب امور نظامت پرداخت همدران آوان علی اکثر نارگان بتعیل آستان عرش مکان تارک افتخار بر افراخته شش اسب عربی از نظر اکسیر انر گذراید و او پسر حاحی کمال صفاهایی اسب که در سال بیس و یکم خلوس حصرت حب مکان بعدوان تحاربت بددرستان آمده در بدر کهندایب افامد نمود و چهاری چند ترتیب داده نه تحاربت می پرداخت و چهارات او در بصره و دیگر بدار آمد و شد داشتند نه علی پاسا حاکم

ناساها راده اورنگ زیب بهادر تعویض یابست مرحمت خلعت خاصه نا نادری
 و دو اسب از طویله خاصه نارین طلائی میدکار و زین طلائی ساده و فیل از حلقه
 خاصه نابراق نقره و محمد سلطان و محمد معظم پسران آن والا گهر را بعدایب
 دو فیل حور سرفراز ساخته مرحض گردانیدند چنانچه ناساها راده متوجهه این
 صوب سده بتاریخ عره شهر ربیع الاول سال یک هزار و پندجاه و پنج روز جمعه بعد
 ادای نماز و استماع خطبه طینه داخل شدند و محمد طاهر آصف حانی از تعیر
 دوسب کام بخدمت بحسی گری و واقع نویسی صوبه سرفراز سده رسید و در
 سال هزار و پندجاه و شش چون ناساها راده عالمیان بنابر بدو سب و تقیه
 متمردان صوبه حمعی کبیر نوکر فرموده به تعطیم و تسبیق صوبه متوجهه شدند
 و هر چه زیاده بر محل سده بود و این معنی بعرض اقدس رسید لهذا از حمله
 سواران منصب آن والا گهر هزار سوار دیگر دو اسبه سه اسبه فرمودند که منصب
 آن والا بتار پانزده هزاری دات ده هزار سوار هفت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه
 مقرر شد و سید حلال بخاری صدر الصدور با صافه پانصد سوار منصب شش هزاری
 هزار و پانصد سوار در حضور بلند پایگی یابست در همین سال بعرض اسرف اعلی
 رسید که فیلدار خان که نامر اقدس نا ملازمان عره ناصیه خلافت ناساها راده
 برای صید فیل به دو حدو چاباندر رفته بود هفتاد و سه رنجیر فیل از بر و ماده
 صید نمود و در ایام صوداری آن والا گهر دین پرور نتخانه چنتامس واقع پهلوی
 سرس پور که ستیداس حوهری ساخته بود آنار بتکده را بموجب فرموده ناساها راده
 بر طرف ساخته علامات مسحد مرتب شده و نه مسحد قوت الاسلام موسوم
 گردید از نقل کهن سالان و العهده علی الرای مسموع سد که قتل سید راحو که
 اکنون به راحو شهید مشهور و معروف اسب در ایام صوداری و نامر ناساها راده به
 عمل آمده معصل این محمل ان که سید راحو نا حمعی از رفقا وارد احمد آباد
 شد و در سرکار ناساها راده نوکر گشت اگرچه در فروع و اصول حمعی المذهب
 بود اما اعتقاد آنها آنکه حضرت امام مهدی موعود آمد و رف و معتقدان این
 مذهب را مهدودیه گویند درین رف برد پالن پور مضاف سرکار پتن اکثری بلکه

و پنجاه و چهار نقاره دودمان ولایت سید حلال بخاری صدر الصدور بعرض اقدس رسانید که مو سویخان صدر الصدور معزول جمعی غیر مستحق را بی آنکه احوال آنها بعرض حکام بارگاه خلافت برساند مدد معاش و وطیعه داده بعضی نعمان لداسی و ارامی مدد معاش و وطایف متصرف اند ندانان حکم معالی صدور پیوست که محصول یک فصل مدد ممالک محروسه را حواله در حاله شریعه باشد و حواله در قبول امرا و منصبداران سوای سیور علالت مردم رو سلس حای ثالث نگاه داشته بعد ظهور اسناد و استحقاق نارباب احتیاج حواله نماید و ناین مصومند مناشیر و صا تاثر بمطام جمیع صونه حات سرف صدور یاف و ار کومکیان صونه گجرات سدل سنگه ولد راحه سورج سنگه ناصافه بانصدي و دیوستان سوار که ناصل و اصافه هرا و پانصدی دات و هرا و دیوستان سوار ناسد سوار شد و سید جعفر حلف سید حلال صدر الصدور که بصورت انور روانه شده بود شرف اندوز ملایم گشته بمرحم حلب و فیل و انعام سه هرا رویه معتکر شده رخصت انصراف گجرات یاف و همدین سال میر شمس فوحدار پشی عطای نقاره سربلند گردید و عنایب الله و مررا عیسی ترخان ناظم صونه فوحدار حوناگده عنایب علم رتنه نلندی یاف سرکار ندر سورت را که سه کزور دام دارد و دوارده ماهه آن هفت لک و پنجاه هرا رویه میشود نا ندر آن که یک کزور دام اسب و دوارده ماهه آن دو لک و پنجاه هرا رویه و حاصلش درین ایام بواسطه آمد کثرت تجار از اطراف و اکناف و درازی و نکار پنج لک رویه که مجموعه چهار کزور دام نشد نه انعام مهد علیا پادشاه بیگم مرحم شد *

صوبداری محمد اوزنگ زیب بادشاهزاده

بهادر و دیوانی معز الملک

بیست و نهم سهر دیحکه سال هرا و پنجاه و چهار در حین توحه حافل گیتی ستان بحب سیر و شکار صونه کشمیر حب نظیر در مقام نالم صونه داری نظم و نسق گجرات از تعیر مررا عیسی ترخان نا کلیل سلطنت و جهانداری

داشتعال امور صونه و استمال رعایا پرداخته در پرگناه عمل عله بخشی که
 اصطلاح این ملک بهاگ نتایج گویند فرار داد و در اندک فرصتی ملک معموری
 آورد و همدران ایام نمر را عیسی تر حان مصحوف پسرش محمد صالح که شرف
 اندر حضور لامع العور بود فیل از حلقه خاصه مرحمت شد که رفته نرساند و سید
 حلال بخاری پنج هزار روپیه انعام یافت و در همین سال مدکور که لباس
 سب او بطور حسب مسطرر اسب بر صمیر صواف پذیر حضرت حاقانی چنانچه
 باید پرتو ظهور او کند آن سید حسب را در ساک ملتزمان عتبه حاه و حلال که
 مطرح انوار اقبال اسب مسلسل گردانیدند و نکرامت قبول خاطر حورشید مآثر
 بادشاه قدردان از قرب بساط اقدس که مقصد معدلان معصود صاحب دنان اسب
 پهره تمام گرفت دولتی که در حریده تقدیر باسم او مرسوم بود رو نه ظهور بهاد و نه
 التماس سد مدبور سجاده شیدی ودوه اولیا حضرت شاه عالم قدس سوره نمین
 حلف او سید جعفر که بحلیه فصیل و صلاح آراسته بود عنایب شد و مدصب
 حلیل القدر صدارت کل سواد اعظم هندوستان ناو تعویض یافت و عنایب حلف
 خاصه و مدصب چهار هزاری هفتصد سوار و اسب نابراق طلاء و فیل از حلقه
 خاصه و انعام سی هزار روپیه نقد معتخر و مناهی گردید * * نیت *

وجود مردم دانا مثال زر طلا سب که هر کجا که رود قدر و قیمتش دادند
 و در عره شهر ربیع الاول سال یک هزار و پنجاه و سه معر الملک که مدصب
 هزاری صد سوار سرفراری داشت بخلع و خدمت دیوانی صونه و عطای
 ماده فیل از تعیر میر محمد صابر معتخر گشته رخصت این صوف یافت و مرزا
 دوستگام ولد معتمد خان عنایب حلف بخشیکری صونه سرفراز سده آمد
 مصحوف او نمر را عیسی تر حان ناظم صونه حلف و اسب از طویل خاصه
 نابراق طلا مرحمت گشت و همدین سال حم فلی متصدی بدر سورت ناستان
 معلی رسیده حیول عربی و عراقی نا لختی از حواهر و دیگر نوادر که نه بدر
 مدکور بحب سرکار والا حریده بود بطر انور در آورد از آن میان یک اسب
 کمب عربی قبول طبع اشرف افتاد و تمام عیار نامور گردید و در سال هزار

نقل فرمان قدسی بنام اعظم خان آنکه

سیادت و نقابت پناه بحاکم و سعوت دستگاه رکن السلطنت القاهرة
عند الخلافة العاصرة وارس مصمار سخاوت و مردانگی سابق میدان شهباز
و مردانگی مرید مرشد پرست تمام احلاص و دوی درست اعتقاد با احتصاص
قابل عنایب پادشاهی لایق توجیهات شاهنشاهی مورد عنایات حریمه مهبط
اعطاف حلیله خان سعادت دشن اعظم خان بملاطفت نادرشاهانه سرور گشته
دادند که چون پیوسته حرانی ملک گنجرات و رعیت و پیرداحتن آن عمدة الملک
نعرض اقدس اشرف اعلی میرسید و مکرز او را برعیت پروری و آبادان کاری
ارشاد فرمودند بطر بر گوش ادعان که درباره آن عمدة الملک رکن السلطنت به فعلی
آید مترصد بودیم که این معنی از آن رکن السلطنت بطور میرسد از خود توفیق
یافت و آن ملک را حراب ترساح و کار را بحائی رسانیده که اگر نتدارک
بپردازیم دیگر اصلاح ممکن نباشد بدترین بر آن ملک و اهل آن ملک ترحم
فرموده صاحب صریکی آن ملک را به امارت پناه سراوار اطف و احسان مررا
عیسی تر حال که ملک سورنپه حراب را بحسن سلوک و رعیت پروری آباد
ساخته بود انتداء حریف یوب نیل مرحمت نمودیم مررا مذکور که داخل
احمد آباد شود صوبه را تسلیم مشار الیه نموده خود عازم درگاه عرش اشتباه گردد
و در عهده دانسته تحلف و انکراف بوزر تحریر دوازد هم شهر محرم الحرام سده
پانزدهم جلوس مدارک موافق سده یکپهرا و پنجاه و در بدائر اشاره قدسی که
ناحمعیت شایسته بیخدرانه ناحمد آباد رسیده فرمان را ناعظم خان رساننده عازم
ملازم گرداند و خود به بدرست صوبه پرداخته مرهم تسلی و مراحم بر
حراحت ستمدیدگان گنجرات دهد بموجب حکم اقدس مررا مذکور ناحمعیت
شایان از حوضه گدازه کوچهای متواتر به احمدان رسیده و از گرد راه بیاسوده در
قلعه ارک رفته ناعظم خان ملافی سد و فرمان معلی رسانید اعظم خان که بود
این صوبه موافق مزاج او بدود فی العز انگشفت قبول فرموده نهاده سمعنا
و اطعنا گویان صوبه را حواله نموده نعرم آستان نوسی بر آمد مررا عیسی تر حال

مأمور دواخی شهر اند اما بحال رعایا تنگ نمی پرداختند چنانچه اکثری فراری
سده در آمده بعد از پناه زمینداران گرفته بودند و در سرخ و جوش کسی اعظم حان
نه توانگر اساره دادن رفته اما بدین تقرب او کسی را یاری عرص و نظم
در بارگاه عدالت نمود و روز بروز صوبه رو به ویرانی نهاد گویند که سلاسه
حاندان بدو سید حلال بخاری که همداران ایام ناریا حضور سده بودند حسنه
لله و چون وطن مالوف ایسان بود برخی از احوال گجرات بعرض اقدس رسانیدند
لهذا مرزا عیسی ترخان حاکم او لکهنه سورتنه که با رعایای آنجا سلوک پسندیده
نمود و آن ملک را که در روز سخرانی آورده بود معموره ساخته به صوبه داری
گجرات مقرر شد *

صوبه داری مرزا عیسی ترخان و دیوانی میر صابر و معز الملک

از کهن سالان ثقات که از بیگان خود نقل نمودند استماع یافت که از ملاحظه
مدرک و رتبه و نسب با پادشاه راده محمد شجاع بهادر کسی را حد نالش
تعنی اعظم حان نمود این معنی بدریعه سیادت پناه سید حلال بخاری بعرض
رسید لهذا چهارم شهر محرم الحرام سال هزار و پنجاه و دو از تعین اعظم حان صوبه
گجرات مرزا عیسی ترخان که نظم و نسق سرکار سورتنه می پرداختند مرحوم
شد و از حمله سواران منصوب مرزا دو هزار و پانصد سوار دو اسپه مقرر گشت که
از اصل و اضافه بمنصب پندهراری ذات پنج هزار سوار دو هزار سوار پانصد سوار دو
اسپه و سه اسپه باشد سرانجام گردید و صط سرکار سورتنه بعد از آنکه الله ولد مومی الیه
تعویص یافت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و محمد صالح
یسر دوم او بمنصب هزار سوار سرکاری یافتند پادشاه روشن صدر آگاه دل که
مبادا به سبب استماع خبر تعینی صوبه از اعظم حان بیش از پیش ستم و تعنی
عاید حال رعایا وزیر دستان شود شقه خاص مرزا عیسی ترخان با فرمان طلب
حضور باعظم حان شرف صدور یافت چنانچه نقل فرمان اندراج یافته *

روپیه از فروشده و یک روپیه خریدار دلالان می گیرند و کلی می شود معاینه حکم والا صادر شد که یک روپیه دیده و دانسته دلالان معاف فرمودیم و یک روپیه از قرار واقع بخالصه شریعه عطف نمایند درین ماده حسب الحکم بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که در صوبه گجرات احمد آباد و بندر سورت و بندر که نمایند از تزیج ورود حکم معالی از دفتر حوشریال و غیره تحقیق نموده باز یافت نمایند از حواهری سرپرد که بعد وضع کسور منافع هشتاد و نه روپیه برستی می شود و یک روپیه شاهی ای و بدین موجب بر مرجان و کهریا و مروارید و فی می گرفته باشند و همدرین سال پیشکش میر شمش تیلدار برده یک ویل و نه راس اسب بطور اقدس در آمد و حم ولی از تعمیر معر الملک حکومت بندر سورت مناهی گشته رسید چون معر الملک پیش از تعمیری حدود بحکم اسراف اقدس حمعی را که ششاسانی اسپ معروف بودند در چهار سرکار والا نه نصره و احسا و دیه اما کلی که منشاء حیول برق بهاد اسپ فرستاده بود و بپیر تحار ثروت معد که در بندر سورت اقامت داشتند و گماشتهای آنها ناظران و اکفاف آمد و شد می نمایند مقرر نموده بود که نکسل حویدا بر نگارند که در عربستان و هر جا اسپ حوت بخردند بدست بیاید بخرد آن حماعه درین سال هفتاد و یک اسپ عربی از امکنه مذکور بمنفع یک لک روپیه انتیاع نموده نه بندر سورت آوردند از آن میان سرحدگ اسپیی بود از اسپان علی پاشا حاکم نصره از نسل عدنان که وصف آن سمع اقدس رسیده بود که آرداده هزار روپیه خریداری می شد و علی پاشا راضی نمی گشت درینولا علی اکثر سوداگر که او نه اساره معر الملک متعمدی را فرستاده نه دوازه هزار روپیه خریده بود و چون معر الملک اسپانرا درگاه فرستاده هشتم رجب آن سال از نظر اقدس گذشت و آن اسپ را نه نادرشاه پسند موسوم فرموده سر طویله اسپان حاصه گردانیدند و پانزده هزار روپیه در وجه قیام آن مرحوم شد و در سال هزار و پنجاه و یک هرچند که اعظم حان صط متمران و تادیب معسدان کولیان از فرار واقع نموده بود و چندین قلععات مستحکم سرکوب آنها ساخته نتحصیص بر کنار دریای واترک که مسکن کولیان

tarikhema.ir

و پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه معتخر گردید و عیایب الله پسر کلان او بمصعب
 هزاری دات و پانصد سوار از اصل و اصفه سرورای یاف و نه اعظم حان ناظم
 صوبه دو اسب از طویل حاصه نازین طلاء و فیل از حله حاصه مصحوب میر
 حلیل و میر اسحق پسرانش که آنها بپرنعمایب اسب برنواخته شدند از
 حضور مرحوم شد که بکان مذکور برسانند و همدین سال پیش کش مرزا
 عیسی تر حان چهل راس اسب کچه‌ی که از حوبه گده ارسال داشته بود بدطر
 اندر گدسب و در سده یک هزار و پندکاهم پیش کش اعظم حان ناظم صوبه
 نکواهر و اقمشه و سی راس اسب که بحضور فرستاده بود بدطر مقدس در آمد
 چون اعظم حان اکثر بکب بدوسب و تادیب متمردان در ایام نارش در
 حدود بعیده سر برده معسداں آن نواحی را سرا می رسانید و کولیان را بپایب
 عاخر و ربون حال ساخته بود و در هر جا که معسب دانسب فلعلجات مستحکم
 ندا نموده تهابکاف می گداش و از نسکه در مکابهای مسکن کولیان مقامات
 نموده مرروعات و اسکار آنها را پایمال می صاحب و جنگل بری می نمود که
 تا حال تحریر در افواه والسده حواص و عوام این دیار نه اعظم اوردی که دیمک
 بپز گویند یعنی ارضه که در هر جا بهمرسد حرابی حاصلات و غیره می نماید او
 بپز می نمود اشتهاار دارد چندانچه از حالور متعلقه صوبه احمد آباد و تا انتهای
 کانهیار که نثور حام بهاره و ساحل دریای شور پیوسته اسب هیچ معسبی را
 محال نماد که دسب تطاول و تعدی برصععی دراز کند و سعار و تجار نه
 طمانسب خاطر راه نوردی فرا پیس گرفتند *

فوج کشی نمودن اعظم خان بر جام زمیندار

نوا نگر و گرفتن پیش کش و بر

انداختن دار الضرب آنجا

اران رو که در حکومت اعظم حان از مرربان حام اطاعتی که زمینداران را ناید
 نمود نعل بیامده بود اعظم حان نعریم تادیب او بر آمد چون هعب گروهی

رحص گجرات فرمودند و نراویه نشیدان گجرات شش صد اشرفی مصحوب سید مذکور مرحوم شد و در شهر رمضان سده مذکور پیش کش مرزا عیسی تر حان پانزده اسب کچپی که از حونه گده فرستاده بود از نظر اقدس گذشت و درین سال اعظم حان ناظم صوبه نا تمام عمارت سرای واقعه متصل دروازه نقار حانه ولعه ارک که آن پیر از ندای اوس نمود چنانچه تاریخ عمارت سرای ازین باب مفهوم می شود *

* بیب *

ر هاتف سال تاریخش چو حستم ندا آمد مکان حیر و احسان

دیوانی میر محمد صابر از تغیر رعایت خان

و در سال هزار و چهل و هشتم میر محمد صابر که بخشی و وایع نویس صوبه بود بمخدم دیوانی صوبه از تغیر رعایت خان و فروری منصب معتبر گشت و بمکومت بدر سورت از تغیر حکیم مسیح الرمان معر الملک سرور سده آمد و از ندای حضرت شاه عالم اقدس سره سید حلال بخاری حسب الطلب حضرت ظل سدکانی که از احمد آباد روانه سده بود بنایه سریر عالی رسید احرار سعادت ملازم نموده نعطای پانصد اشرفی سرور سد و همدین سال چون صیه ستوده سیر اعظم حان برای نادر شاه راده محمد شجاع بهادر خطه شده بود اعظم حان او را نوالده و برادرانش میر حلیل و میر اسحق بدرگاه معلی فرستاده بود بیستم شهر سوال سده مذکور بمصور رسید و بموجب حکم اقدس در نگاله حسن از دواج بطهور آمد و بیز حکم شد که بعد از دواج حکسته میر اسحق نا والده برد پدر بگجرات رود و در حسن نوروری آن سال نه ثمر شکره دعوت سید حلال بخاری که بمصور اسرف بوده هزار روپیه انعام مرحوم گشت و در شب میلاد حداد مصطفوی سه هزار روپیه دیگر به سید معر الیه عدایب شد و از وایع گجرات چون حذر ارتحال سرور حان موحدار پثن نعرض رسید پسران او ناصافه و مناصب و دیگر عواطف نادرشاهی نوارش یافتند و در سال هزار و چهل و بهم سید حلال بخاری را پنچ هزار روپیه راه حرچ عدایب سده رحص گجرات یافتند و مرزا عیسی تر حان موحدار سورته ناصافه هزار سوار بمنصب پدبهراری دات

کولی مذکور شده از مسکن او را اخراج ساخت کهانگی از سطوت افواج گریخته
 بموضع چهارم عمله برگده کهرا لو معه فدایل رفته اقامت گزید اعظم حان ددانصوب
 متوجه سد چون کهانگی خلاصی خود را بهیچ وجهه ندید و معرفی نداشت
 بوقت شب از خود آمده رجوع شد و مال معروقه را بکدسه خاطر دسان نموده
 بعل ضامن عدم تمرد داده مبلغ ده هزار روپیه پیش کش قبول نمود اراجا که
 نمونه گجرات کان شوریده سران فساد براد و مکان فتنه گران شورش بهاد است
 اعظم حان استیصال شغارت پیشگان کانهی و کولی که از صلابت و بیخردی
 نره ربی و دردی همواره به رعایا ادیب مرساییدند و در حرانی و ویرانی ولایت
 می کوشیدند داخل بلده احمد آباد نه شده بتادیت آنها و دیگر سرانان این
 دیار پرداخت حصوعا در برگده بهیل نزدیک ماندند که محال کولیان بیستر است
 در قلعه محکم بنا نمود یکی را به اعظم آباد و دومی را به حایل آباد بمواسم
 نام پسرش موسوم گردانید و در کانهیاوار در موضع چورا رانپور که درمیان اوطان
 و محل عمور کانهیان است قلعه متیدی و دیگر عمارت مرتب گردانید آن مقام
 را شاه پور نامید در سال هزار و چهل و ششم آقا فاضل مخاطب فاضل حان
 که سانی دیوان صوبه بود درین آوان به موحرداری برده می پرداختن فرمان
 طلب بحضور شتافته شرف اندوز ملازم گشته خلعت و اسب از طویله
 حاصه نارین طالع برساله پادشاه راده محمداورنگ ریب بهادر سر بلندی یافت
 و در سال هزار و چهل و هفت بمحمله مبلغ پنج لکبه روپیه که ندر و حیراب
 معملی مکه معظمه و مدینه طیده بود سب هزار روپیه مصحوب حکم ادو
 اقسام مخاطب بحکیم الممالک که احارت ریاب امکده شریعه یافته بود مرحمت
 گشت و بمتصدیان مهام صوبه گجرات یرلیع شد که بصواندید حکم آن وجهه را
 متاع ناب عرب خریده ناو بفرستند چنانچه بعمل آمد و سید الهداد به قلعه
 داری ندر سورب تعین شد و همدرین سال دسلاله دودمان اصطفا سید حلال
 حلف الصدق سید محمدا گجراتی از بنابر حضرت شاه عالم قدس سره ده هزار
 روپیه از حضور انور به سید و دو پسران ایشان فرچی و دستار و شال عنایب نموده

حریده بود مدطر اقدس در آورد و بدرجه قبول رسید از انجمله دو اسپ یکی نور و دیگری طرق که در حسن مدطر و بیکوئی لون و مناسبت اعصابا تیرگامی و باد حرامی و راهم داشتند در طویله خاصه داخل گشته نخستین به نادرشاه پسرده و دویمی تمام عیار موسوم گردید و حکیم را بعدایب خلعت و منصب سه هزاری دات و پانصد سوار بدستور سائق و فیل و بیس و پنج هزار روپیة نقد و حکومت سرکار بدر سورت از تعیر معر الملک بلند پایگی بخشید و سرکار سورتبه به قبول مررا عیسی ترخان که دران وقت بدان نارسائی حاکمان رو به ویرانی آورده مرحمت شد و ناصبه هزاره هزار سوار دو اسپه سه اسپه ناسد سر بر افراحت چون در شهر دیکهه دات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه ناسد سر بر افراحت چون در شهر دیکهه بهمان سال صوبه از تعیر سیف خان به اعظم خان مقرر شده اسب و در سده یکهزار و پنجاه هجری واقعه سیف خان در احمد آباد روی داده چنانچه در حوالی مررا حصرت شاه عالم قدس سره که در آنجا معتقد بودند مدفون گشته ساید بعد تعیری در احمد آباد تا هنگام رحلت توقف ورزیده ناسد عمارت ایوان بزرگ مسمی به حمام خانه حادب نالی سر مرار مذکور و تدهیب اندرون قند گندد از آثار سیف خان اسب صاحب سخنی سیف خان مرده تاریخ فوت او یافته *

صوبداری اعظم خان و دیوانی رعایت خان و میر صابو

چون در عمل سیف خان کاهمچی کولی جدوال مال دیوپاریان را عارت نموده و متمردان دیگر هم سرسورزش و فساد برداشته بودند و این معنی از روی وقایع احمد آباد به عرص مقدس رسد نتاریخ چهارم شهر دی حکه الکرام سال هزار و چهل و پنج اعظم خان را که بمنصب شش هزاره دات و شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفزاری ناسب بعدایب خلعت خاصه و اسپ نارین طلاء و فیل و صودری احمد آباد از تعیر سیف خان بوارش فرموده دستوری یاب چون بمحل سیده پور سرکار پاش چهل گروهی احمداناد رسید دیوپاریان مستعانی سدد لهدا اعظم خان پیس از داخل سدن احمداناد متوجهه تدفیه و تادیب

صوبداری سپه دار خان و دیوانی رعایت خان

در روز عالم افروز موافق بیست و یکم شهر رمضان المبارک سال هرات و چهل و سه سپه دار خان که بمنصب پنجهراری دات و پنج هرات سوار دو اسپه و سه سپه سرور بود بعدایب حلب حاصه و اسپ نارین مطلا و فیل و صوبداری گکرات از تعیر نافر خان نجم ثانی بلند پایگی و رخصت صوبه یافد در او احرسنه مذکور رسیده به بندر سب بطن و بسو صوبه پرداخت و در روز نوروز سال هرات و چهل و چهار اسپک محمل رربع که در کارخانه سرکار والا در احمد آباد که همدردان و صنعت گران گکرات انواع صنایع در آن بکار برده بودند و به یک لک روپیه مهیا گشته بود و سایدانهای محمل رربع ستونهای طلا و نقره بحصور ارسال داشته بودند در آن حسن نوروزی در پیش ایوان ربیع البیان دولتخانه حاص مقام بر افراخته شد و همدردان نوروز بر تخت طاووسی که بمنبع یک کرور روپیه که سیصد و سی هرات تومان عراوی بر آمده بود حلوس فرمودند و همدردان سال سپه دار خان باطم صوبه اسپک محمل رربع ناسیمین ستونهای طلا اندود که قریب یک لکبه روپیه مهیا ساخته بود بطریق پیش کش بدرگاه آسمان حاه فرستاده بطر انور گذشت *

صوبداری سیف خان و دیوانی رعایت خان

پانزدهم شهر صفر المظفر سنه یک هرات و چهل و پنج سیف خان که بمنصب چهارهراری دات و چهار هرات سوار سروراری داشت صوبداری گکرات از تعیر سپه دار خان در حصور اشرف مقرر شد و بعدایب اسپ نارین طلا و فیل و هریکی از سلطان بطر برادر سیف خان و یحیی پسرش بمنصب هراری دات و سه صد سوار از اصل اصافه بر نواخته بهراهی اورخصت یافته و در همین سال حکیم مسیح الرمان که دربارت حرمین الشریعین رفته نراه بصره مراجعت نموده بود و اراحا به بندر لاهری رسیده روانه درگاه والا شد ناستیلام عتبه جلال نصیه بعب بر افراحت و چهل اسپ عربی که در بصره و نواحی آن برای پیش کش

[illegible]

بین خان

درم باقرخان بحکم ثانی که بمص
 ایش ناپسراں خود ار اودیسه آمده
 نیمی برسیدل بدر و حواهر و مرص
 بیه ناسد نظری پیش کش
 بیت فیل و حلع و اسپ
 مهمات نظم و نسق پرداخت
 س و چهل راس اسپ
 موره داری او واضح ده

صوبداری اسلام خان و دیوانی خواجه جهان
 و رخصت خواجه مذکور بحج بیت الله
 و مقرر شدن دیوانی به آقا افضل
 مخاطب به فاضل خان

چون حذر ارتحال شیر خان معروض درگاه آسمان حال گشت اسلام خان
 حاکم مستقر التلاک اکثر آباد را ناظم گجرات گردانیده منصب او از اصل و اضافه
 بدکهراری دات و چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر فرموده خلعت
 حاضه و اسپ از طویله حاضه نابراق طلا و فیل از حلقه حاضه برای او فرستادند
 او بموجب حکم اقدس شتافته در او احر سال هزار و چهارم رسیده بنظم
 و نسق مهمات پرداخت و شمدراں سال بعضی حواهر و مرصع آلات و نه راس
 اسپ کچھی و چند رربع عراق و برخی اقمشه گجرات را که بطریق پیش
 کش بدرگاه والا فرستاده بود از نظر اقدس گذشت و اضافه هزار سوار منصب
 بدکهراری و پنج هزار دو اسپه و سه اسپه سر بلندی یاب و سرور خان چغتائی
 از متعینان صوبه نا پسران شرف ملازم رسیده بخلعت نوارش یافته بگجرات
 مرخص گشت و در سال هزار و چهل و یکم حواحه جهان دیوان صوبه التماس
 دستوری زیارت حرمین الشریعین بدرگاه معلی نمود و درجه پدیرائی یاب چون
 از افراتن پای اورنگ جهاننای بدر فرموده بودند که پنج لک روپیه نه اهل
 احتیاج حرمین شریعین ارسال فرماید بمتصدیان مهمام صوبه گجرات فرمان صادر
 شد که در احمد آباد و بندر سورت دو لکبه و چهل هزار روپیه را متاعی که دران
 مکان خرید و فروخت میشود انتیاع نموده بخواجه جهان که نه دیاب و قدم
 خدمت موصوف اسب حواله نمایند که بعد از فروخت ربح و سرماییه را ناتفاق
 حکیم مسیح الرمان که بیر رخصت کعبه یافته بود نه بیارمندان آن نفعه روعیه
 رسانند *

گوشش سگ بجای گوشش بر و استخوان آش کرده اموات نا آرد آمیخته
 معروف رتب چنانچه بعد از ظهور این معنی فرورشدگان به سیلس رسیدند
 انعام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشش یکدیگر کردند و از بسیاری
 حان سپردگان طریق بر اهل تردد و تنگ شد و احدی تنها از بیم هلاکی که
 حمعی دو چار شده گوشش را بر نایید از ما من خود حرکت نمی کرد و هر
 که پس از حاکمیدن بسیار تا اهل موعود مهلب یاست و بیرونی ده نوردی در
 خود دید نقریات و قصصات ممالک دیگر انتقال نمود و درین ولایت که نه آبادی
 مسهور و معروف است شهر معموزی نماد و این نلای شدید و باهای گذشته
 و عله‌های رفته که در سوانح سائقه رسم تعجب آمد در بطری اعتدال گردانید
 مظهر مراحم ابردانی حضرت حاتانی حکم فرمودند که متصدیان برهان پور و احمد
 آباد و سورت آش پر حابها که نه لنگر خانه ربال رد روزگار است برای فقرا و عرنا
 و بیارمندان ترتیب دادند هر روز آن قدر آش و نان که نه کفاف در ماندگان
 طعام کفایب کند مطبوح می گشت چون عشرات و صیق اقوات نسکان
 احمد آباد ریاده بر دیار دیگر بمسامع مدسیه رسید حکم مقدس شرف صدور یاب که
 دیوان صوبه پدکاه هزار روپیة از حرانه عامره نقد بیر نعله آزدگان آن شهر رساند
 و چون امساک ناران و گرانی عله باعث پریشانی احوال رعایا بود منلعه‌های کلی
 درین سال و در سال آینده چه از حالصحات و چه از حاگیرات تحفیف مرحمت
 حکم شد از کهن سالان این دیار که از معمورین خودها که درانوقت ازین محنت
 رهائی یافته بودند مسموع گشت که بعد از آنکه سال آینده برول رحمت شد
 چون مواشی نمادده بود حا موشی را از حابپایر منلح هفتاد روپیة خریده شهر
 آورده بودند که در گاو میشان محل نبود همدربین سال دیاب رای نام نویسنده
 از قوم ناگر گجراتی که در مراتب حساب و همدی نامهای پاستان آگهی داشت
 و در رکاب سعادت بود بخدیم دفتر داری حالصه شریعه نوارش یاب
 و همدربین سال شیرخان ناظم صوبه که تعینات حواحه ابو الحسن مهم ناسک
 ترمک قیام داشت و کارش سیریه شد *

فرمان رفته آمده ملحق سود انتظامی کند چنانچه حان مذکور با لشکر متعینه گجرات برد حواحه روانه آنصوب شده بیست و ششم شهر سوال سده مذکور شیر حان بخواحه معر الیه پیوسب و او را خواحه ابو الحسن بتاحب قلعه ماثوره و حوالی قلعه چاندور که در حوالی ناسک ترمک واقع سده فرستاد و او دست بهیب و عارت بدان ملک کشاده با عظیم فراوان مراجعب نموده بخواحه پیوسب در هنگامیکه شیر حان پیش حواحه می ستایب در اثنا راه پنج رنجیر فیل با بیش کش که او بر میدار نکلانده مقرر ساخته برای تحصیل آن یکی از نوکران خود را فرستاده بود در ماه دی الحجة الحرام آنسال برد حواحه ابوالحسن آورده حواحه بدرگاه خلایق پناه رسانید و در شهر محرم الحرام سال هزار و سی و نه هجری نه سلالة السادات نه سید حلال بخاری که از احمد آناد بکبیت تهیب خلوس همایون بخصور رفته بودند چنانچه نگاشته سد خلعت و فیل و سه هزار روپیه نقد مرحمب شد و در همان سال سید مذکور نه احمد آناد آمدند و در سال هزار و چهل جمال حان قراول که بموجب حکم اقدس برای شکار فیل بکاتب سلطان پور و راج پپیل از توانغ صوبه گجرات آمده بود یک صد و سی رنجیر فیل گرفته شانزدهم شهر حمادی اولال شرف رمین موس رسید و هفتاد رنجیر فیل برو ماده که رده بدرگاه رسیده بودند از نظر اقدس گذرانید فیمب یک لک روپیه قرار یاب *

وقوع قحط عظیم که در گجرات به ستاسیه

مشهور و معروف است

از سدوح و افعات این سال وقوع امساک ناران و محطی که در گجرات و دکهن بدرجه اتم پیوسته بود و در افواة جمهور خلایق گجرات آن سال نه ستاسیه مشهور و معروف اسب سگان این دیار از انقطاع مایه اکل و فقدان وجه قوت نامطراز افتادند حانی با نانی می دادند و کسی نمی خرید و شتری بر عیسی می فروختند نمی ارزید دستی که پیوسته نانعام دراز بودی حرنگدائی طعام نکسودی و پائیکه همیشه صاحب استعنا سپردی حراره در یوره نه پیمودی

تعیین شهر و سنین جلوس بر هلالی

چون در عهد حصرت عرش آشیانی امار الله برهانه وضع تاریخ الهی که مدتی بر شهر و سنین شمسی شده بود چنانچه مشروحاً در عهد آنحضرت سمب گذارش یافته بعد ازان حصرت حبس مکانی بزر سنین جلوس خود را بهمان آئین فرار فرموده بودند درینولا اراجا که همگی همب ناساهانه و عریمت ملکانه حدیو هفب کسور حافان بحر و بر مصروف بروج دین حق آئین محمدي و رونق طریقه ایقه احمدی اسب صلواة الله سلامه علیه و آله اجمعین و باوجود کثرت اشتعال امور سلطنت لخطه از رعایب او امر و بواهی ملت بیضا تعالی نه گشته لهدا بر خاطر ثواب ناظر پرتو افکند که سی و دو سال شمسی و شش روز و هشت ساعت نجومی و ثلثی سی و سه سال هلالی اسب و پیداسب که از مدت ترویج سی و سه سال دین مدین را سی و دو سال انکاشتن حردمند سعادت پیوود دین پژوه نه پذیرد نادران مفتح سوانح و مدار وقایع و وفاتر جلوس مقدس را قرار داده مدار حط اوقات احکام و صبط حوادث بر سنین و شهر قمری که نشاء تاریخ هکری اسب نهادهد اگرچه اورنگ جهانانی دواردهم شهر حمادی الثانی بجلوس والا بلند پایگی یافته بود حکم سد که مددء این سال فرحنده جلوس عره شهر مذکور اعتبار نماید و بدین مضمون مداخلیر قصا تاثیر بصورتکات ممالک معروسه صادر شد محفی نماد که سنین فصلی نادر تقرر سنین جلوس آنحضرت بر هلالی بهمرسیده که معصل در ضمن قواعد و مدشاء آن در دیل نسخة مرآت احمدی صوبه احمد آباد انچه بعقل قاصر مسوده اوراق رسیده مسلسل ساخته و الله اعلم بالجملة در سال هزار و سی و هشتم پیش کش شیر خان ناظم صوبه احمد آباد در ربکیر ویل نا بغایس امشه احمد آباد که روانه نارگاه آسمان حاه نموده از نظر اودس گذسب و درجه تدیراجی یاف و حواجه ابو الحسن نا امرایان نه تسخیر ولایب ناسک ترمک و سنگمیر از حضور انور رحصب یافته بود حکم شد که در بواحي آنجا هر جا که مداسب ناشد افامب کریدد و تا شیر خان ناظم صوبه گنکرات که نا لشکر گنکرات بکبته همراهی او

شمس الدین که به منصب دو هزار و پانصدی دات دو هزار و پانصد سوار سربلند بود نالترام رکاب سعادت کسب سعادات می نمود بخدم قلعہ داری سورت سرور گردید و شیرخان تا محمود آباد که دوازده گروهی احمد آباد اسپ باستقبال شتافته باردوی گیہان پوی پیوس و بتقدیل عتبه سپهر مرتبه سروراری کویدین حاصل نمود و پیش کسی در خور از اقمشه احمد آباد بنظر ادور در آورده و مرزا عیسی ترخان و مرزا ولی و دیگر بدهای تعینات انجا بید سعادت اندر ملازمت گشته مورد عدايت شدند هیردهم شهر ربیع الثانی سال مذکور کنار تالاب کانکره که در خارج شهر پناه اسپ مخیم نارگاه آسمان حاه گردید شیرخان را که بصوداری گجرات سروراری یافته بود بخلعت و حنجر و شمشیر مرصع و ناصبه دو هزاری دات و دو هزار و پانصد سوار بمنصب پنجهراری پندهرار سوار و عدايت اسپ از طویلہ حامہ نارین مطلا و بیل بر نواحتند و حواحه خان مخاطب به حواحه جهان را که از حسن خدمت بمنصب دو هزاری شش صد سوار معتز سر بود دیوان گجرات گرداید و مرزا عیسی ترخان را بخلعت تہنہ ناصبه دو هزار و هزار و هفتصد سوار بمنصب چهار هزاری دات و دو هزار و پانصد سوار سرانرا ساخته رخصت فرمودند و معتقد خان را که بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و حمال لوهانی را که بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سید مبارک را که بمنصب هزار و سه صد سوار سرور بودند در احمد آباد گذاشته و سید دلیر خان ناچندی سوار از بدهای دیگر تعینات احمد آباد فرموده بعد مقدمات یک هفته بیست و پنجم شهر مذکور روانہ مستقر الخلاف گشتند و شیرخان دستوری معاودت یافت بعد وصول رایات عالیات مستقر الخلاف روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سی هفت بعد انقصابی سه و نیم گھری بر تخت سلطنت موزوئی حلوس فرمودند و ہمدران ایام سلالۃ السادات الاکرم سید حلال بخاری دبیرہ پیسواپی اولیا حضرت شاہ عالم قدس سرہ به تہنیت حلوس اشرف از احمد آباد روانہ شدہ شرف ملازمت چہرہ سعادت بر افروخت بعدای خلعت و انعام دہ هزار روپیہ سرعت بر افراحت *

من بحکم بود از حدیر کوچ فرمودند مشور عدايت گمخور مشتمل و وصول نداری
 و رسانیدن احبار و توجهه موکب همایون از راه احمد آباد بصوب مستقر التلاک
 نه یمین الدوله ارسال فرمودند چون ماهیچه رایات اقبال سرحد گجرات پرتو
 انگدد عرصداش ناهیر خان تور مخاطب شیر خان که از تعیداتیان عمده صوبه
 بود مدنی بر اظهار دولتخواهی خود و اراده ناطل سیف خان بی احلاص که در
 آتوق بحراس صوبه می پرداخت چنانچه مذکور شد رسید لهدا صوبه داری
 احمد آباد شیر خان مرحمت گشت و حکم شد که سیف خان را بطریق بطرید
 قید نماید و چون همسیره حضرت مهد علیا که آن حدر معطمه را حر او
 همسیره دیگر حقیقی بود بدین سبب نار کمال محبت داشته و در حلاله نکاح
 سیف خان بود خدمت پرس خان که از علامان و مدیران معتمد بود تعیین شد
 که ناحمد آباد رفته او را بدرگاه آسمان حاضریار و نگدارد که نار آسیبی و گردنی
 رسد اگر این سبب بودی سیف خان در احمد آباد سرای خویش رسیدی
 و فرمان صوبه داری مصحوب خدمت پرس خان شیر خان کرامت ارسال
 یافت و موکب معلی کوچ بر کوچ نگار بردا آمده از گذر نانا پیاره عبور نموده
 در هر منزل بعضی از تعیداتیان صوبه گجرات بهدایت طالع دولاب زمین نوس
 در می یافتند سلم ماه مذکور طاهر صند سینور که بر کنار دریای بردا واقع است
 برول احلال سد و در همین روز عرصداش شیر خان بدرگاه والا رسید معروض
 داشته بود که از نوشته همدوان گجراتی که در دار السلطنت لاهور می باشند طاهر
 سد که یمین الدوله آصف خان و سایر دولتخواهان بعد فتح در دار السلطنت مرور
 خطه بنام نامی خوانده بدین مژده حسب الحکم اقدس نقاره شادیا نه بواحتند
 و چون خدمت پرس خان بحوالی احمد آباد رسید شیر خان استقلال فرمان
 والا شلن نموده مراسم آداب بتقدیم رسانید سیف خان را که در آتوق عارمه
 حسمانی طاری شده بود نوی حواله کرد و آن ربحور را نظر بند بدرگاه معلی
 آورد ناساه حرم بخش شعا عت مهد علیا جرایم او را بعمو مقرون داشته آن
 ربدانی خوف و دهش را از بدد عمها آزاد ساختند و در حوالی سورت میر

سلطنت حضرت فردوس آشیانی ابوالمظفر شهاب
الدین شاه جهان بادشاه غازی صاحب قران ثانی
و متوجه شدن آنحضرت بمستقر الخلافت
اکبر آباد از جنیر براه احمد آباد و همراکب
بودن سیف خان و صوبداران و دیوانیان
که در عهد آنحضرت بدینصوب تعیین
شده اند صوبداري شیر خان تور
و دیوانی خواجه حیات

چون نداری فرستاده یمین الدوله آصف خان نا حذر شد نظر شدن حضرت
حب مکایی که ندان عدم فرصت و علامت مهر خود ار دار السلطنت
لاهور برد بعدگان حضرت ظل سبحانی شاه جهان فرستاده بود نال استعجال
پرواز نموده و در عرص بیست روز مسافت بعید طی نموده روز یک شنبه نودهم
شهر ربیع الاول سال هزار و سی و هفت هجری نه حیر که آنحضرت در آنجا
رونق افروز بودند رسید از راه بمنزل مهتاب خان که نازک روزی پیش از
و تقییل نساط عرت یافته بود و او نازگاه عالم پناه ستافته حقیقت واقع را
بموقف عرص رسانید و مهر یمین الدوله را بنظر انور در آوردند تا تقدیم مراتب
تعریف و سوگواری که رسم متعارف اسب بمحکمانیکه شرف اندوز حضور بودند
فرمان شد تا ساعتی جهت توجیه موکب حلال بصورت مستقر الخلافت اختیار
کنند و قرار یاب که موکب اقبال و احلال از راه احمد آباد گجرات بهص
فرماید روز شنبه بیست و سیوم شهر ربیع اول سنه مذکور که مختار دقیقه سلسلان

تواریخ و احلاق و سیر و عیب می نمود و احياناً بنابر موروثی طبع دربی از بحر فکر
 بساحل بیان می افکند از انکمله *
 * رباعی *

در کوی مراد خود پسندان دگر اند در وادی عشق مستمندان دگر اند
 آنانکه بحر رضای حانان طلبند آنها دگر اند و دردمندان دگر اند
 لیکن در عریب ساده بود او خود می گف که من در عربی داه عربی ام
 و هم از سخنان اوس که شخصی عربی گف صدق مقرون داشتم چون
 مصالحه کرد شد به افتادیم بعد از آن سوگند خورد یانتم که دروغ می گوید و بیزار
 سخنان اوس که این کس را چهار زن باید اول حراسانی برای خانه داری
 دویم مارواذ الدهری برای شلاق سیوم عراقی برای احتلاط چهارم هندی برای ربا
 شوهری و در سده هزار و سی و سه سلطان داور بخش طلب حضور سد *

صوبداری خان جهان به نیابت و دیوانی سیف خان و رحلت جنت مکانی جهانگیر بادشاه غازی

چون سلطان داور بخش بموجب حکم اقدس عازم حضور شد حاکمان
 که بحراس مستقر الخلاف اکثر آباد می پرداخت و در سده یک هزار
 و سی و سه بحکم ادور باحمد آباد رسید و بحکومت و حراس صوبه اشتغال
 ورزید و در سال یک هزار و سی و چهار بحکم و کالک نادرشاهراة پرویز سرفراری
 یافته روانه حضور گردید تا رسیدن ناظم حسب الحکم و الا سیف خان دیوان
 صوبه بحراس ملک مقرر گشت از اتفاقات در اوایل سال یک هزار و سی و پنج
 که مهتاب حانی بی مرضی اقدس آنحضرت را بصوب کابل برد بنابر هرج
 و مرج صوددار از حضور تعیین نیافته و در سده هزار و سی و شش نادرشاهراة
 شاهکمان از تهنیه راه گجرات بالا بالا بصوب حیدر تشریف بردند لهذا تاحین
 ارتحال آنحضرت که در بیست و هشتم ماه صفر سده ۱۰۳۷ یک هزار و سی
 و هفت روی نمود سیف خان بحکومت این دیار می پرداخت *

عدد الله خان از محمود آباد موضع تاریخی آمد محمد صبی و ناهیر خان در دیبه پالو مدرل کردند و بین العریقین سه گروه فاصله ماند روز دیگر از حاندین اوج ترتیب داده متوجه عرصه کارزار شدند قصا را حائیکه عدد الله خان معسکر آراسته بود رقوم راز اندوه و کوچی‌های تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بدترین سلسله اوج و انتظام شایسته یاف و بعد از رد و حور و سیار از یرنگی تقدیر عدد الله خان راه هریم سپرده به برگه نزوده شتاف و این واقع در سده یکبرار سی و دو واقع شد عریزی تاریخ یافته *

* مصرع *

در فتح نمایان بیک ماه شد

و از آنجا به بهر چ رمت و سه روز در بهر چ گذرانیده روز چهارم به ندر سورت شتاف و دو ماه در آنجا سر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و نار فوجی فراهم آورده در بهارپور خود را بخدمت شاه جهان رسانید چون این خبر عرض پایه سریر خلعت مصیر رسید محمد صبی که چندین روزی بخواب دریده بود از منصب هفت صدی ذات سه صد سوار بمنصب سه هزار و دو دیدده بود از منصب هفت صدی ذات سه صد سوار بمنصب سه هزار و دو مقام سیف حانی و علم و نقاره فوق عزت بر افراحت و ناهیر خان بمنصب سه هزار و دو ذات و دو صد سوار عزامتیار یاف و موضع حتیلپور که مکان فتح بر عدد الله خان بود سیف ناعی موسوم بحیث ناع بنا نهادند و همدران آیام مدرسه و مسجد دارالشفاء در نلده واقع پیش دروازه قلعه ارک مشهور بمدرسه سیف خان عمارت کرد تاریخ تعمیر آنها ازین بیت مستفاد می گردد * * بیت *

سال اتمام ر معمار قصا حستم و گف مسجد و مدرسه و دار شعلی آباد و یر از بنی الله مدرسه للعلماء تاریخ اسب بالحملة سلطان دار بخش نصوص گجرات رسیده نصوصید خان اعظم بدروس نظام و نسق صونه می پرداخت ار فصای الهی در او آخر سال هزار سی و دو خان اعظم بجوار رحمب ایردی پیوس و در موضع سر کپیچ فریب مرار قدرة الاولیا حضرت گنج بخش شیخ احمد کهتمو مدمون گشت مردی بود نکرانم اطوار موصوف ذات حمیده صفات او عدل و انصاف مایل هرگاه از امور حکومت فراع می یاف مطالعه کتب

بیر پرده مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت مرصع را بحب گراپی نتوانست همراه برد محمد صبی که عرصه را حالی یاب با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام از محال حاکمیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام طلوع آفتاب از دروازه که بر سمب راه آنها است شهر در آید و خود نانو حان اعلان از برگه کبیر پیچ ایلغار کرده وقت سحر بسواد شهر رسید و در ناع ملک سعدان الحظه توقف نمود تا زور حوت روشن شود و در سب و دشمن تمیر توان کرد و بعد از حهان افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یاب سحر بسواد شهر انتظار رفا نه کشیده از دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال ناهر حان بیر رسیده از دروازه ایتزیه شهر داخل شد حواحه سرای عدد الله حان از طهور این سابعه که در محیله او نگدشته بود سراسیمه بخانه شیخ احمد حیدر بیر شاه و حیه الدین علوی پناه برد و نام برده ها باستحکام برج و نازه پرداخته جمعی بر حانه محمد تقی دیوان نادرشاهی و حسین بیگ بخشی فرستاده آنها را بدسب آوردند و شیخ حیدر خود آمده طاهر نمود که حواحه سرای عدد الله حان در حانه من است بی العور او را دست و کردن بسته آوردند و خاطر از صلط و نسق شهر مطمئن ساخته بدلاسی لشکر و فراهم آوردن حمعیه پرداخت و از نقد و حلس هرچه بدسب آمد معلوفه مردم قدیم و حدید قسم نمود حتی تحت مرصع که مثل آن سالها صورت نه بدد در هم سکسته طلا را معلوفه نوکران حدید تقسیم نموده حواهر را خود متصرف گشت در اندک مدت حمعیه بیک فراهم آورد - چون این خبر ماندو رسید عدد الله حان از خدمت شاهزاده والا قدر رحص حاصل نموده نکومک و مدد التفات نعموده با چهار صد و پانصد سوار بر حجاج استعجال شتاب و در عرص بیسب زور از ماندو نه بروده پیوسب محمد صبی و ناهر حان از شهر بر آمده در کنار تال کانکریه معسکر آراستند چون عدد الله حان از کثرت مقابل وقوف یاب زوری چند در بروده توقف گرید تا کومک برسد بعد از چند روز کوچ کرده محمود آباد لشکر آراسب و مرد از کناره کانکریه بر حاسته بموضع نشوه فرود آمدند

نادرشاهزاده بلند افندال شاهجهان بیست و شش زنجیر فیل نیروی و هفت ماده
فیل گرفته بیست و دویم ماه رمضان ریایات عالیات بصورت مستقر الخلافت اکثر آباد
ارتفاع یات پانزدهم ماه دی قعدة بمقام دو حد در شهرستان نادرشاهزاده گیتی ستان
شاه جهان مولود مسعود نعره وجود پا بهاد نام حاکمته فرحام سلطان محمد اورنگ
رب بر صفحه روزگار ثبت افتاد صاحب سخنی تاریخ این مولود مسعود را یافته
آفتاب عالمات و در معمور اوجین نادرشاهزاده حسن این ولادت ترتیب فرموده
پیش کش لایق نظر فرجده اثر والد ماحد گذرایید در هنگام عریم از احمد
آباد رستم خان از نواحته هلی نادرشاهزاده که منصب پندهراری شاهی
عرامتیار داشت نایب صوبه مقرر شد قنده شاه عطاء الله ندا نمودن خان مذکور
اس که تاریخ احداث آنها این مصرع مستعد میشود * * مصرع *

ندا شد مرقد اقطاب طاهر

بعد از آن راحه نکرماحیی بدین خدمت مامور گشت و هنگام بهیص موک
حضرت شاهنشاهی از ماندو بصورت دارالخلافت سبب بعضی امور نا حوشی
از فتنه اندروری نورجهان بیگم بر پاشده بود که ذکر آن مناسب بیست راحه مذکور
حسب الاشارة شاهی از احمد آباد رفته سعادت رکاب طفر انتساب بوده که بهر داس
برادر خود را در احمد آباد بحراس گداشته روانه شده بود در حوالی دار الملک
دهلی در جنگی که با فوج نادرشاهی و نادرشاهزاده میان آمد خان نثار شد
و عند الله خان بهادر فیروز جنگ از لشکر نادرشاهی حدائی گردیده موک
نادرشاهزاده پیوست و این واقعه در سال هزار و سی و دو بطهور آمد همدین سال
مرزا بدیع الزمان پسر مرزا شاه رح که در سرکار پثن بود حاگیر داشت از سبب
برادران خود نه قتل رسید که شعی بیخبرانه بر سر او ریخته مقتول ساختند
و بمکافات این عمل شعیق و قبیح که سبب نه برادر کلان که بجای پدر اس
بطهور آوردند در برادران نادرشاهی گردیدند و محلهای که در احمد آباد سم
حبوبی دروارة خان پور مشرف بر دریای سارمتی که تحویلی شاه جهان مشهور
و معروف اس و اکنون بحر علامات بعضی عمارات چیری باقی مانده طاهرا

فیلان صحرائی را از آن طرف حدگل زانده محصور دیارند تا تماشای شکار آن
 بروحبه دلخواه کرده شود قصارا در وقتیکه مردم اطراف از حدگل در آمدند
 بدترین اندوهی در حب و تراکم اشکار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب
 قمرعه ساقط گشت فیلان معنائی سراسیمه بهر طرف دویدند دوازده فیل از در
 ماده در حضور اشرف شکار شد چون از شدت گرما و عصب هوا مردم را تعب
 زیاده از حد بود رای جهان آزادی چنین تقاعدا فرمود که ایام تاستان و موسم
 برشکال را در احمد آباد گذرانیده بعد انقضای ایام نازش متوجه مستقر الخلافت
 باید شد ناین عریب از مقام دوحده عدان عریمت اقبال بصرف احمد آباد معطوف
 گشت عره ربیع الثانی برول سعادت شمول در شهر احمد آباد افتاد از شدت
 عصب هوا بیماری در احمد آباد شایع شد و اهل شهر و اردو کسی نماند که دو
 سه روز بمحضت تب مبتلا نگشت و از اثر این دو سه دوره تب ضعف و
 سستی بعدی مستولی می گشت که مدتها نقل و حرکت تعدد داشت
 اما عاقبت بحیر بود صر حانی نکس برسید قضا را مزاج حضرت اقدس هم دو
 سه روز این ضعف را کشید درین اثنا راحه بهاره رمیدار کچپه که از رمیداران
 معتد گکرات دولب آستانه بوس دریافتند دو صد مهر بصیغه نذر و دو هزار روپیه
 بطریق نثار و یک صد اسپ برسم پیش کش گذرانید حام و بهاره از یک حد اند
 نده پش نالتر بهم می رسد بحسب جمعیت و اعتدال بهاره از حام
 پیستر اسپ و بدیدن هیچ یک از سلاطین گکرات بیامده گویند ساطل محمود
 فوجی بر سر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد در آنوقت عمرش از
 هفتاد متجاوز بود او می گفت که بود سال دارم در حواس و قوای
 او فتوری برفته بود بنمایب اسپ حاصه و فیل در ناماده فیل و حدکر و
 شمشیر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرج و رنرد و بیلم و یاقوت رد
 سرفراری بخشیده رخص اعطاف از رانی داشتند درینولا بعرض رسید که
 قراولان نادرانی یکصد و هشتاد و پنج رنجیر فیل از در و ماده در حوالی
 دوحده شکار کردند هفتاد و سه رنجیر فیل در و یکصد و دوازده ماده قراولان

فرموده هر نوعی درختی که دران ناع بود برگ و گل آنرا از کعد رنگارنگ و میوه آن از موم بهمان شکل و اندام و رنگ و طرز آراستند و اقسام میوه از نارنج و لیمو و سیب و انار و شفتالو و غیره دلک بر اشکار درسب ساختند و همچنان انواع شقایق و ریاحین و گل‌های گوناگون رنگین و بونه‌ها با برگ و شاخ کاعدی ترتیب دادند چنانچه از گونه گونه میوه و اثمار بر اشجار و رنگارنگ گل‌های بهال در عین موسم حران حلوه بهاری بر روی کار آمد و آن گلشن در وقت برگ زری ماند

ایام نوروزی نه شگفتگی تازه روی نمودار گشت *

* یب *

درختان شگفتند بر طرف ناع بر افروخته هر گلی چون چراغ آنحضرت دران ناع فرحت افرا که در شگفته روی دم دسات ناع بهارین میرد تشریف برده موسم حران فراموش کرده بی اختیار برای چیدن میوه و گل دسب مبارک دراز کردند ثانی الحال بر حقیق حال واقف شده معطوط گشتند و بر صدای و ندای کارگران و تحویر و تمیران عجب دسان آوردن فرموده ناصافه حاجی و انعام سرور ساختند و در ماه صفر سال هزار و بیست و هفتم نازده مستقر الخلاف اکثر آباد تا ند و حد ریاضت عالیات رسید در کنار دریای مهدری حام رمیدار توانگر بوسیله نادرشاه سعادتمند رمن بوس دریای پدکاه راس اسپ کجپی رسم پیش کش گذراید و دوازدهم شهر ربیع الثانی موضع سمارا مصرف حیات ملک احتشام گردید بعرض رسید که ازین مدرل تا چراگاه فیلان یک و نیم مدرل مسافت است و از اندوه جنگل و تراکم اشجار و راه سیب و فرار عبور پیک خیال متعذر می نماید روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور با معدودی از بندهای نادرشاهی مخصوص متوجه نه شکارگاه شدند پیش ازین جمع کثیر از پیادهای آن سرزمین جنگل رسم قمره احاطه و بیرون جنگ در اندک فصای تختی بر فرار درختی از چوب کعب نشستن نادرشاه فیل گیر شیر شکار ترتیب داده بر درختهای اطراف آن تالارها برای نشستن امرا ساخته بودند و دویس فیل بیر با کمدهای مستحکم و سیاری از فیلان ماده آماده و بر سر هر فیلی دو فیلان از قوم جهره که شکار فیل مخصوص بر آن طائعه است نشستند مقرر شده بود که

چنین اقتصای نمود که سیر احمدآباد و تماسای دریای سوز فرموده هنگام
مراجعت که هوا گرم بود و موسم سکار میانی در رسد سکار کنان متوجه مستقر
الخلافت باید شد او احر سال یک هزار و بیست و سس که حضرت جهانابانی
از مستقر الخلافت متوجه گجرات شدند و بموجب حکم اعدس نانشاه راده
شاه جهان که در ماند و تشریف داشتند آمده ملحق گشتند اول بدر که بمیل
در ناع سلطان احمد که بر کنار دریا اسب دولتگاه ترتیب یاب و در عزای سوار
شده سیر و تفریح دریای سوز فرموده تا داورده زور درانجا توقف ورزیده
متوجه احمدآباد شدند کنار قلات کانکریه محل برول احلال گردید زور دویم بروجه
حضرت ساه عالم قدس سره فاتحه خوانده داخل شهر شدند همدان زور صوبه
پادشاهزاده شاهجهان مرحوم شد و پادشاهزاده کیتی ستان سه فوج سرداری
سه سردار عمده کاروان بجهت بر انداختن نیم و بس رعیدداران و متمردان ملک
تعیین فرمود و افواج شاهلی معسدان را تدبیه بلیع کرده از کراس و مواس پیش
کش های ایلی گرفته معاودت نمودند (۱) چنانچه ناید شهر احمدآباد پسند طبع
اعدس پیامد زور دیگر بحاقاقه شاه و حبیبه الدین العلوی تشریف برده لوازم زیارت
و نیاز مادی تقدیم رسانیدند بعد چندی بمرار گنج بخش شیخ احمد کهتو قدس
سره بسر کهبچ تشریف برده فاتحه خواندند در هنگام رسیدن گجرات حیر الدسا
بیگم ندب خان حاکم التماس کرده که ناع خان حاکم که در موضع فتح پور مطهر
ساخته چنانچه در صوداری خان مذکور اساره بدان شده آرزودارم که در آن ناع
صیاف حضرت نموده سرزاری حاصل کنم التماس او ناحاب مقرون گشت
چون موسم حران بود تمام برگ درختان ریخته و اشکار ناع از سر تا
پا برهنه بود *

هر شکر ناع ر سر تا نه مادر ری برگی خود برهنه

ریختنی گرد درختان ر سر گشت رمپن پرر در مهی ر

آن عجب سرش برای پیداستن ناع و آراستن گلشن و تربیت درختان و زنب
حیوانان احرای آب کرد کاریگران بادرکار و صداعل بدایع نگار و ن صدع گویا کار

بصورتدار گجرات مفتخر گشته رسید چون ار عهده کار گذاری ملک و سرداری
سپاه نتوانست بر آمد بعد تشریف آوردن حضرت حنب مکانی صوبه ار تعیر
اورده بادشاهراه شاه جهان مرحمت گشت *

چه دید اسب در جهان ناری کار هر مرد و مرد هر کاری
و محمد صفی که بمنصب هفتصدی دات سه صد سوار سروراری داش
دیوانی صوبه مقرر گشت *

توجه رأیات حضرت حنب مکانی بنابر سیر ملک
گجرات و شکار فیلان در نواحی دوحه و تکسر
مزاج اقدس بنابر عفونت هوا که در آن سال شایع
شده بود مرحمت شدن صوبه به بادشاهزاده
خرم مخاطب به شاهجهان در روز و رود
موکب اقبال همایون در احمد آباد
و تولد مولود مسعود در شبستان
شاهی موسوم بسلطان محمد
اورنگ زیب در حین
مراجعت در صوبه مستقر
الخلافت در مقام دوحه
و نیابت رستم خان
و دیوانی محمد
صفی

چون خاطر قدسی مظاهره سکار فیل سیار مایل و راعب بود و بیر تعریف
ملک گجرات و احمدآباد نتوانست استماع افتاده و رای جهان آرای جهانگیری

نکته سرانجام تهیه سپاه و لشکر که نیکوکاران و ار حصور تعیین شده بود عداوت گردید و مقرر گشت که نه دست ساینده و انتظام پسندیده از راه ناسک ترک دملک دکن در آید و رام داس کتبه‌ها را که از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آسیانی بود بخطاب راجگی و عداوت قاره و اسب و میل و خلعت بلند پایگی تحسیده نیکوکاران و دستوری یام و مبلغ پنج لکله روپیه دیگر برای خرچ لشکر همراهی عدد الله حان مصحوف روپ زای حواص و شیخ اندیا مرسل شد و همدین سال دستور العمل بمصیح مالک مصحوفه صادر گشت چنانچه نقل آن اندراج یامت *

نقل فرمان دستور العمل آنکه

بعرض همایون رسید که بعضی از امرای سرحد امری چند که نا ایشاں مناسب ندارد بعمل می آرند و از اوصا حریان صادر شد که بعد ازین پیداهون امری که در عمل فرمان تفصیل یافته و آن مخصوص سلاطین اسب کردند اول آنکه در خبر که نه بشید و بدهای ناساهی را تکلیف چوکی و بپاره تسلیم نکرد و میل در حدگ نیاز در سیاستها آدمی را کور نکرد و گوش و بینی نبرد و ملارمان خود را خطاف ندهد و بهنگام بر آمدن قاره نه بوارند و هرگاه اسب و میل ملارمان و نوکران خود بدهد حل و کتک بر دوش نهاده تسلیم نمرایند و بدهای ناساهی را در حاو خود نبرد و آنچه نآنها بدویند مهر بر روی کاند نه کنند انتهی نا احملة عدد الله حان فیروز حدگ در سنه ۱۰۲۱ یکمهرار و بیست و یک نه دکن شتافته دناکمی برگسته نا احمد آباد د سال هزار و بیست و پنج پادشاهرا ده شاه جهان مهم دکن رخصت شدند عدد الله حان بیر تعینات گشت بعد از فتح در رکاب ناساه راده بحصور ستافت و در صوداری حان مذکور رطب میان حو الله که از موحدان و عارف و مب بود روی داد عربی د زبان هندی تاریخ رطب گفته حو تقی مرار ایسان در بلده پیس روی دروارة حار و واقع اسب *

صوبه داری مقرب خان پسر شیخ بهادر و دیوانی

ماحمد صفی

مقرب خان که بمصص پنج هزار دات سرور بود از تعیر عدد الله حان

و از بهرامی خود برد بموجب حکم اودس در قاعه گوالیار دتی در حدس
بودند دانی التتال نادای معتدیه و داس مامدی عدم نمود حالامی یافتند *

صوبداری خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش و نیابت جهانگیر قلی خان یسر خان مذکور و دیوانی غیاث الدین

از پیشگاه حاکم و جهان دانی صوبه گجرات از تعمیر مرتضی خان بخاری
به خان اعظم مرحوم شد و تعمیر و مرودد که خود در محاربه باشد و چه نکیر
قائمکن پسر کلان او بدینست پدر و حواسب ان ملک پر دارد و غیاث الدین از تعمیر
دایرد بدیوانی صوبه معتدیه شد در سال هزار و هشتاد و یک ملک عذر مدارکار نظام
شاه حاکم دولت آباد دایرگاه هزار سوار در سرکار سورت و نزوده و غیره آواره شد
و دست تطاول نتاج و تازاج و صدمات و ویران درار کرده زب دمار آن و زمان
قضا حریان تمام نظام صوبه و راحهای عمده متعیده صوبه شرف صدور یافت که
ناظم و امرا و ینول داران متعیده صوبه با جمعیت بیست و پنج هزار سوار به
تفصیل که مرقوم می شود در محلات سرکار سورت بطرف رام نگر سدره
دماوند چنانچه تا چهار سال بدین دستق اوضاع نابسامانی درانجا بوده ناظم صوبه
بچهار هزار سوار امرایان متعیده پنج هزار سوار زمیندار سالیرو مملکت را سه هزار سوار
زمیندار رام نگر هزار سوار توانگر دو هزار سوار پادصد سوار زمیندار ایتر دو هزار سوار
زاج پبله دو هزار سوار زمیندار دو نگر پور دو هزار سوار زمیندار ناس نله دو هزار
سوار پسر راحه کچبه نا دو هزار سوار و پانصد سوار زمیندار آلی سه صد سوار
زمیندار و دهان سه صد و پنجاه سوار اهدا دیگر هوس این صوب کسی نکرد *

صوبه داری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و دیوانی غیاث الدین

چون مهم دکن مرکز خاطر اقدس بود لهدا صوبه گجرات از تعمیر خان اعظم
نعدد الله خان بهادر فیروز جنگ بمصب سس هزاره دات و شش هزار سوار سرفراری
داشت و در اواخر سال یک هزار و بیست و هشت و مملع چهار لکبه روپیه

صوبه داری سید مرتضی خان بخاری و دیوانی سید بایزید

در سده یک هزار و پانزده هجری صودداری سید مرتضی خان بخاری
تقریب فرستادن انگستری لعل مدحشی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از
یک پارچه لعل تراشیده بودند نون یک مثقال و پانزده سرح بغایت خوش
رنگ و خوش آب برسم پیس کش از گجرات بحضور اودس گذراییده از ابدالنامه
معلوم می شود و از اتفاقات در حین تحریر صودداری او حلد اول تفسیر موسوم به
تفسیر مرتضوی که در سال هزار و سادده ملا رین الدین سیراری بنامش تالیف
نموده نیز در آمد و عمارت مشهور بمحل بخارا متصل سه دروازه از محدثات
اوسب که کتب بعضی علامات با معلوم دارد و در سال هزار و هیجده چون ولعه
و وحدار نشین قدیم قصه کتی که حراف سده بود سید مرتضی خان از سر دو
احداث ساخته حال با قیاس اراجا که از سلوک و دمدعاسی برادران سید
مرتضی حال عزم حجت مستعانی بودند و نیز حلال کلی در مدد و سب
ر صط و نسق روحی نمودند و ای گوپی ناهیه پسر راحه ثورمل را حکم شد که
مدان صوبه ستانته تئیه و تئیه متمردان پر دارد راحه سور و غیره چندی ناریانان
حضور تعلیمات گشته و عزمه سبب سورت آمده مدلع از رمیدداران

حانه هيج کس را نروای دسارد هر که در شهر تازه از اسکریان من در آید اگر نکرایه حانه بهمرسند و بها و الا بیرون شهر حیمه رده از برای خود حانه ترتیب داده نماد فی الواقع آزادی خلق ازین پیس بدتر نیست که جمعی با عیال خود در حانه دشته باشد تا پرسیده یکبار آوار در در آید و خواهد دران حانه هر جا بهتر باشد دسید و رن و فرزدان نامراد تا چند حفظ کنند بلکه حامی آدچنان هم نداشته ناسد که یک دو دسب حانه باشد هتم آنکه هیچکس را گوش و بینی دگماهی ندرند و گناه در دیسب کشتن اولی اسب و گناه دیگر را نکه خاردار تدبیه نماید یا نسوگند کلام الله نترسانند هتم آنکه کزوزیان و حاگیرداران رمین رعایا را بتعدی نگیرند و رمین خود دسارد و رراع دران نکند و هر جا که حاگیردار پرگنه ناسد پرگنه دیگر حکم نکند و گاو و مرد پرگنه برور دیاورد و نه پرگنه خود هرکس رراع دران نکند محصول خود سعی میکرده ناسد هم آنکه هرکس در حانه خود از اعراض شهری تریاک خورده هلاک سارد از دیگری نار در یک حانه دشته باشد حون او را نه طلبند دهم آنکه حکام در شهرهای کلاں دارالسعا ساخته حکیم را نگاه دارند و از مسافر هرکس که بیمار سود ندار الشعا ندرند و از سرکار من خرچ کرده ادویه سود نه فراع خاطر خرچی داده رحصب نماید یاردهم آنکه در ماه تولد من که ربیع الاول اسب از هردهم ماه مذکور مدع گوش نکرده در برابر هر سال یک روز اعتدال دموده مدع دسب نماید و در هغه روز پندشده که روز خلوس من اسب و در روز یک سده بیز مدع گوش ناسد و چون روز ابتدای آفریدس عالم اسب خانداری را بیکان نه کند و پدر من درین روز هیچ وجه میل گوش نمی فرمود نقیاس پانزده سال بلکه زیاده هم ناسد که ایشان اصلا گوش نمی خوردند و درین روزها همه را مدع گوشت نموده بودند دوا ردهم آنکه حکم کردم که مدص و حاگیر حمیع نوکران پدر من بدستور یک درجن حیات ایشان بود بهمان طریق مسلم ناسد هرکس که قابل زیاده ناسد بعدر حال او حاگیر ده دوا رده و ده پانزده و ده بیس و ده سی و ده چهل زیاده کند بدین دستور زیاده کردم *

بَلَّه آدمی را از مردمی و مردی دور می سازد و اگر ننگ اسب غیر ارانکه
بمع کند و گرو سار و استهای کاد بهمرساند دیگر حاصیب ندارد و فلویا
برادر راده تریاک اسب نار اگر کسی کیف خورد شراب * * * قطعه *

حیر در کاسه زر آب طرباک انداز
پیش از ارانکه که سود کاسه سر حاک انداز
یارب آن راهد خود دن که بحود عیب دید
دود آهیش در آئینه ادراک انداز

فاما از بس شراب خوردن کارم بحائی رسیده که هر روز بیس پیاله کاه
از بیست هم زیاده میخورم و هر پیاله بیم سیر که هس پیاله آن یک من عراق
نوده باشد و نهدی در مزاج من غالب آمد که اگر ساعتی نمیخورم دستم
می لرزد و قدرت بر نشستن ندستم دانستم که اگر ندین مداول پیش رود کارم
بدشواری خواهد کسید در پی کم کردن آن سدم در سس ماه از بیس پیاله
نه بمع پیاله رسانیدم هرگاه صیاف طبع خود میکم یک پیاله یا دو پیاله بر آن می
افرودم در اکثر اوقات همور یک در ساعت روز بامی بود که شروع در خوردن
شراب می کردم اما الحال بواسطه امور ملک ناید هوشیاد بود بعد از نمار حقن
شروع در شراب خوردن می کم از پنج پیاله بهیج وجهه زیاده نمی خورم و تکلف
طبع هم قبول زیاده ازین نمی کند و درین ایام محص از برای گوارش طعام
خوردن من منحصرتیک وقت شده و این هم برور خوردن شراب انتهای
یک وقت اسب و چون آدمی تا کل و شرب رنده اسب تا لکینه موقوف
نمی توانم کرد والا در خاطر هس و امیدوارم از درگاه الهی توبه بصوح موص
گردیده رو سپید اند گردم و پدر کلاس من درس چهل و پنج سالگی توبه بصوح
موفق گردیده بود انسا الله تعالی مرا هم توفیق روزی دهد امریکه حدایتعالی
از ان راضی نباشد هرچند که بنده در ان امر کمتر کوشد موص رستگاری عاقبت
او میشود پوسیده نماید که آنحضرت در لباس تعریف شراب اگر ندیده بصیرت
و تأمل نکرد مدمب بلیع فرموده اند که احتیاج از ان لازم می آید ششم آنکه

ده سایل دداد اور دینار صد بد و گنج رستم که پیر حرد
 کرم کو روان در حور نام دیست کرم دار را در دل آرام دیست
 بوقت کرم آندیشان کن کرم که اسر بهاری به ساردرم
 کرم داری و خلق از مردمیست کسی را که شود بود آدمیست
 دسانی که نامی بود در حران کرم کن که نامب بود در بهان
 کرم یادگار یست در روزگار کن حرد تا مابد این یادگار

دویم آنکه دردی و راهرنی و ل بده حلی خدا را نبرد مردم آن سرزمین
 از عهد آنچه از کسی گرفته باشد بیرون آید و از آنجا که آباد نباشد مردم
 تا قصه سازد و آندمی کنند تا بخلق خدا آسیبی نرسد و بجاگیران تاکید نمود
 هر جا ویران باشد در شراره مستعد و سرای عالی و دریا چه آبی سازد تا معمور
 گردد و متردین بفرع آمد و سد کنند و اگر آن سرزمین داخل حاصله من
 بوده باشد هر کس کوزی آنجا باشد از زر حاصله و عمارت کنند و کوزی عامل
 سرکار حاصه را گویند سیوم آنکه هیچکس در راه بسوداگران را بی رضای ایشان
 نکشاید و اگر خود بربد دل خود بفرشد هر که خواهد بخرد و اگر رضای
 ایشان نداند هیچکس متعرض ایشان نشود چهارم آنکه شخصی فوت سود و
 معامله نادشاهی نارد و فرزدان داشته باشد هیچکس در اموال یک
 سرمود حل نه کند و فرزدان او مراحت نرسد و هر کس که فرزد نداشته باشد
 و وارث اصل او را نباشد میراث و ترکه او را بخرج مساجد و تالاب و پل کند که
 بروج صاحب مال بواب عاید گردد پنجم آنکه سراب سازد و نه فروسد اگر چه
 چنین حکم کردم اما خود بشراب میل بسیار دارم چندانچه از سائده سالگی شروع
 در سراب خوردن نمودم و الحق هرگاه جوانان خاطر حوا از موب و دکور
 در پیس او حاضر باشند و حای خوش هوا و عمارت عالی و رفیع و تکلفات در
 فرس و در و دیوار و سقف و عمارت شده باشد بی کیف بودن درین قسم مکانها
 احمقی است و با نشاء و کیف در جاهلی تا تکلف و جوان دلخواه حالتی و
 عالمی دیگر و کدام کیف بهتر از کیف سراب است اگر عادت تریاک شود بعد

و منصب سادمل از اصل و امه هزار و هفتصدی دات و پانصد سوار و عدد الله
 بمنصب هزاربی دات و هفتصد سوار برق عرب بر امر احدثد و همدیسی سل مدلع
 یک لک روپیة از حمله حرانه محصول بندر کهنایب در وجهه انعام ناسا ه راده
 سلیم سال سال مقرر سد از فصای الهی زور چهار سده دوا دهم شهر حمادی
 آلاخر سال هزار و چهارده حصر عرس آسیانی عالم فانی را پدرود فرموده نملک
 حاودانی حرامیدد *

سلطنت حضرت جنب مکاني نورالدين محمد جهانگیر بادشاه غازی و صوبه داران و دیوانیان عهد مذکور و صوبه داری فلیچ خان دیوانی سید با یزید

در اقبالنامه در سال اول جلوس جهانگیری مطابق سال هزار و چهارده
 هجری صوبداری گجرات بنام فلیچ خان که منصب دو هزار بی دات سرزاری
 ناسب دوسته ساید او بدی صوبه دیامده بود و بعد چندی نه صوبداری نهروز
 مقرر سد و چون در عهد لمطب آنحضرت دستور العمل جهانگیری که بصوبه حات
 ممالک محروسه از نارگاه ملک اشتناه شرف بعد یافته بود و آن مشتمل بر دوا رده
 صاطه اسب و بدو عیقه آنحضرت خود بدربار در طی رافعت و احوالات گرامی
 مرقوم فرموده اند نب افتاد اول رکوة میربحری و تمعلی راه بالکل معاف
 و رسودم که هر سال در رمان حصر عرش اشیانی پدرم بسنگ هدد هزار و
 ششصد من طلا می شد که شانزده هزار من عراق بوده ناسد نه خلق الله
 معروف نموده *

سعت تور این چلین نام یفب
 نه خرگو و شششس بر آورد نام
 نه سه دویک سبیلی در گذر
 ند بیگوده نام اندر ایام یافب
 نکو نام گردن بر خاص و عام
 تمسای زر کرد از رال زر

و جمعی از او ناس و افعه طلب بر کرد او فراهم آمده بتاح و تاراج فضا و قریات پرداختند و راحه سوره سنگه نه قصد پیکار او از احمد آباد شتافت و افواج طرفین در برابر یکدیگر صفوف آراسته دست بکار بودند همدور حدگ تراز شده بود که نمیا می اقبال بی روال محالغان راه هریم سپردند و بهادر نار خود را بر روی گندامی کشید و سده هزار و هشت و نیمه آسیر که از وقت سلطان بهادر گکراتی ناخنیار خان و الح خان و مرجان و غیره پسران یافوت سلطان حواله نموده بود داخل ممالک محروسه گشت و چون در سده هزار و نه و افعه ناگیر ناسا هراده در دکن روی داد صوبه گکرات از انتقال ساهرا ده دعه نال نغان اعظم مرحمت شد *

صوبه داری خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش و نیابت
شمس الدین حسین پسر او و دیوانی سید
با یزید از تغیر شمس الدین حسین بموجب
التماس خان مشار الیه و نیابت صوبه بنام
شادمان پسرش و ارتحال حضرت عرش
آشیانی اکبر بادشاه ازین جهان فانی

خان اعظم در سال هزار و نه از انتقال ناسا هراده سلطان مراد دعه نال نه صوبه داری گکرات از پیسگاه حلاف و جهانانی سرورانی یافت بموجب حکم اقدس شمس الدین حسین که منصب دو هزارانی ذات معتخر بود نه نیابت صوبه مقرر گشت و حورم پسر دوم او نوح داری سورته سرافراز گردید و در سده هزار و یازده چون ملک گکرات نه تیول خان اعظم و اولاد او از دیوان اعلیٰ تمکوا ده بود حسب التماس مسار الیه سادمان پسرش از تغیر شمس الدین حسین نه نیابت احمد آباد و عدد الله نکرست حوبه گده سرورانی یافتند

کس متجاوز همراه گرو و از نقد و حدس آنچه قابل برداشتن بود بچهار برده
ناراده حج بپاک الله الحرام پست پا بر اسناد ریاست رده و ترک لوازم دولت
و امارت نموده مردانه قدم در ساهراه توپوش نهاد و دریکه نکستی می نشست در
کنار آب تمام لشکر و حشم و فوج صفا بسته ایستاده بودند نظاره ها می بواجتند
و آن سیر دل از همه را پرداخته بحشم عدوت می نگریست و حدیث عریض را
کره آلود بفرقه نمی صاحب و همدراں زور بکشی و دیوان را از حدس بر آورده
عدرها خواست چون این حد برسمامع حلال رسید بهایب کدورت خاطر اقدس
شد شمس الدین حسین پسر کلان او در خدمت بود بمصب هرازی سرفراز
سخت و دشمن پسر دیگر را بمصب پانصدی ممتاز فرمودند و صونه گجرات
بیداشتند منتی مراد مقرر گشت *

سویله شری سلطان مراد و نیابت بسورج سنگه
و خرج بهادر ولد مظفر و دیوانی با یزید

هکرم آورده اوزا مقید ساختند و سناس عطف عدان نموده بر حجاج استعجال
 شتافتند وقت نامدادن مطهر بهانه و عو ساختن و قصای حاجب فرود آمده در پناه
 درختی رف استبره که درون شلووار پنهان داشت بر گلولی خود زانده از کساکش
 ایام رهائی یافت تا رافع سدن تسلیم شد حال اعظم سر اوزا ه صکوب نظام الدین
 احمد بدرگاه سپهر استناه ارسال داسب و این راعه در موضع دهرکه پاندره کروهی
 این طرف کچه که کادب موزبی اسب در سده هزار هکرمی روندان چون فتح
 قلعه حوده گدّه و مطهر آواره دسب بیستی گردید تا کنار دریای شور به تبع
 همب حال اعظم صاف سد ۱۰۳۱۱۰ ه

روانه شدن خان اعظم بحج بیت الله الحرام زاد الله شرفاً و تعظيماً

چون خبر فتح حوده گدّه و هلاکی مطهر بمسامع حلال ساز یابان پایه سرب
 حالوب مصیر رسید فرمان عاطف امیر بطلب حال اعظم سرف صدور یافت
 و او نا وجود چندی فتح به سب بعضی امور که ذکر آن بمسلس مقام بیست
 از برط را همه قرار رفتی بحصور بحود نتوانست داد و عریبم فتح دیورا از
 فرگیان بهانه صاحب بحسب نورنگ حال و گوحر حال و حواحه اسرف
 و حمعی از امرای نادساهی را که همراه بودند رحصب حاگیر فرمود آنگاه بحکام
 مادر بوستها فرستاد که سوداگران را از آمد و سد بندر دیو مایع آیدد مقصد آنکه
 فرگیان را به تنگ آورده فول نگردد و بحکم و بهاره که دو رمیددار معتبر آن ملک
 بودند چنان وا نمود که اراده دارم که اراده سدد بدرگاه ستانم و چون به پیش
 سوه باب رسد میر عدد الرراق بخشی و سید با یرید دیوان را محسوس صاحب
 که منادا از اینها فتنه سر بر رند و نا سپاهیان عهد و فول نمود که او را
 از رفتن نار ندارند دریموف قولنامه فرگیان رسد و از بندر دلاول چهار الهی که
 ساختند او بود ناوجودیکه موسم نبود و تلاطم دریا که حرارت نمی سد در سده
 هزار و یک اهل و عنال و توانعل و حدم را به کستی در آورده و از ملازمان صد

حاج و نظام الدین احمد و محمد انور پسر خود را با موی سیسته بداد صورت
مستند می‌گذاشتند عرصه می‌ورزی بدوارگان رسیده آن نتواند را که یکی از معاند بزرگ
کفار است بی جنگ و ستیز دارالاسلام ساختند و حمی را در ادعا گذاشته بیشتر
شمارند رمیدار آنجا ازین یورش خبر یافته مطهر را با اهل و عیال او در کستی
دشمنیده تحریر که بهایب استحکام داشت برسانده بود چون جنگ سخت
گردید از پی او ستایب بهادران تیر حلو کرم و چسبان با رسیدند و آن حور
گرفته برگشته ایستاد چون رمین شکست و ریخت بسیار داس ر سواره تاختن
متعد بود پیدای شده با مخالفان در آویختند تا وقت سام آتش قتال رانده
کسیود و بهادران حاکمان کارزار میکردند ناگاه تیری از شش قصاصه مقتل آن
نامر رسید حاج بنگل حرم سپرد و بسیاری از آن سیاه بختان بر خاک هلاک
افتادند و مطمئن حال نماند از راه متعارف خود را بوالایب بهاء رمیدار کچمه
سودد در بند حرم حار اعظم د حرمه گذرانند حد آگاه یافته عدد الله

می پرداختند دارالحکومت آنها صدها تن تهنای که بماصله پنج کوهی معروف رویه از حومه گدّه واقع است بوده جنگلی داشت بغایت هولناک چنانکه شاعر گوید -

رس بود است بسیاری را اسکار نمودی روز روشن چون سب تار
 بدوئی بود تاریک آن بیابان که کم کشتی دران حورشید تابان
 تا آنکه زوری هیرم کشی صد حیل و مشق دران آمد و رفته رفته بحالی رسید
 که علامات قلعه و دروازه بدطرش آمد برگشته صورت حال را براحه طاهر صاحب
 راحه به قطع اسکار برهمدوئی هیرم کش پرداخته بدان پیوست بعد ملاحظه
 عجب قلعه متین و بدامنه معری کوه کرار کوهچه که سر بلک کشیده و حدارش
 را از اطراف تراشیده بر آورده اند و بر فراز آن به قدر کمکه بدای ساخته اند مشتمل بر
 سه دروازه یکی شرقی و دیگری عربی و درون دروازه مذکور دری دیگر دارد شمال
 رویه که هنگام در آمدن ازان باید گدسب و در وسط دو چاه عمیق واقع است یکی
 مسمی به نوکین و دومی انکولیه و دو نالی که آری و چری نامیده اند
 راحه مدد لیک از معمرین آبوف ازان و نشان عامر آنجا استعمار نمود همه
 بدادانی مقرر آمدند لهذا قلعه مذکور را حومه گدّه گفتند چه ناصلاح گجرات حومه
 کهمه را گویند و گدّه قلعه را ازان روز بدامر استحکام مقرر حکام آن ولایت
 گشته •

گرفتار گشتن مظفر عرف ننهو آخرین سلاطین گجرات به سعی خان اعظم و هلاک کردن او خود را

اراجا بعد از فتح حومه گدّه حان اعظم همگی هم بدستجوی مظفر
 و بدست آوردن او گماسب دریموب حمر رسید که آن ستاره سوخته به رمیدار
 ولایت هارو که نتخانه دوازان اینجا است پناه برده لاجرم بزرگ حان و گوحر

واکه سورته تصرف اولیای دولت قاهره در آمد بندی از احوال آن سرزمین
 و وجهه تسمیعه قلعه مداس مقام دانسته به تحریر آن می پردازد مخفی
 نماید که سرحد اولکه مدکور سم عربی و حدودی آن بدریای شور پیوسته و
 شرقی بصلح جهالوار بیست گروهی از بلده احمد آباد اتصال دارد و حبس
 سمایی بحدود صوبه تهته سیاه نوم کوهستان و سنگ لاج که ناندک ترس گل
 فعند که بدشواری توان گذشت میشود حالی از اشکار مثمر و غیر مثمر مگر
 عسی کودها و امکنه که اشکار اند و کهری و اصلی و جنگل معیلان دارد و
 معدن چس کجی پیستری مکانش افوام مختلفه راحدوت و کولی و یراق بند
 سورن تیر گذار که پیاوردی اسبان برق رفتار فراوانه قانو یافته در آمده بدر میروند
 شیوه قشع شیع بطرتی دارند بدون فوج کسی مال گذاری نمی نمایند و این
 رعیت مشتمل میشود بچند صلع که هر یکی را ندانی خوانند هالار و کاهیاوار

طلیدند که در آیدد مقارن این حال مطهر خود را نآنها رسانید و متخصصان بخيال دیگر افتادند و حان اعظم ازانکا خاطر و پرداخته خود به تسخیر قلعه متوجه شد مطهر بود خود در قلعه صلاح ندیده برآمد و شهرت چنان داد که بحال احمد آباد شناخته حان اعظم پسر خود را با فوجی متعاقب او تعیین فرمود و خود بمکه بصره قلعه پراحت درینجا حاضر رسید که حام از حوالی لشکر گذشته بوطن خود میروند حان اعظم بقصد او ایلغار کرد اما آن وحشی دشب اذکار پیستر بدرفته بود حان اعظم بحسب امتداد سفر و معوب لشکر دران سال به فتح حونه گذه پرداخته باحمد آباد مراجعت نمود و امرا یک چندی در یتول خویش در آسودند *

فتح قلعه جوناگده

در سده یک هزار حان اعظم مرتبه دیگر فوج ترتیب داده روی هم به تسخیر قلعه حونه گذه و تنبیه مخالفان بهاد پسر حام و حلال حان و عاری حان و ملک حس آمده دیدند و بدر کبکمه و منگلور و سومنات و غیره نا شاورده بدر لے جنگ بدست افتاد و ازانکا به تسخیر قلعه حونه گذه که بنابر امین حان عوری داشتند شتاب و اطراف آنها امور چالها استحکام داده پای عریض افشوده بزرگ حان را بر سر راهی که آدوق قلعه و امداد می رسید تعیین فرمود قصا را آتش در قلعه افتاد و سیار از اسباب قلعه داری و آدوق سوخت معهدا هر روز توپ کوله یک مئی و پنج مئی سر میدادند اولیای دولت بر کوهچه که نزدیک نقلعه واقع است سرکوب ساخته توپی بر فراز آن قلعه بردند و درون قلعه محرا گرفته سورش عظیم در مخالفان انداختند و چون کار بر متخصصان تنگ سد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بدانر امین حان و غیره نا یدکاه کس عمده برد حان اعظم آمده ملازم نمودند و آن رکن السطاب هر کدام را در حور شایستگی نا اسب و خلعت و حاگیر حوسوت صاحب و محدودا ملکی که حامی یکی از سلاطین بود مفتوح شد و چون قلعه حونه گذه بحیطه تسخیر در آمد رمیدداران آن ملک عاسیه اطاعت بر دوش گرفتند از انکا که قلعه مذکور

گجراتیان و راجپوتان قدم حرات و حسارت پیش نهاد دریدموف ناران عظیم ورو
ریخت و دوشده روز متصل واحد نازد مخالفان در وصالی مرتفع منول
و معسکر افعال در زمین بشیب بود از شدت ناران رسد عله ناردوی عاریان
کمتر میرسید سپاه از عسرت آذوقه و اوطاف ناران نتنگ آمده حان اعظم
صالح بحدنگ صف دیدده بحاکم بوانگر که موطن حام بود کوچ کرد که
هم توسعه در آذوقه و رسد برسد و هم سنگ تفرقه در هدمانگ مخالفان افتد
در چهار گروهی موضعی بود معمور دران حان معسکر افعال سد و عظیم
فراوان از حدونات و غیره بدسب سپاهی در آمد و لشکر مخالف را پای استقامت
از حای رمب و بسیاری بر سر حادها و کوچ رفتند مطهر بر لب رود خانه که
میان دو لشکر واقع بود ورود آمد روز دیگر از حاندین صفها آراستند و مردانه بر
روی یکدیگر تاختند و باهم دسب و گریبان سده داد سحاعت و حاندسائی دادند
راجپوتان از اسب فرود آمده دامنهای همدگر بسته ماندند سد سکندر ایستادند
و کار از تیر و سمسیر گذشته نگارد و حاکم رسید دریدموف بهادران التمش روح
بر عاز مخالف را بر داشته درهم نوردیدند و حان اعظم که ناحمی از جوانان
چیده طم ح سده نطار قابو داسب حلوزیر رسیده مخالفان را بدانش مهراول
برادر و دو پسر حسنا نا پادصد راجپوت یکجا افتادند مطهر و حام در عایب
سراسیمگی و نا امیدي راه گریز پیش گرفتند و دولت حان رحمی نه حونه گذه
ستام و حان اعظم را فتح عظیم نصیب شد و از حادب مخالف دو هزار کس
بر خاک هلاک افتادند و از اولیای دولت در صد کس آنروی شهادت یافتند و
قریب پادصد نعر رحم برداشتند هفتصد اسب بدسب افتاد و عظیم فراوان
از نقد و حدس تصرف اریلیای دولت در آمد حان اعظم بعد از ارتفاع اعلام
فتح و فیروزی بدوانگر ستام و عظیم بسیار بدسب آمد و سلطان مطهر و حام
شعاب حمال پناه بردند حان اعظم حدود نآن حدود توقف نموده بزرگ حان
و سید فاسم را نا بوجی نه تسخیر حونه گذه فرستاد دریدموف دولت حان پسر
امین حان که رحمی از معرکه بر آمده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول امان

خدمت نموده اند دستور پیش کش شده تا چه مسم دور ناظم و وفای که
منقصی باشد و بطریق نا ایمن گسته که بدون بدرقه آن مرفه از دروازه شهر بیرون
نمیتوان رف با خواسته الهی چه باشد القه در سال بهصد و دود و نه پیس
کش حان اعظم از بیلاں نامی و بغایس امتعه گجرات نه نظر همایون گذشت *

هنگامه آرا شدن سلطان مظفر ننهو باغوالی جام زمیندار نوانگر و شکست یافتن او

از حمله سوانکات این سال هنگامه آرائی سلطان مظفر ننهو تعصیل این
احمال آنکه چون حان اعظم نگجرات رسید جام که زمیندار عمده سورته اسب
پیوسته در کمین فتنه و پرحاشش موص داسب دریدموص بار مظفر را از کج
حمول در آورده در فراهم آوردن جمعی او نا شان رافعه طلب و تیمار احوال او
هم بست و دولت حان پسر امین حان عوری حاکم ملک سورته و راحه
کمکار زمیندار کچه بیرباو موافق نمودند و حان اعظم دسب امید بحدل
لمتین اقبال دور افروز رده باطلعی دایره این فتنه و استنصال اهل روال نطاق
آرامیست و نا آنکه برادران فلج حان که در بدر سورت حاگیر داستند و فرزدان
اسمعیل ملی حان از اعظم یتول داران صونه بودند همراهی نکردند بمدافعه فتنه
متوجه شد و چون نه بیرمکام رسید فتح حان پسر امین حان عوری و چندر سین
زمیندار هلود و کرن پرمال زمیندار مور نی حان اعظم را آمده دیدند و آن رکن
السلطنت بزرگ حان و سید فاسم و حواحه سلیمان بخشی را نا موحی برسم
معتلا فرستاد و این موح در موری که برسم و پنج گروهی متخالف بود عدان
دار کشیده حرف علج درمیان آوردند این معنی موح بخوت و استنکار ارباب
حلاف گردید و فرار بکامگ داده روی ادبار بعره کارزار بهادد حان اعظم اریں
ادای نا پسندیده بر آشعب و نا آنکه پیش از ده هزار سوار همراه داشت
و متخالفان اریں هزار متحاور بودند کثرت آنها را بظنر هم در بیارده
بترتیب افواج پرداخت مظفر بیر تقسیم عساکر ادبار نموده نا کوره اندوه از

داشته باشد فراریات و رمیداران عمده که اکثر پُرگناب در تصرف آنها بوده تعلقه بشرط نوکری و لُسکر کشی بطریق حاگیر که هر کدام بقدر وسع و طاقب خودها با جمعی از فربه سوار و پداده حاضر شوند فرار گروم که تا مدتی کولیان و راحبوتان که در دیهات متفرق نائنه داشتند از چوکی و پیره آسکان حرداری می نمودند و نائنه خود را متصرف می گشتند و بر ایام فصل چیری بطریق سلامی نگاهیدار میدادند بمروز ایام بعضی از راحبوتان و کولیان و غیره که اندک روزی پیدا کردند بر مواضعات قرب و حوار و دور و نزدیک رعیتی بنابر بردن مواشی یا کشتی مراغان در هنگام کشت و کار هنگامه آرائی داشتند رعایای آنها ناچار در بعضی مکان دادن مداع نقد معین هر ساله یا یک در سرعه قابل راعب آنها را راضی ساختند و این صیغه را کراس و وَدَل نامید و این شیوه درین ملک استمرای پیدا کرده که اکنون بنابر ضعف ناظمان بدرجه اتم پیوسته الحاصل در ملک گجرات به بدو مکانی در پُرگناتی بوده باشد که جمعی از راحبوتان و کولیان و مسلمانان مسکن یا کراس و وَدَل نداشته باشد از آنها که شیوه متمردی و قطاع الطریقی و سرفه و فساد در طیب حیث آن فریق تخمیر یافته پیوسته در اندک وهبی که در صط ناظم سود هنگامه آرائی دارند لهذا در اکثر مکانات چه از رمن ساف و ساق و لاق اکثر ناظمان و لمعات مستخدم بنا نهاده جمعی از سپاه فربه و راحور هر مکان که آن را تهاه گویند مقرر نموده اند و حاگیر مشروط هر تهاه از حضور تلخواه می شد که علی الدوام در اینجا قایم بوده نگدارد که معسده برپا شود اکنون نسب عدم بدو نسب رفته رفته در اکثر مواضعات که ولعچه تاند نسین بود کده با خاک برابر ساختند و در بعضی خودها ساکن گشتند تلبد حصه سرکار را تمامی بلکه اکثر مواضعات را بعل کراس متصرف می سود و رمیداران عمده که بصیغه حاگیردان بودند تا عهد حضرت حلد مکان بعضی از آنها بتقدیم خدمت حاضر می شدند الحال هرگاه ناظم صوبه فوج کشی نماید نائنه داران که تلبد را متصرف اند بطریق پیش کش و راحور آن مکان و صام عملداری خودها می گیرند و از رمیداران عمده که تقاعد از

مضمون فرمان را بگوش هوش حا داده در اجرای احکام مطاع کمال اهتمام لازم دارد و دقیقه امر لازم الاتباع موز نگذارد انتهای *

و در حکومت حان اعظم دیسائیایان و مقدمان و رعایای اکثر پراگمات بدرگاه آسمان حاض استعانه نمودند که گماشتهای داطمان و حاگیرداران بصیعه ابواب حاضلات را نته می متصرف میسود راحپوتان و کولیان و مسلمانان بعد از تصرف آنها سرسورش برداشته حاصل و مرزوات رافعان را صایع می نمایند در بصورت پایمالی (رعایا) و ناع کمی محصول (سرکار) اسب حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور یافت که دیوان صریه باستصواب دیسائیایان و مقدمان عمل بالمصلحه سرپرد بدخروپیه شر در سر از محال حالصه و سرکار والا و حاگیرداران حضور و متعیده صونه بصیعه مقدمی مقرر شداسند و زیاده طلبی بوحوه دیگر ه کنند و رمییں چهارم حصه کولیان و عیر را علیحده نمایند و محصول آنرا وا گذارد و فعل صامن معتبر نگیرد و رمیداران دیهات در و نسب و مکادات عمده اسپان بداع رسانند که در خدمت صوبدار بوقت کار حاضر بوده بتقدیم کار سرکار والا پردارد و از رمیدی که فروخته باشد و آنرا بیچان گویند نصف محصول از خریدار بگیرد چنانچه مطابق حکم اقدس شرح صدر بعمل آمده در آدوقت روز برور صونه آناد و معمور گشته بود *

مخفی نماد که چون باعث تحریر این اوراق که احکام کار این صونه بحرانی احکامیده چنانچه مره بعد احرری اساره ندان سد بنابران برخی از معسده متمردان این دیار که از قدیم الایام سد عدم بددوسب بظهور می آید آن اسب که مرقوم اسب در در زمان سلف در تصرف راحپوتان و کولیان بوده چنانچه در صدر ملک گکرات ایام سلاطین گکراتیه که استیلاء و اقتدار کمال اهل اسلام پیدا سد بنابر احرار این حماعه پیوسته بتادیب و تدبیه آنها پیس نهاد همب ساخته می پرداحتند لاچار حر انقیاد و اطاع چاره ندیده التکا آورده قدول نوکری و مال گذاری نموده بچهارم حصه اوطان و دیهات خود که بدان معیش نمایند ماصطلاح گکرات آنرا نانغه گفتند و سه حصه اران سرکار ناساهی که تلید گویند تعلق

بیع و شرا و چار سوی چون و چرا در آمده که اگر سنجیده میران اعتدال ارباب
صیانب و دیانب که نقادان دقود و احناس کوبی و الهی و مقومان اعراض
و حواهر انعسی و آفای اند گردد هر آئیده جمیع مصالح بمقاصد احکامد
و تمامی محکامد بر دمایم کشد الله الحمد که از منادی احوال بصعب اشتمال
همگی توحه خاطر عدالب مداطر و تدبیر باطل حالالب مواطی در لوازم رفاهیت
عموم تربی رعیب که فی الحقیق فرزدان معدوی و ودایع خداوندی اند
مصرف بوده المدة لله باصابت لوازم عدالب او اعظم همدستان و دیگر ممالک
محرورسه مدهل اصاف بار و نعم و ما من مسلمان شعب اقلیم اسب درینو
بموجب توسعه مراحم ذاتی و تکمله مکارم بطری حکم نابد و امر حارم شرف
اصدار و عراکرد یاب که از اصناف حدوناث و علالت و بدات از اعدیه و ادویه
و روغن و نمک و سکر و اوسام عطریات و ادواع کرناس و پندگ اسباب پشمیده
و ادوات چرمیده و آلات مسیده و زر و چوب و هیمه و لی و کاه و دیگر اسباب
و اشیا و امتعه و احناس که مدار حمورز آنام و امالاک معیش حواص و عوام
اسب سوای اسپ و فیل و شتر و گوسعد و بر و اسلحه و قماش که در تمامی
ممالک محرورسه تمعا و ناح و رکوه و صدیک و انچه از قلیل و کثیر می گرفته اند
معاف و مروع القلم دوده نابد و تا این زمان که متصدیان کارخانه ساطب
امثال این امور معمول میداشتند بملاحظه حذر داری دوده که دسب تطاول اقویا
بر صعیان دراز نه گردد و پای تعدی بر دستان کوه اندیش سرکوب بر دستان
حاک بشین نگردد و اکمون که هید شوک و انهب نادشاهی در قلوب افراد
دشسته ادوار عدالب و رافت در اقطار و اکناف عالم و ممالک تنق دسته سکرانه
الطاف مدعم حقیقی حاصلات انهمه اشیا که حریده موفور گنجیده معمور است بعبیر
اران هعب چیر که مصالح ملکی مستثنی شده تمام و کم دل بخشیدیم ناید که
فرزدان کامگار و امرای دامدار و متصدیان مهمات صونها و حکام نلاد و حاجر داران
امصار و عمال حالصات و مقاطعان مواضع و فصداث و جمع راهداران و گذرانان
و محافظان طریق و مدظان مسالک و رمیدداران حدر و ماموران ممالک

سده بهصد و بود و هفت ۹۹۷ سرورار سده رسیده نهمشیم امور مالی و ملکی پرداخت و در سال بهصد و بود و هشت ازتعال مدوۀ ارباب کمال رده اصحاب مقال جامع معقول و منقول ساه و حیهه الدین علوی رحمة الله روی نمود در سخن مکایکه ندریس استعال داستند مصحح فرار یاف چنانچه ار شیخ و حیهه دین تاریخ وصال مستعاد می گردد و عرین خان حالوزی چون هنگام گذشتن خان حانلن ار حدود حالوزی بمرم روع هنگامه مطهر او را توفیق همراهی شد و ار کم حردی بکمال افتاده تا آنکه حاکمان بیست و بهم محرم الکرام و حی بر سر او فرستاد چون دانست که ار عهده نمی توانست بر آمد روی عذر و بحال باستان و دسی بهاد درینولا حانلن گیتی ستان نظر مرحمت انگدده حالوز را که وطن مالوف او بود نتیرل او معرر فرمودد و در سال بهصد و بود و ده هکری فرمان و الا سان در معافی رکوة در حمیع ممالک محروسه همدستان صادر سد چنانچه نقل آن نعیده نگاشته کلک بدایع سلک گردید *

نقل فرمان حضرت شاهنشاهی در منع زکوة آنکه

متصدیان حال و استبدال و کار فرمایان کل و حر و مملکت محروسه دادند که درین هنگام سعادت انتظام که ابتداء حلوس بر اورنگ جهانانی سده سابع است ار قرن ثانی که آعار انتسام بهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح حلال است فرمان عدالت عدوان و معسور افاص ندیان باره برور و سعشه طهور یاف که چون ناموس اکثر و فانون اعظم سلطنت اند پیوند الهی حل حلال و دسیه بمقتضای حکم نالعه ارلی که سلسله حندان داروگیر عالم ایحاد و تعمیه پردار کن یکن دایره کون و فساد است و چنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست مداین که عذارت است ار ارتباط احوال مقیم و مهاجر و انتسار مصالح کسب و تاجر دستیاری نادرشاهان عادل و دیدنایی شهر یازان دریا دل حلوه نما و صورت پذیر باشد و یکی ار و حوه حراج که مدار علیه نظام عساکر صورت و حدود اقبال که حارسان اعمار و اموال و حافظان عقید احوال حلاقی ادد ناح اشیاست که در بازار

نمایند و اندک اندک فرسودد دیگر در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نمایند
عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل بزرگ عظیم بخش عالم
در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است عید دیگر نوروزهم ماه مذکور است
که روز سرف باشد عید دیگر سیوم ماه اردی بهست است عید دیگر ششم ماه
حور داد است عید دیگر دهم آنان ماه است عید دیگر دهم آذر ماه است و در
دی ماه سه عید است هشتم و یازدهم و بیست سیوم و عید دیگر دویزیم بهمن
ماه است عید دیگر پانزدهم اسفندآز و عیدهای متعارف را بدستور میگرد
باشند دیگر سب نوروز سب سرف بطریق سب نرات جراثیا آورند و در اول
شب که صبح عید باشد نقره بوازند و روزهای عید بر سر هر پیر نقاره بوازند دیگر
رن بی ضرورت بر است سوار بسود دیگر گداهای آب دنیا را برای غسل مردان
و آب برداشتن خدا سازند و برای رنل گداهای دیگر مقرر سازند انتهای *

صوبداری اسمعیل قلی خان و دیوانی خواجه ابو القاسم

اسمعیل قلی خان به سب بعضی امور سر تقصیر در زیر پای حاکم
داشت حضرت ظل سبحانی قدم خدمت و سقیق را یاد فرموده بمص
چهار هزار دات معتخر از حاکم بر آوردند و در سنه ۹۹۶ بهصد و بود
و سب بصوداری گجرات سرورار نموده رخصت فرمودند و حکم اقدس اسرف
صدور یافت چون او گجرات رسد قلیخ خان متوجه درگاه معلی سود و بدابر
مصالح ملکی در همان سال از تعیر خان مذکور صونه بکان اعظم مقرر گشت *

صوبداری خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش دفعه

ثانی و دیوانی سید با یزید ورود

فرمان عالییشان در منع زکوٰۃ

خان اعظم که در صونه مالوه بود با یالک و بصوداری گجرات در او احر

نگریسد و هر که مهمان شود از خویش و بیگانه آمدن او را صاحب خانه نمیر
 محله نگوید و حذرسان در دفتر نویسد العرص یک دو حذر دار از همان محله
 تعیین نماید که روز بروز احوال آن محله آمده نویساییده باشد از سادی و عم
 و آمد و روت آن محله و هرگاه شخص حدیدی در آن محله آید در ساعت حذر
 کند بی صامن در آن محله نگذارند که ورود آید در جمعی که صامن نداشته
 باشند آنها را در سرای علحده آندان سازند و میر محله و حذر داران سرای تعیین
 نماید و پیوسته احوال دحالی و خرچی هر کدام از راه دور بینی دریافتند و ملاحظه
 نماید که چه هر کس دحل او کمتر است و خرچ او بسیار یقین که بی نالائی
 بیست پیروی نماید و بیک داتی و حیر اندیشی را از دست دهد و این کاوش
 را پیرایه انتظام داند سرمایه احد و حر گرداند دیگر باید که از هر رسم یک دلال با
 چند دلال هر قدر که معامله باشد صامن گرفته در بازار تعی نماید که هر چه خرید
 و فروح شود اعلام می نموده باشد مقرر سازد که هم که بی اعلام مشار الیه
 خرید و فروح نماید حرامانه دهد و نام مشتری و تابع در روزنامه می نوشته
 باشد و هر چیریکه در بازار خرید و فروح سود ناتفاق میر محله و حذر دار محله
 واقع شود دیگر چند کس محله محله و کوچه و نواحی شهر بحسب محافظت
 چوکی شب تعیین نمایند دیگر سعی نماید که در محله و کوچه و بازار کسی بیکار
 نباشد دیگر تحقیق و پیروی در داند از گره نرو اوچکه و غیر دالک نماید و اثری
 از آنها نگذارد و هر چه اسباب دران حدود گم شود یا بتاراج رود آنها را در داندش
 پیدا سازد و الا از عهده نر آید و حدود حواف گوید دیگر اموال عایب و متروبی
 تحقیق نماید که اگر خویش و وارثی داشته باشد آنها گذارد و الا نه امین سپارد
 و شرح آنها بدرگاه نویسد تا هرگاه صاحب حق پیدا شود باو وصول یابد در بی معامله
 حیر اندیشی و بیک داتی بکار برد که مدادا چنانچه در نوم روم شایع است بطهور
 آید دیگر بهایب پیروی نماید که اثر شراب دران حدرد نموده باشد و حورده
 و فروشده و کسندده و کدنده آنها را بتفاق حاکم آن چندان سرا نماید که عدت مردم
 شود دیگر در ارزادی نرحها اهتمام نماید و نگذارند که مالداران بسیار خریده دحیره

و دسات که نا گذیر شاء تعلق اسب بآن می پرداخته ناسدد - دیگر در ترتیب حادثه‌های قدیم هم گمارد - دیگر حده و هرل کمتر کنند دیگر بقاره را وقت طلوع بیر اعظم و در نیم سب که در معدی آعار طلوع ارانکا اسب دواخته ناسدد - دیگر در وقت تحویل بیر اعظم از برخی برخی از توپچیان و مدوچیان هر قدر که باشد آوار سردهند تا جمهور انام برین عطیة عظمی سکرانه بکا آرد - دیگر از بردیکان و خدمتگاران حذر دار باشند که بوسیله بردیکی خود ستمی بر کس نکنند - دیگر یک کس بمالزم نگذارند که عرایص او را بدطر اشرف می آورده ناسدد - دیگر نگاهبان قانون کوتوال ناسدد و اگر علقده در آن شهر کوتوال ناسد بصول قانون را که سمب ذکر می یابد یک نگاه داشته در ترویج آن کوسند و محافظت این امور بر دمب همب والای نادرشاهی بحکم سلطان عقل لازم لیکن یک کس ندانه خود بهمه امور نتواند رسید پس آن قدر که خود تواند رسید اهتمام نماید و آن اسب که بعقل حدادان حدا پرس حویش کار شداسان بیک دات حدا در بهم رساند که توریج و تقسیم خدمات نماید اراکمله این امور که نوشته خواهد شد حواله به شخص کوتوال خوانده سپارد و روستایانه این اندیشه بخود راه ندهد که کوتوالی را چون پردازم بلکه عبادت عظمی دانسته اهتمام نماید و آن بدین تفصیل است آنکه باید که کوتوال هر سه روز قصه و ده باتفاق اهل فلم حانها و عمارات آرا نویسد و ساکنان هر محله را حانه بخانه در قید کثابت در آرد که چه قسم مردم اند و مزراع چند و سایر مختومه چند و سپاهی چند و درویش چند حانه بخانه صامس گرفته نا یکدیگر اتصال بخشد و محکلات قرار داده در هر محله میر محله مقرر سارد که بیک و بد آن محله بصواب دید او شود و حاسوس هر روز و شب وقایع آن محله آمده می نویساید ناسد و مقرر سارد که هرگاه دردی آید یا آتشی افتد یا امری ناحوش دیگر سربرد همسایه در ساعت معاوت او نماید و همچنین صاحب محله و حذراران اعانت نمایند و اگر بصورت حاضر نشوند محرم و گدگار باشند و هرگاه صاحب حانه حاجی میرفته باشد همسایه را حذر دار کند و او بیر بیختر همسایه و میر محله و حذر دار مسافرت

حالی اندک سرا دادنی دیگر با مردم شدید العداوت نماید بود سیده را رددان کیده
 نداید صاحب اگر نموجب شدت از کسی گرانی هم رسد رود برطرف سازد که
 نفس الامر فاعل حقیقی همه ایرد بیچون اسب این حرحشدها را برای نظام طاهر
 تحویل فرموده اند - دیگر از حاسوسان حردار باشند و نه سخن یک حاسوس
 اعتماد بکنند که راستی و بی طمع بی کیمیا اسب پس در هر امری چند
 حاسوس حردار تعیین کنند که از یک دیگر حردار نباشد و تقریرات هر کدام
 را جدا جدا نویسند و از آن پی بمصود برد و حاسوسان شهرت گرین را معرول
 العمل ساخته از نظر اندارد دیگر بد اذقان و شیران را بکود راه بدهند اگرچه در
 کار بزرگان بی این مردم بیست که این جماعه برای بدکاران خوب اند اما سرشته
 حساب از دست بدهند و آن گروه را در دل خود متهم دارند که مبادا در لباس
 درستی قصد بیکان کنند که بزرگان را از افروزی مشعله فرصت تشخیص کمتر
 بدست افتد - دیگر از چوب ربانان نادرست که خود را در لباس دوستی در آورده
 کار دشمنی میکنند حردار باشند که فسادها از بی ره گذر پدید می آید بزرگان
 را بواسطه افروزی مشعله فرصت کم و این گروه بدکار فراوان دیگر نه صحبت گوشه
 بشیمان جدا حوی رسیده التماس هم نمایند - دیگر از اطراف و حواصیل خود
 حردگیران باشند دراز نفسی را کوتاه ساخته لایق عرص را معروض دارند - دیگر در
 تزویج حکم و کسب فصیل اهتمام نمایند که صاحبان استعداد از طبقات
 مردم صایع نشود دیگر در سامان سپاهی و یراق اهتمام نمایند و خرچ را کمتر
 از دخل کنند که سرانجام هرکس در گرد این اسب چه گفته اند هرکه خرچ
 او زیاده از دخل باشد احمق است و هرکه خرچ را با دخل برابر سازد
 چندانچه عاقل بیست احمق بیست دیگر طرح افامد بیندارد و همواره
 مستعد ملازمت و منتظر طلب باشند دیگر با هرکه وعده نمایند تخلف نکنند
 و در سب قول باشند خصوصاً با آنچه متصدیان اشغال سلطنت نمایند دیگر
 همواره در مشق تیر اندازی ر بدوق اندازی باشند و سپاهیان را ورزش سپاه
 فرمایند - دیگر بشکار مشغول نباشند بلکه گاه گاهی بکعب ورزش سپاه گری

دادن در امری محتالعب نماید و ترا دران حدودک شود از عقل خود و درسیب کاران که همیشه کمتر باشند نار دارند دیگر شرکازیکه از مالزمان او شود بفرزدان بفرمایند هر چیز از فرزندان شود حدود متکامل آن بشود که آنچه از تو فوت شود تلاقی آن مشکل باشد دیگر عذر مردم گوش نمودن و اتمام نظر از تفصیلات مردم کردن عادت او باشد که ادعی بیگناه و تقصیر بداند آدمی گاه از تعدیه دلیل تر می شود گاه بعیوت افتاده آوارگی اختیار می کند آدمی باشد که بیک گناه تعدیه او ناید کرد و آدمی باشد که هزار گناه از او ناید گذراند عرص کار سیلسب اهم ترین مهمات سلطنت است دانسته نداشتگی و بهیچدگی نتقدیم رسانند دیگر راههای آن دیار را مردم جدا ترس جدا در سپارند و بیک و بد آن راه از و پرسند و همواره حذر گیران باشند که نداشتگی . سرداری عذارت از پندایست از بیحدرداری صورت نه پذیرد دیگر سرای شریکی از طغناک مردم و احوز حال او باشد که عالی طرت را نگاه بند برابر کشتی است و بسط طرت را آب سودمند بیاید دیگر بکیش و مذهب و دین خلق جدا منعوض بشود که خودممد در کار دنیا که بنا پذیر است زبان خود نگوید و در معامله دین که پاینده است چگونه دانسته زبان مدعی اختیار خواهد کرد اگر حق نا اوست خود ناحق سر محتالعت و تعرضداری نکند و اگر حق نا تسب او ندادسته خلاف آن برگزیده خود بیچاره بیمار دادنی است محل ترحم و اعاب است نه حامی تعرض و انکار ر بیکو کاران و خیر اندیشان هر گروه را دوستدار باشد دیگر جواب و حوز از اداره نگذارند از مقدار ضرورت تجاوز نکند تا از پایه حیوانات مرا ترک شده برته انسانیت عرو اختصاص یابد و نا تواند شب بیدار باشد که کار روز بسب بیدارد دیگر تقصیر و ممالک و حرایم مردم را میوان عدالت سنجیده پایه هر یکی را بحالی خود دارد و باین میوان دانش اساس با داش هریکی نه نماید و بدل دقیقه شداس در یابد که درین گروه کدام تقصیر بخشیدی و کدام گذاشتی است و کدام پرسیدی است و بر زبان آوردنی و سرا دادنی است چه بسا تقصیر اندک سراوار حرای بسیار و بسیار تقصیر بسیار اعماص کردنی است چه

پرسیدن داد حواله به نفس خود مقرر و معتمد نمایند و اسامی داد ظلال را
تأییدی که می آید نوشته می پرسیده باشند تا پیش آمده مختلف انتظار
نشد و پیش دستاورد خدمت را ازار تقدیم و تأخیر نمایند • • •
ندیوان میا-دار مریاک او که شاید ز دیوان بود داد او

دیگر هر که دمی از کسی نقل کند در سرای آن استعمال نمایند و تخصص به
کند که سخن سار معتمدی بسیار و راسب گوی بیگ اندیش گداز در هنگام
صفت سر رشته نقل از دست دهمد و پیوسته ناسخکی و بردباری کار کند
و چندی از اسدیان و ملازمان خود را که معروفی نقل و احلاص معتمد باشد
مختار گردانند که هنگام عم و قصه که غلا دست از سخن باز میدارند از کلمه
الحق جمع دوزدد دیگر بسیار سوگند خود ده شد که شراب سوگند خوردن خود
را بدو ج گوی مقام داشتن است و محتاط خود را به بدگمانی دست
دادن است دیگر بدشنام عادت کند که آن سیوه احلاف است دیگر در موزنی
وزاعب استعمال رغایا و تفری دادن اهتمام نمایند که سال به سال قدرت
و دبهات و قصصات و امصار افزون می شده باشد و بطوری اصل گیرند که زمینی
وزاعب همه انادان شود و در اندازی در افزایش حدس کامل کوشش کنند
و دستور العمل عاجده نوشته شده است پیش دهان خاطر حد گرس خود سازند
بالجمعه و جمیع رغایا و دنا پرسند و از قوی که قرار دهند مذهب اسم و رسم
بر نگردد دیگر سعی نمایند که خود پیشانی و تیران در جاده مردم بی رغایا
ایمان دیود نمایند دیگر در شراب و نقل خود اعتماد نمایند • شورتی را داد وری
از خود نمایند و اگر داد تیری از خود دهند هم مشورت را از دست دهند و داد
دانی را حق دود چنانچه گفته اند • • •

که باشد ز مقرر نامستند • • • بر ندید دست اندازی

که باشد که کودک در آن • • • معلوم تر و فاد دمی

و مقرران هر کس مشورت دهد و داد که در دست معتمدان داد و داد
است که نتواند دست او را و دود و شراب را در دست معتمدان خدمتی

(1410)

tarikhema.ir

چون اخلاق ناصری و منجیات و مهملات احیاء و کیمیاء و مثنوی مولوی روم
و مشغول گردد تا از عایت مرآت دیداری آگاه شده در تسویلات ارباب تدبیر
و مدام از حای برود که بهترین عنادات الهی در بناء تعلق و سرائحام مباهم
بالایق است که درستی و دلسلمی و حیوسی و بیذکلی را مطور داشته نگشاده
و بدستایی و درندیم رساند و دیگر در قیاس و مسکیدن و محتاجان نتخصیص گوشه
در بیدار و سروران که در خروج و دخول بسته زبان سخاوتش نمی کشاید بقدر
برافقت بخیر گوشت دیگر سرمدان را به نصیب و ملایمت و درستی و نرمی
عالی در صورت سرائحهم زده موئی گردد و چون کار از نصیب گذرد و ده سنتی
و زن و بیرون عضو و گشتن علی تعدیل المداخ عمده نمایند و در کشتن
نیکویی مذکور و ناموس قبولین یسپ آر *

* مصرع *

[illegible][illegible]

هرار سال در بلاد معموره مشهور و معروف است سدها درین هراز سال سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق آئین بوده است درین دیار بواسطه بعضی امور از شیوع افتاده بود بحکم انتقاء موصات و اقتناء آثار قدما آن ایام مسرت و حرام را رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری در وجه اتم و طریق احسن رایج گردانند درین معنی کمال اهتمام و مددول داشته دقیقه نامرعی نگذارند تحصیل اعیاد ایام نوروز نوردهم روز دین ماه الهی سیوم ازدی بهشت ماه الهی ششم حورداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم امرداد ماه الهی چهار شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آنان ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست و سوم دی ماه الهی دویم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمده ماه الهی تحریر نالامر المطاع *

فرمان والا شان مشتمل بر احکام او امر و نواهی ضروری بنام ناظمین ممالک محروسه

آنکه منتظمان کارگاه سلطنت و کارپردازان نارگاه حاکم از فروردان ابدالمدد و نویسان احصاء ممس و امرای عالی قدر و سائر ممدصاران و عاملان و کوتوالان ناین روش عمل نموده در انتظام امصار و قریات و قصبات و سایر کثرات فرمان پذیر باشند اول بطریق احوال آنکه در جمیع کارها از عبادات و عادات رضای الهی را حویان باشد و بیارمده درگاه ایردی بوده خود را و غیر را مبطور نداشته شروع دران کار کنند دیگر آنکه خلوت دوسب نباشد که آن طرز درویشان صحرا گرین است و پیوسته با عامه دشستن و در کثرت بودن عادت نمود که طریق اهل ناراز است نالکمله در ماند و بود توسط و میانه روی نگار برد و سرسته اعتدال از دسب ندهند یعنی نه کثرت کثرت و نه وحدت وحدت دیگر بزرگ کردهای ایرد بیچون را عزیر دارند دیگر نه بیداری شب و روز علی الخصوص صبح و بيمروز و شام و نصف سب عادت کنند دیگر در هنگامیکه کار حلق خدا نباشد بمطالعه کتب ارباب معوت و صفا مثل کتاب احلاق که طب روحانی و خلاصه جمیع علوم است

از مکه معظمه بمدینه محترمه بواسطه استیالی اهل عدوان که محل ساینه توهم
 ناصان علیل العطب و لدل الکیاسب اسب لرم نمی آید چنانچه در زمان ملک
 شاه با آنکه تاریخ هجری آن مقدار امتداد یافته بود و کار باین مرتبه مشکل شده
 بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نمودند تا طایعه که در معاملات کار برایشان
 مشکل باشد باین وسیله از آن صعوبت برآید و در تقویم ممالک اسلام از عرب
 و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها ساری و جاری است و تمسک
 متسرعی روزگار و متدینان هر زمان بآن تقویم رایج بدان تکرار التماس این جماعت
 و مراعات خاطر ملتسم ایشان را بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس بغداد
 یامب دوروری که قریب سال جلوس بود آنرا مدد تاریخ الهی اعتبار نموده
 انواب آسانی و شادمانی کسایند و از معدن دانش فرمان واحد الاتباع صادر
 شد که ارباب استخراج در تقویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی
 و فارسی و حلالی مرموم می سازند این تاریخ جدید را صمیمه آنها ساخته انواب
 یسرکشایند و در تقویم های همد بکای تواریخ مختلفه آنها خصوصاً بکرمای
 که اساس آن بر تدلیس بود این تاریخ مجدد علمی نماید و تواریخ متنوعه آنها
 بر طرف سازند و چون در تقویم متعارفه سالها سمس می بود ماه های فمری بود
 حکم فرمودند که ماه های این تاریخ مجدد نیز سمس نباشد چون دانسوران ملل
 و محل بجهت شکر گذاری و سپاسداری از شهر سدید دوری چند را بمناسبات
 ملکی و مرابطات روحانی بجهت جمهور حلیق و حوسکالی طوایف انام که
 باعث چندین حیرات و مبراب است اختیار فرموده اعیان نام نهاده اند و دران
 ایام مسرت پیرای اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم حصوع
 و حصوع بکتاب کبریای الهی که خلاصه عبادات و رنده طاعات است مساعی
 حمیله بتعدیم رسانیده عی و فعیرو صعیرو کبیر بقدر قدرت مائده تفصل و احسان
 کساده انواب مسرت و کامرانی بر حواطر مکروبه و نواطن مکروبه حوان زمان
 و ابتدای روزگار کسوده انواع بر و احسان نموده اند بدین بعضی حشدهای عالی
 که تفصل ارد

از هراز و پانصد متجاور گشته و همچنین تاریخ سکندری و یزد جردی که از
 الوف و مآت تجاور نموده چنانچه در تقویم مسطور و مرنور اسب و نوشتن
 و گفتن آن در مطارحات معاملات در اهل عالم خصوصاً بر عوام الناس که
 مدار معامله در ایشان اسب بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه
 ارباب همد تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت یدگل تاریخ از ابتدای
 حکومت لچمن سین اسب و ازان بار تا حال چهار صد و شصت و پنج
 سال سده اسب و در ملک گجرات و دکن تاریخ سالهاهن اسب که الحال
 یک هراز و پانصد و شش سال اسب و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ
 نکرماحیت متعارف اسب که الحال یک هراز و شش صد و چهل و یک سال شده
 و در نگرکوت هر که حکومت آن ولعه داشته باشد از ابتدا می کنند و حال
 و رتب هر کدام معلوم دادایان و فایع و دانشوران آثار اسب و مشخص اسب که
 هیچکدام از تواریخ همدیه از امور عظیمه حق اساس بیست اکر مقتضای عوام
 رام و شمول عطوف حود وضع تاریخ محدود شود که هم آسانی حلیق دران
 باشد و هم اختلاف تواریخ همدیه مرتفع گردد و هر آئیده مدرات و حسدات این
 راجع حال و مآل آن رفیع الدراجات خواهد بود و در کتب معتبره و ریچات متداوله
 مثل ریچ ایلخانی حدید کورگانی مصرح اسب که مداء تاریخ ظهور امر عظیم
 گردانند مثل ظهور ملتی مویم یا حصول سلطنتی عظیم و الامة الله تبارک
 و تعالی که درین سلطنت کبری از عظیم امور و حلالیل و قانع از تسخیر بلاد عظیمه
 و تعتیج قلاع حصیه و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام
 لیاقت این امر حلیل ایشان دارند اما اگر آنحضرت مداء تاریخ حدید را از روز
 خلوس بر سریر سلطنت حود که اکثر نعم الهی و اعظم الامی نامندهی اسب که
 از آن هنگام سعادت آثار او روز بدست و نهم سال شمسی و سی ام قمری می شود
 برماید هر آئینه بوسیله این امر حیر مراسم شکر گذاری بتقدیم رسانیده باشد و هم
 انجام مقاصد طوایف عالمیان بحصول انکامیده باشد ایضاً در ضمن این عمل حیر
 کسری دسل رفیع المکان تاریخ هکری که از روز هکرت حضرت حیر الانام اسب

نمود که ممداء شهرور همري را بعد از استبدال که زمان اورايش طلعت است
 و آنرا بران هندی کش پیچچه گویند و این سیاه دافغان بمحض تقلید و جهالت
 و غایب عوایب و ضلالت اندای ماه را بر طلعت بهاده اند باوجودیکه بطلان
 این عمل بی ما حصل و عدم استناد آن بدلیل روشن تر از آن است که
 باستدلال احتیاج افتد و از مهره متدین این طایفه چنان بمسامع عرو حلال رسید
 و مطابق آن کتب معتبر قدیمه خود را بدطر عواف بین در آردند که ممداء شهرور
 همري پیش قدما از انداء روس سدن ایدکاب ماه که نکاب ما است بوده
 که آنرا بران ایشان شکل پیچچه نامند از زمان نکرماحیب بواسطه شیوع
 نامتدیان و وقوع هرج و مرج این روش روشن متبرک و مهجور شده است
 و معقولیست آنکه اول ماه از اندای ظهور نور کنند از احل بدیهات است بدان
 آن حکم مقدس سعادت بعد یاب که از ان تدحیم و اصحاب تقویم و مستنخر
 حان ممالک محروسه تقویم های خود را بطریق شکل پیچچه دهند و بواسطه احتیاط
 و اهتمام تسهیل و تیسیریک تقویم را بمهر اسرف اقدس مرین فرمود فرستادیم که
 برین نمط جاری گردانند درین اثنا اکابر و اعظم قدس بموقف عرص رسانیدند که
 بر خاطر الهام ماثربوشیده بیست که مقصود از وضع تاریخ آن است که اوقات
 مهمات و معاملات ناسانی معلوم شود بنوعیکه احدی را محال منارعب نباشد
 مثل آن که شخصی منایع نموده یا احاره کرد یا قرص گرفت و در ادای آن
 مدت چهار سال و چهار ماه قرار داد تا مدد معین نباشد تعیین این مدت متعسر
 دل متعذر خواهد بود و پیدا است که هرگاه که از اندای تاریخی عهد بعید
 گذشته ناسد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور عالم کشودن
 است و بر واقعان مواقف احبار طاهر است که از منادی احوال تا غایب حال
 داب سلاطین عظام و اساطین حکم آن بوده است که همواره بوسیله اهتمام
 خود اساس این بدلی سعادت اقتداس را محدود می ساخته اند و معامله گذاران
 روکار از مصایق حیرت نکات می بخشیده اند و الحال چون تاریخ همري که
 آعار آن از دور شماتت اعدا و کلب احدا است نزدیک بهر رسیده و تاریخ همد

اران حوشم بسخدهای آشنای رحیم
که اندکی نه اداهای عشق ماند اسب

همدران سال فرمان وضع تاریخ و منشور الادب الهی که در حضور احداث یافته
تحمیع ممالک هندوستان شرف صدور پیوسب که مطابق یرلیع و منشور و الا نه
عمل آرند چنانچه نقل هر دو نخدسه داخل اوراق نموده شد *

نقل فرمان عالیشان در باب وضع تاریخ الهی

درین زمان دولت آزایی و هنگام سعادت پیرائی که یک قرن ار جلوس
نصرت قرین بر سریر سلطنت گذشته و آثار انتسام حدیقه افعال اسب فرمان
گیتی مطاع پرتو ارتفاع یاب که حکام مکروسه و سایر متصدیان مهمات مالی
و ملکی تفاوت درحات و تناسب طبقات نتواتر و تکاثر مکارم شاهدشاهی مغنفر
و مستظهر بوده بداند که چون تمامی همت والا مصروف آن سب که کافه انام
ار خواص و عوام که بدایع و دایع عینی اند در طلال امانی و آمال مدشرح
العال و معرّفه الحال بوده اوقات گرمی را که معقود الدل و معدوم العوض
اسب در مرصیات الهی مصروف دارند و رفته عقیدت خود را ار قلاده تقلید که
ارباب ملل کلهم و اصحاب بحل اجمعهم دسب رو بر آن رده اند و در حمیع ادیان
مأثر قناحت و وقاحت آن نابلع و حوه ادا می نمایند نار داشته در تحصیل
اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب کلیه و حرویه بی بدرقه
دلیل قدم نه بدهد و در مشاع مقاصد خود بغیرا و بطمیرا بی اصوات حجب
شروع نه نماید و صمیر اصابت پذیر ما استکمالاً و تکمیللاً همواره در حقایق علمی
و دقایق حکمی نظر می اندارد و بعدایات و هدایات عینی ار منادی عالیه
نوسیله الهامات و واردات مستعید و مستعیم اسب و ار آثار سلف و خلف بیر
بمقتضای حسن سرپرست و صفائی عقیدت محفوظ و بهره مدد دریمولا چرون عبور
بر تفاوتیم متفارقه اهل همد که بران این طایعه پتره گویند بفتح نای موحد فارسی
و سکون فوقانی و فتح را غیر منقوط و های حقی و درین اوراق کلیتره مشاهده

حاجخانان که مررا عدد الرحیم را امین نام داشت در سن چهار سالگی بعد از شهادت بیروم خان والدش حسب الطلب اقدس از گجرات بحضور آمده چنانچه در صدر اوراق سمب گذارش یافته و در طل رانم حضرت شاهنشاهی تربیب یافته اولاً بوالا رتنه خطاب مررا خان سرور گشت و در سنه ۹۸۳ بهصد و هشتاد و سه بصوداری گجرات معتخر گشته در اندک مدت بحضور طلب شد و بربر خان به بیاب او نامر نظام میپرداخت دفعه دوم که بصوداری صوبه ممتاز شده آمد بعد طعریانی بر مظهر عالی رتنه حاجخانان که خطاب پدرش بود برتری یافت مرد صاحب کمال که همیشه افاضل کرام در صحبتش میبودند و مدام فصاحتی عالی مقام در خدمتش سر میبردند در امور لشکر داری و اعدا شکستنی نوعی عالم و ناهر شده بود که واضح آن شیوه او را توان گفت و در همت و فتوت از حاتم طائی گوی سبقت ربود تمامی حالات عربده و حکایات عجیبه که بین الخواص و العوام مشهور و بر السعه جمهور حلیق مذکور است پرداخته شود دفتری علحده باید گاهی به گفتن نظم چون آب ر لال و شعری چون سحر حلال اوراق لیل و بهار را بدان ریب و ریب می بخشید این ابیات که صورت تحریر پذیرد اروس *

* عول *

شمار سوق ندانسته ام که تا چند است
جبر این قدر که دلم سخت آزرده است
نه زلف دادم نه دلم این قدر دادم
که چینی تا سر من هرچه هست در بند است
خیال آفت جان کشت و حواف دشمن چشم
دلای نیم شب تست این نه مهر و پیوند است
نه ای حق محبت علایتیست ر دوست
تحت خاطر عشق سیم حورسند است
نه ای که یکر دوستی میدادم
نه ای که یکر سر خداوند است

است خانخانان خاطر را عذر آورد تعرفه، نساخته مالش حام پیش بهاد همت ساخته سیاری از راجپوتان را علف تبع انتقام ساخت و عمیم بسیار تصرف اولیای دول در آمد و چون بچهار گروهی روانگر که مسکن حام اسب معسکر اقبال گردید از راه عکس و بیار و رابی پیش آمده رای درگا و کلیان رای را در میان انداحب و پسر خود را تا بیل شوره و دیگر رعایس روانه ساخت خانخانان رعایت وقت منظور داشته از اسباب عطف عنان نموده مظفر که زوی تهور و جسارت نامحد آباد بهاده بود چون به تهبانه پرانتهی نزدیک شد فوج تهبانه پرانتهی و بد اوله یک حا شده بمدافع او همت می گمارد و بهادران لشکر داد شجاع و حادفسانی داده سیلری از مخالفان سیاه بخت را بقتل میرساندد حواحه یردی تا جوانان قوی دل بوقت تاحته مخالفان را برداشب و مظفر مدهرم شده راه ادبار پیش میگیرد اگرچه درین حنک بجوانان حوب رخمهای نمایان رسیده اما اکثری از اعیان لشکر مخالف بختاک بیستی علطیددد و بشارت این فتح در اثنای راه بخانخانان رسید شکر این موهبت تازه بکا آورد و در سال بهصد و بود شهاب الدین احمد خان که در صلح بهروچ بود بصوداری مالوه سرقرار شده شتاب و همدران سال خانخانان از صبط گجرات و پرداخته به سجود کویاس فلک آسای فرق عرت درامراحب و خاقان گیتی ستان نادواع دوازش مخصوص گردانید بعد ایام معدود از بواحي دارالبرک دهلی رخصب حکومت گجرات یافته معاودت نمود و در سبه بهصد و بود و چهار حان اعظم مررا عزیر کولکناش بخطاب فرزندمي امتیار بسرداری مهم دکهن رفته بود به سبب مخالف امیرایان متعینه لشکر را گذاشته حریده نامحد آباد آمد که حان حانان را بکومک خود برد خانخانان بسقفال شتافته مقدم او را گرمی داشته در مقام تهیه کومک بود اما بار بحرف و حکایات اهل بغاق ازان عریب دل بر گروم و حان اعظم بی حصول مقصود مراجعت نموده بولایب مالوه شتاب و در سال بهصد و بود و پنج نابر شادی حسن کدخدائی شاهزاده سلطان مراد خانخانان حسب الطلب بحصور رفت و فلیح حان به بیاب خانخانان در احمد آباد می پرداخت

مظفر ویران شده بحاکم حوئه گدّه شتاب و اولیای دولت قاهره خاطر از مهم پرداخته ناکند مراجع نمودند اکثری امرای کمکی نه تیول حوئه ها نار گردیدند و صارا در آن سال از شورش ارباب مسک و تفرقه مردم قلیلی حاصل حاگیر نه تصرف سرداران در آمد و ازین ره گذر احوال سپاه رو نه حرابی بهاد آن واقعه طلب که در کمین فرصت بود باز دیگر جمعی از او نشان بی سرو پا فراهم آورده مجدداً اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید حاکمانان حدریافته قلیح خان را بحراس احمد آباد گذاشته و سید قاسم نارهه را با سادات نارهه در پاش نار داشته و در میان ولایت هر جا مناسب دانست نهاده حاکم مقرر فرموده خود با نورنگ خان و حواجه ابو القاسم و نظام الدین احمد ووحی از مداران عرعه کار را باستیصال آن برگشته روزگار روی هم بهنگ و مظفر بمور بی آمده را دهی پور را تاحب و از هر جا هر چه بدست می افتد بحصص میگیرد و انتظار کومک رمیدداران داشت چون عساکر اقبال نزدیک رسید سراسیمه بحاکم کاتبیوار شتاب حاکمانان اردو را گذاشته متعاقب او گام سرعت برگرفت و از خود را دران حدود بفر جمع نتوانست کرد بحصص ادبار نکوستان بدره کشید رمیدداران و کلا فرستاده در دولتخواهی زدند و از آنکه بیشتر با مظفر هم پایی کرده بودند وسیله نجات منحصر در دولتخواهی یافته از راه عذر و انکسار و رازی در آمدند امین خان عوزی حاکم حوئه گدّه پسر خود را فرار داد که بحخدم میفرستم حاکمانان میر ابوتراب را فرستاده او را آورد و راحه حام ناطهار دولتخواهی نشان داد که مظفر در فلان حاسب اگر جمعی از حوش اسپهانی تیر حلونر حناح استعمال خود را رسانند یمکی که بدست افتد حاکمان خود بسرعت شتاب و چون او نکوستان در آمده بود اثری طاهر نشد مجمله حاکمان چهار لوح ترتیب دادیکی سرداری نورنگ خان و دیگر نگار فرمائی حواجه نظام الدین احمد بخشی و دیگری سرکردگی دولت خان لودهی و هر ووحی بصونه تعیین فرمود که دران ملک معمور در آمده تاحب و تاراج نمایند و با آنکه مذکور میسند که مظفر پسر خود را برد حام گذاشته خود بحاکم احمد آباد رفته

ملک و دلاهای زبردستان گماشت و در مکانی که بر مظهر ظفر یافته بود بر کنار رودبار سارمندی واقع موضع کهنوپور سیرکچ از بنده بفاصله سه کروزه احداث باغ فرمود و بفتح باغ موسوم گشت که تا حال بعضی از عمارات و آثار چار دیواری بر حاست و از ناعیب افتاده رمینش را مرزوع می نمایند و حاصل آن در جمع موضع مذکور محسوب می شود القصه مظهر شکسته نال و پرار تنگنای کوه راج پیلپه بر آمده بصوب پتن روانه شد و همچنین میر عابد و میرف و یوسف و میرک افضل و عدد الله و میر حسین برد قصه موده عمار شورش برانگیختند خانخانان موحی سردگی شادمان بیگ و مقصود آقا بر سر مظهر فرستاد او تاب مقاومت بیارده بجای ایتر شتاب و ارانجان کاتپیواژ و ارانجانا چند کس بموضع کهرزی پیش لودیا کانهی رف و فوجی دیگر سرداری نظام الدین احمد و میر ابو المظفر و دیگر امرا بدفع معسدان که آسامی آنها مرموم شد نامرد فرمود چون فوج بدهولقه رسید هنگامه مخالفان پراگنده شد هر کدام بحال تنه بطرفی آواره گردیدند و شیرخان فولادی نه رمیددار نکلانه پناه برد چون فلیح خان و نورنگ خان و تولک خان و شریف خان را با سائر لشکر مالوه نه تسخیر قلعه بهروچ تعیین کروزه بود محاصره داشتند و از هیچ راه فتح النانی نمی شد نصیرخان که در قلعه بود نگمان آنکه حاجی سمک با مردم نادرشاهی بسارد بدعا گشت خانخانان و شهاب الدین احمد خان با فوجی از مردم تازه روز بدان صوب فرستاد و سرکار بهروچ بجایگزیر او مقرر فرمود یکی از بدو قچیان از قلعه بر آمده نه شهاب الدین احمد خان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان افعال بطرف دروازه روجی همب نهند برادران و یکجتهان من دروازه ها را می کشاید و این عقده نه سهولت کشاده می شود چون از سخن او نوی صدق و راستی می آمد می العور حمعی بطرف دروازه ستانند بهمان دستور فتح قلعه سهولت میسر شد نصیرخان و چرکس خان بهزار خان کندن خودها را بیرون انداختند اسپ چرکس خان در حلال بردا افتاد و بند شد و بدسب مردم نادرشاهی افتاده روانه ملک عدم گردید و در او احرسده ۹۹۱ مذکور چون سلطان

دوآرده هوار کس از او ناش تر گرد او جمع شدند و رعایا بیر صاحب راده موروثی دانسته راه وفاداری پیش گرفتند و مجدداً هجوم عام شد چون اینخدر در احمد آباد مرزا خان رسید سید فاسم را که رحمی بود نا چندی از مدصداران نعراسه شهر احمد آباد گذاشته عریضه دفع فساد ارباب یعنی پیش نهاد همب صاحب و سرداران لشکر مالوه که در بروده و محاصره بهزچ بودند بوش که شمایان بیاید که مخالف نار در کهدایب جمعیه نموده اسب و تارینج دهم شهر صغر المظفر بر سر مظفر بر آمد مخالف بیر سید دولت را نا جمعی بدهولقه فرستاد و پسران اختیار الملک و مصطفی خان سروانی را نکاب معمور آباد روان ساخت چون مرزا خان بموضع نارینچه رسید سرداران مالوه بلشکر ملحق شدند مظفر از استماع پیوستن عساکر مالوه از کهدایب بر آمده بطرف بروده روانه شد مرزا خان بیر تعاف کدان نه بروده رسید از انکا تولک خان را حدا ساخته بر سر سید دولت فرستاد و خود نا دیگر امرا بر سر مظفر رف و مخالفان در برابر آمده رزم طلب گردیدند و از حادثین کشش و کوشش بسیار شد آخر الامر نسیم فتح و طغر بر پرچم اولیای دولت قاهره وزیده معسدان برگشته بخب رو نوادی فرار نهاده و تولک خان بیر فتح کرده نا لشکر منصوره پیوس و مظفر از آب برده گذشته نه دره کوه جهانیه که از احمد آباد شصت کروه واقع است پناه برد و امرای عظام در قصه نادات معرکه قتال آراسته عریضه استیصال او پیش نهاد خاطر ساختند و از مدخل مدکور ترتیب فوج نموده نادل فوجی بدفع اعدای دولت قاهره پرداختند و آن برگشته بخب درین عرصه مردی بیر حجلب رده ادبار شده لشکرش متفرق گشته اکثری بر آمده مرزا خان را دیدند و بعضی نه دکن رفتند و نگاهش نتاراج رف درین جنگ فریب دو هوار کس علف تبع انتقام گشتند و پانصد کس اسیر پنجه تقدیر سده مسافر راه عدم گردیدند چون این بوید بمسامع حلال رسید مرزا خان را بخطاب والی خانخانان و منصب پنجهراری دات پایت عرت انروند و دیگر ردهها در حور شایستگی خدمت نه نتایج بیک سروراری یافتند چون خانخانان از نادات نه احمد آباد آمد همت بمعموری

مالوه گرم بود مطهر فرصت را عیمب شمرده ار محمد نگر بر حاسنه ار آب گذشته متصل بمرار شاه بهیکن مدس سره آمده بجنگ پیش دستی نمود نا گیر دلاوران دولاب و اقبال فوجها آراسته بتقابل شتافتند در میان حری واقع شده بود در وب گذشتن فوج هراول و التمس ترتیب ساقط گشت بهادران لشکر منصور نا مخالغان در آویخته داد دلیری و حاضمانی دادند چون ترتیب نماد هرکس بطرفی افتاده نا مخالغان در آویختند و بغایت جنگ سخت در پیوست مررا خان نا سیصد سوار و صد رکیز فیل قدم همب بر جا داشته نظاره به بیرونکی اقبال شاهنشاهی می نمود و مطهر نا پنج و شش هزار سوار در عرصه عرور و پندار ایستاده بود و چون ار افواج مخالف آثار عله و تسلط ظاهر شدن گروم بعضی ار هوا خواهان حواستند که بر حلو مررا خان دس رده ار عرصه بدر بر آرد او این معنی را ار نصیه حال کوتاه همتان دریافته باقتصاد اقبال بیروال حافان گیتی ستان عدان مدار ار دس داده توسن همب بر انگیخت و فیلان مسب صف شکن که در پیش فوج داشته بود افواج را در هم شکسته هر کدام چون کرد ناد بعرضه کارزار در آمدند مطهر عدان ثنات و اختیار ار دس داده راه هریمب پیش گروم جمعی ار مرافق ار راه معمور آباد بصوف دریای مهذب در شتافتند و هر گروهی بطرفی آواره دشب ادبار شدند و بسیاری به تیغ بدریغ بخاک هلاک افتادند چون روز ناخر رسیده بود تعاقب گریختگان بیارستند کرد و این واقعه در روز پنجشنبه سیردهم محرم الحرام سنه مذکور روئیداد درین اثنا روزیکه مطهر شکست یاب قلیح خان و شریف خان و بزرگ خان و دیگر سپاه مالوه نا عساکر فیدوری بقصه تروده رسیدند چون همدران مقام حفر فتح نایسان رسیده بود در تروده مقام نمودند و بزرگ خان و مررا راهد پسر شریف خان بر سر تروچ ایلعار کردند تا قلعه را بدس آرد حاحی سمک و چرکس و بصیر که حرا نه و قلعه نایسان تعلق داشت در بر روی آنهاسته بجنگ پیوستند مطهر فرار نموده به کهنایب آمد ار سوداگران و متوطنین آبکارها گروم و بر پاسی واقعه طلبن فتنه دوسب قریب ده

هائشم نارهه و شیرویه خان و زای درگا و میدنی راو و درویش خان و محمد ربیع و شیخ کنیر مخاطب شجاعت خان و نصیب خان ترکمان و بسیاری از مدارزان خان نثار و مجاهدان عرصه کار را از بهمراهی مرزا خان تعیین شدند که از راه راس متوحه گجرات شوند و قلعه خان و نورنگ خان را حکم شد که از راه مالوه شتافته امرای آن صوبه را همراه گرفته خود را رسانند چون مظفر حنر عریمت مرزا خان شنید باحمدآباد برگشته آمده از بسیاری ندسب آمدن اموال دماغ او تنه گشته چندی در احمدآباد بخود کامی نسب و شهاب الدین احمد خان و غیره امرا که در پتن بودند حنر نزدیک رسیدن مرزا خان را بافوحی از دلیران عرصه کارزار استماع نموده حواحگی طاهر پسر حواجه عمادالدین حسین را پیشتر فرستاده بر حقیق کار اطلاع بخشیدند و او در میرته بخدمب مرزا خان پیوسته آنچه گذشته بود معروض داشت مرزا خان از فرط دانائی حادثه قطب الدین خان را برهمگنان طاهر ساحب و سران سپاه را حاضر آورده کنکایش طلید هرکس در حور هم حریش سخنی گف آحر رایها برین قرار گرفت که باعتقاد افعال ناساهی گرم و چسپان شتافته بچنگ مبادرت نماید باین عریمت ترتیب افواج نموده قدم هم پیش نهاده و مظفر نالسكر بسیاری معوف ادبار ترتیب داده و توپها را با دیگر آلات آتشباری پیش در چیده در محمد نگر متصل عثمان پور آنطرف رود سارمندی معامله یک کروه نلده نزاریع بهم شهر محرم الحرام سال بهصد و بود و دو رزم طلب شسب مرزا خان از روی تدبیر فرمادی طاهر ساحب که در ولان ناریع نادات اقدس متوحه استیصال اعدای دولت شده ایم ریمهار در مبارزت تعجیل نماید ازیں بوید دولت حواهان را قوت دیگر افروود و در ارکان هم مخالفان ترلرل تمام را یاب و چون سراولان از درگاه والا تعیین شده بودند که لسكر مالوه را نکومک رسانند مرزا خان زوری چند در عقده توقف ادداحب و بحاب سرکهیچ عریمت نموده یک طرف آبادی موضع مذکور و طرف دیگر شاج ندادستوار گردانیده افروود آمد نخست جمع که نه اراده ششکون آمده نا کام باز گردیدند چون صیت رسیدن موکب اقبال و آمدن لسكر

بعد ساعت چند هر دو را شهید ساخت و دو روز در توده مقام نموده رفته در
نواح بهتوچ فرود آمد والد بزرگ خان با علم چند در قلعه بهتوچ بودند روز
سیوم علامان حرام نمکی کرده در آمده مظفر را دیدند و کلید قلعه را سپردند تمام
حراجه قط الدین خان بدست مظفر افتاد پانزده روز در اینجا اقامت ورزید که
درین اثنا حدر رسید که مرزا خان حلف الصدق بیرام خان حسب الحکم معلی
نکوچهای متواتر متوجه احمدآباد اسب مظفر بیر سرعت معاودت نموده
لاحمدآباد آمد *

صوبه داری مرزا خان خلف الصدق بیرام خان
ورزم آراستن مظفرو هزیمت یافتن او و بتصرف
در آمدن احمدآباد بدست اولیای دولت قاهره
و سرفراز شدن خان مشارالیه بوالا رتبه
پنجمزاری ذات و خطاب خان خانان
و بنای فتح باغ در موضع جنگاه و دیوانی
خواجه ابوالقاسم دیوان سابق ورود
فرمان والا شان در باب وضع تاریخ
و منشور الاداب الهی بممالک
مکروسه هندوستان

در هنگامیه رایات عالیات سمب ممالک شرقیه متوجه بودند حدر شورش
گکرات نعره اقدس رسید مرزا خان حلف الصدق بیرام خان را که از معرسن
در ظل رام و عاطف آنحضرت تربیت یافته بود در آواخر سنه ۹۹۱ هجری و بود
و یک حکوم و ایالت گکرات بلند مرتبه گردانیدند و سید و اسم ناره و سید

کرد آنها آمده بر گدوها فرود آمدند اما بهانی مراسلات موافقت با مظفر داشتند روزیکه مظفر بر گدر حایپور رسید اندک جنگ نموده رو بفرار بهادد قطب الدین محمد خان با جمعی از خاص حیل خود را بدیوار بند فصدت برزده کشیده معسدان و دم حراست پیش بهاده محاصره پرداختند قریب بیس هزار سوار و پیاده و گولی و راجپوت پیش مظفر درین محاصره فراهم آمده بودند با وجود کثرت مخالفان تا بیست و دو روز قلعه را نگهداشت چون بر مردم خود اعتماد نداشت خان بجزرات خود خارج از طائف شری تردیات می نمود تا آنکه روز دیگر محمد میرک و چرکس خان رومی از مورچال خود بمظفر پیغام فرستادند که تا ما در مورچال خود فنام داریم مردم چشم بجاوب ما داشته نگاهبانی مورچلهای خود می کنند شما نه بهانه صلح ما را و رین الدین کندهو را که از حویشان شهیدار خان کندهو بود که او را همراه اعتماد خان از درگاه والا فرستاده بودند بعد شکست شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان پیس قطب الدین خان رفته بود که او را بسرعت بیارد و او در حراست مورچالها پیی بفاق بود سیادت پناه سید حلال بهکری و خواجه یحیی وکیل نورنگ خان را پیش خود طلبیده بعد ازان ما را و یحیی را بید کنید و رین الدین کندهو و سید حلال را بکشید روز دیگر قلعه را بچسپید هیچکدام از لشکر قطب الدین خان دسب بکار نخواهد برد مظفر بدین اشاره اهل بفاق چنان کرد قطب الدین خان هر پنج را برسات فرستاد بمجرد آمدن آنها ایشان را قید نمود و صلح آن رین الدین کندو را بپای بیل انداخت و سید حلال را سید احمد بخاری شعاع نموده خلاص کرد و دمرل خود برد و مظفر سوار شده امر کرد تا هر چهار طرف قلعه بچسپند و توپها که از احمدآباد آورده بود بر قلعه بستند قطب الدین خان چون حقیقت لشکر خود بدین منوال دید و ار تن تنها چه تواند کرد در ارک متحصن شد روز دیگر مظفر سوگند نکلام محید حورده که صرر خان بخان برساند و مول فرستاده طلبید قطب الدین خان لاچار آمده مظفر را دید همان ساعت با عوای بعضی عریس گویان قطب الدین خان را با حلال الدین محمد حواهر راده او قید نمود

و مقارن این حال لشکریکه از درگاه گیتی پناه نیکومک اعتماد خان مقرر شده بود
 مثل حواجه ابو القاسم دیوان و محمد حسین شیخ و غیره قریب دو هزار سوار در
 پثن ده سهاپ الدین احمد خان پیوستند و اولیای دولت قاهره و لغت پثن را استحکام
 داده عرصداستی مستملر شرح این سوانح بنایه سریر سلیمانی ارسال داشتند
 بالحمله قطب الدین محمد خان بعد از اجتماع این واقعه کوچهای متواتر به
 نزده رسید درین شورش سید دولت نامی که نوکران کلیان راو کهمبایستی بود
 جمعی را فراهم آورده کهمبایب را متصرف شد در بسیار بدستش افتاد قریب
 چهار هزار سوار جمع نموده بمطفر بوش مطفر حطاف رستم حانی نا اسب
 و حلب فرستاده بوش که بحال خود باشد هرگاه طلبدیده سود بیاید و اولیا نام
 علام شیرخان فولادی در قصه جهوتانه عمار شورش بر انگیخت بیک محمد
 توقیای که دران نزدیکی بود بحدگ مردانه او را شکست داد شیرخان از
 سیدین این حذر حسین داماد خود را نا فوجی نا بر سر او فرستاد اولیای دولت
 محمد حسین شیخ و حواجه نظام الدین بخشی را نا جمعی از بهادران احلاص
 بهاد نیکومک او تعیین فرمودند بمخالعان تاب مقاومت بیارنده نار گردیدند و بیک
 محمد بیردستی نموده خود را بمخالعان رسانید و بین العریقین حدگ سخت
 در پیوس و مخالعان شکست خورده راه هریم پیش گرفتند از سدوح این
 سانکه شیرخان فولادی بافواج آراسته خود متوجه نبرد شد اعتماد خان نا
 سهاپ الدین احمد خان در پثن توقف گرفته شیرخان پسر اعتماد خان و دیگر
 ندده های خان نثار را مدافعه آنها نامرد فرمودند فرستاده در هژده گروهی پثن
 بمخالعان رسیده عرصه کارزار آراستند و کوسشهای مردانه از حادین بطهور پیوس
 و حسین داماد شیرخان فولادی کشته شد و شکست بر مخالعان افتاد اما چون
 مطفر بدانر مقابله قطب الدین محمد خان از احمدآباد کوچ نمود و سید دولت
 از کهمبایب نا جمعیب چهار هزار سوار در ناحیه قصه نزیاد آمده بدو پیوس
 قطب الدین خان از اجتماع این خبر محمد افضل و میرک محمد را نا هزار
 سوار تعیین فرمود که رفته گذر حانپور و بیکابیر را نگیرد تا لشکر مخالف عمور نتواند

پانصد سوار راه بی حقیقتی سپرده بمخالف پیوستند و آنها از دل دهی سمک پای حرارت و حسارت پیش نهاده از آب گذشتند تا آنکه همراه شهاب الدین احمد خان دیویس سوار نیش نمود قدم همب برداشته رفقا را بمدافعه و مقابله ترعیب و تحریم میکرد تا آنکه رخم تیری نا اسب او رسد و برگرد و پیش او معدودی از خویشان و برادران ماندند و مخالفان هجوم آوردند تا گیر چندی از حیر اندیشان او حلو گرفته از معرکه بر آوردند درین حال عدد الرحمن معجولای از ملازمان شهاب الدین احمد خان که در رمه ناعیان در آمده بود از عقب رسیده رحم شمشیر بخان رسانید لیکن رخم کاری بیعتاد خان حان سلامت بود از کاهیان و رحاله شهر که بقصد تاراج همراه شده بودند در حیمه و منازل مسلمانان ریخته دسب یعما کشودند و زن و دختر ارباب صلاح را معه ناموس اسیر و دستگیر ساخته انواع تشویش رسانیدند و نقد و حدس و اسب و فیل و یراق بسیار بتاراج رفت و بهمین دسب بود هنگامه مخالفان رونق تازه یاب و مظفر نا خواسته بسیار و عظیم بشمار عمان معاودت معطوف ناهمد آباد داشته بغایب عرور و پندار نه ارک شهر برول نموده تکیه برحائی بزرگان رده بحکومت گجرات گوشه کلاه شقاوت کج نهاده شست و در همین روز سمک حرام دمک و اکثر ملازمان روشناس شهاب الدین احمد خان بخدم او رفته ملازم شدند و آن کم فرصت کوتاه اندیش بتعین منصب و خطاب و تقسیم خاکیرات پرداخت و روز دیگر جمعی از ارباب ضلالت بمسجد جامع رفته حطه نام خود خوانده در همین روز مسرعان بطلب شیر خان فولادی که در ولایت حونا گدّه روزگار بعسرت و فلاک میگدرانید فرستاد او نا دیویس تنو سوار معلوک آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان که در نواحی سلطان پور و بدر نار بود جمع نمی شد میر عابد را بحراس شهر گذاشته خود بدان صوت شتاف و شیر خان را نا جمعی از ارباب شان بتقابل شهاب الدین احمد خان بحاکم پتن فرستاد و از معالیک گجرات و سپاهیان آن ماک و عیره هرچه بهم رسید بوکر نمود و در عص دو هفته چهارده پانزده هزار سوار بدکردار از اهل ادبار فراهم آورد

اولیای دولت عثمان پور که در طاهر بلده واقع اسب رسیدند و اهل اردو بخیمه رن و منزل گردن پرداختند مفسدان برگشته روزگار از رسیدن موج آگاهی یافته ترتیب آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح و مکمل از شهر برآمدند و اگر آن مردم یکر است شهر میرفتند طن غالب بود که مخالفان سرا سیمه و از راه دیگر میگریختند القصه درین فرصت که مردم شهاب الدین احمد خان بخیمه رن و فرود آمدن مسعول بودند مفسدان بخاطر جمع زره پوشیده و آنها در راه محافظت اهل و عیال و کسیدن احوال و اثقال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب الدین احمد خان رسیده بودند وقتی خبردار شدند که فریب دو هزار سوار از شهر برآمده کنار دریا صف آراستند مظهر خود در قول و یمین و یسار او لودیا کاهی ایستاده و محمد یوسف بدحشی و خلیل بیگ و تیمور حسین و وفادار بیگ و معل بیگ و دیگر حرام خوران بطریق هراول قدم ادب و پیش نهادد شهاب الدین احمد خان از ظهور این ساعه غیبی سوار شده ترتیب صفوف و تورک افواج پرداخته اعتماد خان نه بهانه آنکه گذر عثمان پور را مصبوط سارم تا مخالفان از آب نتوانند گذشت با میرانو تراب و جمعی از گجراتیان سوار شده خود را بگوشه کشیده راه گیر میدید شهاب الدین احمد خان با هفت صد هشت صد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته سخت رمین مرتفعی اختیار کرد، پای همب افشوده ازید حمله درویش کس در قول با خود داشته همه مردم را مثل سمک حرام نمک و پاینده سک کش و دیگر حرام نمکن از آب گذرانیده در برابر عظیم فرستاد و اگر سران آنفوج با مخالفان رنای یکی داشتند اما دیگران خوف تاحند و دو دفعه پیش قدمان فوج مخالف را رو گردان ساختند نه معل بیگ و وفادار بیگ رحم تیر رسید اما سمک حرام نمک که سردار فوج بود مردم را از حدک و ستیر نار میداشت و لحظه بلحظه کسان خود را رد میرعاند و دیگر مفسدان فرستاده تحریص حدک می نمود بدر بیگ ترکمان از بوکران شهاب الدین احمد خان در کنار آب ترددات شایسته طاهر ساخته خان دثار شد دریموفت سمک و پاینده سک کس وعیره

میدانستند که نکاح باید روت و چه باید کرد این قسم مؤده رسیده در ساعت
 سرعت هرچه تمامتر روی ملاکب گجرات نهاد و تا رسیدن به شهر آنآ فانا
 جمیع مخالفان می آورد چون ظاهر احمد آناد رسیدند از دروازه رای گهر که
 بعده مجاهد خان گجراتی بود محکوم آورده برد و حور و شهر در آمدند
 و پهلوان علی کونوال سهر بقتل رسید و آتش فتنه و آشوب رانه کشید شیر خان
 پسر اعتماد خان و میر معصوم بهکری و رین الدین کدو بهاران خان کدس حور
 را از آن مهلکه بدر انداختند و ارباب فساد دسب یما کسوده عارت و تاراج
 پرداختند و بهو که عارت از سلطان مطهر اسب چین روزی را که شها دعا
 میخواست اسب دولتخواهانی سلاطین گجرات در آمده کامیاب بر مسند مراد
 نشست و در لکھه النصر چنان مصر معمر که مملو از زر و حواهر و اتمش
 بغیس بوده همه تاراج روت و چون اعتماد خان بکری رسید بعد از گفت
 و شنید و عهد و پیمان شهاب الدین احمد خان را برگردانید و خان مذکور که
 اعتماد بر بعضی ملازمان حور داشت آنها را بحصور طلب داشته سوگند مصحف
 محید داد سر حلقه حماعه سمک حرام نمک بود پیشتر از همه سوگند حور اول
 کسی که مخالفان در آمده او بود نالحمله چون بهشت کروم احمد آناد
 رسیدند شیر خان و میر معصوم علی بهکری و رین الدین کدو و عیوه که از شهر
 می آمدند دو چار شده حور و حسب اثر احمد آناد را ظاهر ساختند شهاب
 الدین احمد خان از استماع این ساعه به بکر اندیشه فرو روت و از دیگر
 دولتخواهان کدکایش خواست هر کسی در حور دانش خویش سخن کرد آخر
 رانیها برین قرار گرفت که یک حلو تا احمد آناد باید شتاب اگر مخالفان از
 حصار بر آمده جنگ صف کنند هر آنچه نصیب باشد به ظهور خواهد پیوست
 و اگر قلعه را مصبوط سارند محاصره ناید نمود که درین روزی کومکیان اعتماد خان
 بیر از درگاه خواهد رسید و کارها مراد اولیای دول خواهد شد اما علطی که
 واقع شد این بود که اهل و عیال مردم را بنا نایستی همراه برد و در حائی
 مصبوط ساخته و حاضران را پرداخته قدم پیش نهاد الحاصل روت صبح بود که

حوالهم کرد چون زر نقدی درمیان نمود زوری چند بحرف و صورت تشخیص
مهم و تعیین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب الدین احمد حان از صفحه احوال
چنان حواله که اعتماد حان میخواست که بحرف و حکایب او را چند روز نگاه
دارد تا مردم کومکی او از درگاه برسند بعد از آن سر بصعرا حواله داد القصة از
ظاهر احمد آباد کوچ کرده بقصد کژی روف و جمعی از او باش که در پرگه
ماتر فراهم آمده بودند فرصت معتمد سمرده کاتبیارا شناسند که مظفر را همراه
آورده گامی پیش برد چون مظفر ملحق شدند عروس ملک را بخوبتر صورتی
در نظر او حلوه داده سخن در راه گفتند و لوبیا کاهی سردار کاتبیارا به تطبیع
و تحریص تاحب و تاراج همراه گرفته زوری ادبار به احمد آباد دهاده و ریب یک
هرار و پانصد سوار کاتبیارا فراهم آورده تا پرگه دهولقه عدان مسارع باز کشیدند
و در قصه دهولقه لاشه تدبیر اهل تشویر بخلاف اندیشه و تدبیر فرو شسب
نعصی مصلحت در آن دیدند که براردوی شهاب الدین احمد حان شدخون
ناید برد و مظفر برین بود که بطرف بدر کهنای رفته آن بلده معموره را یعما
سازد و اعتماد حان که خبر رسیدن مخالفان دهولقه شدید دل از دست داده
و دست از پادشاخته خود بقصد کژی روف که شهاب الدین احمد حان را بر
گردانیده به احمد آباد آورد و از عایب اضطراب و سرا سیمگی چنین حطائی
عظیم کرد و فی الواقع مخالف را بر دروازه کروهی گذاشتن و هژده کروه راه
بطلب کومک رفتن کدام عقل بوده معهدا سرداریکه شهر را با اعتماد اوتوان گذاشت
نداشد هرچه صلاح اندیشان راس تدبیر پوس کده گفتند که این رای حطا
اسب بشید و شیر حان پسر خود را بمکافظ احمد آباد گذاشته میر معصوم
بهکری را و فیص الله بیگ آقا و رین الدین کهتو را بحراس دروازه ها تعیین
نموده معاهد حان گجراتی را بر دروازه رای گهر گذاشت و نظام الدین بخشی
از شهر برآمده راه کژی روف و بمکرد بر آمدن او جمعی از رافعه طلبان
گجرات که باران فساد ران یکی داشتند مسرعان فرستاده بر آمدن اعتماد حان
را بعنوان گریختن و نمودند و در وقتی که اهل ادبار حیرت رده کار خود بودند

هشتاد قلعه ار کهده و نو تعمیر نموده تهاجیات رسانیده بود همین که مردم او بر آمدند کولی و کراسیه اکثر قلعه را ویران ساخته سرسوروش برداشتند و شهاب الدین احمد خان ار احمد آباد بر آمده در عثمان پور آنطرف دریای سارنشسب و مقارن این اعتماد خان وعیره به شهر در آمدند و عابد نا دیگر معسدان که نامرده سد قریب پانصد کس فراهم آورده بر سرال نثوه منزل گزیده به اعتماد خان پیغام فرستاد که ار پریشانی همراه شهاب الدین احمد خان بدرگا نمی توانم رف اگر دستبر سانس حاکیوهای که مسار الیه بنا داده بود مسام دارند بخدم آمده لوازم نمیکشی بکامی آریم و الا سر بهجرای آوارگی دهیم اعتماد خان در حواب گفت نی حکم اقدس آن حاکیوها شما تذخواله نمی توانم کرد اما ار حاب حوک بد نتیجه متبر نشد رعایب حواهم نمود آن نخت برگسنگان ار حواب اعتماد خان منیوس ستند تر پرگله ماتر درک حلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند بر شگرمه قسند حسی بدیریم چون جمعی که نکومک اعتماد خان ار درگاه تبیس شده بودند حتمه رسید اعتماد خان صلاح دران دید که شهاب الدین احمد

سارید و از نوکری بر طرف نموده عوض آنها مردم واکیش نگاه دارند و در حلال این حال موکب حلال سمب کابل بهصب فرمود شهاب الدین احمد خان صلاح و فو در احراج آنها بیامف بلکه بر مصب و حاگیر آن حماعه افروده اسام دلاسا فرمود دریموف که اعتماد خان بحکومب این ملک احتصاص یامف مجدداً در احراج آنها نتاکید حکم شده بود و این نعمه نگوش ارباب فساد رسیده در اندیشه کار خود بودند میر عاند که سر حیل اهل ضالاب بود تا یوسف بلخی و حلیل بیگ بدخشی و بیرام بیگ و میرک فرار دادند که پیش از رسیدن اعتماد خان گکرات کار شهاب الدین احمد خان را تا تمام باید رسانید و مظفر را سرداری گزیده احمد آداد را متصرف ناید شد قضا را جهانگیر نام معسدی که داخل آن حماعه بود شهاب الدین احمد خان را از عریص ناطل آنها آگاه ساخت چون او دل از حکومب برکنده بود چنانچه ناید در مقام نار پرس و تحقیق این معامله شد اما بخلیل بیگ و محمد یوسف پیغام داد که شما از شهر بر آئید و دریدکا بداشید و آنها این معنی را بتقویب کار خود دانسته نه برگنه ما ترکه سابقاً در حاگیر آنها بود رفته ترتیب اسباب پرداختند و مکانات مظفر گکراتی نوشته اظهار متابع و ترعیب آمدن نمودند و میر عاند که سر حلقه بیدولتان بود بظاهر در خدمت شهاب الدین احمد خان چنان می نمود که اول کسی که همراه شما بدرگاه خواهد رف منم و در ناطن بانکراف فلوب و بد راه ساختن مردم سعی داشت چنانچه معل بیگ وفادار و تیمور حسین را که از عمده های شهاب الدین احمد خان بودند تا خود متفق صاحب درین وقت اعتماد خان و خواحه ابو القاسم دیوان صوبه و خواحه نظام الدین بخشی نه پتن رسیدند و کرم علی که سراولی شهاب الدین احمد خان آمده بود تا قابل نام وکیل اعتماد خان نه احمد آباد پیوست و شهاب الدین احمد خان باستقبال فرمان عالیشان و اسب و خلعت شتافته باتفاق کرم علی نار نه شهر آمده بر مصمون حکم اقدس اطلاع یاف در همان مجلس کلید دروازه های حصار را بوکلای اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهاجمات طلب فرمود ازانکا که شهاب الدین احمد خان قریب

بهصد و بود و یک او را بحکومت و حراست آن صوبه بلند مرتبه گردانید
هرچند دولتخواهان دعرض رسانیده که صط ولایت گجرات از اداره حوصله
او بیرون است اما چون زبان الهام بیان گذشته و بپیر امریکه رقمده کلک تقدیر
شده بود التماس بحرف آنها فرموده با یال گجرات شرف رخصت یاب
و میر ابو تراب نامینی عرامتیار پذیرفت و حواحه نظام الدین احمد بخشی
مقرر گشت و حواحه ابو القاسم را که دو صدي دات منصب داس دیوان
ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر و بیک محمد نو قنای و میر
محب الله و میر شرف الدین و صالح شاه بیگ و میر هاشم و میر معصوم
بهکری و زین الدین کهنو و سید حلال بهکری و سید اسحق و مدد رایشک آقا
و پهلوان علی سیستانی همراهی او مقرر و نامردها را بخلع و اسب
سرفراز فرموده بدان صوب رخصت نمودند و کرم علی پسر مهتر رمضان داروچه
حوشنوئی خانه که از خانه رادان معتبر بود بآوردن شهاب الدین احمد خان
تعیین شد که چون اعتماد خان ناآمد آناد برسد او را بدرگاه معلی آورد و همدران
ایام نالاش حاجی ابراهیم سر هندی صدر صوبه دعرض رسید و گروه گروه او
فریاد آمدند بادشاه عدالت نارگاه رقم عزل بصفحه حال او کشیده بدرگاه طلب
فرمودند بعد از ثبوت حرایم در قلعه رنهور محدوس شد بالجملة اعتماد خان
بحکومت و حراست صوبه گجرات از درگاه معلی رخصت یاب و کرم علی
طلب شهاب الدین احمد خان تعیین شد جمعی از فلقچیان واقعه طلب که قبل
ازین در سلک ملازمان مررایان انتظام داشتند بعد از استیصال آنها در شهر احمد آباد
مسکن گرفته هر کس که بحکومت این ملک میرسید نوکر او شده روزگار
سرمی بردند و پیوسته در انتظار فرصت بودند چنانچه یک دفعه در ایام
حکومت وزیر خان انوار فتنه مفتوح گردانیده هنگامه شورش گرم
ساختند و شهاب الدین احمد خان بوقت رسیده آتش فتنه آنها فرو رسانیده
اکثری را ملازم خود گردانیده بود و حقیق آن حماحه بمسامع حلال رسید
حکم شد که ربهار امثال این مردم را در ملک نگذارد که بیخ و ریشه مصبوط

ساخته متخصص گشت و صارا فتح خان که ناعث لشکر کشی بود بیمار شد و بهمان بیماری در ایام معدود در گدش میرزا خان محاصره را گذاشته بقصده منگلور که بر بیس کوهی حوضه گدّه واقع است رف و قصه مذکور را قبل کرد امین خان از حام کومک طلید وزیر حام نا چهار هزار سوار کومک آمد امین خان از قلعه فرود آمده بمنگلور شتاب مرزا خان کورینار رف امین خان متعاقب ناآجا رسید مرزا خان مصاف داده هریم یاف مردم بسیار بقتل رسیدند نگاه تمام ندسب آنها افتاد مرزا خان نا معدودی رحمی بر آمده نه احمد آباد رسید شهاب الدین احمد خان در موزاسه و اکثر مواضع مسکن متمردان این صوب قلعات بنا نهاده و تهاجمات مقرر نموده ددوست فرار واقع بعمل آورده بود و بدین نالش رعایا پرگده حویلی احمد آباد و بعضی پرگدها مرده نایی پیمایش آراسی قابل راعب نموده آباد صاحب *

صوبداری اعتماد خان گجراتی و دیوانی خواجه
 ابو القاسم و برآمدن سلطان مظفر از کنج
 خمول گمنامی و بتصرف آوردن احمد آباد
 و شکست یافتن اعتماد خان و شهاب
 الدین احمد خان

سابقا درین اوراق سمب گذارش یافته که اعتماد خان رحص سحر حار گرفته روانه شد چون اران سحر مراجع نموده ملازمب بازگاه سپهر طغر اشتباه رسید یک چندی در رکاب طغر انتساب بود چون حافان ستوده حصایل در هدام تسخیر گکرات او را بدوید حکومت این دیار امیدوار ساخته بودند درینولا که شهاب الدین احمد خان حکومت گکرات عرامتیار داشت اعتماد خان بعضی مقدمات کفایب امیر نعصر رسانیده اظهار دولتخواهی و تعهد فرونی و جمع و تکثیر معموری نمود انحصرت از کمال عاطف و مرحمت در آواخر سال

از اینجا برداشته به شهر در آوردند اکنون برد آنها سب را فم دربارت مسرف گشته
 القصة حکم شد که شاه فخرالدین از ارجین حکومت پشن شتاند و ترسون خان
 را بدرگاه معلى فرستد و حاجى ابراهيم سرهندي بمنصب صدارت گجرات
 اختصاص يافت و نه آصف خان بخشى گري گجرات مرحمت گشت و حکم
 شد که اول سپاه مالوه را مواضع صابطه نادرشاهی داغ نموده از آن راه نگجرات
 رود باتفاق شهاب الدین احمد خان و قلیح خان لشکر گجرات را بیر بداع
 رساند و بعد از چندی سلطان مطهر گجراتی که در رکاب نادرشاهی مقید
 بود فرار نموده نگجرات آمده چندگاه در ولایت ترورای که حاکم نسین رمیددار
 راج پیپله است ماند از ملاحظه قطب الدین محمد خان که در مهرورج
 بود انتقال نمود پیش لودیا کانهی در موضع گذری من اعمال پرگنه سور
 دهار که از مصافات او لکبه سورتهه است آمده قرار گرفت و نگوشه احتفاسر
 می برد الحاصل چندی در ایام حکومت بحسن تدبیر شهاب الدین احمد
 خان معسده تسکین یافت و حلق را آسایش بدید آمد فتح خان سروانی
 عمده لشکر امین خان غوری که ولایت سورتهه را در تصرف داشت از
 امین خان رسیده پیش شهاب الدین احمد خان آمد و باعث شد که اگر
 لشکری همراه کندد حونه گده و ولایت سورتهه را از امین خان انتراع
 نموده بحیطه تصرف اولیای دواب قاهره در آرم شهاب الدین احمد خان
 مرزا خان برادرزاده خود را با چهار هزار سوار حراز تعیین این امر نمود فتح خان
 لشکر را گرفته متوجه سورتهه شد چون سرحد آن ملک رسید امین خان غوری
 و کلامی خود را فرستاده التماس نمود که پیشکش میدهم و اسپان را مواضع صابطه
 نادرشاهی بداع میرسانیم موافق بر حسب حاجیر بمن تمخواه دهد و ناقلی ولایت
 شما تعلق دارد اما قلعه حونا گده که مسکن من است برای داشتن ناموس
 من و گذراند مرزا در حواب گفت که بی گرفتن قلعه حونا گده این معنی
 قبول نیست و نه کوچهای متواتر رفته روز اول دسرکردگی فتح خان شهر حونا
 گده که مسمی بمصطفی آباد است فتح گردید امین خان قلعه نالا را مصبوط

و قدم آنحضرت را در عمارتی عرت و احترام محفوظ ساخته و علاف مقام انراهمیم را پوشانیده بدار السرور فتح پور که دران وقت پایه تخت قرار داشت راهی گشت و عرایض مستملک ساریت حصول این سعادت عظمی و کرامت کبری بدرگاه معلی فرستاد از استماع این معنی حدیو گیهان شادمایدها فرموده و فرمان والا سنان میر حاج در کمال تحسین و آفرین صدور یافت و یرلیغ شد که حسن ادب آن اسب که چون بیک مدرلی پایه تخت رسد اعلام نماید که مراسم استقبال بتقدیم رسایم چون میر مذکور بیک مدرلی پیوست و بعرض اقدس رسید سراپرده های خاص را فرستاده باتمامی ارکان دولت باستقبال اثر قدم محترم سوار شده بربارت فایض گشتند و باز عام داده از اعلی و ادنی بقدمدوس رسیدند و زور دیگر بدات اقدس در ردای خاص قدم مبارک را پیچیده اول بردوش خویش بهاده مقدار صد قدم پیاده بحاکم شهر بردند بعده شراب پناه میر ادو تراب میر حاج عنایب شد و هریکی از امراء و وزراء و صدر قاضی و امرایان عظام بوب دعوب آن تمثال قدم مبارک را بپایه تخت رسانیدند و تا یک سال متصل محل خاص خویش تدرک نگاه داشت حلائی بطوف آن اشتعال می نمودند چون در سال بهصد و هشتاد و هشت شاه ابو تراب رحصت مراجعت گجرات یافت در حواس نمود که چون گجرات دروارة مکه اسب اگر احارت یابد این قدم را در گجرات برده مرار گاهی سار و نفعه و گندمی تعمیر نموده و تولیب آن باین حادام مقرر شود بعد تکرار التماس از عنایب حسروانه بدرجه احاب رسید و میر مذکور قدم شریف را به احمد آباد و اساول که مسکن ایشان بود آورد بموجب حکم مهند سان و بنایان محکم کار به بنیاد تعمیر نفعه و گند عالی اشتعال نمودند و در مدت شش سال صورت اتمام یافت معصل احوال قدم موصوف در رساله حداد گانه که بموجب حکم مرتب شده و به رساله قدیمیہ اشتهاز دارد مدرج اسب مخفی نماد که از آن روز تا مدت های مدید آن نفعه مطاف عالم بوده بعد از برپا شدن همگامه هرح مرح این دیار که آبادی اساول و غیره ویران شد ورثه میر مذکور قدم مبارک را

خان که منصب پدجهراری دات سروراری داشت از ولایت مالوه متوجه گجرات شود و قاسم خان و طاهر خان و سیف الملک و میر عدالت الدین و علی نقی و فخر خان و عاری خان و فیروزه کامل و شیخ معظم و شیخ حیدر و دیگر امراء از درگاه معلی نکومک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیر خان به ایتر آمده ضبط آن حدود نماید و در موسم سال بهصد و هشتاد و شش پردگیان سرادق ناساهی که سابق بحج بیاب الله روانه شده بودند بخیل رسیدن آنها معروض پایت سرپر حلاوت گردید شهاب الدین احمد خان فرمان شد که بروی سرانجام نموده روانه درگاه معلی سار *

مقرر شدن سلاله خاندان نبوت سید ابوتراب بمیرحاج و آوردن سید مزبور نقش قدم جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

چون دران اوقات همگی همت والا بهم مصروف بامور حیرات و مبرات و از چند سال فرار یافته بود که هر سال یکی از اکابر را میرحاج ساخته با نقود و امتعه که محاوران و مسافران آن امکنه شریف را بهره مدد سار می فرستادند از آنجا که خلاصه دودمان صعوت و صفا میرانو تراب را حواش سرحدکار پدید آمد بحسب حصول رخصت عرض اقدس رسانیدند آنحضرت از فرط تعللات تقدیم امور آن سال امیرحاج را بر میرمسئلاً الیه معوض داشته مرخص ساختند و اعتماد خان گجراتی که در رکاب طغرانتساب بود همیشه استدعای دریافت حج بیاب الله الحرام و زیارت حضرت نبی اکرام داشت رخصت یافت و در عین مراجعت میرموصوف نقش مبارک قدم حلال اقدس نبوی صلی الله علیه و آله را که در خانه کعبه بود آورده وارد بدر سورت گشت و استعداد پایت سرپر حلاوت مصیر نموده هفتصد و هشتاد و میرحاج

فراوان نتصرف آوردند وزیر حان از احمد آباد در آمده عریص آنصوب نمود در راه خبر کثرت مخالفان شنیده و از صحنه پیشانی ملا زمان خود نقوش بیوفائی خوانده عدنان مبارعب باز کشید و ناگزیر ناحمد آباد در آمده متحصن شد و بسیاری از مردم او را به بی حقیقی سپرده مخالفان پیوستند و مقهوران شوکت هرچه تمامتر آمده محاصره پرداختند وزیر حان جمعی از ملازمان خود را که از آنها ناایمن بود مسلسل و مقید گردانیده معتمدان قدیمی خود را با انواع دلجوئی مستمال ساخته در لوازم قلعه داری همگام داشت و چون از کومک طاهری مقطوع الطمع بود دل در تائیدات توحیات ناطقی حضرت نادرشاهی بست و معهدا از مردم درون قلعه که هراس عظیم داشت هر روز مورچالهارا تغییر میداد و پیوسته خود بر دور قلعه می گشت و در ششدر حیرت گرفتار بود درینوقت مخالفان با جمعی از اهل قلعه همداستان شده بود ناها گذاشتند و یکبار از اطراف رو آورده در صدد برآمدن نالای قلعه شدند که ناگاه از شش قصا تیر بدو می مهربانی که سرگروه مقهوران بود و مصدر فتنه رسید در ساعت حان داد نا آنکه بعضی از مخالفان بر فرار قلعه برآمده بودند بهر اسراسیمگی رو بوازی فرار نهادند و از نسکه اهل قلعه متوهم بودند نگران فریب قدم بیرون نه نهادند و چون تحقیق پیوست که این کار نامه فتح عینی بوده اسب وزیر حان و سائر فدائیان شکر آهی نهاد آوردند و مطهر حسین مررا که فرار نموده بخاندیس رفته بود در آنجا راحی علی حان فارومی گرفته مقید ساخته بدرگاه والا فرستاد و فتنه مررایان فرو شست *

صوبداری شهاب الدین احمد خان و دیوانی

بیاباکداس و فرار نمودن مظفر گجراتی از

درگاه والا و آمدن بدین دیار

چون صط ولایت گجرات از وزیر حان چنانچه نایست تمسیت پذیر شد و اواخر

سال بهصد و هشتاد و پنج حکم جهان مطاع ارتفاع یاب که شهاب الدین احمد

از جائی روم و روی ادبار بجانب کهنیایت بهادد و اولیای دولت قاهره
بتعاون هم گماشتند و در حوالی کهنیای سید هاشم عامل خالصات
تردد های نمایان نموده زحمای کاری درداشت لاجار کهنیایت آمده متحصن شد
و مخالفان محاصره پرداختند و چون امواج قاهره نزدیک رسید ترک محاصره
نموده بصوب حوناگده شتافتند و دولت حواهان تیر حوالی نگر برده در حدود
دهولفه ناهل فساد رسیدند و آنها بیر عمان نار کشیده دمدارت پیش آمدند
و آن شیر رن اکثر عورات را بناس مردان ملدس ساخته نه تیر اندازی مقرر
فرموده بود *

رن و مرد را کرده یک سر حشر درده اسب چه شیر ماده چه در
و اولیای دولت امواج را ترتیب داده در می دعای عظیم روئی داد از حاسین
ترددات شایسته نمایان ظهور پیوس آحر ارباب بی و بطلان تاب مقاومت
بیارده رو نگر بر بهادد سیار اهل فساد نرجاک هلاک افتادند و جمعی دستگیر
گردیدند و اکثر اران عورات که کمداداری میکردند در سلک اسیران معتظم گشتند
راجه تودرمل مجموعه گرفتاران را ناعلیم این فتح از ویلان و عیره مصحوب پسر
خود پیشتر روانه درگاه صاحب و خود بیر متعاقب عارم حضور گشت در ائلی
راه رانا سپس مل رمیدار تو نگر پور آمده راحه را دید مصص دو هزار پانصدی
تکویر نموده از میر ته خلعب و اسب داده رخصت کرد که در صوبه احمد آباد
نوکری میدوده باشد *

هنگامه نمودن مظفر حسین مرزا بار دیگر و محاصره نمودن احمد آباد و رفع شورش به نیروی اقبال بادشاهی

چون راحه تودرمل متوجه آستان دوس شد نار دیگر جمعی از او نشان
واقع طلب برگرد مظفر حسین مرزا فراهم آمده نخسب دسب یعمادر بلده
کهنیای که ساکنر تجار صاحب ثروت در اسکا متوطن بودند کشادد و مال واسدات

ذکر هنگامه آرائی مظفر حسین مرزا

ولد ابوالهیم حسین مرزا

چون سابق هنگام تسخیر گجرات و توجه به رایات عالات بفتح قلعه سورت گل
 رح بیگم صبیح مرزا کامران کوچ ابوالهیم حسین مرزا مظفر حسین مرزا پسرش را
 گرفته نولایب دکن شتافته بود و چندی دران ناحیه سرگردانی کشیده
 و سنگ تفرقه در جمعیت مرزبانان افتاد چنانچه سمب ذکر یافته در بیولا بیگم نا
 پسر خود برهممونی جمعی از او ناش واقع طلب که سر حلقه آنها مهر علی
 نام داشت رویی و ادبار بدیار گجرات نهاده اعلام فتنه و آشوب مرتفع
 گردانید و از تائیدات آسمانی آنکه حاکم گیتی ستان پیش از ظهور این سادکه
 راحه تودرمل را بحکم تفتیح جمع گجرات و نظم و نسق بدان صوب فرستاده
 بودند القصه وزیر حاکم چون جمعیت خوف بداشت و معهدا در میان نوکران
 از مردم واقعه طلب و ارباب فساد بسیار بودند ناگزیر مراعات حرم و احتیاط
 نموده صلاح در تخصص دید و دروازه‌های حصار احمد آباد را استحکام داده
 مسرعی بدرد راحه تودرمل که همدران رودی از احمد آباد روانه پٹن شده
 بود که جمع آنها را مشخص ساخته متوجه درگاه شود فرستاده از حقیقت
 حال اطلاع بخشید و معسدان چون بدواهی سلطان پور و ددربار رسیدند
 بعضی از ملازمان عارف و راهب پسران شریف حاکم بیوفائی نموده بمخالفتان
 پیوستند و بعد از رسیدن نزوده موحدا را آنجا بی حدگ قرار نمود مقارن این حال
 وزیر حاکم نار بهادر را نا بیاکداس دیوان گجرات و جمعی از سپاهیان متقابل و
 تدافع بمخالفتان فرستاد در پرگنه سربال تلاقی اتفاق افتاده نار بهادر شکست خورده
 ظهور این قصایا باعث مرید حرات ارباب بی گردید چون نوشته وزیر حاکم به
 راحه تودرمل رسید عطف عدان نموده سرعت هرچه تمام تر خود را به احمد آباد
 رسانیده وزیر حاکم را از حصار بر آورده به بیرونی اقبال پادشاهی آماده مبارزت
 گردانید چون لشکر بیرونی اثر بچار گروهی برده رسید معسدان را پای همت

الملك نه بياك داس كه نويسنده كاردان بود مقرر شد و سيد مطهر بخدومت
 بخشي گري خلعت امتياز پوشيد و در شهر ربيع الثاني سنه ۹۸۳ مذكور كه رايات
 عاليات بصوف دارالخير اجمير ارتفاع يافته بود در مدرل اول در همان سال مررا
 حان ار گجرات بحكم اسرف بحصور آمده سعادت زمين بوس ياف و وزير حان
 نه بياست او بحراس و حكومت صونه مي پرداخت و ترسون حان بحكومت
 پتن سرافرار و سيد هاشم و راى سنگه را حكم شد كه در قصه نادوت توقف نموده
 متمردان آنكدود را نه بيد ضبط در آورد و همدران ايام جمعى ار آمران نا افواج
 شايسته بصوف ايتر تعيين شدند كه زمين دار اجرا را تعيله بر اصل نموده آن
 ولايت را مستخلص سازد و همدران ايام فتح قلعه سيروهي نه سعي ترسونخان
 موحدار پتن روي نمود و در او احر سال بهصد و هشتاد و چهار قليح حان متصدى
 بدر سورت كه بحصور آمده بود بنابر ندرقه قائله حجار رحصب شد راى ايتر كه
 ار سطوت افواج قاهره رو شعاع حمال كشيده بود جمعى ار راحبوتان حون
 گرفته پيش آمده بعد جنگ ايتر بير مسخر اوليائى دولت قاهره گرديد چون
 بمسامع حلال رسیده بود كه ملك گجرات ار بي تدبيري وزير حان عدار آلود نا
 ايمى شده اسب بنابر آن موتمن الدوله راحه تودرمل رحصب ياف كه بر
 حناح استعكال شتافته در صط و نسق آن ملك جوهر كاردانى بطهور رساند چون
 بمواحي حالور سيد رميددار سيروهي ندرعه بهار حان حالوري آمده راحه را ديد
 و مملع پنجاه هزار روپيه و يكصد اشرفي پيشكش نمود راحه حلع و حيعه
 مرصع و يك ربجير ميل ار قتل درگاه والا رميددار داده مقرر فرموده كه نا
 جمعيب دو هزار سوار همراة صوددار گجرات نوكرى مي نموده ناشد چون راحه
 تودرمل بصونه رسیده بسمب سورت متوجه شد در مقام بهروچ بمعرف ناخير
 حان رميددار رام نگر آمده مملع دوازده هزار روپيه و چهار راس اسب و دو قنصه
 شمسير پيشكش داده او را نا اسب و حلع نواخته و مملص هزار و پانصدى
 تحوير نموده مقرر كرد كه نا جمعيب يك هزار سوار نا ناطم بتقديم كار نادشاهى
 حاصر بوده باشد •

صوبداری مرزا خان خلف بیوم خان و نیابت وزیر خان و دیوانی بیاک داس

چون پیش از رسیدن حان اعظم بحضور صابطه داع اسپان فرار یافته بود
بخسب نغان مذکور که سرگروه اعظم بود حکم شد که مبادرت نماید تا دیگران را
مجال چون و چرا نباشد و سر رشته داع انتظام پذیرد او بسبب هلی خویش
اعتماد نموده سرار فرمان پیچیده در گوشه داع راعه مستقر الخلاف آگره ادوا
احتیاز کرده حصرت حدیو گیهان بدائر مراعات خاطر والدۀ اش و پلس حقوق
خدمت مکرر بر سر التفات آمده حواستند که چون از ابتدای تسخیر گجرات
آن ملک را که همواره حالی سلاطین والا شکوة بود باو مرحمت شده اگر ارا
سلوک نا ملائم خود بدامب گریده باشد باز بجایگزیر او عنایب شود باوجود این
حان اعظم استعفاء طاهر ساخته معروض داشت که خود را از سپاه گری گذرانیده
میخواهم که بعد ازین در سلک دعا گویند مساک نام چون حراسه بر دمب
نادهاهان لازم و واجب است مرزا خان حلف بیرام خان که منصب چهار
هراری سر بلندی داشت و آینده خطاط ارجمند خان حادان بلند مرتبه خواهد
شد چنانچه در محل خویش نگارش می آید بحکومت و ایالت گجرات شرف
احتصاص بخشیده وزیر حان و علاء الدین فرویدی و سید مظفر و بیاکداس را
ممرافق او رحص فرمودند و حکم شد که چون عدعوان شداد و اول خدمت
اوست در حمیع امور صلاح و صوابدید وزیر حان که از بددهای قدیم این دودمان
است مبادرت نماید و امیدی آن صوبه بمیر علاء الدین تعویص یاب *

دیوانی بیاک داس از تغیر

وجیهه الملک

از پیشگاه خلافت و جهانمانی منصب حلیل القدر دیوانی از تغیر و حیبه

ملاحظه اعراض نفسانی و دوائی طمع جمع منقح قرار داده نسخه آنرا بدرگاه
 معالی آورد تا متصدیان کار آگاه سلطنت موافق آن به سپاهی و رعیت آنجا
 عمل نمایند راحه مذکور بدانصوب شتافته در اددک فرستی جمع منقح این ملک
 را درسب نموده بتصور رفته بدفتر حانه جامع معالی سپرد و بعد در ماه که حضرت
 شاهنشاهی تراز دار بول به قصد زیارت گاه حطه احمیر متوجه بودند خان اعظم
 میرزا عربز کوکه که از گسرات ندل شوق راه طی کرده زمین بوس نموده رحمت
 یافت و در سال دیگر میرزا کوکه در حوالی دار بول بمالیمب سیده عواطف
 بادشاهه سر بلند گردید و شمعزبان زور بتایل میراحم اختصاص یافته برای انتظام
 سہمات گسرات مرجع گشت و در سنہ ۹۸۳ ہجری و شمس و ۱۰۰۰ حدیو کیتی
 ستان بطور ذوات در اسرای گجراتی کہ از گسرات در کاب عالی بودند انداخته
 اعتماد خان را کہ بہ عقل موئل و وفور تمکین امنیر داس منصب شرای
 ذات سرور فرموده نموده عطشت اختصاص بتسیدہ ریاس و سر برائی دربار
 اقدس و توسیع فرمودند حصراً موامکہ خوشتر و مرجع اوت بدیده وری از
 قریب و شتر خان پسرش منصب چہر عذی مہنتور کسب و انع خان
 حبشی را منصب چہر عذی سوخته و نیول سرور گردانید و منک شرق
 بتکومت تنیسر اختصاص یافت

مقرر شدن و جیبہ "سلک" گجراتی بدیوانی
 این صوبہ

نهیست نمودن رایات عالیات بعد از تنبیه و تادیب شورش افزایان گجرات بصوب دار الخلافت و مرحمت صوبه داری بدستور سابق بخان اعظم مرزا کوکلتاش

چون خاطر انتظام بخش قدسی در عرصه یارده روز از مهمات کلیه گجرات فارغ شد روز یک شنبه شهر حمادی الاول بعزیم مستقر الخلاف لوای ظفر برافراحتند و درین مرتبه سید حامد را نا کوچ و بنده در رکاب طغر انتساب همراه بردند و دران روز محمود آباد مستقر اعلام ظفر شده روز دیگر قصه دهولکه مخیم سرادقات عرت گردید و درین منزل یک روز مقام فرموده مرزا کوکه را بعواطف حسروانی سرافراز فرموده رخصت ارانی داشتند و حواحه عیث الدین علی قزوینی بخشی را که درین یورش خدمات مستحسبه بجا آورده بود بخطاب آصف حانی مخاطب ساخته به تمشیب مهمات بخشی گری صوبه گذاشتند که باستصواب مرزا کوکه رونق این کار دهد و صورت اتمام مهمات گجرات درین منزل بمعنی احتتام پیراسته شد روز دیگر کوچ فرموده بدو منزل قصه کری برول اقبال شد و از آنجا بدو مرحله سیده پور محل و بود موکب حضرت شاهنشاهی گشت و از آنجا سماع حلال رسید که لشکریکه سرکردگی راحه بهگوند داس نراه ایذر رخصت یافته بود گذر شان بقصه بدوگرافتاده اولیا نام علام شیرخان مولادی که در هنگام رفتن رایات عالیات کری را استحکام داده بود بآئین پیش تحصن نموده است روز دیگر بحب احتیاط انکه اگر احتیاج نکومک باشد مدد کرده آید مقام فرمودند و چون ظاهر شد که قلعه نرنگر مفتوح گشت و اولیا که لباس خوگیان بدر میروند بدسب افتاد در روز دیگر رایات حلال کرم رفتار پیش گردید و از ائملی راه راحه تودرمل را بحب تحقیق جمع گجرات و تنقیح بعضی مهمات رخصت فرمودند که بمقتضای امور کاردانی بدانچه لایق عدالت باشد بی

که صدر گجرات بود حاضر صاحب پیسترا این بواسطه آنکه او رشوت‌ها از مردم گرفتگی مرزا او را کف پای زده بود چون نظر اقدس در آوردند سالم ماند آورده اند که در محفل حاکم و حلال مذکور شد که شخصی از متوطنان گجرات که می‌الجمله طبع موزون دارد تاریخ ورود موکب همایون را قهر نگجرات آمده یافته حکم اقدس ناحصار و شرف بقاد یافت چون در معرض بار پیرس این بی ادبی در آمد ندیده عرض رسانید که معاندان نسبت این کلمات را بمن داده اند و الا من تاریخ ورود آنحضرت را شه نگجرات آمده گفته ام از حسن تقریر این معنی نادعام مفتخر گشته سلام بر آمد بعد ازان بخادیهی اعتماد خان گجراتی شرف ورود ازرانی داشته در انتظام رابطه این ملک ائین های جهان آرا قرار دادند در همان هنگام قطب الدین خان و بزرگ خان و جمعی را بصورت به‌تروچ که شاه مرزا بآنجاد گریخته بود فرستادند و راحه به‌گونه داس و شاه قلی محرم و لشکر خان و جمعی کثیر از ملازمان عتده دولت را رحصت کردند که از راه ایذر بولایب رانا در آمده تنبیه نمایند و حکومت پشن بدستور بخان کلان مفوض شد و ده‌لوقه و ده‌دوقه و بعضی محاللات دیگر در وجه حاگیر وزیر خان داده او را دران حدود گذاشتند و حکم شد که ولایت سورته که در دست امین خان عوزی اسب مستخلص سار وزیر خان بعد از بهصت موکب همایون بدانصوب ستافته باوجود جنگهای مکرر اکثر مردم نامی را نکستن داده کاری بساخته معاودت نموده روانه حضور شد ثانی الحال همراه مرزا خان حلف پیرام خان نه بیانت این صوبه آمد چنانچه سمب گذارش خواهد یافت همدران هنگام زوری در محفل حاکم مشاکل تقرب لوه لکر پتھر که از اثر ریلان حضرت قطب العالم قدس سره به‌ر سه جوهر وجود^(۱) یافته بر آمد بعد ملاحظه نیمه آنرا بریده بمستقر الخلام نقل فرمود و نیمه دیگر تا حال در موضع پتوه برد سجاده نشین آنجا موجود اس *

(۱) این قصه در حاتمہ مرآت احمدی معصلا مذکور است ۱۲ *

درین پالعرسیده دوش اورا از نار سرسنگ ساخ و تعصیل حال این بیدول
 آسب که نا سیاری از بخت برگشتها در محاصره احمد آباد اهتمام داش
 و سنگ راه مررا کوکه و قطب الدین محمد خان بود بر طرف شد از انچه در
 معرکه داروگیر از مخالفان که راه عدم پیچیده بودند تا هزار و دوصد کس شمار آمد
 و انچه رحمی در حواشی و حوالی معرکه افتاده بودند از پادصد کس متجاوز
 و از لشکر مدصوره قریب صد کس شرب شهادت چسیدند چون خاطر
 اقدس از سابعه عدت امرای اختیار الماک و پرداخته توحه پیش داشت
 قدری از روز ماده بود که نار فوحی آراسته پدید آمد احرا الامر معلوم شد
 که مررا کوکه اسب حضرت شاهنشاهی از آمدن مررا اندساط فرموده انواع
 تعقدات بطهور آوردند مررای سعادت پیوند را در کنار عاطف گرفته کامیاب
 مهربانی ساختند قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات برمین بوس
 سر بلندی یافتند درین اثنای سهراب مذکور سر اختیار الماک را آورده مورد
 تحسین و استعسان شد بحب عوام و حریت حواص حکم شد که مناری از سر
 ناعیان مرتفع گردانند و آحرهای روز پیروزی آنحضرت بدول و ابدال در احمد
 آباد برول اجلال فرمودند و منارل سلاطین گجرات از برکات قدوم میمند ابروم
 شاهنشاهی رفع پذیر گشت و فتکدامها باطراف ماک اصدار یافت و طوایف
 انام از خورد و بزرگ بهوارش نادرشاهی کامیاب گشتند مررا کوکه سب نه
 بعضی عمایم و اصحاب ادروا شکوه گونه معروض داشت که نا این فتنه اندوران
 همرار بودند چون در تمیز گاه حسروانی تصری آنها معلوم شد مسمول عواطف
 نادرشاهی گشتند از انجمله در باره ساه و حیهه الدین که از معقول و منقول
 متصف بود چنان طاهر صاحب که اموال حرام حواران از حانه این مرد بر آمد
 حضرت از ایشان پرسیدند که شما را ناین امور چه مناسبت مولوی بعرض رسانید
 که آشنائیه و شرم رو و همچنین فرزندان میر عیث الدین قادری را آوردند که
 اموال اختیار الماک در حانه ایشان بود ایشان نیز بدور بینی و عریب پروری
 حدیو عالم نکات یافتند و هم درین ایام شیخ مطهر حسین حویث عدد الدینی را

بر سر او می‌برد آن سرچشمه بیص و احسان به موجب حان اعوان و مرموده آب
 حمامه طلب داشته نمایان ساختند چون به تأیید الهی چندی کار نامه حدیث
 او را بطور آمده و مررا کوکه و لشکر کتبات رسید و پیشتی از دور گذشت
 آنحضرت آردا که توقف و مرموده بودند روانه شدند و محمد حسین مررا را برای
 سکه سپردند که بر میل انداخته بهر آورد درین هنگام که اکثری بهادران در مقام
 استراحت شده نگوشه ستانده و قریب حد کس ملزم و کاف می‌وزی بخش بودند
 که ناگاه روحی سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنج هزار کس ازین حدیث در
 مقام قیاس و گمان بودند که مررا کوکه و لشکر کتبات شد و روحی حیل کردند
 که ساه مررا است او خود در مقامی دیگر راه گیر بحادث محمود آباد پیش
 گرفته بود و در زمانه مشتمل شد که اختیار الملک اندام آمد می آید
 بدایه احوال پیشتی از مردم و کاف که حاضر بودند چه از راه حیر خواشی و
 چه از بدایه مدار امطار و شمس و شهر یارمف سکس چون شیر مس در
 حوال آمد شمس در دلدهی و ثبات خاطر و دفع مخالف بس و حکم
 معلی بدواحتن نقاره و کرنای سرف ارتجاع یاب و نقارچی را دشمن
 چنان گرفته بود که نگوش او حکم مقدس می شدید و در مقام نقاره
 دواحتن می آمد تا تندیید برچه بخش آمده بدیاد دواحتن کوس اقبال
 کرد شغائب حان و راحه بهگود داس و چندی از بهادران تیر انداز قدری
 پیسترک شده شریع در تیر اندازی نمودند و برینان ترحمل گذشت که تیر
 حلوی مکید که عذوق سر او را حواشد آورد درین سوز و شعب سعی
 راحه بهگود داس را بهرمود تا محمد حسین مررا را که سرمایه سوزش بود
 ارهم گذارد آن روح بی شکوه هرچند نزدیک شد پراگنده ترگست و اختیار
 الملک جدا شده با معدودی در سرعت اهتمام داشت که خود را در خطر هلاک
 ساحل نجات کشد از صدمه رقوم خار بس از خانه رین بر روی رمین افتاد
 سهراب ترکمان که از یکانی (۱) ناساهی بود از دور قصد کرده از عقب او می‌رو

(۱) بمعنی منظور نظر و حاجت دربار ۱۲ *

بر همدردگی و تعزیه مخالفان شد شهریار معرکه شیرشکار تنها دران میدان نبرد
ایستاده سوای تارا چند و نالاول حان از گروه حواص کسی دیگر در ملازم
اقدس ناماد درین هنگام تنهایی محمد حسین مررا نا طائفه از ناحق شداسان
دران دست مرد آرما رسید و از دست بسیاری از دلاوران کار نامها بطهور پیوست
در اثنای رد و حور دیگری اران شور بختان متوجهه آنحضرت شده شمشیر براس
انداح چنانچه اسب در چراغ پائی بود که آنحضرت بدست چپ گردن
اسب را گرفته بار داشتند و از روی چاندستی درچه را حواله آن مدبر فرمودند
به صرف دست قدرت از سلاح او گذشته فروبست و آنحضرت در مقام کشیدن
نمودند که سین درچه سکس و آن سیه و سراسیمه دو نگریز دهان که بدبختی دیگر
آمده شمشیر بران مقدس انداح نگاهان حقیقی از آسیب آن حراس
فرمود از دور ناس فر الهی راه انداز پیش گرفته گریخت که حیره چشمی دیگر
آمده بیره نکاب آنحضرت انداح که گوهر رحم درچه او را مقهور ساح
درین هنگام قول نادرشاهی نزدیک شد آنحضرت متوجهه قول گشته ناوار بلند
فرمودند که بهادران خود را رود رسانیده کار این بی سعادتان را انجام رسانید
بمکرد شنیدن آوار بهادران متوجهه دفع تیره بختان شدند و محمد حسین مررا
را بیکداری برداشتند و بسایم بیروزی ورید آهسته آهسته بصورت احمد آباد عدان
اقتال یافتند و دست دیر رسیدن مررا کوکه و لشکر گکرات می پرسیدند که لال
کلاوب تعرض رسانید که سیف حان کوکه حان نثار شد درین هنگام که حدیو عالم
را از گذشتن اینچنین مخلص و دیر رسیدن مررا کوکه و لشکر گکرات انقسام صمیر
مقدس بود که بموقف عرض رسانیدند که محمد حسین مررا دستگیر شد مقارن
اینگال آن مدبر را بکصور اقدس آوردند رحمی بر روی داشت نه راحه مان سنگه
درباری حواله شد همدان ائدا شاه مدد را که کوکه مررا بود و در پندولتی همسر
او بود بکصور آوردند آنحضرت درچه که در دست داشتند نا حواله فرمودند
همان زمان بقهر بیستی فریاد و بطهور پیوست که محمد حسین مررا از مان سنگه
درباری آب می طلبد و فرح حان چیله اگهی یافته بد دست خویش

و گجراتی را همراه آن سپاه نخب تعیین نموده و محمد خان پسر شیرخان فولادی با طائفه اندوه از اعدای ددسب چپ مقرر کرد شاه مرزا و بسیاری از ندحشی و ماوراء النهری را با خود همراه گرفته عرصه گاه محاربه رو آورد حدیو ابدال بیک گروهی دریا بر بلندی برآمده بطاره علامات نصرت میفرمودند که آصف خان آمده بموقف عرص رسانیده که مرزا کوکه از فریب وصول رایات اقبال حبری داشت الحال مستعد بر آمدن اسب و همدور عساکر نصرت فرین نادرشاهی برسدده بود که فوجهای مخالف از میان درختان پیداسد آنحضرت بپیر پیشتر روان سددد محمد ولی خان ترخان و چنددی از بهادران تیر دسب تیر ابداران عول که بمدرله هراول بودند پیشتر ستانفند بعد اندک مداری عمان تاب گشتند آن کوه تمکین و وفار راحه بهگون داس را مخاطب ساخته فرمودند اگرچه عظیم دسیار اسب اما عدایب ایرد با ماسب طریق همراهان ما اسب که ترلرل در خاطراره داده یک دل و یک رو شده ناین فوج که بیرقهای سرح دارد همراکب نصرت یکبار رساند که چنان معلوم شده که محمد حسین مرزا با دعای سلطان دشان خود را سرح ساخته اسب و محمد حسین مرزا با طایفه از خون گرفتار از کمال نصوت از فوجهای خود جدا شده تیر ترمی آید شاه ولی خان محرم و حسین خان بموقف عرص رسانیدد که وقب اسب تاحتن اسب تا این معرور سرا یاند آن گردان دفاویو درم را بر زبان گذشب که همدور پله دور اسب و از روی دانستگی و آهستگی و پردلی حرامان حرامان می شتافند تا آنکه فوجها دیر بردیک پیوسب اما آن نسق و دطام نمادده بود حمعی از بیدلان بر اعدار ناندک گرمی محاربه عمان گرداییدد درین هنگام که مخالف بردیک سد و آن پهلوان عرم تاحتن داشت هاپا چارن را بپیر بر زبان گذشب که وقب تاحتن است گفتن همان بود و تاحتن همان آن حدیوگیتی نآن مدائیان کار طلب تیغها آخته تاحتند و علعلل الله اکبر در رمین و رمان افتاد از ناندک که نظرف لشکر اقبال می آمد یکی از انها در روم رازی پیچیده چنان شوروی انداحب که فیلی از فیدان نامور فوج مخالف سراسیمه شده در حمعیب آن ند بهادران افتاد آن دیر سب

ویلاں نادرشاهی و افروزی لشکر آگاهی بخش و اندیچه سخن اسب که میگوئی
 مسرعان سریع السیر ما چهارده روز اسب که پادشاه را در فتح پور گذاشته آمده اند
 پاسخ داد که شاهنار جهان در عرض نه روز این راه طی فرموده نادریان رسیده آن
 تیره نخب صورت صدق این ماحرا دیده بحالت اردوی خود شتافته مسویه
 صغوف متوجه گشت و معلوم رای جهان آرای شد که مخالفان از آمدن
 موکب اقبال تا حال در حواف ععلب بوده اند اکنون در مقام رژه پوشی و صف
 آرائی اند حکم شد که موحها از آب نگذرد هر چند در آوردن حان کلاں اهتمام
 نمودند سودمند نیامد و آن مرد از اندیشهایی دور رسی عرض نمود که مخالف
 بسیار اسب تا رسیدن لشکر احمد آباد این طرف آب بودن بهتر است بر زبان
 حقیقت ترحمان گدسب اکنون مخالفان را آگاهی شده چه حائی توقع
 اسب انتظار کشیدن چه لایق اگر بطر ناعتصام طاهری دودی چنین حیده
 ندایستی قدم درین راه گذاشت چون طاهر بینی و اسباب شناسی بر مراح
 بهادران استیلا داست در گذشتی از آب توقع گریده سهریار گیتی ستان را بحرف
 نگاه میداشتند آن سہسوار میدان مرد آزمائی دریاف حقیقت حال دریای
 حالب حوش رد همعنان تائید ایردی سمد جهان بود را نا مخصوصان سعادت
 پیودد که در طرح همگرانی مقرر شده بودند دران دریا رده اسب انداختی همان
 بود و پایاب شدن همان درین هنگام که خود مبارک ورود آورده به راحه دیب چند
 سپرده بودند که بدسب داشته همراه ناسد طلب فرمودند او در تیر آمدن ها در راه
 انداخته بود بر زبان مقدس گدسب که سگون ماحوب شد و پیشگاه ما گشادگی
 پذیروب مقارن این حال یکی از بهادران سریکی از مخالفان را بطر اندس در
 آورن آن بیر موئید این مقال شد و ساهدشاه جهان نا این گروه عقیدت مدد
 پیشتر بهص فرموده امرای عظام از مشاهده این حال ناگزیر گذشتی دریا شروع
 کردند محمد حسین مررا از نخب بر گشتگی نخب و لیعمم و ناساه وقت
 بر آمده ولی حال پسر جہوجار حان حدسی را که در اول یورس گجرات نیاسا
 رسیده بود سردار موح دسب راست خویش گردانیده و حمعی قراولان از حدسی

فیروز مندی ظهور آمده که بد تجربه کاران هندوستان هر کدام دلیل مستقل
 نصرت مندی اسب اول آنکه در امثال این اوقات اسب سواری صاحب اقبال
 شیدد دوم و ریدن نامراد عقب لشکر منصوبه که رو بروی مقهوران اسب سیوم
 همراه شدن راع و علیوار بسیار که همراه ما میروند عرص او پسندیده آمد و نام
 اندساخت حاضر گشت با آنکه لشکر مخالف فریب بیست هزار کس افزون بودند
 انحصرت با معدودی قطع راه دور دراز در عرصه نه دور کرده باستعلال تمام روز
 چهار شده پنجم شهر حمادی الاول عرصه پیکار آراستند چون رایات عالیات نزدیک
 مخالفان رسید و اثری از حان اعظم و لشکر گجرات طاهر شد دل در تائید ایردی
 دسته متوجهه بدو شدند و حکم نواحی نقاره شد مخالفان تیره رای معرور کثرت
 خود گسته محاصره را تنگ ساخته بودند و آمدن سیر حان فولادی را منتظر
 چون موکب معلی نزدیک درباری سارمتمی رسید حکم مقدس شرف نقاد یاب
 که فوجها بآیندی که ترتیب یافته از آب نگذردند امرا از انتظار لشکر گجرات در بیست
 ستایش ملاحظه داشتند درین اثناء فریب سه صد کس سوار گجراتی که از سرک پیچ
 سر گسته بودند نمایان شدند انحصرت به بدو تاختیل خاصه مثل سالناهی و قدر
 قلی و رنجیب و چنددی دیگر را حکم کرده که بحاکم این تنه کاران بدو
 اداری نمایند آن طایفه تا بیابانده گریختند و نمود چالهای خود ستانند و آوار
 گردا و صدای نقاره دران سرزمین پیچیده بود بعضی از مخالفان را گمان آنکه
 شیر حان فولادی اسب که می آید و برخی را گمان آنکه حان کلان از پشن
 نکومک حان اعظم آمده اسب محمد حسین مررا این علعله را شنیده سراسیمه
 و از خود برسم فراولی برآمده سدخان فلی ترک و چنددی از بهادران پیشترک از
 موکب مقدس کنار دریا رسیده تعحص حال مخالف میگردند مررا آوار بلند
 ساخته استفسار حال این فوج نمود سدخان فلی نادیده آنکه رع در مخالفان
 پدید آید و سنگ تیره در جمعیت آن گروه افتد حوات داد که ای بیخدر اینک
 حصرت شاهنشاهی خود بدولت بالشکرگران میروند چه ایستاده و چه می پرسی
 آن سیاه بخت گف که ای بهادر مرا می ترسانی که حصرت ناساه اند از

و درین مدرل افواج فاهرة نائین شایسته ترتیب یافته خود بدولت ناصد سوار
فوج طرح شده آحررور دوشنده از پالیسانه دهشت فرمودند و یکی از قروالان
خاصه حکم شد که مصارعت نموده ناحمدآناد دوید معدم نصرت قوین را بمنحصان
رسانیده آماده نبرد گرداند که چون این حدود نزدیک سد لشکر احمد آناد بفر
برآمده ملحق گردد و تمام سب و پاره اررور سه شده گرم رفتار بودند پای سی از
رور گذشته بموضع چهلوتانه که از مصافات قصده کزی اسب رسیدند ارانجا بوضوح
پیوست که حمعی از متخالعان سرکردگی اولیا ملازم شیرخان فولادی قلعه کزی
از استحکام داده آماده پیکار اسب همانا آن مدر حیل فوج خان کلان از پشن
نموده اسب نادرین برآمده صف آرای میبند همان زمان بحمعی از بهادران
حکم شد که پیستر شتافته ادب نمایند در لحظه تیردستان افعال حمعی کثیر را بقتل
در آوردند طبقه گریخته نادرین قلعه در آمدند بهادران در مقام گرفتن قلعه بودند
و رایات اقبال نآن نزدیک رسیده در بازار ان قصه زمانه توقف فرموده بهادران که
در صدد و قلعه گیری بودند طلبد داشته حکم شد که اکنون گرفتن این حصار مختصر
چه خواهد بود همگی هم والا در تقدیم این تعب آند که سور افرایان
گجرات بدسب در آید این قلعه بی مشقت کسوده خواهد شد ارانجا قطع
نظر فرموده به بیشتر سبک حرام گشتند در گروهی کوی را گذاشته برای آسودگی
وقعه فرموده استراحت گردیدند شب دیگر که مرزا یوسف خان و قاسم خان و
حمعی از امرا که از عقب می آمدند مشعلهای آهرازا دیده فوج خاصه دانسته
منحصان قلعه کوی بی جنگ برآمده گریختند سحررور چهار شده نائینی که
نظام یافته بود متوجه پیش شدند و چون سه گروهی احمد آناد برول موکب
اقبال شد آصف خان را سرعت روانه شهر ساختند که خان اعظم و غیره امرا را
حسب سارت قدیم اشرف رسانیده مصدر ترددات گرداند چون رایات اقبال نزدیک
متخالعان سد خود بدولت متوجه رزه پوشیدن شدند و از انجا نائین شایسته
روانه پیش گردیده در اثنای راه اسب خاصه نور بیضا در عین سواری دسب
راحه بهگونب داس آمده فتح گجرات را تهییب گفته بعرض رسانید که سه دسبه

گرفت که حدود بطریق ایلغار متوجه آن حدود شوند چون از تنگی وقت فرصت
سامان و سرانجام ندود در گنجینه کسوده بطرز انعام و مساعدت رزهای وافر در
دامان ملازمان غنیه دولت ریختند و احکام جهان مطاع بنام امرای مالوه و آن
حدود صادر شد که حدود را رود نگرانات رسانند روز یکشنبه بیست و چهارم شهر
ربیع الاول سنه ۹۸۱ هجری و هشتاد و یک هجری رماه تصرف بصوب گجرات
حوالان دادند امرای عقیدت کیش و حاکمان سلاطین و سایر خدمت گذاران
بعضی بر داقهای ناد سیر و نرجی اسپان آتشین نعل الترام همراهی نمودند صبح
روز دوشنبه بمنزل هندس رسیده رماه توقف گردیده پاسی از شب گذشته مقصده
معر آباد رسیدند و همچنان گرم رفتار بودند که روز سه شنبه دارالخیر احمیر برول
موکب افعال شد بعد از تقدیم شرایط ریارت حواحه سدیر اقبال را تیر راندند
صبح روز چهارشنبه در حدود میرته رمایی توقف نموده متوجه پیش شدند
شب پنجشنبه نیم شبی به سوخت رسیده تا ظهور صبح آسایش فرموده متوجه
پیش شدند آخرهای شب نزدیک تقریه که از مصافات حالور است رسیده صبح
روز جمعه سمد افعال بحوالان در آمد و پاسی از روز گذشته بحالور رسیده در اینجا
تا نیم شبی استراحت فرموده بر باره ناد کردار سوار شده تا نیم روز شده در گرم
روئی محلی سبقت از شهسوار نظری رسیدند تا آخر روز شده استراحت در
عدم استراحت دیده شام دوشنبه ریات جهان کسا مقصده دایسه که بیست کروه
- شد و پیش از روز وافت و شاه علی لنگاه از جانب حاکمان کلان حکومت
- داشت جمعی بیوس رسید رای امرایان رکاب آنکه حدیو گیهان حدود متوجه
- شوند و پیش از - شهر پتن توقف فرمایند درجه پذیرائی بیافته حکم شد
- حلیه عیانت اسیر عی شکر پتن را ملحق گرداند نیم شبی از اینجا متوجه
- شد و پیش از - توقف در مقصده نالیسانه که پنج کروه پتن است
- شب قدر - - شکر حدود وزیر حاکمان و شاه فخر الدین و طیب
- سری که پیش از - مقصده شورش از روی دور بینی تعیین شده
- مشوق - - پیش از - داشتند بدولت آستانه نوس رسیدند

نتوانستند کرد حان اعظم شب توقف نکرده هنگام صبح به شهر در آمد و در همین شب محمد حسین مرزا از کهدمایب شکست خورده نزدیک گذشت و بعضی از پرتال او بدست در آمد چون تنه حال بود از فوج حان اعظم دور تر گذشته باحتیاط الملک و پسران شیر حان فولادی پیوست و شرح این مقال آنکه طب الدین محمد حان و سید حامد بخاری و نورنگ حان و جمعی از ملادمان حان اعظم کهدمایب رسیدند آن مدبر نا آنکه نا مردم کم داشت ریاضه از مقدور خود تلاش نموده بحال تنه شکست یاب پسر سید بهاء الدین کار نامه سجاعت بطهور آورده حان نثار شد و امرا شکست دادن او را فور عظیم دانسته هم در تعاقب او به بستند اگر اندک سعی مددول می شد آن معلوم گرفتار میگشت القصة چون نا جمعی بی سعادت ملحق شد اهتمام عظیم در شناسایی نا حمد آباد نمود گجراتیان سخن دراز ساخته تا سه روز گفتگوئی میکردند حان اعظم درین فرصت باستحکام مداحل و مخارج کوشش نمود و امرای کهدمایب بیر رسیدند بعد از چند روز این شوربختان در حدود آمدند و هر روز بهادران عرصه بدر برآمده جنگهای مرده میگردند اگرچه لشکران قدر بود که اگر صف آرا شده عرصه بدر می آراستند اولیای دولت کامیاب نصرت میگشتند اما چون حان اعظم اعتماد بر ملادمان خود و طب الدین حان داشت درین کار مبادرت نمی کرد و در هنگام رحص حدیو دور بین وصیب فرموده بوده بودند که اگر نقصای آسمانی هنگامه شورش گرم شود در جنگ احتیاط نگار برده معروض پاینده سریر اعلی دارد بدانرا صلاح امرا حان اعظم عرصداستی مستملر سوانح حال مصحوف سلطان حواحه بعته و الا فرستاده استمداد طاهرو باطن نمود *

توجهه رایات حضرت شاهنشاهی بصوب

احمد آباد و رسیدن در عرصه نه روز

از دار الخلافت فتح پور

چون حدر شورش گجرات بدرگاه والا رسید هم جهانگشائی بران قرار

تسخیر کرد قلعه سورت بمسلمه * این فتح حر بیاری نخت سعید بیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرب * این را ر دول شاه عالم بعید بیست
رور دوشنبه چهارم سهر دیقعه رایات مراجع بصوب احمد آباد معطوف
داشتند چون حدود بهر وچ رسیدند والده چنگیز خان باستعانه پیش آمد که
چوهار خان حمسی در لباس دوستی فرود مرا کسته اسف بعد تحقیق و
تشخیص متیقن گشت که چوهار خان مصدر چیدن خون ناحق شده او را برادر
پای بیل ادا داخته نقصان رسانید بیست و دهم شهر مذکور طاهراً احمد آباد
معتمد سرادقات احلال گردید محدداً بانتظام ممالک مفتوحه توحه فرمودند *

نهمست رایات عالیات حضرت شاهنشاهی بعد

تسخیر ملک گجرات بصوب مستقر الخلافت

آگره و مقرر فرمودن خان اعظم مرزا

عزیز کوکلتاش را بصوبداری احمد

آباد گجرات و دیوانی وجیمه

الملک گجراتی

چون موک گیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک مفتوحه گجرات رایات
عالیات بصوب مستقر الخلافت برافراشت حکومت و حراسه این ملک را
بحان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش که بمصوب پنجاهری ذات و پند هرار سوار
سرمزاری داس تعویض فرمودند و او نخستین صوبدار بیست که از پیشگاه خلافت
و جهانمانی دودمان حضرت صاحبقران مقرر گشته بلده احمد آباد پرگه حویلی
و پرگه پتلاد ناچند پرگه دیگر بحاگیر او مرحمت گشت و نزوده به نورنگ خان
و سرکار پتن بمیر محمد خان که عم خان اعظم بود مکرمت شد سرکار بهر وچ و آن
حدود به قطب الدین محمد خان و دهولقه و دهدرفه بسید محمد بخاری و
همچنین سایر محال گجرات نامری عظام تقسیم فرموده رور دوشنبه دهم شهر

الخلاف فرمودد و همانا آن توپها از سلطان سلیم حوند گار روم بوده و او نازاده تسخیر بغداد و مرگ که در حدود هندوستان اسب توپهای بزرگ را با لشکر فراوان فرستاده بود از بی مددی حکام گجرات و غیره لشکر روم مدبرم گشته مراجع بود آن توپها را با خود نتوانستند همراه برد و در قلعه سورت ماند و از بدایع و فایح این ایام رسیدن رحم دسب دریا نوال شیرین شده ابدال اسب معصل این مجمل آنکه شدی در محفل بهشت آئین که حاقان روشن حدین سرخوش بودند سخن شجاع راجپوتان مذکور شد که حان در پیش آن گروه قدر و میمتی ندارد چنانچه بعضی راجپوتان هر چه که هر دو طرف سبب دارند دسب یکی میدهد که مصبوط گرفته می ایستد و دو مردانه که همچشم یکدیگر داد سرهای برچه را محاذی سیده خود داشته رو برو میدودند ده سدابهای برچه از پشت هر دو میگردد و یکدیگر رسیده تلاش میکند آن شیر دل هر دو صولب شمشیر حاصه را دسته بدیوار بپا دند نوک تیغ را بر شکم مبارک خود داشته فرمودد که ما خود هم سر و هم چشم نداریم که بروش راجپوتان عمل آوریم بهتر آنکه بهمین شمشیر حمله کنیم از ظهور این مقدمه حاصران بساط عرب را عریض حالتی دسب دادند کسی را طاف حرف گفتن و ده یارای دم ردن در بندوق راحه مان سنگه بپا مردی احلاص و دسب برد هم دویده چنان دستی بر شمشیر حاصه زد که شمشیر از چنگ آنحضرت برآمده دور افتاد و قدری مابین انگشت سرستائنده حاقان ممالک ستان ریخته شد و آنحضرت بخشم تمام مان سنگه را بر زمین انداختند و سید مظفر سلطان برادر سید عدد الله حان گستاخانه حواس که مان سنگه را از چنگ آن شیر پیشه شجاع مستخلص سارد دسب محروح آنحضرت را تاب داده او را خلاص گردانیده درین تلاشها رحم پیشتر شد لیکن بصیاب حکیم علی الاطلاق در اندک فرصتی صحت کامل اتفاق افتاد چون خاطر قدسی مظاهر از تسخیر قلعه سورت مراجع یافت حکومت آن قلعه را نقلیچ حان تعویص فرمودد اشرف حان میر مدشی سرکار والا تاریخ فتح قلعه را در سلک نظم کشیده بنظر انور گذرانید *

کشور کسای اکثر عاری که بی سخن * حر تیغ او قلاع جهان را کلید بیست

رسید نلوارم شکر و سپاس پرداخته فرمان قضا نشان باسم حان اعظم شرف صدور
یاب که قطب الدین محمد حان و ساهداع حان و مراد حان و غیره امراء را که
اصلاح دادند بتعاقب محالغان تعیین نموده خود را بر حداع استعجال سعادت
رمین بوس دریاند حان اعظم بموجب حکم دیستم شهرشوال المکرم بدولت
آستان بوس اختصاص یاب و مسمول عواطف ناساهی گردید درین وب که
متخصصان قلعه سورت بحسب استخلاص خود وسیلهای می انگیزختند نبرگیان
بدر گوه نوشته بودند که اگر بروی خود را رسانند ما قلعه را شما می سپاریم
آنها از کمال تدبیر و دانائی خود را بناس ایلچیان ساخته بنایس و نوادر دیار
خود متوجه بدر سورت شدند که اگر حصول فریب الامکان ناسد قلعه را متصرف
شوند و الا خود را آسانی این کار ساخته برسم ایلچیان سعادت رمین بوس در
یابند چون شکوه وسطوت حافان گیتی ستان را بنظر در آوردند از قلعه مقطوع
الطمع شده خود را ایابچی و نمودند و بسکود کریاس فلک اسلس فائیر شده
پیشکشها گذرانیده مسمول عواطف بیکران گردیده رحصب العطا یافتند
چون مدت یک ماه و هجده روز بمحاصره قلعه کشید نقشا بدیوار قلعه رسید
و هم دمدمهها مشرف شد متخصصانرا از همه طرف قطع امید گشت همریان که
حل و عقد قلعه بعهده اهتمام او بود ملا نظام الدین لاری پدر ریش را درگاه
سلیمان حاه فرستاده معروضداس که اگر بحان امان یابم و یکی از بندهای درگاه
آمده این روسیاه را بسکده آستان رساند قلعه را بهر کسی که حکم شود حواله
نمایم قاسم علیخان و حواحه دولت را حکم شد که همریان و سایر گرفتاران را
بنوید اطلاق امیدوار ساخته سعادت رمین بوس سرورار سارند روز پندشده
بیست و شهر شوال المکرم سال مذکور اهل قلعه سر حکال در پیش
انگنده سجدات سکر بکا آوردند از مال و حان و ناموس امان یافتند
الا همریان را که پیوسته بران درازی و هرزه گوئی اسباب و نال خود را
سر انکام میداد حکم ران بریدن شد روز دیگر موک اقبال سیر قلعه تشریف
برد توپهای کلان سلیمانی را که هر کدام کار نامه آسمانی بود حکم انتقال مستقر

آمدن فیلان و اسداف مررایان اسب آن نیدولتان درین یورش و تفرقه چند رنجبر
 فیل ناموال و اشبای خود برد رانا رام دیورمیددار مستاده بودند که در پناه او
 باشند اتعافاً جمعی عوام الداس اردو که نتاحب و تازاج میرفتند در انبلی راه
 آن فیلان ناسداف بدسب آن مردم افتاده بدرگاه معلی آورده مشمول انواع
 دوازش گشتند دیگر فرستادن امر بمستقر الخلاف اگره شرح ابن مقال برسم
 احوال آنکه ابراهیم حسین مررا شکسب یافته در حدود پٹی بمحمد حسین مررا
 و شاه مررا پیوسب زوری درمیان برادران سخندی درمیان آمد ابراهیم حسین
 مررا از برادران آورده خاطر گشته بعربم باطل روی سقاوت بمستقر الخلاف
 بهاد و چون این معنی بمسامع اودس رسید سید محمود حان نارهه و شاه
 فلیخان محکرم و راحه بهگوب داس نتعاقب ابراهیم حسین مررا تعین شدند
 که هر جا که باشد بدسب آرند و انجام کار مررا مذکور در سرحد ملتان پایان
 رسید بالجمله چون میامی ابدال روز افزون سنگ تفرقه درمیان مررایان افتاد
 محمد حسین مررا و شاه مررا با فولادیان پیمان سقاوت استحکام داده بحاکم
 پٹی شتافتند و سید احمد حان که در پٹی بود نه پش گرمی اقبال ناساهی
 در استحکام قلعه کمر اهتمام بسب و چون اجتماع ازبان عصیان خاطر نشان اعظم
 حان شد نه ترتیب فوج و جمع سپاه توحه نمود از اتعافات حسده قطب الدین
 محمد حان صوددار مالوه و جمعی حاگیر داران آن نواح بموجب حکم در چنین
 وقتی رسیدند و سیح حامد بخاری که حسب الحکم از دهولقه عربم حضور
 داشت درین خدمت خود را شریک حان اعظم صاحب و حان با فوج نیروزی
 آثار متوحه پٹی و عرصه برد شد بعد تلاقی فریقین حراذعار مخالف تیر حلوی
 نموده بر افواج برادعار سپاه نصرت لوا تاحته اکثر مردم قطب الدین محمد حان
 را برداشته راند و او با معدودی قدم هم اوشرده کمال سکاعت طاهر صاحب
 القصة بعد از جنگ صعب مررایان حلو گردانیده راه ادبار پیش گرفته بصوف
 دکن شتافتند و شیر حان فولادی رو بحاکم حونه گذه بهاد اعظم حان با امرا
 کمر هم نتعاقب آن سپاه بختان بسب چون نوید این فتح تازه بمسامع ابدال

بیاورده رو نگریر بهادد و ابراهیم حسین مرزا ار مشاهده بیرگی ابدال در کار
 نامهای بهادران سرشته تدبیر ار دسب داده سراسیمه راه فرار پیش گرفت و بقية
 السیف بهرار خان کندن اران ورطه هلاک خود را ساحل نجات رسانیدند
 و بهادران حدود اقبال تعاقب نموده بسیاری را علف تبع آتش نار ساختند و میا
 من اقبال بیروال ناساهی چدیں فتحی قرین زورگار حکسته آثار شهریار اولیم
 کشا گردید چون شب در میان خان محالغان در آمد موک همایون در قصه
 سرنال برول فرمود سرح ندحشی را نا فتح نامه روانه اردوی معلی ساختند
 زور دیگر همعدان فتح و نصرت متوجه اردوی طغر فرین شدند و ساه قلی خان
 محکوم و صادق نا فوجی ار بهادران بطریق مقله بر سر قلعه سورت تعیین فرمودند
 چون حروصول افواج قاهره متخصصان قلعه سورت رسید گل رح بیگم صیده مرزا
 کامران کوچ ابراهیم حسین مرزا مطهر حسین مرزا پسر خود را همراه گرفته
 چندی ار معتمدان بصوف دکن شتاب و امرا هرچند سعی در تعاقب
 نمودند نتوانستند رسید و آن شیر زن مردانه در روف چون بعرض رسید که
 مرزایان قلعه سورت را استحکام داده بهمریان نام قورچی نادهشاه که در رمه
 باعیان شده سپرده اند لاحرم همب جهانکسا به تسخیر آن قلعه توجه فرمود
 و حکم شد که راحه تودرمل اهتمام نموده مورچالها تقسیم نماید و شاهم خان حلائر
 بحر اسب قلعه جانبایر رخصت یاب که قاسم خان میر بحر را روانه درگاه سار
 که در سناط ساختن و نق ردن رعایب صاحب تحریر اسب و فرمان قضا دسان
 بخان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش ارسال فرمودند که در محافظت احمد آباد و سایر
 بلاد همب گماشته اگر مرزایان روی ابدار بداد طرف بدهد تادیب بر اصل نماید
 و شیر بیگ سراولی صونه مالوه تعیین شد که قطب الدین محمد خان و سایر
 حاجیداران آن ناحیه را نکومک خان اعظم رساد فتح قلعه بدر سورت زور دوشنده
 هعتم ماه مبارک رمضان سنه صدر طاهر قلعه آههی اساس بدر سورت مصر
 حیام سرا پرده دولت شد متخصصان نعرا وانی آدوقه و بسیاری توپ و اعتماد
 کومک مرزایان عره شده در لوازم قلعه داری پرداختند و ار سوانح این ایام بدست

هر اول شد و ابراهیم حسین مرزا از سپاهیان لشکر منصوره که فی الحقیقه
شعشعه انوار اقبال بود شکوه نادرشاهی دریافه بمخصوصان خود گفت که همانا
حصرت نادرشاه اند که نا گرمی و سرعت می آید و از نخب برگستگی
در ساعت استعداد مبارزت برداشته و نا جمعی از خون گرفته بر سر بلندی
توپ کرده ایستاد چون موک اقبال از آب عبور فرمود در کنار دریا حرهای عظیم
و شکستهای عریض که باصطلاح اهل گجرات کوثر گوید بردید بهادران بصرت طلب
سوق پیس دستنی سر رشته تدبیر از دست داده هر کدام نراه شتافتند و آن شاهان
عرصه هم نا معدودی از مخصوصان رکاب دولت بجانب دروازه سر نال که
مقابل دریا بود بر آمده و چندی از مقهوران که در مقام مدافع سدید مقابل نامی
علام فلماق نا بعضی از بهادران تاخته آن خون گرفته را بر حرم تیغ صاعقه باز
حاک هلاک انداخت و آنحصرت نا جمعی که در رکاب سعادت حضور داشتند
درون قصه در آمدند و از کوچهای قصه که بهجوم عام و اردحام چار و او^(۱) پرتال
مملو بود بهرار حرّقیل گذشته خود را بمخالعان رسانیدند و نائز قتل اشتعال
یاب نا نا حان و افشال و جمعی از بهادران را محالغان روز آورده بر داشتند
اما دیگر دلاوران حان نثار پای هم افشوده بسیاری از مقهوران را بخاک
مدلب انداختند در پیوف اکثری از اولیای دولت که بحسب شکستگی راه
متعرق شده بودند از اطراف و حواص رسیدند و هنگامه دار و گیر گرمی پذیرفت
و در رمایکه آن حصرت متوجه دفع مخالغان بودند حارس ر قوم پیش آمد
و سه نفر از آن سیاه بختان بحاکب آنحصرت تاختند و یکی از آنها متوجه
راحت بهگوب داس سد راحه بیره او را زد کرده برچه بحاکب او انداخت
و مقارن این حال دو سوار دیگر بحاکب حصرت تاختند و حان عالم و شاه ملی
حان محرم و چندی که سعادت قرب داشتند توقف تاختن دیافتند و آن شیر
بیشه سکاع برور ناری قدرت الهی اسپ گلگون اقبال را از رموم راز حبابیده
مدافعه مقهوران بر گشته روزگار متوجه فرمودند و آن دو سیاه نخب تاب مقاومت

شنانته امرای عظام را که پیستری نه دفع مررایان تعیین شده اند بر گردانیده بموک
 اقبال ملحق سارد و میر محمد خان و حواجه جهان و شجاع خان و صادق
 خان را بحراسب اردوی طغر قرین گذاشته رایات نصرت آیات بقصد استیصال
 آن شوریده حالان برافراشتند حکم شد که هیچکس از مردم اردو از عقب نه
 شتاند که منادا از کثرت مردم راه قرار پیش گیرد و یمن که قلب اولیای دولت
 را در نظر آورده پای شقاوت قایم کند و سرای اعمال خود برسد چون از سب دو
 سه ساعت ماند باعتقاد حبل المتین توکل پای هم در رکاب توس دولت
 بهاده سبک عنان ساختند و ملک شرق گجراتی را که دران ملک بلد بود همراه
 گرفتند تا آخر روز هرچه تمامتر راندند اصلا نسانی از عیم طاهر نشد چون از روز
 دو ساعت مانده بود نهمی از برادر نمودار شد و گفت که ابراهیم حسین مررا
 از دریای مهندری از گذر بیکانیر گذشته در قصه سرنال با جمعیت ورود آمده
 اسب و مسافت چهار کروزه خواهد بود آنحضرت از فدائیان رکاب اقبال و طغر
 کنکاش پرسیدند حلال خان بعرض رسانید که عساکر پیروزی نرسیده و عیم را
 بحکمیت نشان میدهد و با معدودی که در طل رایت عالی سعادت پذیراند جنگ
 نباید صلاح دولت آن اسب چون شب شود شنخون ناید آورد این کنکایش
 مستحسن خاطر اقدس بیعتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شنخون
 در ناموس سلطنت نمیکند همان بهتر که کارور شب بیانداخته خود را رود
 بر سر پله رسانید چون قصه سرنال بر سر قل واقع است از دور نمود و قدری راه طی
 کرده در کنار آب مهندری حکم حنه پوشیدن شد در ادوقت زیاده از چهل
 کس همراه نبود از اتعاقات حسنه آنکه همان ساعت حذر آمدن عساکر اقبال
 رسید و بحسب دیر آمدن امراء از روی عصب حکم فرمودند که این مردم را
 نگذارند که در جنگ شریک شوند چون طاهر شد که سب دیر آمدن عظم
 کردن راه بود تقصیر از ممر دیگر بیست لایحرم سعادت کورنش اختصاص
 بخشیدند بعد همراه شدن این امرا و سپاهی لشکر منصور قریب دویست
 کس کشید و در هنگام عبور از آب مهندری کور مان سبکه با چندی

سفر رخصت گرفته روزی چند در شهر ماددد و حکیم عین الملک را که
 فی الحکله رابطه با آنها بود درس ساخته بیربحه بعضی بطرات و مراعات
 حرم و احتیاط گذاشتند که بمراعات آنها متوجه ملازم گردید در اثناء راه خبر
 رسید که اختیار الملک بلوناراه راه فرار پیش گرفت اعتماد خان و سایر گجراتیان
 نیز مددند خاطر گشته ازاده کافر نعمتی دارند لاجرم حکم شد که ساهنار خان
 سرعت ستافته آن ناحی سداسان را فرصت بد اندیشی ندهد و سرا ولی نموده
 همراه خود بملازم آورد چون معموره بندر کهدیاب مورد رایات عالی گشت
 تحار و متوطنان آنجا سعادت استقذار ستافته بودند امن و امان یافتند آن سر
 چشمه فیوضات الهی نامحصوصان بساط قرب بر چهار سوار شده سیر دریای شور
 نمودند و متعاقب ساهنار خان و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه
 سپهر استناه رسانید و بحکم مصالح ملکی و قضایی سلطنت هر کدام مردم را
 یکی از معتمدان درگاه سپردند بعد از فراغ این کار استیصال مررایان حسران مال
 پیش نهاد هم اقلیم کشاکش حس حال حراچی را بحراس بندر کهدیاب
 کهدیاب گذاشته رایات عالیات بصورت نزوده بر افراشتند و از نواحی نزوده خان
 اعظم مررا عربز کوکلتاش را بنایب احمد آباد رخصت فرمودند ساهنار خان
 و قاسم خان و نار بهادر خان را با فوجی از دلاوران به تسخیر چاپاپایر فرستادند
 در قصه نزوده خبر رسید که مررایان قلعه سورت را استحکام داده در حدود
 چاپاپایر فراهم آمده اند لاجرم حمعی از امرای و فوجی از عساکر منصوره تنذیه
 و تادیب آنها تعیین شدند درین وقت بعرض رسید که ابراهیم حسین مررا تا حال
 در قلعه بهروچ بود از آنجا برآمده اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش
 اددارد و از راهی که خواهد گذشت تا اردوی گیپان شکوه هشت کروه
 مسافت است با آنکه اکثر امرای عظام و عساکر سپهر احتشام پیشتر باستیصال
 مررایان بهراهی حال اعظم تعیین شده بودند اندک مایه مردم سعادت همراهی
 اختصاص داشتند آنحضرت باعتقاد حدود عینی توسن اقبال برسم ایلغار انگیزخته
 متوجهه تنذیه ^{بند} تادیب اوسدند و حکم شد که ساهنار خان میربحه سرعت

تحقیق و تشخیص نصابان مال رساندد و خود بدواب در مسدد عدالت شسته
 بار عام داددد و ویلان مسب را حاضر ساخته آنکماء را پایمال قهرمان حلال
 فرموددد و در اندک فرصت از فروغ معدلت ادوار امن و امن توفی چهاردهم
 شهر رحب المرحب سده مذکور که از العاط سده بهصد و هشتاد تاریخ آن سال
 مستعاد می گردد طاهر احمدآناد مستقرزایات اقبال گردید و طوایف انام از
 حواص و عوام برق عنودیپ بر سده سریر خلافت بهاده کامیاب امن و امن
 گردیددد و بی جنگ و قتال ملک گجرات مفتوح گشت همچنانکه هندوستان
 در اکثر صفات بهتری اقالیم روی زمین اسب ملک گجرات خلاصه هندوستان قرار
 یافته اسب از حمله معموری احمدآناد بمثانه بود که سه سد و هشتاد پوره
 آبادان داشت و پوره عذارت از محله نررگیسب مستمادر عمارات عالی و مرارهای
 مملو از نغایس و نوادر که هر کدام در حقیقت شهریسب عظیم و دران روز حصر
 حقایق طل اقبال بران خطه فردوس مثال انگددند حرمن حرمن روز و سیم
 نثار برق مبارک سد بعد از چند روز عرصداش امین خان عوزی و پیشکشهای
 لایق بدرگاه کیوان نارگاه رسید و ابراهیم حسین مررا بیر عرصداشتی از روی اضطرار
 بانغایس پیشکش ارسال داشت چون از صدق اعتقاد نبود بحر قبول برسید ازانکا
 که بمیامن همب جهانکسا فتح گجرات که اعظم بلاد هندوستان بلکه خلاصه روی
 جهان اسب بروفق مراد اولیای دولت تیسر پدیروپ حکومت احمد آناد
 و انتظام این بلاد بخان اعظم مررا کوکه تعویص یافت و پرگناتی که درین طرف
 آب مهندریسب بحاگیرات عمده الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل نزوده
 و حابانیر و سورت و غیره که مررایان در تصرف داشتند نامرای گجرات که محدا
 نطاق بندگی سته بودند تعهد استیصال مررایان بر دمب خویش گرفتند
 مرحمت گشت بعد ازان چندی رای جهان آرای چنین اقتضا فرمود که سیر
 دریای شور نموده کوس مراجع بمستقر الخلاف بلند آواره سارد لهدا روز
 دوشنده دویم شهر سعدان المعظم زایات عالیات نکاب بندر کهندیاب که
 نرسی گروهی بلده اسب در حرکت آمد و امرای گجرات نه بهانه سرانجام

دیگر حضرت حاقانی از چپوئا به کوچ فرمودند بخواجه جهان و میر ابو تراب
 حکم شد که پیشتر شتافته اعتماد خان را سعادت ملازم بیارد و دران روز
 حافان گیتی ستان بر میل آسمان شکوه سوار واندوهی در سایه عظمی آنحضرت
 پیاده بودند که اعتماد خان سعادت زمین بوسی فایر گسب و بعد ازان اختیار
 الملک و ملک شرق و جهو حار خان حدشی و وحیبه الملک و معاهد خان آمده
 سعده عبودیت سر بلند گردیدند هر کدام در حور حالت بدوارش خسروانه
 تشریف اختصاص یافتند و اعتماد خان و چندی را حکم شد که سوار نزدیک
 نگذیند چون قصه کثرتی درول احلال اتعاق افتاد صادق خان و چندی از ملترمان
 و کتب و محمود آباد فرستادند که سیف الملوک حدشی و جمعی دیگر که هنوز
 متوجه مکه نبوده بودند بشاهراه عبودیت رهدری نمایند و درین منزل
 جهت عزت حرم و احتیاط و صافیه ملک ستانی و جهانداری آمرای گجرات
 را علیحدت فرستادند که چون این ملک را با اعتماد خان مرحوم می فرمایم
 و از امرای گجرات که کدام را التماس کند بهمراهی او مقرر خواهد شد باید که
 همه خدمت محترمتان سرشته بطامب استحکام پذیرد اول میر ابو تراب
 قسمن خدمت خان شد و این اعتماد خان تعهد صامیت تمام اعیان گجرات
 ...

حسین مر را که نکومک اعتماد خان آمده بود بمحال متعلق خویش مراجعت نمود اعتماد خان عازم ملازم اسب خاقان گیتی ستان راحه ملن سنگه را ناموحی تعیین فرمودند که خود را نامرردان شیر خان رسانیده دستگیر سارگ اگرچه راحه ناسدات و احمال آنها رسیده دس بردی نمود اما پسران شیرخان حدر یافته خود را بشعاب حدال انداخته روز شنده عره شهر رحب سده صدر بلده پتن مخیم بارگاه آسمان حاه شد اریدکا حکیم عین الملک را بجهت آوردن اعتماد خان و میر انو ترات رحصب فرمودند چون بموضع چهرتا نه رسیدند معروض سباط اقبال گردید که مطهر گکراتی از شیرخان فولادی حدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میر خان یساول و فرید خان فراول و میر انوالقاسم تمکین و کرم علی متعاقب او شتافته دستگیر سارگد میرخان چون ودی راه طی کرده بود که چتر و سائنان او بدسب افتاد نادرک ترددی او را در عله زاری یافته دستگیر ساخته ملازم حبصرت آوردند از فرط عاطف خان بخشی فرموده او را بکرم علی سپردند بملر فول صاحب مرآت سکدردی مطهر از پیش شیرخان فولادی حدا شده پیش امرای گکراتی آمده ملازم نمود درینوقت سید حامد بخاری والگ خان حبشی نامردم خود آمده سکده نمودید نمودند و متعاقب آنها شاه فخرالدین و حکیم عین الملک میر انو تراب را ملازم آورده معروض داشتند که اعتماد خان بطاق اطاع میان خان بسته متوجه ملازم اسب و پیش از رسیدن خود شاه فخرالدین و میر انو تراب و وحیه الملک و معاهد خان را روانه درگاه نموده اسب که نومور مراحم نادرشاهی خاطرها مطمئن ساخته معاونت نماید شاه فخرالدین در اثنای راه ناکمعه پیوسته بود اعتماد خان شتوف متعاقب حکیم عین الملک بیر رسید بعد درازی سخن جمیع امرای گکرات و اعیان این ملک اختیار دولت خواهی نموده وحوه دراهم و رؤس ملابر را بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت روق بخشیدند و چون بقصد کژی بیسب گروهی احمدآناد رسیدند اعتماد خان شاه فخرالدین و عین الملک را نامیر انو تراب پیشتروانه ملازم صاحب روز

تاریخ بیستم شهر صفر المظفر روز شنبه سده نه صد و هشتاد و هجری روایات اقبال
 تسخیر گجرات افراسند خان کلان و سید محمود ناره و قلیح خان و صادق
 خان و شاه و خردالدین و غیره جمیع امرای عظام را با موحی از دلاوران عرصه طغر
 برسم مدقلا تعیین فرموده خود سعادت و اقبال روز دو سده بیست و دوم شهر
 ربیع الثانی سده مذکور پای دولت در رکاب آورده از حطه احمیر متوجه گجرات
 شدند چون موکب اقبال بحوالی ناگور رسید حاکم کلان و دیگر امرای که برسم مدقلا
 تعیین بودند بحوالی سیروهی پیوستند رای ملان سنگه دیوڑه راجه سروهی عدلی
 مخاطر در اندیش خود راه داده در لاس دوستی و ملایم راجپوتی چند برسم
 رسالت پیش خان کلان فرستاد بعد گزارش رسالت در وقت رحص خان کلان
 برسم هدی یک را پان میداد دران میل راجپوتی خود را بخان کلان رسانیده
 حمدهر کشیده پائین تروڑه خان مذکور رد که مقدار سه انگس از زیر سانه سر بر
 آورده بهادر خان نامی از بوکران خان کلان آن راجپوت را گرفته بر زمین رد
 و صادق خان و محمد علی خان برحم سمشیر کار آن سی پاک را ساختند
 و رفقای او بیر قتل رسیدند مقارن این حال موکب اقبال دیر بروج مدقلا پیوستند
 چون از مردم سیروهی چنین سی اعتدالی بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران
 عساکر منصوره سیروهی شتافته استیصال آن گروه شقاوت پڑوڑه نماید اکثری اران
 معسدان آواره دست اربار گردیده شعاع حلال پناه بردند و جمعی از حوس
 گرفتهها که باصطلاح اهل گجرات ملامچه توڑ گویند در گرد نتخانه بر خاک هلاک
 افتادند بالحملة چون بخود پش درود عساکر فیروڑی اتفاق شد شاه فخر الدین نا
 فرمان استمال برد اعتماد خان که پیوسته عرایص اخلاص فرستاده التماس آمدن
 موکب جهان کسائی می نمود رحص فرمودند و بعد از ورود بحوالی دیسه
 حدر رسید که شیر خان فولادی که احمدآباد را محاصره داشت از طوطیه بهص
 روایات حلال ترک محاصره نموده بولایب سورته شتاب محمد خان و بدر خان
 پسران خود را نه پش فرستاد که اهل و عیال او را بر آورده بکای مستحکم رسانند
 عیال پسران او اهل سمبال او را پیش انداخته بکای ایدر متوجه اند و ابراهیم

رسید کارش بانجام رسایده حور و سال دیگر را نبردنی سلطان محمود ثانی شهرت داده مطهر شاه عرف تنبو مخاطب ساختند اما حمعی که بر حقیقت معامله و قومی نه تیقن می داشتند که محص اترا و دروغ اسب معهدا بحسب قدرت و استقلال آنها زوری چند این لفظ بیمعی در گوش و دل مردم حامی گرو و امرای درمیان خود ها تقسیم ملک نمودند احمد آباد و بندر که بیایب و بسیاری از ولایب را اعتماد خان متصرف سد و سرکار پتن موسی خان مولادی و شیر خان مقرر گشت و سورت و بهڑوچ و تروده و حابپایر نه چنگیر خان پسر عماد الملک قرار یاب و دهددوقه و دهولقه و غیر آن نه سید حامد ندیره سید مبارک معین کردید و حونه گده و ولایب سورقه نه امین خان عوزی رسید و این متعلیان با مستحق زوری چند نکام روائی گذرایدند انواع ظلم و بیداد بنیاد نهادند و آخر با یکدیگر آویختند و منازع پیش گرفتند بر حلال این حال مررایان تاب مقاومت عساکر ناساهی بیاورده بودن در ولایب مالوه از حیر امکان خویش بیرون دانسته در گجرات بچنگیر خان پناه بردند از انجا که اعتماد خان بر سر احمد آباد با چنگیر خان محاربه داشت درین وقت چنگیر خان آمدن مررایان را عییم دانسته بهڑوچ را بچنگیر ایسان مقرر نمود چنانچه مشروحا در مرآت سکندری ممدوح اسب و شمه ازان درین اوراق سمب گداش یاب بعد از انکه جهوجار خان حدشی چنگیر خان را کشت حلال عظیم در ولایت گجرات رویداد و مررایان عییم دانسته قلعه حابپایر و سورت را بکشت گرفته و قلعه بهڑوچ را بیر متصرف شدند و موت و مکنت بهمرسانیدند چون اعتماد خان مدار کار حکومت بر خود نهاده بود سلطان مطهر بتحریک شیرخان مولادی از احمدآباد گریخته برد او نه پتن شتافت و شیر خان ناموح آراسته رو باحمدآباد بهاد اعتماد خان در حصار احمدآباد تحصن حسته مررایان ملتحمی گشت و بیر عرصدا اسب سارگه سلاطین پناه حصرت عرش آشیانی نموده کیعیب رویداد معروضداشته استدعای توحه رایات عالیات نه تسخیر گجرات نمود آنحصرت برحال رعایا وزیر دستا این ملک بخشوده اطعامی بایر مررایان را ملحوظ فرموده

ابتدای شورش ملک گجرات و آمدن مرزایان
و انقراض دولت و حکومت گجراتیه و بتصرف در
آمدن این مملکت باولیای دولت قاهره و
داخل شدن ضمیمه ممالک محروسه
هندوستان بی جنگ و قتال بعون
ایزد متعال در عهد سلطنت
حضرت عرش آشیانی جلال
الدین محمد اکبر بادشاه
غازی انار الله برهانه

نرسمایر صفا مطاهر اصحاب دانش و نظارگیان ارباب بیدش محجوب
و مستور نماد که از بدو آفرینش در عالم کون و فساد روال بر دولتی بنابر تخم
نعمای که در مرعۀ صدر ارکان دولت و اعیان سلطنت کشته می شد بآیاری
بدطینتان واقعه طلب و سخن چیدن حمالة الخطب روئیده یوماً و یوماً ریشه
کیده بهرسو دوایده نگران نعمای الهی مژمر و نازر می گشت و شکر مدغم
حقیقی که موجب اردیاد الاسب بر طاق سیان می بهاد و مدطوق آیه وافی
هدایة لان شکرتم لاریدکم و لان کفرتم ان عدائی لشدید انقطاع آن نعمت می
بوده اسب و بمصمون صدایب مشحون ان الله لایعیر ما تقوم حتی یعیروا ما
نادعسهم عطیة الہی تعیر و تبدیل یافته مدح برال می گشت و انواع فتی
و اقسام محض عاید حال شان میگردد تا صاحب دولتی دیگر تعلق می گزیم
ساهد این مقال حسب حال سلاطین و امرایان گجراتیه اسب چنانچه سمه
اران سمب گذارش نام چون هنگام روال آن دولت در رسید ارباب حل

(۱۰۴)

مگر هرگاه که کوته‌نظران و دودمان پادشاهی دست دراز می‌کنند بدون فتح ایران نمی‌معارفت فرموده بودند
 «مَنْ قَاتَلَ الْفَرَسَ وَ دَرَكَهُ مِنْهُ دَرَمٌ شَمْسٌ شَدِيدَةٌ» و در ۱۱۴۱ یک شهر و یکصد و شصت
 و ده نفر از پهلوی بکشته شده بودند و در ۱۱۴۲ در ۱۰۰ نفر کشته شدند و در ۱۱۴۳ در ۱۰۰ نفر کشته شدند و در ۱۱۴۴
 در ۱۰۰ نفر کشته شدند و در ۱۱۴۵ در ۱۰۰ نفر کشته شدند و در ۱۱۴۶ در ۱۰۰ نفر کشته شدند و در ۱۱۴۷ در ۱۰۰ نفر کشته شدند و در ۱۱۴۸ در ۱۰۰ نفر کشته شدند و در ۱۱۴۹ در ۱۰۰ نفر کشته شدند و در ۱۱۵۰ در ۱۰۰ نفر کشته شدند *

چشمه‌های عظیمه و شرف و تقدس و رفیع و علی
 عرش عظیمه و شرف و تقدس و رفیع و علی
 عرش عظیمه و شرف و تقدس و رفیع و علی
 عرش عظیمه و شرف و تقدس و رفیع و علی

جلوس حضرت فردوس آرامگاه ابوالمظفر ناصرالدین محمد شاه بادشاه غازی ابن محمد جهاندار شاه بن حضرت خلد منزل بهادر شاه بادشاه

چون شاه جهان ثانی بادشاه از سواد مستقر الخلاف اکثر آباد عالم
حاویدانی رحلت فرمود قطب الملک سید عدد الله خان وزیر و امیر الامرا امیر
سید حسین علیخان به سید نجم الدین علیخان برادر خود که در دار الخلاف
ساز جهان آباد صوبه دار مقرر کرده بودند نوشتند که سرعت تمام یکی از شاهزادگان
عالی تبار را روانه این صوب سازد که آمده بر تخت انا و احداث خویش
متمم شود چنانچه او محمد روشن اختر این محمد جهاندار شاه ناساه را
بر حناج استعجال سواری فیل گهتا توپ روانه صاحب بعد قطع منازل تاریخ
بازدم شهر دیقعه سال یک هزار و یک صد و سی و یک بر اورنگ فرمان روائی
بر آمده خود را محمد ساه موسوم ساختند و در شهر ربیع الثانی سنه یک هزار
و یک صد و سب و یک هجری قمری درین حرامید و در حوار مرار حواحه
نظام الدین اولیا واقعه دار الخلاف شاهجهان آباد مرقد شریف قرار یاب
مدت سلطنت که در ایام ربیع الدراجات و شاه جهان ثانی داخل است
سال سی و شش یوم و در عهد آنحضرت شش کس بصوداری این صوبه
مقرر شدند *

جلوس ابو النصر مجاهدین احمد شاه بادشاه غازی ابن حضرت فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه

روز سه سنه عهده سهر حمادی اول سال یک هزار و یک صد و شصت و یک

حطنه و سکه بنام خود نمود و هشتم شهر ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و سی و یک بعد معتکف شدن بدرجه شهادت رسیدند و در مقدمه همایون نادرشاه واقع دار الخلافه دهلی تحاک سپردند مدت سلطنت با ایام سلطنت جهاندار شاه شش سال و بیست و پنج روز در عهد آنحضرت پنج کس تصدیق این صوبه ممتاز گشتند *

جلوس حضرت جناب آرامگاه محمد رفیع الدرجات بادشاه ابن محمد رفیع الشان ابن خلد منزل بهادر شاه بادشاه

هشتم ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و سی و یک در قلعه ارک دار الخلافه شاه جهان آباد روی نمود و در بیست و سیوم شهر رجب سنه الیه دلائر عارضه حساسی یعنی تب و دق و عیب تنگ سینی برادر مہین خود محمد رفیع الدوله نموده ازین جهان در گذشت و در مقدمه همایون نادرشاه مدعی گردید مدت سلطنت چهار ماه و پانزده روز نه سب مدت قلیل تعیر و تعدیل در صوبه راه بدافته *

جلوس محمد رفیع الدوله ملقب به شاه جهان ثانی ابن محمد رفیع الشان بن حضرت خلد منزل بهادر شاه بادشاه

روز ششم بیستم شهر رجب سال یک هزار و یک صد و سی و یک هجری در قلعه ارک دار الخلافه شاهجهان آباد بموجب وعید برادر قرار یافت و دلائل دفع شورش محمد نیکو سیر متوجه مستقر الخلافه اکثر آباد شده در شهر دیکهده سنه مذکور رجب هشتی بر حسب مدت سلطنت چهار ماه در صوبه تعیری بدامده *

جلوس حضرت خلد مکان ابو النصر قطب الدین
 محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه

غازی ابن عالمگیر بادشاه

نوردهم شهر ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و نود و هجری در ناع
 دهرای واقعه مستقر الخلافت اکثر آباد بعد فتح محمد اعظم دسب داد در
 نوردهم شهر محرم الحرام سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار در سواد
 دار السلطنت لاهور بمدرل عقی عقی ارتحال فرمودند و نعلش آن حضرت را آورده
 در حبس مرار حواحه قطب چراغ دهلی واقعه دار الخلافت شاه جهان آباد
 بخاک سپردند مدت سلطنت چهار سال و ده ماه و در عهد آنحضرت یک کس
 نمرتنه صوداری این صوده رسید *

جلوس ابو الفتح معز الدین محمد جهاندار شاه ابن
 بهادر شاه بادشاه غازی

بیستم شهر محرم الحرام سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجری
 در سواد دار السلطنت لاهور رویداد و در مدت ده ماه و بیست روز سلطنت
 عقی شتاب و در مقبره همایون بادشاه واقعه دار الخلافت ساه جهان آباد
 بخاک سپردند یک نمرتنه صوداری فایر شد *

جلوس شاه شهید ابو المظفر معین الدین محمد
 فروخ سیو بادشاه ابن محمد عظیم الدین
 بن خلد منزل بهادر
 شاه بادشاه

سیردهم شهر دی ححه سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجری
 در نواحی مسقر الخلافت اکثر آباد بعد مطهر شدن بر جهاندار ساه عم خود

(۱۰۰)

جلوس حضرت فردوس مکاني ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان صاحبقران ثاني بادشاه غازي ابن جهانگیر بادشاه

در روز مدارک پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثاني سال یکهزار و سی و هشت هجری در قلعه مستقرالصلوات اکبر آباد رومی نمود و سه گنجی سب و سلفیه بیست و ششم شهر رجب سده یکهزار و هفتاد و شش هجری ازین خاکدان دوازم جاودان خرامیدند و در مقبره واقعه اکبر آباد بخاک سپردند مدت سلطنت فرسوزائی سی و دو سال و ایام اعتکاف در قلعه ازک شعب سال در عهد آذحضرت دوازه کس تصونداري ایر، عونه مقرز شدند *

جلوس حضرت خلد منزل ابوالمظفر محي الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر ابن شاه جهان بادشاه غازي

جلوس او در بیخ غرور جمعه شری شهر ذی قعدة السرام سال یکهزار و شصت و شصت هجری و جلوس دوم که خطبه و سده و سب مقرز شد روز یک شنبه بیست و چهارم رجب رمضان سده شصت و شصت و فیه در قلعه ازک دارالسلطنت شد چنانچه آنوقت و در روز نوشنبه بیست و شصتم شهر فیه قعدة السرام سال یکهزار و یک من و شصت در مقام خدمتگر مصرف عوده دکن دوازم دیگر محنت فرمودند سرچشمه مزار پیرانی تین وینا مزار گورن و درگاه حضرت پیرانی نسیم شریب قنص سره تر خمر آرد که روزی ششبار دارد بر شصت کزوهی روز یک آیت واقع است بخش حضرت عسرا مکنی ار احمد دگر بیست و آوره اند مرت سکنیت پنجشنبه و سوس و نو مرت و چهارم و در عهد آذحضرت ده کس

صورتی بین عوده تینی pdf.tarikhema.org

جلوس حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی ابن همایون بادشاه

مربی نصف النهار یوم الجمعة دوم شهر ربیع الثانی سال بهصد و شصت و سه هجری در عیدگاه حطه کلانور اتفاق افتاد و در آن وقت در گجرات سال سوم تخت نشینی سلطان احمد ندیر شکر خان بود بتاریخ چهاردهم شهر رحب المرحب سده بهصد و هشتاد و هجری که از حکومت مطهر ثانی سیرده سال سپری گشته بود که مملکت گجرات بتصرف اولیای دولت فاهره در آمده صمیمه ممالک محروسه هندوستان شد چنانچه از سوق کلام آیدده واضح میشود چون شب چهار ششم دوازدهم شهر حمادی الآخر سال یک هزار و چهارده هجری در رسید آنحضرت طفل رحیل نواخته تعالم دیگر کوچ فرمودند و در مقبره واقع سکندره بحاکم سپردند مدت سلطنت پنجاه و یک سال و دو ماه و نه روز در عهد آنحضرت نه کس از پیشگاه خلافت و جہاندانی بصوداری این ملک سرور شدند *

جلوس حضرت جنت مکانی ابوالمظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاه ابن اکبر بادشاه

روز پنجاه و چهاردهم شهر حمادی الثانی سال هزار و چهارده هجری در قلعه ارک مستقر الخلافت اکثر آباد اتفاق افتاد و در هنگام چاسب روز یک ششم بیست و هفتم شهر صفر سال یک هزار و سی و هفت هجری بهنگامی که از کشمیر متوجه دارالسلطنت لاهور بودند در مدخل حاکش هتی ازین جهان فانی تعالم حار دانی مدخل گردیدند در مقبره واقع سواد دارالسلطنت لاهور مدفون شدند مدت سلطنت بیست و یک سال و یک ماه در عهد سلطنت آنحضرت هشت کس بصوداری این دیار معترض شدند *

مظفر حلیم و بعد آن سلطان سکندر و نوب سلطان بهادر رسیده قریب پنج سال از سلطنت بهادر گذشته بود که تاریخ ششم شهر حمار الاول سنه ۹۳۷ بهصد و سی و هفت در دار السلطنت آگره آنحضرت این عالم را پذیرد و فرموده ملک حارودانی حرامیدند و حسم مطهرس را بدر الملك کابل نقل نموده بخاک سپردند مدت سلطنت در مملکت همد و پش شش سال *

جلوس حضرت جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون بادشاه غازی بن حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر شاه

تاریخ هم حامدی الاول سنه بهصد و سی و هفت هجری در دارالکلام آگره رویداد حیر الملوک تاریخ آنحضرت یافته اند در آتوق سلطان بهادر در گجرات نامر حکومت استعال داس و در سال بهصد و چهل و یک هجری که سلطان بهادر فتح قلعه چتور نمود حضرت حب آسیانی بنابر عناری که از رهگذر محمد رمان مررا بخاطر مدارک بود بر سلطان بهادر لشکر کشیده آترا هریمت داده قلعه حایبایر را مفتوح ساخته ناحمد آباد در آمدند چنانچه شمه اری سمت گذارش یافته و معصلش را تاریخ اکثر نامه و مرآت سکندری ناطق اس چون بنابر مخالف برادران دشمنان روز گرفتند متصلی وقت حضرت حب آسیانی متوجه ایران دیار شدند و اراک معارفت فرموده در اوسط شهر دیحک الکرام سنه بهصد و شص و دو نار دیگر مملکت همدوستان را از دس ناعیان انتراع فرموده مستخلص ساختند در گجرات سلطان بهادر در گذشته و سلطان محمود ثانی را کشته و سلطان احمد دبیره شکرخان را سلطنت برداشته بودند که در سیردهم شهر ربیع الاول سال ده صد و شص و سه در دارالملک دهلی آنحضرت علم بعالم حارودانی بر افراحتند در همان خطه پاک که اکنون بمقبره همایون بادشاه اشتها دارد بخاک سپردند مدت سلطنت از ابتدای جلوس در همد

مصری و تخت عاحی که داشت بدعوای انا رنکم الا علی رنان نه بیهوده
گوئی کسوده و مدکه صاحب اینچنین تخت و مملکت ام دعوی عنودیپ
معدود حقیقی نمیتوانم کرد رهی پاکی اعتقاد امید که او سحانه تعالی این
سلسله علیه را تا قیام قیامت بر اورنگ خلافت مستدام و پاینده دارد و آنچه از
تقاضای گردش ملکی انقلاب و آشوبی که در تمام جهان افتاده اگر ندیده بصیرت
نگردد بسبب ایران و توران در مملکت هندوستان محل شکر اس که هدور
والی این دیار قایم اس و این معنی محص از تفصلات ایردی و حسن بیب
این والا دودمان اس مخفی نماد که در آغار سده هشتصد و یک هکری *

حضرت امیر تیمور صاحب قران

دارالملک هند را مستخر ساخته مدت یک سال تمام این مملکت را در
تحت و تصرف داشتند و در او اخر سده مذکور ددازالسلطوب سمرقند متوجه
شدند که سلطان محمود ناساه دهلی بود از صدمب افواج صاحب قران
هریم حورده گکرات درد طعر حان که هدور علم سلطوب نه افرachte بمطعر
شاه مخاطب نه گشته بود آمد چون از و آنچه چشم داشت دید بصوف مالوه
رحب کشید چنانچه در مرآت سکندری ممدرح اس چون بوب سلطوب
گیتی ستانی *

حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر

بادشاه بن مرزا عمر شیخ شاه بن سلطان ابوسعید

مرزا شاه بن مرزا امیران شاه ابن حضرت

صاحب قران امیر تیمور کورگان

رسید از دارالملک کابل متوجه تسخیر هندوستان شدند و در سال نهصد
وسی و دو دهلی و دارالسلطوب آگره مفتوح گسب و اکثر بلاد شرق رویه
تصرف در آوردند در عهد سلطوب آنحضرت در گکرات از اخر حکومت سلطان

ذکر سلسلهٔ علیه اولاد نامدار والاتباع حضرت قطب الدنیا والدین صاحب قرآن امیر تیمور کور کان انار الله برهانه که در مملکت هندوستان فرماندهی و داد گستری داشته و دارند

مقدسان الله این چه سلسلهٔ علیه رفیع السان و چه دودمانی بلند مکان سب
که از آنای کرام و اجداد عظام تا حضرت ابو البشر علیه السلام در مدارج رفیع
و معارج عظم همه شاه و شاهنشاه ناساهی بخش ناساه شان آمدند گویا
حاجت و احراز خلافت و جهاندانی و چار قب امر حطیر سلطنت و کشورستانی
دادار و قنلیب این نامداران صاحب تشب و تاج حیاط اول در کار حانه قضا
و قدر در حخته و شیوهٔ مرمیه بصمت و عدالت و سحیة پسنیدیده حود و سخاوت
و اهدای علی اطلاق در طنب پاک سان اندر حخته حقاً ثم حقاً اگر تنوع تواریخ
دموده بطور تأمل نگردد و به سر منزل تصدیق و تحقیق برسد سلاطین اکتاف
و والین اطراف و اساطین ممالک اقالیم سده خوشه چیدن این خرمن و مقتدسان
این نور اذن و بر خدای مملکت آرایان دیگر عالمی از دیر ایران رتوران و شام
و عرب و حدس شرکدام زری رادت دین درگاه می آرند نه نصیده حود بهرهٔ وز
و کامیاب میگردند و موجود این همه عظمت و شوکت و وسعت مملکت و قدرت
و ثروت شرگو بمقوله که دولت سرور و تکبر داشته باشد از ایشان سر برده و هیچ
گاهی مستقر نام دبی فوکری سر برین شان نمیشد در روح دین مدین ساعی
سود اذن بقدر است که چون حضرت صاحب قرن ثانی شاه جهان ناساه عاری
بر تخت مریع عزمی صرف یک کروز روپیه که چند ساه خرج مصر میشود
ساخت شده بود جنوس فرمودند 'زن دوگفته قمر شمرته بدرگاه' 'هی بجای آورده
و رسید و ثغیش رعب نسو' و عزمی بدین گشته فرمودند که فرعون ملک

و سیر حان که در پٹی بودند لشکر کشید اما بنابر عذر قتل سلطان احمد که
 جمیع ارکان دولت از او حایف تر حان خود و رعیتده می بودند چون بحوالی
 پٹی رسید نا موسی حان و سیر حان جنگ روئداد ناندک رد و خورد سکس
 در اعتماد حان افتاد و امرا سی جنگ هریمت حورده ناهم آمدند نار
 در عدد فراهم آوردن لشکر سد هر چند سعی بیشتر نمود لیکن از امرا کسی
 تن نمیداد و شرکسی متعلقه خود رفته دست اعتماد حان ناشکری که او را
 دست داد نار دیگر سر موسی حان و شیر حان رفته شریک حورده ناهم
 ناک آمد این واقعه در سده بهصد و سب و بی نمود الحامل در عیان
 امر و اتفاق و کشمکش در مده افتاد اعتماد حان و لشکری معدودی بیرون رفت
 و چندیر حان رد عمد الملک سهر را تصرف نمود و او را هم حبشیاں کشند
 ترح این واقعات و کیفیت ظهور شرح و مراح این ملک در مرآت سکندری
 مندرج و برخی در ضمن توحه زیات حضرت عرش آشدیانی به تسکیر این دیار
 و بجامه کر سلس مضطرب و روزگار صویداری خاں انتم میرا عزیز دفعه ثانی
 در سال شرمه شجعی سمت گذارش خوانند یافت الله تعالی اکنون
 وقت آن رسید که عذق کفایت قلم خوشخوارم ترح تسکیر فرمودن حضرت
 عرش آشدیانی در الله برنده و واقعات فاطمین که از آن تسکیر مملکت
 کجرات در شرعید مقرر شده اند معظوف شد و بی معلی عذیر ساخته که در
 که را که و از موجب فرمیں و حکام عطایه امر نظامت دعوت تکرار یافته
 است در سنگ دعوت نوشته شود و کسانی که تکرار شدن دهم یا معلول ذیاب
 کردی دعوت یا بکومک تعیین شده باشند در ضمن آن مندرج شوند چون در
 نسخه مرآت حمدی بقتدر متمدنات دینی و مانی ست و اکثر حکام عطایه
 در میر یلدوست صوم بدم دیوانیش شرف عذر یافته به دیوانیش شرعید
 سلطنت یا فصلی مرقوم اند و بتدر عدم علاج و غول کلام حول
 فوجدان و تملک عذرک داشته عذر بتدیی بعضی مذکور شدند
 چون امر نظامت و وزارت تمام است اختصار نمود *

حوبین او را برداشته حواسی معذرة شرح حسام که از مسایح وب حدود بوده
 بخاک سپردند و این واقعه روز جمعه چهاردهم شهر حمادی الاول سنه ۹۶۰
 بهصد و شصت هجری رویداد فاسم ارسال در تاریخ این واقعه گفته * رباعی *
 بیرام بطوف کعبه چون بسب احرام * در راه شد از شهادتش کار تمام
 در واقعه هاتقی پئی تاریخش * گفتا که شهید شد محمد بیرام
 بعد اران سعی حسین ملی خان حاکم لاس او را از آنجا بر آورده ^{۹۶۰ هجری} بمشهد
 مقدس مدفون کردند و اران حادثه عرب او نا سان پتن دسب تا راج باردوی
 بیرام خان دراز کرده چیری فرو نگذاستند حواحه ملک و جمعی دیگر عند الرحیم
 حلف الصدق بیرام خان را که دران هنگام چهار ساله بود نا والدۀ و بعضی
 خدمت گاران سعی تمام از حادثه گاه بر کنار برده ناحمد آباد روانه شدند و چهار
 ماه در احمد آباد توقف نموده بموجب فرمان طلب حضور بدرگاه عرس
 استدعا شتافتند *

عهد سلطنت سلطان مظفر عرف نتهو آخرین سلاطین گجراتیه

بعد قتل سلطان احمد سسم شهر سعدان المعظم سنه ۹۶۸ بهصد و شصت
 و هشت هجری اعتماد خان سلطان مظفر را بر تحک احلاس فرمود اما اعتقاد
 بعضی از مورخین آنست که چون از اولاد سلاطین مذکور احدی که قابلیت
 سلطنت داشته باشد نماند اعتماد خان که مدار علیه سلطنت بود نتهو نام
 طفلی حور و سال را در مجلس آورده فسم یاد کرده که این پسر سلطان محمود
 ثانی اسب مادر او حاربه که حامله بود برای اسعاط حمل حواله من کرده بود
 چون مدت حمل او از پنجمه ریاده گذشته بود سقط نگردید و این طفل رائید
 من این را نه پنهانی پرورش می کردم الحال سوای این طفل وارث ملک
 بیست همه کس قبول کرده او را سلطنت برداشته نه سلطان مظفر ملقب
 کردند اعتماد خان بعد چند ماه بکعبه انتقام فتح خان بلوچ بر سر موسی خان

* بیاب *

شکوه تاج سلطانی که بیم حان دور درج اسب
کلاه دلکش اسب اما تدرک سر نمی ارزد

و همدرین سال پیش از وقوع قتل سلطان سهادت بیرام حان در بلده پش روی
داده حقیق حال بطریق احوال آنکه بدان بعضی مقدمات که معصل در اکثر
نامه مدد درج اسب حضرت عرش آشیانی اکثر بادشاه اباد الله برهانه بیرام حان
را رحص زیارت کعبه معظمه راد الله شرفاً و تعظیماً فرموده بودند چون شهر
پش رسید چند روز دران صاحب دلکشاحب اسایش رحل اقامت کشود
دران وقت موسی حان مولادی بطریق استقلال حکومت اینجا می نمود و از
طوایف افعان بر سر او فراهم آمده شور و عوا افرائی آن دیار بودند از انجمله
مبارک حان لوهانی که پدر او در جنگ ماچهپواره سرکردگی بیرام حان
به قتل رسیده بود آن دیوانه افعان را در آن وقت انتقامی بحاطر رسید و قصد
بیرام حان کرد و بیررن کشمیری سلیم حان پسر شیر حان نا دختری ازو بود
درین قافله همراه بیرام حان عریض سفر حصار داشت و قرار یافته بود که بیرام
حان آن دختر را برای پسر خود بگیرد ازین ره گذر بیر افعان سرشورش داشتند
بیرام حان درین ایام که در پش باز اقامت کشوده بود همواره بسیر نساتین
و مدار آن شهر می رفت وری بسیر کول آبی بزرگ که سیر گاه دلکش اسب
و نسیم درمیان دارد که نکستی آنجا می رود رفته بود درین هنگام که از کستی
برآمده سوار می شد آن حاهل ناسه چهل افعان بقصد بیرام حان برکنار کول
آب آمد و چنان نمود که بدیدن آمده بیرام حان انکماعه را طلبید چون آن
بی سعادت پیستروم بی مکانا حصار کشیده آنچنان بر پش حان رد
که از سینه اش برآمد و دیگری شمشیری بر سر انداخته کارش تمام صاحب
درین حال کلمه الله اکثر بر زبان آن عاقد بخیر جاری شد و ازین عالم در گذشت
همراهان از وقوع این واقعه متحیر و متوحش شده هر کدام بجای شتاف
و بیرام حان بحاک و خون افتاده بود تا آنکه حمعی از فقرا و مساکین قالب

خان بود ناعب آن میشد که پیش ازان که ارساطان فتنه سر زد بهم
 او را فیصل دهم و دزان ایام سلطان را این قدر دستگاه سده بود که تا دوسه
 گروهی بعنوان سیروس و شکار سوار می نمود و گاهی بی وقت بجای اعتماد
 خان می آمد و ترسان و لرزان استقلال می نمود ، هر چند وحیده الملک
 بقتل سلطان مدالعه می کرد اعتماد خان بدفع آن وقت می گذراید تا آنکه
 زوری وحیده الملک پدیهانی سلطان پیغام فرستاد که اگر سلطان مرا بوعده و رات
 امیدوار سازد ما به قتل اعتماد خان می پردازم سلطان از روی نادانی باز کرده
 بوعده و رات و کالب استمال نمود و از این معنی را اعتماد خان گفت
 و از حواف داد که تا من بگوش خود دستور مرا اعتمادی نیست تا اینکه اعتماد
 خان را وحیده الملک هنگام شب بخانه خود که در یک بهدر بود برده در حجره
 پدیهان ساحب و سلطان پیغام فرستاد که نسبت حرف حواسیس اعتماد خان
 علانیه نمی توانم آمد اگر سلطان قدم رنجه فرماید تا عهد و میثاق بسته گردد
 و تختی را برای حلوس سلطان بر در حجره که اعتماد خان را محفی داشته
 بود بهاد و سلطان را که قصا گیرین گیر سده بود آمده بر آن تخت حلوس
 نمود و وحیده الملک سخنان را اعاده کرده طالب عهد و پیمان شد سلطان از ساده
 لوحی آنچه بوسطت گفته فرستاده بود بالمسافه باز گفت نوعی که اعتماد
 خان تمامی را سدید می الحال از حجره خود را باز کرده گفت که من در
 حق توجه ند کرده بودم که بر قتل من عهد و میثاق می بندی بهم کرد دیدن
 عتماد خان حال سلطان بگش اعتماد خان علامان خود را امر کرد تا شلاق
 مستومی رده کشته در میدان ریگ سار منی که در زیر محالفت بهدر واقع است
 انداختند و این واقعه سب دو شنده پنجم شهر شعبان سنه ۹۶۸ هجری و شصت
 و هشت هجری روی نمود و از عذارت بیگناه مقتول شد بیر مستعاد می گردد
 و صباح آن شب آواره افتاده که سلطان گریخت و چون بعس او را پیش
 دریافتند گفتند که بعضی از فدائیان کشته انداخته اند از انجا نقل نموده در فتنه
 سلطان احمد نانی احمد آباد بخاک سپردند *

حورده كنداره مى گروىد و هر دو لشكر به شهر مى آمدند بعد چند روز مردم درميان آمده كار بمصالحه ميى انكاميده نار همان آتش در كاسه بود الحاصل سيد ميران ولد سيد منارك اهل و عيال خود را برداشته بكپر پنج روى و سلطان احمد را امرا باحمد آباد آورده قرار گرفتند بعد چندي سيد ميران حسب الطلب عماد الملك و اعتماد خان به احمد آباد آمد دريى انجا نار ميان عماد الملك و اعتماد خان داده نراع پاسيده سد بتقريب انكه سلطان احمد نار متخفى بعماد الملك سارن منمايد عماد الملك پسر خود را كه چنگير خان نام داسب از بهرچ طلبيده و اعتماد خان تاتار خان عوزي را از حونه گده طلبداسته بيرون شهر برآمده لسكر از اطراف جمع نموده بعماد الملك بپيام داد كه از شهر برآمده بكاغير خود رود عماد الملك چون تاب مقاومت در خود بديد نالغ خان حدى برآمده روانه بهرچ سد و لغ خان را نزوده داده اعتماد خان نگاهبان خود را بپاسداري سلطان تعيين نموده بعراعدال بر مسند حكومت تكيه رد حاخى خان را بصف برگده كرمي حاگير داده نوكر خود نمود و موسى خان وعيره را رخصت حاگيرت خود كرد و درينولا خبر رسيد كه عماد الملك را اختيار خان حسرپوره او كه در بندر سورت بود بغير كسب و بعد چند ماه چنگير خان و عماد الملك اختيار خان را بدسب آورده بقتل رسانيد و اعتماد خان لسكر بصوب بهرچ كشيد اما بنابر روئداد و هنگامه صلح پثن و رادهن پور بر گشته باحمد آباد آمد معصل اين حكايى حواله بتاريخ مذكور اسب و در فكر كار ساري سلطان احمد مشغول شد زيرا كه مردم آفامى بسيار در گجرات فراهم آمده بودند و سلطان احمد نامثال اين مردم ميل تمام داسب منادا حادثه سررد كه تداك بتوان كرد پيوسته در اندیشه ميگذايد از انجا كه سلطان احمد بسيار بلك طرف ر كم حوصله واقع شده بود هرگاه سرمسب داده ازعوانى مى سد از زوى مستى سمشير كشيده بر درجك كيله ميرومى گفب كه سر اعتماد خان را بريدم و عماد الملك را دويم كردم و بدىى نوع نام اكثر مردم و امرا را بر ران ميراند رحيهه الملك كه صاحب مسورت اعتماد

ایمان را می ناحتند و مهم نقتال و حدال می انکامید سید مدارک در اصلاح حال دات الدین کوشیده اطعلی نایره می فرمود چندی برین بهج گدسب تا ماده دفاق میان عماد الملک و اعتماد خان سروا کرد سلطان احمد هم بدابر خلاصی خود از دسب اعتماد خان نعماد الملک در حواسب و اعتماد خان رنجیده پیس مدارک شاه رف و او را برداشته نایی صوب آورد سید مدارک این دفع بیر اعتماد خان را نه نصایح دلیدیر مواعط فرموده اران خیال ناطل نار داشب و اعتماد خان آمده نار نامروزارت بدستور سانس مشعول شد سلطان احمد دید که از عماد الملک هم اراده او که دفاق امور سلطوب بوده باشد صورت نه دسب و نار دسب اعتماد خان گرفتار سد و او انتقام حواهد کشید نا مخصوصان حدد پدهایی نه سید پور که متصل محمود آباد آباد کرده سید مدارک بود برد سید آمد و این قسم آمدن را نا پسندیده مخصوصان سلطان را بهایب توییح و سررنش نمود که آوردن سلطان نایی قسم مداست دداسن درین اثنا حاحی خان که یکی از امرای نامی سلم ساه نادهاه دهلی بود نا پنج هزار سوار و صد و پنجاه رنجیر فیل نامی از استیلایی حدود حصرت حب آشیایی همایون نادهاه از دهلی بر آمده قصد گجرات نموده در بین راه نارانا مکارنه رویداد و رانا سکسب یافته گریخب و حاحی خان مظفر و مدصور و گجرات آورد اعتماد خان و اعتماد الملک آمدن حاحی خان را حسب الطلب سید مدارک و سلطان احمد تصور نموده کمکاش کردند که تا حاحی خان نه سید مدارک ملحق شده و لشکر ایسان از اطراف و حواب جمع نکریده سد را از میان ناید برداسب اعتماد خان و عماد الملک نا اکثر لشکر گجرات فریب سی هزار سوار نا لوازمه توپخانه کران بر آمده در ناحیه محمود آباد فرود آمده بعد رد و بدل پیام و آمد و رف مصلحان حیر اندیش جنگ قرار یاف و سید مدارک کشته افتاد و سید پور بتاراج رف اما فاعده مردم گجرات آن بود که ناوجود عماد و بد حواهی همدیگر اگر این قسم جنگ ویمایی اتقاق می شد دیگری متعرض ناموس و عیال دیگری نمی گشت سردار لشکر ده دوارده کروه هریمت

اتفاق نموده ساهو نامی را که عمومی سلطان بود به سلطنت برداشته نازار فتنه گرم ساختند چون این خبر بمسامع سید و غیره رسید از بهر روچ معاودت نموده متوجه احمد آباد شده در منزل محمود آباد رسیدند امرای ناعیه ساهو را برداشته متوجه استقنال گشتند و در موضع روپره چهار گروهی احمد آباد مضاف واقع شد ساهو معه امرای ناعیه رو بهر از آرد سید سلطان را گرفته بفتح و بیروزی در احمد آباد در آمد چون ازین وادی حمیعب خاطر حاصل شد بموجب قرار داد تقسیم ملک را از سرکرات و پرگنات که معصل در مرآت سکندری مدد رح است کرده گرفتند و بمکانهای خود رفتند سلطان و اعتماد خان در شهر ماده نکامرانی مشغول شدند اما رمانه عدار کی می گذارد که فتنه بخواب رود درین اثنا نقش دیگری بر روی کار آورد که عالم خان لودهی و دریا خان به قسمتی که سبق ذکر یافته برد شیر شاه به دهلی رفته بودند دریا خان آنجا فوت شد و از عالم خان امری صادر شد که دران دیار نتوانست ماند ناچار به سید مبارک بیامد از سید رنجیده آخر الامر شامب اعوا معرکه جنگ و قتال با سید مبارک آراسته شد و سلطان را امرا برداشته بمقاربه سید بر آمدند چون فتنه انگیزی عالم خان معلوم همگنان شد هنگامیکه تلاشی فریقین دسب داد امرا سلطان را برداشته برد سید بردند و عالم خان رو بهر از آورده بصورت کوهستان پال رفت و امرا بتعاقب او رفته از حایبایر معاودت نمودند تعصیل این ماحرا حواله بکتاب مذکور است چون واقعات بسمع مبارک شاه آسیری رسید باز دیگر لشکر بگجرات کشید اما بی نیل مقصد و جنگ معاودت نموده رفت القصه درین مدت سلطان جمعی را بوکر خاصه خود کرده اما اختیار تمام مملکت بدسب اعتماد خان و عماد الملک که ناظم دم مساوات میزدند بود گاهی مردم اعتمادی اعتماد خان پاسداری سلطان را می کردند و گاهی مردم عماد الملک حراسه میداشتند اما مسیب ایردی به روال دولت سلاطین گجراتیه تعلق پذیرفته بود باوجود عهد و میثاق موکد بایمان معظ در مروع صدور تخم بغاق یکدیگر را می کاشتند و نادک تصرع بقدر

توجه مدارک ساه امرای گجراتی سلطان احمد شاه را برداشته بمقابل آمدن و معامله در میان بحر حوی بردها نمود بعد آمد شد سفر اروپا توسط سید مدارک مهم به صلح انکامید و معاودت نموده متوجه احمد آباد شدند اما درین آمد و رفت و مصالحه مدارک ساه امرای گجراتیه که اول اتفاق نموده بودند در فرقه شدند طایفه سرداری اعتماد خان را قبول نموده خود را باز مربوط ساختند و گروهی ناصر الملک گروید، نجات او میل نمودند سید مدارک که مرد دلیر و فرانه بود جانب اعتقاد خان را مرعی می داسب القصه در طی منارل شهر دو کوهه از شم جدا گانه و بطر نجات یکدیگر دوخته قطع طریق می نمودند تا آنکه در ناحیه فصد نزوده با سید مدارک و ناصر الملک جنگ اتفاق افتاد بدین عدم معاودت اعتماد خان از اقبای سید مدارک کشته شدند سید شکست یافته عمان عریضه وصول کنز بلیج که در حاگیرش بود معطوف صاحب اعتماد خان جنگ با کرده گریخته سید مدارک پیوست ناصر الملک سلطان احمد را همراه گرفته باستقلال تمام در احمد آباد آمده ناصر حکومت و کامرانی پرداخت چون دو ماه بر این معامله منقصی شد ناصر الملک بقصد احراج سید مدارک و اعتماد خان بسمت کنز بلیج لشکر کشید بموضع کمید می اعمال برگشته بهیل منزل نمود سید بیر نعم مقابله رو بدان صوب بهاد از تقدیرات آسمانی الع خان حسنی و تمام الملک رومی که عهده پاسداری سلطان بآنها تعلق داسب مشورت نمودند که اگر ناصر الملک کار سید و اعتماد خان بسازد ما هارا بخواهد گداسب بدها محفی قرار آوردن سلطان و آمدن خودها با سید مدارک درسب نموده هنگام صبحی که سید رسید بموجب قرار داد الع خان و عماد الملک سلطان را برداشته نزدیک سید مدارک آمدند اس معنی ناعت فرار ناصر الملک کردید که معصل در تاریخ مذکور اسب سید مدارک و اعتماد خان معه سلطان به احمد آباد آمدند و اراضا نتعاقب ناصر الملک که در کوهستان پال رفته بود برآمدند و اختیار الملک را اعتماد خان از جانب خود در دلمده احمد آباد نائب مقرر نمود و او در دو روزه عیب سلطان و سید و اعتماد خان با حسن خان دکهنی و فتح خان بلوچ

سسته در امر سلطنت مسورت نمودند از اعتماد خان که بحرم حانهای سلطانی محرم بود پرسیدند که اگر پسری از سلطان مانده باشد ظاهر کند تا بر تحب احلاس ورمایم و اگر بالفعل پسری نباشد هرگاه یکی از حرمهای سلطانی حملی داشته باشد تا تولد آن مولود امر سلطنت موقوف داریم تا این امر حلیل از سلسله سلطان محمود بیرون برود اعتماد خان گفت که سلطان را پسری بیست و از حرم حملی بیرددارد پس فرموده که از اقربای سلطان کسی را که قابل درک داید اختیار کنید گفت الحال در احمد آباد از امرای سلطان شهید احمد خان نام سراوار این دولت اسب حسب الاساره امرا رعی الملک در عرصه یک پهر بر گهوار بهیل سسته در احمد آباد آمد و احمد خان را در دکان نقال که برای کدوتران خویش دانه در دامن گرفته بود یافته فی الحال بناییده بمحمود آباد آورد *

عهد سلطنت احمد خان بن لطیف خان نمیسوه شکر خان بن سلطان احمد بنانی احمد آباد

پانزدهم شهر ربیع الاول سال بهصد و شصت و یک هجری در مقام محمود آباد ناتفاق امرا و حوایی با فروحاله سید مبارک ناری سلطان را گرفته بر تحت سلطنت احلاس داده سلطان احمد ملقب گشت و در همان روز دست ازادت بسید مبارک داد و امر وزارت باعتماد خان تعویض گردید چون سلطان حورده سال بود امراء فرار داد چنین کردند که تا بلوغ سلطان حراشه ملک را ناهمدگر قسم نموده نگیرند و هر کس سرحد خویش سسته پاس فتنه و آشوب و معاصط ثعور مکنده نباشد معصل این محمل حواله نمرات سکندری اسب چون حدر احلاس سلطان احمد و قسم ولایت به مبارک شاه نادر شاه آسیر و برهان پور رسید بقصد گجرات لشکر کشیده آن طرف دریای بردها معادی بهروچ معسکر آراست از اجتماع حدر

خداوند حان را طلبداسته برد آصف حان شناسید گویند که اعتماد حان
 را بپر طلبداسته بود او نراسد دریاب که طلب بی وقت بیعلب بیامد
 افضل حان وزیر را بهمان بهج طلبداسته چون نظر برهان بر افضل حان افتاد
 زبان شناس و چاپلوسی کشاد و گف سمادسب مرا نگیرد که نمتهایی
 آرزو خواهم رسانید حان فرمود ای بد بخت چه در سرداری این چه سخی
 است که بر زبان میرانی چون از موافقت افضل حان مایوس شد او را
 بپر بقتل رسانید چون بهان سقاوت سال از قتل آصف حان و عیره خاطر
 ناپاک خود را جمع نموده دست تصرف در اءوال و اسد ساطانی
 کسوده انداس فاحره سلطان در بر مدحوس خود کرده و نگردد حواشر
 قیمتی که در دلی سلطان بود نگوی تا عذارک خود دست و کرسی
 مکال بخواهر که حاضره سلطان بود چون سگ بر آن شسب بمصدق
 سگ شنید بختی گینائی - واضح گسب و افتاده لکن مروع بیس داسته
 ده سعل مسواک کرد و بنیاد حکم زانی و تقاید جهانمائی شروع کرده اسپان
 سلطانی را معه ربن و سر اسارهای نوره و طلا باعجاب اتفاق خود بکشید و حکم
 بر اطلاق رداییان کرد و مردم که ناو متفق سده بودند برها و اسپان را گرفته کدازه
 کشیدند برهان بد بخت نا معدودی ماده بود درین اند' حنر و حسب انرد
 خاص و عام انتسار یاف و نکوس محرمان سلطانی مدل عماد الملک سر حیل
 رومیان و الح حان سر گروه حدسان و عیره رسیده بر حناج استعجال متوجه دزگه
 سلطان سدد اول حرای را مقفل ساخته بمعتمدان سپرده متوجه دوع برهان
 کشند درین بین آن بد بخت نا جمعی که ناو بودند بر آمده ناگاه سیران حان
 بهتئی که یکی از امرای سلطان بود از پیش پیدا شد برهان گف بیا سیران
 حان که بوقت آمدی گف که آمدم و اسپ را مهمیرده شمشیری برکتش
 حواله نمود که از زیر بعلش در روم و از پا در افتاد همراهان بپر کشته شدند
 امرای عظام ناوی ماده مثل اعتماد حان و سید مبارک و عیره را که محرم زار
 سلطانی بودند سید مبارک جمع فرموده اولاً عذار کدورت یکدیگر که در خاطرها بود

این معدی بهایب متعیر شده آدها که ناعت این کار و هدنامه شده بودند اکثری را گرفته بیدار سادید و عماد الملک را استمال بسیار کرد مشآرایه در حواس رحصت زیارت حرمین السریعین نمود سلطان پذیرفته به بدر سوز و رستاد در انجا بیست و هفتم شهر رمضان سل بهصد و پنجاه و دو نمود عمر عماد الملک را سکستند بعد این وانه سلطان سید مدارک را بر سر دریا حان و عالم حان تعیین فرمود بعد قتال سید مطعرو منصور گشت و دریا حان و عالم حان را از سرحد ولایت گجرات بر آورده آدها بد شیر ساه رفتند و اقتدار سلطان کورت دیگر معاودت نمود عدد الکریم نامی را بظطاف اعتماد حان و جمعی دیگر را خطابهایی ارحمدد اررانی داشت و اعتماد حان بهایت پدیش آمد نموده محترم رار سلطانی سد چنانچه در محفل سرا بهوح امر سلطان در سر انعام مهمام اهل حرم که مفصل در مرات سکندری مرموم اسب می پرداخت در روز امر سلطاب از سر دو شکوهی تازه گزب امرا و سپاه را آدکنان در قید عبط و ربط خود در آورده که هیچکس را محال عدول حکم نمود دران زمان بظطاف سلطان ددعه تسخیر مالوه راه یابب درین باب به آصف حان وزیر مشورت فرمود او گفت که من تسخیر ملکی شما دلالت کنم که کم از مالوه نداسد یعنی ربع از ملک گجرات که آدها با صلاح دانته گویند راجپوتان کراسیه و کولیان متصرف ادد اگر آن ربع بصط سرکار سلطانی آید مقدار بیست و پنجهار سوار را دران محال حاگیر میسود سلطان حکم بصط آن محال فرمود کراسیههای ایدز و سیروشی و دونهگپور و ناس نله و لونا واره و راج اپیله و کداز آب مهندری دهود و غیرآن شروع حلل در ولایت نمودد چون تهاده دار سیروشی و ایدز و غیره مکابها تعیی شدند نام و دسأل راجپوت و کولی در ولایت نمادد مگر آنکه مرربانی و مال گذاری میکرده باشند و آنهم معلم دداع ناروی دسب راسب بوده باشد اگر ارااں حماعه بیداع یابب می شد بقتل می رسید شعار اسلام محمدی علی الله علیه و آله و سلم در زمان سلطان عاقب محمود مرنده استیلا داش که هیچ همدو در شهر اسپ سوار می گشت و تا پیودد پارچه شترج بر کتف خود می دوحب حامه می پوشید و رسوم کفر مثل هولی و دیوالی و ب

دوری تا خود کنکاش در میان آورده گفتند که تا کی سلطان را باین قسم نگهداری
 باید کرد مصلحت این است که سلطان را میل در چشم کشیده کودک دیگر را
 احلاس باید داد بلکه چه احتیاج کودک است مملکت را تا یکدیگر قسم کرده
 هر کدام سرحد خود شنید چنانچه قرار تقسیم ملک که ملان مکان بعلان تعلق
 یابد تا آنکه میان سان گفتگو واقع شد تا تار الملک بهانی سلطان را آگاه گردانیده
 آخر شب سوار کرده حکم تا از اح حانه عالم حان و وحیه الملک که راس و رئیس
 امر بودند نمود و گریختن آنها و تفصیل این احوال در مرات سکندری مندرج
 است الحاصل مرتبه دیگر امر سلطان بدست سلطان در آمد و امر وزارت تا
 وصل حان غزنوی که سابق وزیر سلطان بهادر بود مقرر صاحب و خداوند حان
 و آصف خان و جمعی را پایه رتبه بیفرود اما چون عالم حان بیرون رفت از انجا
 دریا حان که در آن وقت در بلاد ادکهن بعلالک می گذرانید بوسته طاب
 بود و او آمده و بهرچ نعماد الملک ملافی سد از اطلاع آمدن دریا حان
 شرق عالم حان و عنایت عماد الملک سلطان را اندیشه کار افتاد درین انداء
 بهشت عماد الملک به تخت سلطنت گذشت که عالم حان و دریا حان بددگار و دیمه .

پیش سلطان بیرون آمده پرسید که شما رخصت حاگیر یافته اید باز آمدن را باعث چیست عماد الملک گفت که سلطان عرض کن اگر حکم شود علاء الدین لودهی را دهن کند آن سغیه ارزل رهر حده نموده از روی اعراض گفت ای ملک امروز این دو دمک حرام را کشته اند عمقرب جمع دیگران را نایسان ملحق خواهند ساخت از استماع این سخنان آتش در نهاد عماد الملک افتاد و عالم خان را آنچه شنیده بود آگاه صاحب و گفت اگر چند روز زندگی خواسته باشید این بد تشب چرحی را نکشید و سلطان را نظر بد دارید و خود کوچ کرده بحاگیر روانه گشت عالم خان و وحیه الملک و عیره امرایان و جمیع لشکر اتفاق کردند تا چرحی را نه کشد سلطان سلام نکند اول سلطان علاء الدین و شجاعت خان را دهن نموده بهئیب احماع در مسجدهی که متصل دربار سلطانی بود آمده دستند و سلطان متعین شد تاسه شعله روز باین و تیره گذشت عاقبت الامر که آب کمی کرد پیغام نموده استعسار نمود همه متعق اللفظ و المعنی گفتند که ما بندگان سلطانییم اما چرحی که مقرب العصرت شده لایق خدمت سلطان نیست حواله ما بندگان شود سلطان قبول نکرد آخر الامر سلطان امرایان را باز سلام داده طلبید یکی ازان میان بچرحی ربطی داشت پیغام نمود که درین مجلس حاضر شدن تو مناسب نیست آن سغیه دعور التغات سلطانی و تعاهر منع پذیر شده آمده پشت تشب سلطان ایستاده شد عالم خان را چشم برو افتاد عدل اختیار از دست داده مردم خود اشاره نمود او از خوف خان بریز تشب گریخت موی سرش را گرفته از انجا کشیده پاره پاره ساختند هر چند سلطان منع کرد کسی ندیدد ازین معنی سلطان متعیر شده نه قصد خود حمدهر کشیده رد دستش را گرفته اما اندک نوک چمدهر شکم سلطان رسید همان لحظه رحمش را بسته محاطب نمودد سلطان باز دیگر بطریق سابق نظر بد گشت عالم خان و وحیه الملک و معاهد خان و معاهد الملک که عمده امرا بودند و بوب پلس سلطان میداشتند بعد رسیدن ناهم آناد بهمان قرار پاسداری سلطان می نمودد تا درمیان امرا بغاق پدید آمد و از پاسداری اظهار ملال نموده

خان از و همه اینکه مردم شهر او را گرفته پیش سلطان برد قنایل و دحایر خود را
 به قلعه حایپایر فرستاده خود پیش مدارک شاه بطرف برهادرور روانه شد این
 واقعه در سده ده صد و پنجاه هجری روئیداد سلطان محمود باحمد آباد آمده
 متوجه حایپایر گشت قلعه را کسوده تمام حرایین دریا خان بدسب سلطان افتاد
 و سلطان در حایپایر با استقلال تمام نشسته مدصب وزارت به ملک برهان الملک
 بدیای تعویض فرمود و سپه سالاری عالم خان لودهی تعلق پذیرفت تا سه ماه
 ملک بروفق مراد سلطان گشت روزی عالم خان عرض سلطان رسانید که عماد الماک
 را دریا خان از بد بعضی خود احراج کرده بود اگر فرمان بطلب او صادر گردد
 بعینه بوسی آید سلطان بموجب التماس او فرمان فرستاد چرخ نام کدخداگیر
 که با مطالع غندی چتری مار گوید بواسطه پیامهای نهانی ساتابی عالم خان
 لودهی پیش آمده محتاط خان خطاب یاب مقرب العصرت گردید و آن کم
 طرف تدک حومه خود را دوست و دو اتکوا سلطان و صاحب کدکاس و امی نمود
 درین اندام عماد الملک بپرار مندو آمده سلطان را ملازم نمود سرکار بهر توچ
 را بدر صورت حاکمیت یافته بجهت تدارک و سر انجام خویش رخصت رفتن
 دحایر کبیر قصداً شد پس ایام روزی که سلطان از ناده ارعوانی و سراف
 ریختنی سر حوش خود محتاط خان تدبیری اندیشده عرض رسانید که بعضی
 امیران قدیمی را بر شرف ساخته جماعه نو و تازه را پیش باید آورد بالفعل
 تا تاج دیگران کرده شود سلطان علاءالدین لودهی برادر سلطان سکندر لودهی

دریا حان بر حاشیه بحر رفت و یکی از ماه پاره های ارباب حسن را در بغل
 کشیده بحواله روم و سلطان همان قسم تنها در مجلس بنیسته ماند ازین اداهای
 ناشایسته سلطان را دل نگرانی پدید آمد و طاقتش طاق شد آهسته نگوش سید
 مدارک گفت که شوی این عاظم می بینی که مرا تنها گذاشته و سراف حورده
 و پاس ادب را فرو گذاشته رفته خوانید سید در حواله گفت هنوز وقت صبر و
 تحمل و برد ناریست تا از پرده عیب چه رخ نماید اتفاقاً چون خبر بر آمدن سلطان
 و بودن بآبکال نسمع عالم حان لودهی که در حاگیر خود بود و بقاری از دریا حان
 در دل داسب چنانچه اساره بآن شد رسید بقصد دهنده هوقة محال حاگیر حویش
 که از بلده سی گروه مسافد دارد آمده پدهانی بساطان پیغام نمود که اگر ساطان
 بدین جانب توجه فرماید آنچه حکم شود خدمت نمایم و متعل را از میان
 بزارم سلطان بعد عهد و پیمان که بوساطت چرخ نام کشدگیر که آخر الامر
 مخاط حان خطاب یافت خاطر جمع نموده همراه دویس سوار با کهورنهل که
 عالم حان ارسال داشته بود در شعی از مخاطهای کهامندرول سوار شده بود
 عالم حان روم دریا حان روز دیگر بعد اطلاع رفتی سلطان متعیر ماند اما چون
 حرانه در دست داسب یکی از ندایر سلطان احمد بانی احمد آباد را پیدا
 ساخته بساطان مطهر مخاطب نموده خطبه و سکه بنام او کرده قریب پنجاه
 صب هزار سوار فراهم آورده بقصد سلطان و عالم حان بر آمده بعد تلاقی
 بریقین جنگ صعب رویداد و سلطان محمود سکس یافت و دریا حان مطهر
 و منصور مع ناساه تراشیده خود معاودت نموده بدرقه آمد اما چون طالع
 سلطان محمود قوی بود باز دیگر باوجود معلوف سدن مردم از هر چهار طرف
 فوج فوج و حق حق درد سلطان و عالم حان اجتماع نمودند و از لشکر دریا حان
 هر روز بر حاشیه می رفتند در اندک فرصت باز دیگر لشکر فراهم آمد دریا حان
 از مشاهده این حال صلاح در بودن دهولقه بدید متوجه احمد آباد شد چون
 شهر رسید مردم شهر بممانعت پیش آمدند و او قهراً حراً شهر در آمده باستمال
 سپاه و رعیت پرداخت باوجود آن مردم بر حاشیه درد سلطان می رفتند دریا

گرفته در احمدآناد آمد و بعراج نال تمام ملک گجرات را در منصب خود آورده نام نادرشاهی سلطان محمود بود که بطریق نظر بند می داشت اما چون دریا حان مرد عیاش و شیفته لهو و لعب بود عالم حان لودهی را که از متعمدان بود عهده نگاه داشت سلطان را ناو سپرد کرد آورده اند که از حسن سلوک و انعام و عطای و طایف دریا حان تمام حلق گجرات از عدی و فقیر راضی و ساکن بودند گویند که فرماندهی اراضی نال وید اسم مرتب کرده مهر نادرشاهی رسانیده نگاه میداشت نه بپا آنکه مستحق محبت انتظار نکشد می بخشید دریا حان تا مدت پنج سال نا عیس و کامرانی زندگانی نمود هر چند حذر افراط عیش دریا حان نسمع سلطان می رسید تعادل فرموده در می گذارید و دریا حان دایما متفحص و متحس مکنون صمیر سلطان می بود هر چند درین باب سعی بیشتر کرد راه ندان نماند و مکرر می گفت که من درکار این جوان یعنی سلطان حیرام یا عاقل صاحب کمال اسب یا الهی بيمثال اتفاقاً بعد چنددی عالم حان لودی از دریا حان رخصت حاکم حاصل نموده روم و مدائن حیتی که معصل در مرآت سکندری مدد رح اسب از دریا حان خاطر گرانی مهرساییده درین اثنا حیر رسید که عماد الملک در مالوه که نه قادر ساه پیوسته خصوصیت بیشتر از بیشتر هم رسانیده است دریا حان از اطلاع این معنی رنجیده نه قادر شاه از زبان سلطان محمود ثانی فرمان صادر کرد که عماد الملک را گرفته ارسال دارد یا از ولایت خویش احواح نماید قادر شاه حواب برون مراد دداد دریا حان بر آشفته حیمه سلطان را نرم لشکر کسی بر سر قادر شاه بیرون برد در محلهای کهامد رول قریب تالاف کاکریه فرود آورد و فرمان بحمیع لشکر باطراف و اکناف مملکت فرستاد و خود هر روز بعد انقضای یک پاس روز بحکم سلطان یک دو ساعت نشست معادلت در شهر بحانه خویش نموده عیش و طرب استعمال داشت تا سلطان حورود سال بود بهر طریق گذرانیده تحمل میور زد چون قدرت نداشت فرین عم و الم می بود تا آنکه روزی دریا حان سلطان را نا سید مدارک حکاری بحث تماشای حسن و رقص و سرود تکلیف خانه خود نموده هر در تمام شب تماشا فرموده آخر شب

تعویض یافت و دریا حان بخطاب مجلس گرامی مخاطب گردید هر دو
 باتفاق یکدیگر نورارت و حراس سلطان پرداخته بدائر حوادث سن او را بصورت
 تصحید نگاه می داشتند سوای امرای مذکور احدی را نکرد سلطان راه دود
 و آش و طعامی و لباسی که آنها می فرستادند صرف می نمود ازین ممر
 سلطان بسیار متذلل بود اما از عایب فراس و بهایب کیاس اصلا و مطلقاً
 طهار مالل نمی فرمود خود را بداری و شکار آنچهان مشغول می داشت گویند
 پروای ملک و لشکر ندارد و در حال و مال می گفت که نادرشاهی که مثل عماد
 الملک و دریا حان وزیر داشته باشد او را چه حاجت که درد سر کند و گاه گاه
 میفرمود که ایامه معظمه چه طور حائیس و مدینه مدوره چه مکانیست از
 استماع چنین سخنان دورا حوشحال شده نکام دل ملک زانی می نمودند
 و سلطان خود را از فرط دانائی و تقاضای وقت ناکتاهل رده هرچه از طب
 و یانس امور ظاهری و باطنی میدید یا می شنید بی کم و زیاد دورا میگفت
 چنانچه آنها درکار سلطان حیران بودند بعد چندی دریا حان را بخاطر رسید که
 عماد الملک را از میان برداشته تمام احتیاز مملکت را بی اعیاز بید قدرت خود
 در آورد بدائر آن سلطان را نه بهانه سیر و شکار تالب آب مهدری که برسی گروهی
 بلده است برد و لشکر اندوهی را از اطراف فراهم آورده عماد الملک پیغام
 نمود که از حکم سلطان از احمد آباد بر آید و نگاهیر خود رو و عماد الملک ناچار
 بصورت جهالوار محال حاگیر حویش رفت دریا حان سلطان را گرفته تعاقب
 عماد الملک بر آمده تعاقب کنان تا بواهی برهان پور رسیده مبارک شاه پیغام
 نمود که عماد الملک را گرفته نه فرستد چون این معنی از مبارک شاه بعمل پیامده
 قرار جنگ داده در حوالی دامگیری معرکه قتال آراسته شد مبارک شاه شکست
 یافته پناه نقلعه آسیر برد و فیلان نامی و اثاثه سلطنت او بدست سلطان محمود
 افتاد و عماد الملک از آنجا گریخته بمدن برد قادر ساه حاکم مالوه رفت سلطان
 چند روز نه برهان پور اقامت گزیده آخر الامر قرار صلح که خطه و سکه در
 نه هاپور و آسیر بد سلطان محمود نائی بوده ناسد نار گشت دریا حان سلطان را

و همه امتثال امر کرده بودند و عدالت صاحب امری سلطان و التماس نمودند که چون سلطان را ولایت نیست و اینهمه تعلی به شما دارد متوجه اینصورت شوند پس اثنا محمد میرزا را دعوت سلطان گزرات بخاطر رسیده در آتوم میرزا مذکور در ناحیه او به که بر سه کوزهی بدر دیو واقع است اقامت داشت امری ازین معنی آگاه شدند عماد الملک با اشکر حرا متوجه میرزا شد و در بواحی قصه مذکور مضاف زودداد میرزا شکست یافته و بم اما چون عیضه امری مستعملر شهادت سلطان بهادر محمد شاه «زوتی» رسیده تا شیخکس اظهار این معنی نموده در بیابان الحزن بسته در مشارقت سلطان آن قدر غم و اندوه قریب حال او کشید که روز شهادت سلطان رحمتی بر سب چون حد احتمال محمد شاه نامرایی گزرات رسید ناآفاق گفتند که سواهی محمود خان بن لطیف خان برادرزاده سلطان بهادر واک ملک بیست و محمود خان بموجب فرموده سلطان در حبس محمد شاه «زوتی» بود از او در قصه نازل من اعمال خاندیس حواله سمس الدین کرده بود 'دا بموجب نوشته امری گزرات سمس الدین محمود خان را بصورت گزرات کسایل صاحب که در ملک آنا و احداث خردیس مستقل بود محتفی نماید که خبر واقعه سلطان بهادر باطراف و اکفاف رسید از آنجا که از روز شکست یافتن سلطان بهادر و شدی عظیم و «توزی» حسین در سلطنت گزرات راه یافت پیشکش شال دکن و بد در رنگ و عیره که تفصیل در صدر این اوراق در ضمن دوماه دوم نگارش آمده انقطاع پذیرم .

عهد سلطنت محمود خان بن لطیف خان ابن سلطان مظفر حلیم ملقب بسلطان محمود ثانی

در سال نهم و چهل و سه من الهجر در سن یازده سالگی محمود خان بر تخت سلطنت احلاس فرمود و سلطان محمود ثانی ملقب گشت و رؤس منابر و حوّه دبایر بنام سلطان مرین گردید امر خطیر وزارت بملک عماد الملک

را در قلعهٔ حایپانیر گذاشته بدارش سُورَش شیرخان افغان که ملقب به شیر شاه شده بود خود متوجه دارالخلافه آگره شدند درین اثنا امرای بهادری مثل ملک امین که بحکومت قلعه رنهندور تعیین بود و ملک برهان الملک بدمانی حاکم قلعه چیتور و ملک شمشیر الملک حاکم قلعه احمیر باتفاق یکدیگر با فوج قریب بیست هزار سوار نواحی بلدهٔ پُتن رسیده عرضداشت سلطان بهادر نمودند اگر حکم شود بکنگ یادگار ناصر مرزا اعدام نمائیم سلطان در جواب نوشت که عنقریب مرا رسیده داند تا آن وقت بکنگ بپردازد و خود بر حداج استعجال آمده با لشکر ملحق شد از استماع رسیدن سلطان بدان حدود یادگار ناصر مرزا احتراز نموده باحمد آباد شتافت و از استماع خبر لُسکرهاهی سلطانی متعرقه از جانب آمده سلطان پیوستند سلطان عریض احمد آباد فرمود مرزا عسکری و غیره را با سلطان در مقام محمود آباد مضاف روئیداد چون در ملک بیگانه استقامت نتواند سد روانه خدمت حضرت حب آشیانی شد و مدت توقف مرزا عسکری و امرای مذکور در او لکها گنجرات به ماه و چند روز بوده سلطان بهادر بچایپانیر توقف نمود بدارفته فرگیان و ساختن قلعه در حریره دیو سلطان بهایب تاسف داشت و در تدبیر احراج آنها می بود و سب بدای قلعه فرگیان در حریره مذکور در تاریخ مسطور است آورده اند چون با فرگیان از معدودی ملاقات فرمود آن کفار عداوت سلطان را شهید ساخته در دریا انداختند و ازان روز حریره بدر دیوه تصرف اهل فرنگ رفت و این واقعه سیوم شهر رمضان سنه ۹۴۳ بهصد و چهل و سی اتفاق افتاد احتیاز خان وزیر تاریخ این ماحرا را سلطان الترسید الکریافته مدت سلطنتش یازده سال و مدت عمر سی و یک سال رسیده بود بعد وقوع این واقعه وزرای عالی مقدار و امرای نامدار به محمد شاه فارومی ناسا ملک اسیر و برهانپور که سب حواهرادگی سلطان داس و درانوقت در نواحی سهرارو حین بموجب امر سلطانی با هفتاد هزار سوار استقامت ورزیده بود و سلطان در حین حیات او را ولیعهد گفته زوری بر تحت احلاس فرموده تمام ورزا و ارکان دولت را فرمود که تسلیم احاب نمایند

فرصت یافته خود را بملازمت سلطان بهادر رسانید و این معنی باعث ملال خاطر حضرت حذب آشیانی شد مکرر رسل و رسائل در باب فرستادن یا احراج کردن میرزا ار دار الملک خویش در میان آمد چنانچه معصل سواد مراسلات مستطور در تاریخ مذکور ثبت است نایب عداوت و بیامیز هر دو بادشاه مشتعل گشت بالکمله سلطان بهادر از مدد و تعریض فتح چیتور علم بر افراحت و پیسوائی این کار نه رومی خان تعویض فرمود و عده نمود که بعد فتح قلعه باو حواله خواهد شد همدران حین استماع یاف که حضرت حذب آشیانی بعزم محاربه سلطان بهادر در مقام گوالیار رسیده چون سلطان بهادر بمحاصره چیتور و محاصره کفار می پرداخت توفیق ورزیده مترصد بودند تا از پرده عیب چه رو نماید چون از اراده حضرت حذب آشیانی سلطان بهادر آگاهی یافت تا آن حال لوده‌ی را ناسی هزار سوار تعیین فرمود که براه خطه بیانه عارم صوب دهلی شود بخيال اینکه اگر حضرت حذب آشیانی متوجه گجرات شود او دهلی رفته متصرف شود ناچار آنحضرت العود احمد گویان معاودت خواهد فرمود از تقدیرات آسمانی از عاطف مهمی تانار خان لوده‌ی این معنی صورت بدست و او از همدال مرزا برادر آنحضرت سکسب یاف حاصل کار محاصره قلعه چیتور بر متحصنان تنگی پذیرد و قلعه مفتوح گشت بدین وعده قلعه چیتور بکعبه بعضی امور نه رومی خان تعویض دیاب او بکابل رسانیده بهائی عربیه بکابل حضرت حذب آشیانی فرستاد و کار بر سلطان تنگ گردانید تفصیل این محمل حواله تاریخ مذکور است و سلطان بهادر با معدودی بر آمده قلعه مدد پناه برد و قلعه مذکور بر بدست حضرت آشیانی مفتوح گشت سلطان بهادر سعی تمام خود را بقلعه چیتور رسانیده آنجا را بعهده و اهتمام اختیار خان و راجه بر سنگ دیو که رحمی حیدر سید از راجه گذر که بنایب سماک سورته رفته در حریره بدر دیو قرار گرفت و حذب حقت آشیانی در اندک فرصت قلعه حایدیبر را بر مفتوح ساحب و آن حذب به دست حیدر آیه احلال فرموده مرزا عسکری برادر خود را در احمد آباد ناگار ناصر مرزا را در سرکار پٹی و ناا بیگ حلاپر

بود حکم شد که محمد شاه آسیری ملحق شود و خود از شهر محمد آباد در سه روز بمندو رسیده محمد شاه و خداوند خان حکم فرمود که نه صوب قلعه چیتور کوچک نمایند چون آنها بمندسور رسیدند و کلای رانا آمده عرض رسانیدند که هر خدمتی که سلطان مرا فرماید بکنای منب داریم و از سر تسخیر چیتور در گذرد التماس آنها بدرجه قبول نیافت و افواج سلطانی رسیده قلعه چیتور را محاصره نمودند و کار بر متحصنان تنگ گردید آخر الامر عکر و التماس مادر بیکرمایه ولد رانا سانکا که من قدیم الحدم سلطانم خان بخشی فرموده کمر زر و تاج و کلاه مرصع نائب سلطان محمود حلای که در قیام آن حوهران اعتراف بنادانی نموده بودند و در روز شکست سلطان محمود بدست رانا افتاده بود نا پانصد لک تنگچه که مبلغ پنج لک روپیه باشد نقد نا صد راس اسب و ده رنکیر فیل پیشکش گرفته کوچ فرمود و از سانکا ملک برهان الملک و معاهد خان را نا لسكر اندوه از برای تسخیر قلعه رنهنور و ملک سمشیر الملک را نا دوا ده هزار سوار نه تسخیر قلعه احمیر فرستاده خود در عرصه چهار روز بمندسور رسید و یک روز مقام نموده اردو را بصوب مندو روانه کرد بعد از دو روز خود از سانکا ایلغار فرموده در یک شدانه روز شصت کوه راه طی نمود بمندو آمد بعد از چندگاه محمد شاه فاروقی آسیری را نامرای نامدار گجرات بر سر نظام الملک دکهندی تعیین فرمود محمد شاه را در ناحیه قصه نیز نا نظام الملک مقابله افتاد محمد شاه کیغی را مصحوف فاضدان سریع السیر سلطان عرصداش نمود بمحرد ورود عریضه سلطان نا دوا ده هزار سوار حرا انتحایی ایلغار نمود و در وقتی بقصه نیز رسید که هر دو لسكر صفا آراسته حوش و حروش داشتند بمحرد اجتماع مقدم سلطانی دکهندیان رو بعرا آوردند - بعد ایام معدود نظام شاه آمده سلطان را دید و حلقه متاعب نگوش کشید و لا نیش را ناو عنایت فرموده متوجه ماندو شد نظام شاه چند منزل در رکاب سلطانی بوده رحصب یافت و سلطان را نا داعیه چیتور در خاطر حظور نمود از اتفاقات همدران ایام محمد زمان میرزا نیره سلطان حسین میرزا ناساه حراسان که نا حضرت حب آشیانی همایون ناساه فرانب فریده داشت

که معلوم نماید که سلطان خود در پی لاسکر آمده یا نه درین اثنا خبر رسید که الح حان از گجرات ناسی و شش هزار سوار و توپخانه و اویال بسیار رسیده را دانی العور طفل رحیل کوفته روز بعد از بهاد سلطان بفر تعاقب او تسرعت تمام ایلغار فرموده نه چیتور رسید اما رانا پیش از رسیدن سلطان در قلعه در آمد سلطان فرمود ادشاه الله تعالی از را یسین خاطر جمع نموده شروع در فتح قلعه چیتور خواهم نمود اراکا را یسین مراجعت فرمود چون متخصصان از کومک نا امید شدند قلعه را یسین مفتوح گشت کیفیت فتح آن حواله بتاریخ مذکور است بعد فتح قلعه را یسین را نا تمامی نالادی که سلهدی در تصرف داس مثل سیلسه و چندیری و غیره سلطان عالم لودی که از افریقای سلطان سمد لودی بود و از تسلط حضرت حب مکانی همایون ناساه از کالپی احراج شده نا دوا در هزار سوار سلطان پناه آورده بود مرحمت فرمود محمد شاه آسیری برلیج فرستاد که قصد کا کور که رانا متعلق از سلطان محمد گرفته بود بگیرد و سلطان بهادر بطرف گود و اله دستار ویال عریض فرمود ویل بسیار بدست آورد قلعه کادور را در یک روز فتح نمود و نالف حال سپرد و اسلام آباد و هوشنگ آباد و بعضی مصافات مالوه که تعلق بآن حدود داشت در حوزة تصرف خویش آورده مراجعت فرموده نه سارنگپور آمد و آنجا بصوب کاکور که هنوز محمد شاه آسیری مفتوح نه ساخته بود محرد رسیدن سلطان فتح قلعه شد و از آنجا ملک عماد الملک را بصوب مدد سور تعیین نمود مشارالیه آنجا را کسود سلطان متوجه دار الملک خویش گردید چون بمحمد آباد رسید بعد از چندی خبر آمد از ددر دیو که فرنگیان نا چهارات و ادوات بسیار برای گرفتن آنجا آمده اند سلطان ایلغار فرموده سنا سب نکمیاپ آمد از استماع مقدم سلطان فرنگیان فرار برقرار اختیار نمودند سلطان نه ددر دیو تشریف برده در صوب توپ بسیار کلان معه صد صوب دیگر نه بیب فتح قلعه چیتور بصوب محمد آباد فرستاده خود نه احمد آباد آمد و از آنجا ایلغار فرموده در یک روز بمحمد آباد تشریف برد و نه محمد شاه آسیری فرمان فرستاد که از اسیر عریض تسخیر قلعه چیتور روانه گردد و خداوند حان وزیر را نا لاسکری که در ماند

سده بهصد و سی و نه دناپر سیر نرهاں پور و آسیر عربمب فرمود و نظام الملک والی احمد نگر را چتر ساهی داده ملقب به نظام شاه فرموده و ازان بعد از حکام هر که بر تخت می نشستند ملقب به نظام شاه میگردد و محمد خان آسیری بحکام محمد شاه مخاطب گردید و سلطان عربمب مدد فرمود دناپر تقریبی در سلطنتی راحه اوحین لشکر کشید و آخر الامر چنانچه در تاریخ مربوطه مندرج است سلطنتی مقید گردید و سلطان ایلغار کرده باو حین آمد و اعطاع او حین را حواله دریا خان ماندولی کرد و کوچهای متواتر متوجه سارنگ پور گردید و آنجا را بملاحان اعطاع کرد و از آنجا بهیلسه را بتصرف در آورده کوچهای متوالی بر لب آب قریب قلعه را یسین که در تصرف لکهای سین سلطنتی بود مندرج فرمود و مورچالها بحسب تسخیر قلعه نامرا تعیین یاب فرمودی خان که در می آتس باری یگانه دهر بود بصرف توپ یک برج را بیلک طرقة العین مہدم صاحب دواړه هزار سپاه دکهنی که نوکر سلطان بودند یک برج را تا یک تیر پرتاب دیوار قلعه را بقب رده پرایدند سلطنتی این حالت مشاهده نمود بعرض سلطان رسانیده که می اسام و دول می نمایم و قلعه را حالی نموده تسلیم میکنم لکهای سین سلطنتی گفت که چرا قلعه را از دست میدهی بهوپ یسر من درد رانا رفته رانا را تا چهل هزار سوار و پیاده بی شمار نکومک می آرد تا رسیدن کومک بحیله و حواله ناید گدازاید سلطنتی آمده بعرض سلطان رسانید که امروز لکهای سین را بحصص سود فردا قلعه را حالی خواهد صاحب سلطان رحصت داد روز دیگر اثر فراز داد دیروزه طاهر شد و خبر بر آمدن رانا نکومک بسمع سلطان رسید محمد شاه آسیری و عماد الملک را بر سر رانا تعیین فرمود عماد الملک کیعیب اندوهی لشکر را با معروض سلطنتی نمود دناپر آن احتیاز خان را محاصره گذاشته حدود ایلغار فرمود آورده اند که در شانۀ زوری هفتاد کوه راه طع کرده با سی سوار و لشکر پیش ملحق شد حاسوسان رانا خبر رسیدن سلطان را رسانیدند او بحسب استماع تاف مقاومت بیاروده یک منزل عقب نشست و معتمدی را برد سلطان فرستاد و عدری چند دترار گناه میان آورد باین بهانه می حواس

حالات و ایلعارات سلطان بهادر پرداز از مطلب نار ماند و بموجب شرطیکه در صدر این اوراق شد اختصار و انتخاب مسطور است اگر معصل خواهد رجوع بمرآت سکندری نماید القصه در سده بهصد و سی و پنج بهادر کومک محمد خان بن عادل خان خواهرزاده خود بصوب دولت آباد بهصد فرمود آورده اند که در آن سهریک لک سوار و ده صد رنجیر فیل کوه شکوه در رکاب سلطان بود مهم آنجا فیصل داده در ماه شعبان سده مذکور در الملک خورشید مراجعت نمود دویم شهر محرم الکرام سده بهصد و سی و شش بعربیه فتح دکن متوجه شد در مقام ده هزار اکثر میبداران ساهاں دکن و کوچی راحه نگارده آمده ملایم نمود بموجب حکم سلطانی افواج بصوب بدر جیول و احمد نگر و اطراف دیگر متناحب و تازاج تعین فرمود و در اکثر بلاد دکن حطه سلطان بهادر خوانده شد سلج شعبان سده مذکور مراجعت فرموده بهمد آباد دکنی چند بطریق ایلغار تشریف آورد و در سده بهصد و سی و شست بعربیه تستیر و نوب داکبده لسكر کسید و آنجا بتقریبی که معصل در تائیم مسطور است به تستیر قلعه مدتر پرداخت بعد از مصی چند روز معترضه و جنگ و جدل بیست و بهم شهر شعبان المعظم سده مذکور سلطان بذات خود دافقی چند از خصل از جانب دیوار قلعه که مرتفع تریں مکانها بود بر آمده قلعه مدتر را بمقتوح ساخت سلطان محمود که حاضر مدتر بود گریخته در کوشک خود در آمد نزدیک دروازه شهر محرم الکرام سده بهصد و سی و شست محمود خلجی را پسران خود آمده سلطان را مفرست نمود سلطان بهادر محمود خلجی را پسران راف خن و اقل خن و آفت خن سپرد که داف گجرات به یرون سرانی برکنوز را در نزدیکی قصه نشود که سجد گجرات است راحه یل و کویت که بتصد خلفه مصی سلطان محمود خلجی فراهم آمده بود جنگ

ناگهتد که راجه آنکا در فساد مذکور همراه رانا بود شروع نتاحب و تاراج و قتل
 کفر نموده متوجه ملک رانا شدند از استماع این خبر مرع روح از سر رانا پرید
 سلطان محمود حلقی دیر نمک لشکر سلطانی آمده ملحق شد و دران سال
 بدائر بغلق که میان سرداران لشکر سلطانی بهم رسید صلح گونه برانا کرده به
 احمدآباد آمدند ازین معامله سلطان بر ملک ایار اظهار ناحوشی فرمود و قرار داد
 که بعد از برشکال خود متوجه این کار شود و ملک ایار را رخصت سورته کرد
 و در سنه ۹۲۸ بهصد و بیست و هشت سلطان بعزیمت تذبیه رانا متوجه
 شده باحمدآباد رسید درین بین پسر رانا نا ویلن و پیشکش که قبول کرده بود
 بخدمت سلطان آمد لشکر کشی موقوف شد و در سنه بهصد و سی و یک
 نادرشاهزاده بهادر خان بدائر کمی حاجیر رنجیده بصوب دکن پور و اراکنا بختیور
 و اراکمان بولایب میوات و اراکنا پیش ابراهیم سلطان نادرشاه دهلی در وقتی
 که سلطان نا طهیرالدینی نادرشاه در مقام پانی پت مقابله داشت رسید سلطان
 ابراهیم بهادر خان را طلبیده باقرار و اکرام ملاقات نمود چون شجاعت و دلیری
 بهادر خان مشاهده سلطان ابراهیم و خلق دهلی پدید گشت عرتی در دل
 سلطان ابراهیم پدید آمد بهادر خان این معنی را دریافت نموده بطرف حویدپور
 متوجه شد و کستن برادر راده رانا و اموریکه درین نادرشاهزاده رویداده معصل
 در کتاب تاریخ مسطور است چون نادرشاه راده حدود حویدپور رسیده بود که خبر
 وفات سلطان مطهر شدیده اراکنا عارم گجرات گردید * چون سلطان مطهر شنید
 که بهادر خان رنجیده بطرف ناگهتد رفته سی آشته شد عزم فرمود که
 استمالب کرده بار گرداند او خود از سرحد گجرات بیرون رفته بود همدین اثناء
 تفسری عارض سلطان شد آخر الامر در همان بیماری در سنه ۹۳۲ بهصد و سی
 و دو هجری از شهر محمداآباد به بژوده عرف دولت آباد آمده و اراکنا
 کوچهای متواتر در مکلهای کهانمدول نا حمدآباد درول احلال فرمود چون مردم
 از حیات سلطان نا امید شدند لطیف خان شاهزاده دید که رلیعهد سکندر خان
 مرزبانده بخواهد گذاشت ازین ممر عر شهر حمادی الاحر نا حیل خود بر آمده

سارنگ را با امرای سحائب شعار بر سر رانا تعدن نمود و حکم یورش بر قلعه کرد
زور دوشنده دوم ماه صفر فتح قلعه نمود آورده اند که عدد مقتولان کفار برده
هزار و بعضی گویند که چهل هزار بود و پنجاه و هفت سردار نامدار که آسامی
ایسان در تاریخ مطهر شاهلی و مرآت سکندری مرقوم است کشته افتادند و این
واقعیه در سنه ۹۲۴ بهصد و بیست و چهار رویداد از حروف مصرع آخر این قطعه
تاریخ فتح مستفاد میگردد -

* قطعه *

مطهر شاه کرده فتح مندو که اول تختگاهش دهان باشد

اگر پرسد از تاریخ فتحس پرسیانی همه کفار باشد

و این مصرع عربی بپرتاریخ است -

* مصرع *

مد فتح المندو سلطاندا

و رفتن سلطان مطهر سیر مندو و مهمان شدن بحانه سلطان محمود و مراجعت
ندارالملک خویش مشروحاً در مرآت سکندری مندرج است و در سنه ۹۲۵
بهصد و بیست و پنج حذر رسید که میان سلطان محمود و رانا جنگ عظیم واقع
شد و سلطان رحمی بدست رانا افتاد از استماع این واقعه سلطان متعسر شد
حبس حراسه قلعه مندو لشکر فرستاد بعد التیام رحمها رانا سلطان محمود را
مندو رحصب نمود اما پسر سلطان را بطریق گرو پیش خود نگهداشت در سنه
۹۲۶ بهصد و بیست و شش رانا بطرف ایدر تاحب آورد نگاهیر داران احمد
نگر و عیوه جنگ رویداد و چشم رحم نفوح سلطان رسید رانا تا بد نگر و بیسل نگر
تاحب و تاراج نمود چون دزین دین حذر رسید که لشکر سلطانی از صلح پتن
و احمد آناد برای تعدیه او بر آمده اند لهدا نکوچهای متواتر متوجه چیتور شد
و در ماه محرم سنه ۹۲۷ بهصد و سی و هفت سلطان مطهر شاه ندانر گوشمالی
رانای بدسگال که آن حرات نموده بود ملک ایار را که علام خاص سلطان بود
فریب لک سوار و صد سلسله فیل و سیب هزار سوار و سیب رنجیر فیل همراه

زاده را و بهیم راحه ایتد بعد از مردن راحه مذکور بحمایب رانا سانگا راحه
 چیتور بهار امل پسر بهیم راو را از ایتد بر آورده فانس گشت سلطان را این معنی
 ناحوش آمد و فرمود که بهیم ناحارت می متصرف ایتد بود رانا را چه محال
 که بحمایب او رای مل در ایتد بشیید نه نظام. الملک حاگیر دار احمد نگر فرمان
 شد که رای مل را از ایتد بر آورده ایتد به بهار امل سپارت و تا سده ۹۲۳ بهصد
 و بیست و سه رای مل تا موج سلطان جنگ میکرد گاهی غالب و گاهی مغلوب
 می گشت درین اثنا امرای مالوه مثل حنیب خان و غیره از ترس میدیدی را
 و گریخته بحدم سلطان آمدند و احوال مدتد را تعرض رسانیدند که آئین دین
 اسلام در مدتد بر طرف شد و میدیدی راو اکثر مردم معتبر را قتل در آورده امروز
 فردا سلطان محمود را می کشد یا محسوس میدماید سلطان بعد از استماع فرمود
 که بعد اقتصای ایام برسکال ادشاء الله تعالی متوجه مدتدی سوم و دهم از روزگار
 میدیدی راو بر آرم چون سلطان محمود دید که ولایت و حرانه و حکومت تمام
 بدست میدیدی راو رقت و او را بطر بند میدارند بیم شدی فانو کرده بریک اسب
 خود و بر اسب دیگر حرم خود را سوار نموده رو بطرف گجرات نهاد بعد از ورود
 او سلطان اظهار مسرت نموده حیمه و فیال و اسپان آنچه لازمه سلطنت باشد
 برایش فرستاد روز پندشده چهارم سهر دیقعه سده ۹۲۳ بهصد و بیست و سیوم
 نعرم مدتد رایب طهرآب بر افراحت روز سه شنبه پانزدهم ماه مذکور در موضع
 دیوله ملاقات سلطان مطهر با سلطان محمود رویداد و از آنجا نکوچهای متواتره روز
 یکشنبه به بیست و سیوم ماه مذکور سلطان با عساکر نصرت قریب حوالی قلعه
 مدتد را مصرف حیام ساخته مورچال تعیین نمود میدیدی راو از دهار گریخته
 بحب امداد پیش رانا روت و ناهل قلعه گفته فرستاد که با سلطان طرح صلح
 درمیان آورده مهلب یک ماه طلعت درین بین رانا را کمک میرسانم رانا نه
 طمع حواهر قیمتی و چند فیل نامی که از سلطان محمود بدست میدیدی راو
 فتاده بود تا سارنگ پور بالنسکر عظیم روانه گردید چون این خبر سلطان رسید
 برحیله و مکر اهل قلعه اطلاع یاب عادل خان آسیری و فوام الملک و ملک

مدتدو ولایت مالوه رفته خواهد شد و در همان محل عادل حاکم اسیر و برهانپور که به سلطان نسبت دامادی داشت تا برردان آمده مالوم حاصل نمود بعد چند روز رخصت یافته همدرین اثنا بنابر گفتگوی که سلطان محمود مدتدو تا مردم ایلچی شاه اسمعیل واقع شد بی رخصت سلطان درجاسته رفت و این معنی بر خاطر سلطان گرانی نمود بعد از چند بوم ایلچی را تا تحف و هدایا رخصت نمود در ماه سوال سنه ۹۱۸ هجری تعرض سلطان رسید که سلطان محمود مدتدو برادر سلطان محمد مذکور که در ملک مالوه حکومت داشت بنابر استماع آمدن برادر خود تا لشکر سیاری از کفار جمع آورده تا سلطان محمد مقابله نموده هریمت داد و میدانی راو نامی مدارالمهام سلطان محمود کمال اقتدار بهمرسانیده بر محمود حر نام سلطنت ناظمی نگداشته و از سر نو کفر در بلاد مالوه سیوع یافت بنابر آن سلطان را حمیت اسلام دامگیر شد و در ماه مذکور از محمد آباد نعیمت دفع کفار و حمایت مسلمانان دیدار بصوف مالوه کوچ فرموده در مقامات قصه کودره که بنابر فراهم آوردن افواج قاهره توقف داشت حذر سوخی راحه ایتر نسمع سلطان رسید بنابر آن متوجه آن سمب سده حکم کرد تا حابها و انتخابهای ایتر را مہدم ساختند و این واقعه در سنه ۹۱۸ بهصد و نوردده هجری روی داد راحه ایتر از کرده خود دادم و پیشمان گشته پیشکس معتد به گذرایید سلطان مراجعت فرموده نار نگودره آمد و از انجا سکندر حاکم ساهراده را به محمد آباد رخصت نموده متوجه مالوه شد چون نعضه دهولعه در رسید حکم نعمارت قلعه آنجا کرده کوچ فرمود دران هنگام حذر رسید که سلطان محمود ناصرالدین را میدانی را و بطرف چندیبری برده سلطان مطهر فرمود که درین لشکر کشی مقصودم به آن بود که ملک مالوه را از سلطان محمود ستانم چرا که او نادشاه مسلمانان است بلکه عرض این داستم که میدانی راو و کفره دیگر را دور کرده میان هر دو برادر صلح دهم چون صعب عمارات آهو حانه دهار نسمع سلطان رسیده بود لہذا سیر آهو حانه و محلهای دلوره فرمود و مراجعت نموده

۱. آباد آ ۹۲۰ بهصد و بیسب تعرض رسید که رای مل برادر

امتداد کسید خلیل خان شهزاده را از بزوده طلعداسب و از سحر آخرت حدود
حدوداد و وقت نماز عصر روز دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه ۹۱۷ بهصد و هجده
هجری ازین عالم به عالم دیگر شتافت و در مقبره واقعه سر کهنیج بخاک سپردند
تولد فتح خان ملقب سلطان محمود بیکده هشتم شهر رمضان سنه ۸۴۹ هجری
صد و چهل و نه بود مدت سلطنت پنجاه و چهار سال و یک ماه بود مدت
عمرش شصت و هفت سال *

عهد سلطنت خلیل خان ملقب بسلطان مظفر حلیم بن سلطان محمود بیکده

در وقت جمعه نهار پنج سیوم ماه رمضان سنه ۹۱۷ بهصد و هجده هجری
در سن سب و هفت سالگی خلیل خان ملقب به سلطان مظفر حلیم بر تخت
محمودی جلوس کرد برسم آنا و احداد خویش نامرا و سپاه از نقد و اسب
و حلب در حور هرکس انعام فرمود و امرارادها که در ایام شاه رادگی
احتصاص داشتند خطاب یافتند و امرای محمود شاهی بزرگ با صافه مدام
و ریادتی قریبات ممتاز شدند در ماه سوال سنه مذکور میر انراهم خان ایلچی
ساز اسمعیل ناساه حراسان و عراق آمده و فرموده سلطان جمعی از امرای
نموده با عرار تمام آوردند میر مذکور پیاله فیروزه که در نهایت نفیس بود با
صد و پنجاه مملو از حواهر و نسی از اقمشه مدهده و سی اسب عراقی و ترکی
که ساه فرستاده بود برسم هدیه گذارید و سلطان میر مذکور را با همراهیان بخلعتهای
حسروانه و انعامات ناساهانه بمواحب بعد چند روز سلطان بطرف بزوده عریض
فرمود و در صلح آن سهری موسوم بدولت آباد آباد نمود که نه بزوده اشتها دارد
مقارن این حال خبر برهمردگی او لکبه مدد و اشتعال نایره قتال و حدال میان
سلطان محمود و سلطان محمد رسید سلطان محمد پناه بدرگاه سلطان مظفر آورد
و قریب محمود آباد برول نمود و بموجب فرمان سلطان نایچه ما بحتاج ایسل
بود مهیا شد سلطان فرمود انشاء الله تعالی بعد از انقضای ایام بر سگال بسبب

معدنی عریب فرمود پانزدهم شهر محرم سنه ۹۰۴ هجری و چهار بدارالملک خویش آمد بعد آن عالم خان بن احسن خان ندیسه دختر سلطان که پدر او حاکم اسیر و برهان پور بود بوالده خود گفت تا عرص سلطان رساید که عادل خان بن مبارک هفت سال است که فوت شده و اولاد از عالم رفته امرا یکی از خانه رادهای اولاد ملک راجه را نداشتند بداشته ملقب به عادل خان ساخته در تصرف ملک تعلقی می کنند اگر سلطان مرا از حاکم برداشته بمسند آبی من رساند دور از بنده بوزاری نخواهد بود چون سلطان عرس قبول فرمود و در ماه احب سنه مذکور عالم خان را کورس به تعویض اسیر داده بصورت دندار خود عارم گشت چون بمقام تهانیس رسید بعد عیدالضحی عالم خان ابن احسن خان را بخطاب عادل خان مخاطب ساخته چهار سلسله ویل و سی لک تکیچه انعام فرموده بحکومت اسیر و برهانپور تعیین نمود ملک لادن خلجی را خطاب خان جهان سوار کرده موضع بدلس من اعمال سلطانپور و دندار را در وجهه انعام او داد که در اصل مولد ملک موضع مذکور بود و همراه عادل خان نامرد فرمود و چندی از امراتین نمود عادل خان نادل شاد روانه اسیر شد و سلطان مراجع بدارالملک خویش نمود همدران آوان سید محمد خوینپوری که دعوی مهدویب کرده بود وارد احمدآباد گشت و در مسجد تاج خان بن سالار که قریب دروازه جمال پور است فرود آمد و مردم را دعوت نمود علما و فضلا فتوی نوشتند بر فتیش سید انتقال نموده بطرف پٹن روم و چندی درانجا اقامت گریده مسلمانان پالی پور او را قبول نمودند تا حال مذهب مهدویب در آنجا نامی است بعد آن در ماه دیکحه سنه ۹۱۶ هجری و شانزده بصورت پٹن عریب فرمود و این آخرین سواری سلطان بود تا اکلر و علمای آنجا ملاقات کرده گفت که من این مرتبه بوداع سما آمده ام میدانم که پیمانہ عمرم لتیر سده روز چهارم از پٹن مراجع بصورت احمدآباد فرمود چون سر کھیچ رسید زیارت شیخ احمد کهتو مدرس سره نمود و مقبره خود را که در پایان مقبره حصرت سیخ بنا کرده بود بچشم عدت نگریست و بعد از آن در احمدآباد بیمار شد و تاسه ماه مدت بیماری

شهر طرح باغات ادداحب و در اددک مدت شهری در بهایب ریب و ریب
 ترتیب یافت یکی از آنها مسمی به هالول اسب در سنه ۸۹۲ هشت صد و بود
 و در ولایت سورقه را با قلعه حونا گده به شاهزاده حلیل خان تفویض نمود
 همدین سال حماغه سوداگران استعانه نمودند که چهار صد اسب عراقی و ترکی
 از ولایت عراق و حراسان می آوردیم معه اقمشه هندی به بیب انکه در سرکار
 سلطانی انتیاع خواهد نمود چون بهای کوه آنو رسیدیم راحه سیروهی
 همه را از ماکشیده گروپ حتی که حامه کهنه هم در نرمانگداشت این تظم
 را غیر از درگاه ناساه دین پناه کجا نریم سلطان فیم اسپان و اموال را از
 ایشان پوسته طلبدیده بطر در آورده حکم کرد که این زر از حرانه به سوداگران
 رسانند ما از راحه سیروهی میتوانم گروپ زر آورده بصور سلطان سمرده
 سوداگران دادند سلطان کوچ کرده عنان عریص بصوب سیروهی منعطف فرمود
 و فرمان تهدید به راحه انجا فرستاد بمضمون اینکه بمکرد وصول فرمان اسپان
 و انچه اموال سوداگران گرفته ناسد نملادمان درگاه رسانند و الا متعاف
 رایات سلطانی رسیده داد راحه بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالیشان
 اسپان و اموال را بخدشه معه خدمت لایقه بخدیم سلطان فرستاده بمکرد تمام
 استععار نمود سلطان مراجع فرموده بمحمد آناد آمد بعد آن تا چهار سال در
 محمد آناد بعیش و فراع گذرانید مگر در هوای تالستان بوف حر پوره
 پری از محمد آناد باحمد آناد تشریف می آورد و سه ماه در احمد آناد تنعم
 فرموده باز بمحمد آناد تشریف می برد و در سنه ۹۰۴ بهصد و چهار هجری
 چون عادل خان فاروقی حاکم اسیر در ارسال خدمت معتاد احوال نموده بود
 لشکر بدان صوب کشید بمکرد رسیدن سلطان برب آب تفتی عادل خان پیشکس
 فرستاد و عذر حواس سلطان درحین مراجع اردو را براه بدر باز روانه کرد
 و خود از برای سیر قلعه تهانیسر مراجع نموده در مقام بدر باز آمده نارد
 و پیوس و به محمد آناد تشریف آورد و در سنه ۹۱۳ بهصد و سیرده بطرف
 چیول بدر لشکر کشید و از انجا بواسطه حلال فرگیان بطرف حطه سئی و بطرف

ارتکال و تخر الاولیا حضرت شاه عالم قدس سره روی نمود و گدند مرقد شریف ایشان و افعه رسول آباد تاج خان دریایی که از امرای عظیم الشان محمود ساهی بود توفیق عمارت آن را یافته روز جمعه سیزدهم حمادی الاول سنه مذکور بمصطفی آباد عرف حونا گده آمد چون به سمع سلطان رسیده بود که حماعه ملیباری عراق چند ترتیب داده قطع راه بنادر گنجرات می نمایند عدان عریض بصوب کهوکه معطوب داشت و کشتیهایی متعدد باستعداد کمال بحبب تدبیه ملیباریان تعیین فرمود و خود از کهوکه به بندر کهنداب آمده از آنجا سرکبیج برول احلال فرمود و بریارت حضرت وطب المشایخ شیخ احمد کهتو شرف اندوز سنه سه روز درین منزل مقام نمود فرزدان امرا و سپاهی را که درین یورش شرب سہادت چشیده بودند یا نازل طبعی رحب افامب اریں دنیا کشیده آنها را طلبیده هرکه پسر داشت حاگیر پدرش مسلم گماشت و کسی که پسر داشت نصف حاگیر بدختر عطا فرمود و کسی که دختر هم داشت توابع او را وجهه کفای معین نموده داخل احمد آباد سد و نعم سیر و سکار هر سال بمصطفی آباد میروند و ناحمد آباد می آمد تا آنکه عزم تسخیر قلعه حاپایر که چون بخاطرش همیشه حطور می نمود و سکار و سیر منحصر بدان صوب داشت اتعافا روزی سکار کدان نکمار حوی و اترک که بردارده گروهی احمد آباد مابین جنوب و مشرق واقع اسب ندای شهر محمود آباد نهاده پشته محکم از سنگ نساحل رود مذکور سته و قصور عالیہ بران پشته عمارت فرمود حال تحریر که سنه ۱۱۷۰ھ یک هزار و یک صد و هشتاد و هجری باشد آثار و علامات آن عمارات نامی اسب بعد آن هم بر تسخیر قلعه حاپایر که در تصرف را ول ثپائی بود گماشت و بتاریخ سہر دیقعدہ سنه ۸۸۹ هجری صد و هشتاد و نه فتح قلعه مذکور از کلمہ انتاج و ار لوط دیقعدہ بیر هوید اسب القصہ سلطان را آب و هوای حاپایر بعایب حوس آمد پای تحب خود قرار داد از یحکب شهری عظیم ترتیب یاب و مسمی به محمد آباد کش مسجد عالی و حصار حبال پناه بنا فرمود و امرا و وزرا و پیسوداگر و اهل حرفہ هر کدام برای خود عمارات علیا ساختند و در سواد

عوض نمود و او می الحال بر ریان راند و فتح قلعه در سنه ۸۷۷ هشت صد و هفتاد و هفت روی نمود و بعضی در سب اسلام راومند لیک گفته اند که چون بهمراهی سلطان نا حمد آباد آمد بخدمت حضرت ساه عالم قدس سره سرف اسلام مشرف شد چنانچه در مرآت سکندری مستور است و پدر او متصل راه که بدو راه کالوپوره میروند بطرف دسب راسب سر راه اشتها را دارد و بعد ازان سادات عظام و علمای کرام و قصات سرع دین محمدی و محکمتان رافع لوی احمدی از هر شهر و دیار طلبیده در ملک سوخته نصب فرمود و توحه درانادیش نموده تعمیر قلعه جهان پناه کرد و محلهای عالی صاحب و همچنین امرا برای خود هر کدام بموجب حکم حاجبا ساختند در ایام معدود شهری که احمد آباد توان گفت آباد صاحب و مصطفی آباد نام نهاد و راومند لیک را حاجبا خطاب داده حاجب عدایب فرمود نتهای مطلا که از نخانه راومند لیک آورده بود همه بسپاه انعام فرمود بعد آن ولایت سده تاح آورد در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت اسیر سیار از سده گرفته نحوه گذه آورد و همدان سال فتح حگ سکوه دار نمود عل سوارى سلطان نه تسخیر آن بنابر نالش ملا محمود سمرقندی که نراه کستی نا اهل و عیال خود میرو کفار آندا گرفته بودند شدت صعوبت راه و منازل آن سفر مشروحا صاحب مرآت سکندری ذکر نموده اگر خواهند نااا رجوع نمایند و این فتح در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت که در عهد هیچ نادشاه سلف حریره سکوه دار مغتوح نه گشته بود واقع شد آورده اند که در هنگام شکستن نخانه ها و نتهای حگ سلطان دو رکعب نمار سکرانه نا آورد و نحمد سپاس الهی رطب اللسان گشت و اهل اسلام بر نالای نخانه ها ناوار بلند اناها گفتند و اهل ملا محمود سمرقندی که در حسن کفار بودند خلاصی یافتند میگویند که عییم فراوان از یاقوت و مروارید و قماش ناسب آمد و در آندا مسجدی بنا کرد و آدوفه فراهم آورد و نملک طوعان که فرحب النملک خطاب داشت سکوه دار ولایت حگ را حواله نموده خود نکرنا گذه معاودت کرد و در سنه ۸۸۰ هشت صد و هفتاد هجری

امر نمود که یک هزار و هفت صد قصه سمشیر مصری و یمانی و معربی و حراسانی که قصه هر کدام شش سیر طلا نون گجرات تا چهار سیر بر آمده ناسد و سه هزار و هشت صد قصه سمشیر احمد آبادی که قصه هر کدام از نقره ناسد نون مختلف که اعلی پنج آثار و ادبی چهار و یک هزار و هفت صد حنجر و حمد هر که قصه هر کدام سه سیر و دو نیم سیر از طلا ناسد همراه گیرد و آخته بیگی را ارساد فرمود که هزار اسب تاری و ترکی درین یورش در رکاب بیارد و در چهار روز ایام محاصره تمامی رز و یزاقها و اسبان مذکور همه را نه سپاه بخشید و افواج قاهره باطراف ولایت سورتنه مرستاده تاحب و تاراج نموده عذیمت بسیار بدست سپاه افتاد و راومدد لیک و کلای خود را مرستاده عجز و بیارمندی نمود سلطان مصلحت درین دید که امسال فتح قلعه مرموف ناسد مراجعت نموده نداد الملک خویش آمد و در سده ۸۷۲ هستصد و هفتاد و دو سمع سلطان رسید که راومدد لیک وقتی که برای پرستش نتخانه سوار می شود چتر رده و پیرایه مرمع قیمی پوشیده می رود سلطان را غیرت نداشتی در حدس آمد چهل هزار سوار و فیل بسیار تعین نمود و حکم کرد که چتر و رزاین را از رستانند والا ولا تیش را بهیب و تاراج نمایند چون راومددلیک این خبر رسید همان زمان چتر و فیل را معه خدمت لایق خدمت سلطان فرستاد لاسکر سلطان معاودت تحوت ستان را نوالان خود بخشید و در سده هشت صد و هفتاد و چهار حیرت سمشیر نیش و چونه گدازه روی آورد را و مددلیک بی طلب و بی پیغام خدمت ستان سید رخص نمود که هر خدمتی سلطان فرماید حاضر است بی حد و حیطه مطیع خود چرا باید کوشید سلطان گفت کدام حریمه نیش ستان را خونی کلمه توحید نگو تا ولایت توانو مسلم دارم والا نه نیش ستان را یک دید که حال این سب شناس کربخته نیش ستان را بیست چون مدت چند روز گذشت آذوقه نقله نیش ستان را خونی نمود سلطان بشرط اسلام معذور فرمود نیش ستان را نیش ستان کداید و سلطان کلمه توحید

افزوده حاجیوات دادند در اندک مدت لشکرگران جمع آمد و امن و آمان در مملکت پدیدار گشت سلطان صابطه مقرر کرده بود از امر او و سپاه هرکس بدرجه شهادت میرسید یا داخل طبعی فوت می شد حاجیر او نه پسرش مقرر می فرمود اگر پسرش نمی بود نصف حاجیر بدخترش میداد اگر دختر هم نمی بود متعلقان او وجهه کفاف معین میکرد تا شکایت از روزگار نداشته باشد روزی شخصی بعرض سلطان رسانید که پسر خان امیر مرحوم فاضل دولت بیست سلطان گفت دولت او را قاتل خواهد کرد بعد از آن ازین معوله کسی خبری نبرد سلطان معروض کرد نمی توان یافت سزاهای عالیه و رباطهای متعالیه از برای اندای سبیل ندیاد بهاده بود و مدارس بهسب آئین و مساعد مانند حاد نریں صاحب و حکم کرده بود که هیچکس از لشکریان من فرص نراند گیرد و حرانه علحده مقرر کرده بود که از سپاهی هرکس بقرض حاجب داشته باشد نا و دهد و سوده بگیرد می فرمود که اگر مسلمانان قرض نراند بکوردند از دست ایشان عرا چگونه آید و کثرت اسحار میوه دار در عومه گجرات از آبیاری عهد سلطنت سلطان مذکور است و همچنان در شهر و قریات اگر دوکانی حالی یا خانه افتاده بدطر می آمد استفسار حال فرموده آناد می فرمود و در سده ۸۶۶ هسب صد و سبب شش سال هجری بموجب استدعای نظام ساه ناساه دکن که سلطان محمود حلکی حاکم مالوه لشکر نر سر او کشیده بود عریم دکن فرمود چون خبر رسیدن سلطان محمود بیکده نراه نرهاں پور سلطان محمود حلکی رسید دست از محاصره شهر بدر کشیده رو بولایب حود نهاد چون نظام ساه ایلچیان حودرا بدخدمت سلطان فرستاده دقیقه از ادای شکرگذاری فرودداشت و استدعای مراجعت نمود سلطان از انجا معاودت کرده ندارالملک حویس متوجه شد و در سده ۸۷۱ هشت صد و هفتاد و یک نعرم تسخیر قلعه گرنار حونه گذه و قلع و قمع را و مدلیک راحه گرنار علم افراش نقل است که چون سلطان محمود بیکده عریم فتح گرنار و حونه گذه نموده بحرانچی حکم کرد که پنج کرور زر نقد که حسن او و رای طلا داشت همراه گیرد و نه قوربکی

عهد سلطنت سلطان داؤد بن سلطان احمد بادشاه عم سلطان قطب الدین

رور سیوم بعد وفات سلطان قطب الدین ناتفاق ورزای عالیشان و امرای بلند مکان سلطان داؤد بن سلطان احمد ششم شهر رحب سده ۸۰۳ هشتصد و سه بر تحب شسب چون صلاحیپ دداسب و مرتکب امورات نا شایسته می شد لهذا عماد الملک بدابر صلاح امرای فتح خان برادر علاتی سلطان قطب الدین که در طل تربیب حصرت شاه عالم بود آرادجا آورد چون داخل بهدر شد صدای کوس و بغیر نگوش سلطان داؤد رسید و حقیقک حال را دریاف نمود ارا راه دریچه لب آب سابر متی بدر رب مدت سلطنتش یک ماه و هعب یوم نقل اسب که بعد ار اعترال سلطان داؤد در حانقاه سیح ادهن رومی قدس سره در آمد و استرشاد نمود و ملادم حصرت ایشان شد و در اندک رور تروی کرد همدران ایام رحب ارین جهان فانی برسب *

عهد سلطنت فتح خان بن سلطان محمد ملقب بسلطان محمود بیگده

آورده اند که سلطان محمود بیگده رور یک شنده دراردهم شهر شعبان المعظم سده هشب صد و شصب و سه هجری در شهر معظم احمد آباد بر تحب سلطنت شسب در وجه تسمیه بیگده اهل گکرات را دو قول اسب اول آنکه بروتهای سلطان مامدد دو ساح گاؤ سطر و پیچ دار بود و در ربان هددی چندین گار را بیگده گوید درم بی در ربان گکرات عدد دو را گوید و کده فلهه را چون فتح قلعه حونه گده و چاپاپایر بدسب سلطان روی داد بدابر آن بیگده اش می گفتند مؤلف مرآت سکندری گوید که سلطان مدکور بهترین سلاطین گکرات اسب در کثرت عدل و احسان و هم در اهتمام عرا و رعایب احکام اسلام و مسلمانان

و چهار ماهه دوده رحلت سلطان وجهه دیگر بیر دارد که معصل در مرآت سکندری
ممدرج است •

عهد سلطنت جلال خان ملقب به قطب الدین بن محمد شاه

در شهر محرم الحرام سنه ۸۵۵ هشت صد و پنجاه و پنج هجری سلطان
قطب الدین بن محمد شاه که در آن وقت در دیباد می بود حسب الطلب
وزرا و امرا آمده بر تخت سلطنت احلاس یافت و رسم و آئین آنا
و احداث جویش سپاه را تحلیف و انعام سرافراز صاحب درین اثنا سلطان
محمود خلجی پادشاه ملک مالوه نعم تسخیر ملک گجرات از مرکز سلطنت
جویش تحرک آمده ناصوب لشکر کشیده بملاحی سلطانپور برول نمود
و ارانکا نکوچهای متواتر بروده رسیده تاراج کرد درین اثنا سلطان محمود حدر
رسید که سلطان قطب الدین کمر همب دسته بمقام حانبور که برگذر آب مهندری
واقع است فیه نارگاه افراخته چنانچه برین حدر محمود خلجی براه قصده کبیر
پنج ستایف و در سواد قصد مدکور تلاوی وریقین روی نمود و سلطان محمود
هریمب حورده رف و این واقعه در روز جمعه عره شهر صفر المظفر سنه ۸۵۶
هشت صد و پنجاه و شش بوقع آمده و همدری سال هنگام طلوع صبح صادق
هشتم شهر دیحکه الحرام ارتحال حضرت سید برهان الدین المسهور به وط
العالم قدس سره روی داد یکی از طلعه آل عصر تاریخ مطلع یوم التروییه یافته
نقل است که سلطان محمود خلجی سرحد گجرات رسید بعضی اهل قلم که از
سلطان وط الدین افتاده بودند رفته محمود خلجی را دیدند سلطان از ایشان
تقسیم ولایت گجرات طلبیده نظر در آورده دید که دو دانک ولایت نکاگیر
سپاهی و حالصه پادشاهی تعلق دارد و یک دانک حیرات است باسم آئمه
و سادات و غیره محمود گفت که ملک گجرات بدست آوردن کاریست مشکل
که هم لشکر روز مرتب دارد و هم لشکر شب القصه سلطان قطب الدین مطهر

رسادند همین دو خون ناحق در سلطنت سلطان واقع شده بود سلطان احمد طبع
 دلم بهم داشته این بید در مدح حصرت سید برهان الدین قطب العالم این
 سید محمود ناصر الدین این حصرت سید حلال معدوم جهانیان قدس الله ارواحهم
 که معاصر سلطان بود رانده طبع اوس *
 قطب رحمانه ما برهان دس اسب مارا برهان او همشده چون نامس آسکارا *

عهد سلطنت سلطان محمد شاه ابن سلطان احمد

روز سیوم بعد از وفات سلطان احمد در سنه ۸۴۵ هجری قمری و چهل و پنج
 هجری سلطنت مدرسه شده بر تخت شاهی جلوس فرموده عیش و طرب مشغول
 شد پروای جهان دانی داداش بلکه کمند حوصله اش مدارج علیی امور
 را ندانید و میسرند لیکن بر بخشش بود و درین امر افراط می نمود و خلق او را
 ساعی میزدند روز بخشش می رفتند و شمردن سال سرسراجه ایتر لشکر کشید
 و از فرار نموده در کوشش خورید و از آبجی یلچید خود را بخدمت سلطان
 فرستاد مستور تصویرات گذشته کرد و دختر خود را بخدمت سلطان فرستاد
 سلطان فرود آمد حسن او گردید و بشرفست و ملک یزداد پدرار نصید و از انجا
 سوخت به کمره سکر کشید و تخت و تاج آن ملک نموده نادر السلطنت
 خویش مرجعت فرمود و در سن چهل و نه عرق رانی و واقف سر سبک دانی
 قطب نه ششم ششم حمد که تو مشهور به گنج بخش این سرای دانی مقام
 چون نی زحمت فرمودن و سخن مکرر تعرات می و مقصود تر سر موار
 ششم مرکز بدید و در سنه ۸۴۷ هجری قمری و پنجاه و چهار صوف قلعه
 چندین شوق و در وقت محوالت مجموع کوشش من نعمت پر مغز سکوی رسیده
 بمرشد و از آبجی بخدمت آمدن بتدریج بستم شهر مسکوم انصراف سنه ۸۵۰
 هجری قمری و پنجاه و پنج هجری زک در سنه ۸۵۱ هجری قمری و در رقبه مقدیه
 مدت حکمت و نه سن و چهل و نه و در سنه ۸۵۲ هجری قمری

سکر می فرستاد و گاهی خود هم اعدام می فرمود مدام فتح ملازم رکاب او بود در مدت سلطنتش گاهی شکست روی دهمون لشکر گجرات دایما در لشکر مدور و دکن و اسیر و کفار میوار و نواهی آن غالب می آمد در سده ۸۴۵ نستصد و چهل و پنج هجری در مقام احمد آباد پیک اجل در رسید و رحب فامتش را بسم دار العاقبا کسید و در مقدره واقع مانک چوک پیش روی مسجد جامع احمد آباد مدیون گردید تولد سلطان شب نورد هم ماه دیحجه سده ۷۹۳ بقصد و بود و سه بوده بیست سال از عمرش گذشته بود که بر تخت سلطنت حلوس فرمود و سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز نادرشاهی کرد مدت عمر پندجاه دو سال و چند ماه مرید حصرت قطب المشایخ شیخ رکن الدین گن شکر بوده اسب در عدل و تقوی و سخاوت نظیر نداشت نقل اسب که داماد سلطان از روی تکبر و عرور حوانی و حویش سلطانی خون ناحق کرد سلطان او را پیش قاصی فرستاد قاصی ورثه مقتول را بدویسب شتر راضی ساخته پیش سلطان آورد سلطان گف اگرچه ورثه مقتول بدیب راضی شده اما مرا قتل نکند کرد چرا که این کار مدعماں اشرار بطر بر مکد و قدرت خود کرده بر خون ناحق دلیری خواهد نمود پس در این محل از دیب فصا ص اولی باشد حکم کرد تا قاتل را در بازار نقصا ص رسانیده بر دار آویخته تا یک شانه روز آویزان بود روز دیگر حکم فرمود تا فرود آورده دهن کردند از مشاهده این سیاست از اندای سلطنت سلطان تا انتها از امرا و ساه کسی مرتکب بحون ناحق نشد نقل است که روزی سلطان بر منظر کوشک سلطانی نشسته بود در حویدار سابر که تحب کوشک سلطانی مرور دارد دید که آب طعیان کرده چیری سیاه بر روی آب علطیده می آید فرمود تا آبرا آوردند حمی بود که دران شخصی مرده را در آورده آب سرداده بود حکم کرد تا حمیع کلان شهر را حاضر آوردند فرمود که این خم ساخته کیست یکی گف از من اسب که فلان مقدم موضع فلان از حوالی احمد آباد بروخته بودم فرمود تا او را حاضر کردند بعد از تحقیق و تعتیش معلوم شد که آن مقدم نقالی را کشته و در حم آورده آب سرداده بود حکم کرد تا او را نقصا ص

آورد بعد ازان تا دو سال بر تختگاه خود مستقر بود غیر از صط و ربط و لایب
 حویس پروای ملک بیگانه نکرد و صانطه لشکر و تدبیر ملک با استصواب و دررای
 دیانب پیشه و امرای صلاح اندیش برین وجهه فرار داد که از علوفه سپاه
 نصف سپاه حاگیر تغذوا نمایند و نصف نقد زیرا که اگر تمام نقد معمر شود علوفه
 نقدی صرفه ندارد و سپاهی بی سامان می باشد و در حراس و لایب بی
 پروائی میکند اگر نصف حاگیر تغذوا شود ازان محل از گاه و هیرم و غیره تمتع
 می گرفته باشد و اگر در راع و عمارت نکوشد منتفع گردد و در حراس و حفاظت
 ولایب بکان و دل سعی نماید و بعضی نقد ماه نماه بلا توقف و انتظار رسانند
 تا بکعب حصول آن هرحا که باشد حاضر نماید و اگر تنگی پیش آید نقرص
 محتاج شود چه در صفر مساوی بعبده و چه در عریم فریده و بیر احتمال
 دارد که در عریم مساوی بعبده خرچی از حاگیر سپاهی برسد بعضی علوفه
 از حرانه عامه می گرفته باشد تا بسبب مایحتاج لشکر در نماید و قرص بر نگیرد
 و از جانب اهل خانه اش بیر خاطر جمع باشد که از محصول حاگیر خرچ
 بخانه می رسد و صانطه ارباب التوازیل آنکه تحویلدار ناید که از بدهای
 پادشاهی باشد و مشرف اصیل بکعب آنکه اگر هر دو اصیل باشند شاید که
 با همدیگر عقد درستی منعقد سازند یا رابطه خویشی پیدا کرده بسبب بر حیانت
 دراز کند و اگر هر دو بده باشند علی هدا القیاس و عمال پرگدات را بیر بهمین
 نسق معین صاحب و این صانطه تا آخر سلطنت سلطان مظفر حلیم بن محمود
 یکده بحال بود و در زمان سلطان بهادر چون لشکر آقامی بسیار جمع آمد
 و دررای کفایب شعار منتخب حاصل ولایب نموده بعضی محال یکی بده رسیده
 بود و بعضی نه و هشت و هفت از ده بیست و هیچ محل کمی نداشت بعد
 ازان تغییر و تبدیل راه یاب صط صانطه بر طرف سد و در ولایب گجرات
 شورش و فتنها سرزد چنانچه برخی بکان خود زمرده کلک بیان خواهد شد بعد
 از سلطان هر سال گاهی نه بیست ولایب ایدر و گاهی نه تنبیه بصیر حان بن
 و اسحاق اسپر و گاهی بتادیب سلطان احمد بهمین و گاهی بتاراج ولایت میوار

برای اعلان شرع محمدی و دین احمدی فاسی و حطیب نص فرموده رواج شعار اسلام داد همدران سال حصار موضع ماندگی من اعمال سوخته ایحاد ساخت و جماعه را بحسب حراسب آنصوب گذاشت و بموجب نوشته شمس خان ددانی عم سلطان احمد که در ناگور حکومت می نمود معاودت فرمود شمس خان را ددانی تقدیر آن می گفتند که ددان رباعیه او دراز بر آمده بودند و در سده ۸۲۳ هجری هشتصد و بیست و سه هجری بصلط و ربط اقصای مملکت خویش توجیه فرمود و هرجا سرکشی بود پائمال نمود و بتخاها انداح و بحای ان مساحد صاحب و حصارها بنا کرد و محافظان تعیین نمود اول ولعه موضع چتر من اعمال پرگده ناره سدیور عمارت کرد بعد ان قصه دهاهود را میان کوهستان آبادان صاحب و در آنجا حصاری احداث نمود پس آن حصار قصه کاریته را که در زمان سلطان علاء الدین الخ خان در سده ۷۰۴ هجری صد و چهار بنا کرده بود مریم فرمود سلطان آباد نام نهاد و در سده ۸۳۰ هجری صد و سی هجری بار لشکر بصوب ایتر کشید راحه آنجا گریخته کوهستان در آمد سلطان در کنار رود حانه هاتمی ده کروه از ایتر بسرحد گجرات شهر احمد نگر آبادان نمود گرد شهر حصاری از سنگ مستحکم عمارت فرمود و فرار استقرار خویش آنجا داد در سده ۸۳۱ هجری صد و سی و یک لسكر از برای کهی بر آمده کود و پونجا راحه ایتر از کمین بر آمده بر اهل کهی رد میرکهی هریم حورده میل که همراه او بود پونجا پیش انداخته راهی شد آح الامر جماعه که منتشر شده بودند بار جمع آمده تعام پونجا نمودند اتفاقا دره رسیدند که یک حاندش کوهیست سر بلک کشیده و بحالب دیگر عاریست که عمق آن نه تحب الثری رسیده درمیانه همین قدر راه اسب که یک سوار بصد سوار می تواند گذشت چون پونجا دران تنگنای در آمد و لشکر سلطانی از عقب رسید ویلن روی فیل نگردانید و بر پونجا راند اسب پونجا نرمید و در عار افتاد افتادن همان بود و حال دادن همان لشکر سلطانی فیل را گرفته آمدند اما از حال پونجا کسی خبر نداد و در دیگر هریم کسی سرش را بریده بر در سرا پرده سلطان

اول فتنه که برحاسب اینکه مودود بن فیروز خان عمرا ده سلطان که در آنوقت
 حکومت برودره می پرداخت امرای نواحی را بخود متعلق ساخته دم ارانا
 حیرمه رده هنگامه آرا گشت سلطان برو لشکر کشید بعد قتال و حدال مکرره
 مودود فراری شده در قلعه بهرچ متحصن گردید آخر الامر آمده سلطان را دید
 سلطان از اینجا مراجعت نمود چون قصه اساول رسید فکر استیصال آسائیل
 پیش بهاد همب ساخته همداران سال فرج مال نه رخصت بدرالمحققین
 سراج الصدیقین شیخ احمد کهتو گنج بخش شروع در بنای آنادی شهر معظم احمد
 آباد فرمود کیعیب عرص و طول آنادی بنده انشاء الله تعالی در حاتمه نگارش
 خواهد یاب و در سنه ۸۱۴ هشتصد و چهارده هجری لشکر نایدر کشید راحه
 آنجا فرار اختیار نموده و از فعل خود نادم گشته پیسکش معتد نه قبول نمود
 سلطان از تقصیرات او در گدسب واضح باد که رنگ ابتدای کفر از آئینه بلاد
 گجرات بصیقل تیغ آنداز سلطان علاء الدین ر دوده گشت اگرچه مثل خطه
 طولانی از شهر بهرواله عرف پٹن تا قلعه بهرچ روستی پدید آمده بود لیکن
 طلب کفر در اطراف و حواص نامی و آخر الامر سعی و احتیاد سلاطین
 گجرات بتدریج همه مصفا و محلی گشت بعضی ازان محال سعی سلطان
 احمد نور اسلام اقتداس نمود چنانچه در سنه ۸۱۷ هشتصد و هجده هجری
 بعزم جهاد بر کفار گربار که قلعه نامی سورجبه اسب رایب عریض بر افراحت
 راحه مددلیک مصاف داده شکسب یافته پناه نقلعه برد آورده ادد که اگرچه در
 این مرتبه آن دیار از چراغ اسلام روشنی تام نگرفت اما قلعه حونه گده که فریب
 دامنه کوه گربار واقع اسب بدسب سلطان افتاد و اکثر رمیدداران سورجبه مطیع
 و منقاد گشته پیسکش قبول نمود بعد ازان در ماه حمادی الاول سنه ۸۱۸ هجری
 هشتصد و هیجده هجری نتخانه سید پور حرات نموده در سنه ۸۱۹ هجری هشتصد
 و نوده بصوب قصه دهان لشکر کشید و بتاریخ عره دیقعد سنه ۸۲۱ هشت صد
 و بیس و یک ولایب سوکده را تاحب نموده بیس و دوم شهر صغر سنه
 هشتصد و بیس و دو حصار ۶۲۰ بنا فرموده امارت مسعد عالی کرد از

حدود نگاه داشت فردای آن روز یکایک به شهر در آمده سلطان مظفر حد حدود را مقید صاحب و رهبر در کاسه اش کرد سلطان گفت ای پسر عجلت کردی والا نه این همه از برای تو بود گفت و من رسیده سلطان گفت پس نصیحتی چند از من شنو که ترا سود مدد خواهد بود اول آنکه کسی که ترا برین کار آورده چشم دوستی از او مدار و او را نکس دیگر از شراب خوردن احتیاط کن که پادشاهان را ترک این کار درکار است دیگر شیخ ملک و شیر ملک را بقتل خواهی آورد که هر دو فتنه زورگار اند دیگر نصیحت چند القا نموده حربه با کامی در کشید آخر ماه صفر سنه صدر این سرای فانی بعالم حاوادی شتاف و در میان حصار ازک جهان پناه بلند پتن مدمون گردید آورده اند که سلطان احمد بعد از وفات حد حدود نهایت پشیمان گشت و متأسف شد مدت حکومت هیزده سال مدت سلطنت سه سال و هشت ماه و سارده یوم از سلاطین گجراتیه چهارده یا سیزده تن علی اختلاف الروائین از اندای تخت نشینی مظفر شاه سنه ۸۱۰ هشتصد و ده هجری لعاب چهاردهم شهر رجب سنه ۹۸۰ به صد و هشتاد در مدت یکصد و هشتاد سال کسری کم فرمانروائی کردند والله اعلم بالصواب *

هر که آمد بحال اهل ودا خواهد بود
آنکه پاینده باقیست خدا خواهد بود

ذکر جلوس احمد خان ملقب بسطان احمد نبیره مظفر شاه

پوشیده نماد که در سلاطین گجراتیه سیوه مستقر و صافه مستمر چنین بود که اولاد حویش را حان ناصبه اسم مسمی میکردند و کسی که نمونده سلطنت میرسید ملقب بسطان می شد چون سلطان مظفر شاه رحب هستی بملک بیستی در بس تاریخ چهاردهم شهر رمضان المبارک سنه ۸۱۳ هشتصد و سیزده احمد خان ملقب به سلطان احمد شده برارنگ سلطنت نکیه نمود

نشان بود ره‌درکار سلطان کردند و بعضی گویند که بموجب اشاره پدرش این معنی
 بوقوع آمد بالجمله بعش سلطان محمد را آورده در حقه پتی نکاک سپردند
 بعد از فوت او را بلقب حدایگان شهید یاد کردند القصه بعد از آن اعظم همایون
 طغر خان نازد آورده ارکان دولت و اعیان مملکت انقیاد بحکم نمودند و ریان را
 اول بتعزیم و آخر به تهدیب کشودند خان هریک را استمال داده بسم
 دار الحکومت خویش معاودت فرمود آورده اند که از آن روز تا آخر حیات دایم
 چشم خان گریان بود چون روز بروز امر سلطنت دهلی در سلسله فیروز شاهی
 حلل پرپر شد تا آنکه کسی نماند و اقبال خان در معرکه قتال با حصر خان بقتل
 رسید ارکان دولت و اعیان مملکت به خان طغر نشان معروف داشتند که انتظام
 صحت و ربط ملک گجرات بی شکوه و دهنده سلطنت صورت پذیرائی ندارد الحال
 شایان این امر خطیر عیرار ذات ایشان دیگری بیس بموجب استدعای هوا
 خواهان در مقام شیرپور بعد از سه سال و هفت ماه از وفات سلطان محمد در
 سده هشت صد و ده من الهجره طغر خان بر تخت سلطنت حلوس نموده
 خود را مظفر شاه مخاطب ساخته حظه و سکه بنام خویش کرد احمد خان
 پیره خود را ولیعهد صاحب و بعدل و داد گستری و روح دین اسلام و تادیب
 مفسدان مملکت می پرداخت تا آنکه سلطان احمد بن سلطان محمد
 که تاتار خان نام داشت دبیره مظفر شاه در سده هشتصد و سیزده من الهجر
 حد خود را مسموم صاحب در سم ارتحال مظفر شاه و حوه دیگر
 ذکر نموده اند اما این قول را صاحب مرآت سکندری معتبر شمرده که چون
 کولیان قصه اساول از حاده اطاع قدم بیرون نهاده دسب قطع طریق و تاراج
 کشادند سلطان مظفر احمد خان دبیره خود را با عسکر گران رحص نمود تا
 ایشان را گوشمال دهد چنانچه احمد خان از شهر پثن بر آمد بر تالاب حاسر
 و در برول نمود علما را طلب داشته استعسار کرد که چه میفرمایید علمای دین درین
 باب که اگر کسی پدر کسی را مدح کشته باشد پسرش را می رسد که او طلب
 قصاص نماید یا نه هریک آری گفته فتوی نوشتند خان کاعد را گرفته پیس

از خود راضی صاحب چون در سده هفتصد و نود و شش سلطان محمد شاه
 و دیعب حیات سپرد و امور سلطنت دهلی احتلال پدیوب تاتار خان این طغر
 خان به نورارت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان محمد شاه مقرر شده بود
 بسبب علله افعال خان فرار نموده پیش پدر بگجرات آمد طغر خان و تاتار خان
 در استعداد فراهم آوردن لشکر برای انتقام افعال خان بودند همدیگر اثناء خبر
 رسید که حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان در نواحی دهلی برول احلال
 فرمودند و فتور عظیم در آن دیار راه یاب و حلق کثیر ازان حادثه گریخته
 بگجرات آمد مقارن این حال سلطان ناصر الدین محمود شاه از دهلی فرار نموده
 بگجرات رسید و از آنجا مایوس شده سمب مالوه رو چون حضرت صاحب
 قران از هندوستان متوجه سمرقند شدند و اقبال خان باره دهلی شتافته
 متصرف شد تاتار خان به پدر خود گفت که بنمایب اهی لشکر فراوان و استعداد
 کمال داریم بهتر آنست که از اقبال انتقام گرفته دهلی از و مستخاص گردانیم که
 سلطنت میراث کسی بیست طغر خان بنابر دور اندیشی و امور چند این
 معنی را قبول نکرده بعد از مناظره بسیار طغر خان خود را از حکومت بار داشته
 خدم و حشم و اسباب حکومت ولایت را به پسر خود سپرده گوشه انزوا اختیار
 نمود اما بنابر قول صحیح آنست که تاتار خان پدرش را محسوس ساخته خود
 را محمد شاه لقب داده در سده هشتصد و شش در ماله حمادی الاحر در قصه
 اساول بر تخت سلطنت حلوس نموده خدم و چشم را از خود ساخته در همان
 هفته رو بجهاد نهاده دمار از بهاد کفار بر آورد و از آنجا سمب دهلی عریض
 فرمود از استماع این معنی ترلزل بحال اقبال خان افتاد ناگاه در شهر سعدان
 سده الیه مراجع سلطان محمد از حادثه اعتدال انحراف یاب هر چند اطمینانی
 حادق بمعالجه اشتعال نمودند معید شد اما مشهور و معروف بلکه بمدله تواتر
 که برد اهل گجرات اسب گویند سمب ارتحال سلطان مذکور این بود که چون سلطان
 از برای دنیای فانی حرمت پدر که رعایت آن موجب حصول سعادت جاودانی
 اسب نگاه نداشته بود بعضی از نزدیکان سلطان که ناطن ایشان موافق حال طغر

فرا گرفته اند منتهی میشود کیعیب اسلام و وجه تسمیه تانک و کلان در تاریخ
 گجرات و غیره معصل مرفوم است و این نسخه گنجایش آن ندارد چون بخت
 سلطنت دهلی در سده هفتم و بود سلطان محمد شاه بن فیروز شاه پسر عم
 سلطان عیث الدین تعلق شاه رسید پایه دولت طغر خان ابن وحیده الملک بلند
 گردید و در سده هفتم و بود حشر نعمی و عصیان و تعدی نظام معرج که
 بخطاب راستی خان مخاطب بود و مقطع گجرات داشت معروض پایه سریر
 حاکم مصیر گردید دوم شهر ربیع الاول سنه مذکور سلطان طغر خان را خطاب
 اعظم همایون مخاطب ساخته سرا پرده شرح که مخصوص نادرشاه عدایب
 نموده بحسب تدبیه راستی خان تعیین گجرات فرمود خان مذکور از دهلی
 کوچ نموده در سر حوض حاص مخیم گسب چهارم ماه مذکور سلطان محمد شاه
 به مشایع خان اعظم همایون آمده وداع نمود و تاتار خان بن طغر خان را به
 پسر خواندگی برداشته پیش خود نگهداشت بعد از طی منازل چند حشر رسید
 که پسر سعادت مدد در خانه تاتار خان متولد شده احمد نام نهاد و از آنجا
 کوچهای متواتر روانه شد چون بخطه ناکور رسید رعایای که عدایب که از ظلم
 راستی خان مستعاثی بودند بخدمت اعظم همایون رسیده تظلم نمودند خان
 آنها را استمال داد کوچ فرموده به بلده پتن برول فرمود و نامه مشتمل بر
 اطاعت سلطان ارسال داشت راستی خان جواب را برفق صواب نا گفته بعرم
 پکار کوس اندازده بصوب پتن آمد آخر الامر فریب موضع کاندھو من اعمال
 سرکار پتن نا خان مصاف رویداد طغر خان مطهر و منصور گسب و راستی خان
 کشته گردید خان به پتن آمده و این واقعه در سده هفتم و بود و چهار
 هجری وقوع یافت و تمشیب امور و استمال رعایا وزیرستان پرداخت
 و در مکان فتح موضعی آباد صاحب مسمی بحسب پور در اعلامی کلمه الحق
 سعیا نمود و لشکر به بیست نخانه سومند یعنی پتن دیو کشید و در اکثر
 مکان اسلام را رواج داد و تمامی بلاد گجرات بتصرف در آورده بر دلهای حسته
 ظلم راستی خان مرهم التلعات و عدایب نهاد و جمهور سکند و عموم متوطنه را

ندار مرض که طاری سلطان شده بود و دیعب حیات سپرد مدت سلطنتش
سال و هفت ماه *

ذکر ایام ظفر خان ابن وجیه الملک و دارالملک ساختن گجرات و آغاز ظهور سلاطین گجراتیه

ار آنجا که اصل مدعا از تسطیر این اوراق گذارش واقعاتی است که بعد
انقراض سلاطین گجراتیه و تسخیر و رمودن حصرت عرش آشیانی امار الله برهانه
دزین دیار در عملداری ناطمان هر عهد نوموع آمده و حوادث ثانی که موجب
خرابی این ملک شده و مملکت بدان حوبی و آراستگی سیر حاصل رو بوبرانی
آورده چون از ابتدای حکومت راحهای این مرزوم سلسله سخن تا ظهور
دولت سلاطین گجراتیه رسید باوجودیکه واقعات سلاطین مذکوره را اکثر
دانشمندان سلف در سلك تحریر کشیده اند چنانچه تاریخ مظهرشاهی و بعد
ازان حلوای شیرازی تاریخ مطومه احمد شاهی را بغایب شیرین بردگان روزگار
گذاشته و عربری تاریخ محمود شاهی بنام سلطان محمود بیکده تالیف ساخته
و شخصی تاریخ بهادر شاهی بنام سلطان بهادر مرموم دموده نسج مذکوره هریک
در عهد سلطنت آنها بخلوه ظهور آمده هیچ کدام محتوی بر جمیع احوالات از
ابتدا تا انتها نیست مگر تاریخ مسمی بمرآت سکندری که بعد انقراض دولت
سلاطین مذکوره بچهل سال تالیف یافته معصل از احوال آنطایفه تا انقراض حدر
میدهد اما چون سوق کلام و سر رشته نظام نگارش ایام سلاطین موصوفه متقاضی
بود تا سلسله سخن منقطع نگردد لهذا برخی ازان در ضمن سلطنت هریک
آنچه مناسب حال بود علی سبیل الاحتصار نگاشته فلم مشکین روم می آید
و این انتخابی است اگر معصل خواهدد بدان کتاب رجوع نماید چنانچه در
صدر اشاره بدان شد پوشیده نماند که اول کسیکه از میان ایشان بشرف اسلام
مشرف سد سدهارن مخاطب بوحیه الملک از قوم تانک که اصل آن از قوم
کهتریادس بود و نسب سلسله ایشان برامچندر که هددوان او را نه معدودی

فرمود که در احرار و محب الملک راستی خان حطاب یاف تا آنکه سلطان فیروز در سده هفتصد و بود هجری رحل نمود مدت سلطنتش سی و هشت سال و ده ماه بود *

همان ای برادر نماد نکس دل اندر جهان آفرین ندد و نس چو آهنگ رفتن کند حان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی حاک

عهد سلطنت سلطان غیاث الدین بن فتح خان بن فیروز شاه که او را هم فیروز شاه گویند

بعد رحل فیروز شاه در سده مذکور سلطان غیاث الدین بن فتح خان بن فیروز شاه را بندگان فیروزی بر تخت سلطنت احلاس داده فیروز شاه حطاب دادند بسبب علته حوائی نلهو و لعب و عیس و طرب و هوا پرستی مشغول شد و بربندگان حور و ظلم پیدا کرد در سده هفتصد و بود و یک هجری ملک رکن الدین نایب بقتل رسانید و سراو را پیش دربار آویخت مدت سلطنت او شش ماه و هجده روز *

عهد سلطنت ابوبکر شاه از اولاد فیروز شاه و محمد شاه بن فیروز شاه

بعد از کشته شدن سلطان غیاث الدین بنیر سلطان فیروز شاه امرا یکی از اولاد فیروز شاه که ابوبکر نام داشت از خانه بر آورده بر تخت بناییدند و بر دسب محمد شاه بن سلطان فیروز اسیر گشت و در حدس نمود مدت سلطنت یک سال و شش ماه چون محمد شاه مطهر گشت رعایلی گجرات و کهنایب که از ظلم راستی خان نالش و استعانه داشتند سلطان محمد شاه طغر خان بن وحیده الملک را بتاریخ دوم شهر ربیع الاول سده هفتصد و بود و سه هجری اقطای گجرات داده رخصت فرمود و هجدهم شهر ربیع سه هفتصد و بود و شش هجری

میرفت امیر صدگان گجرات او را عارت نمودند و ملک گریخته تنها نه بهرواله آمد
 سلطان از استماع این خبر در عصب شده گجرات لشکر کشید و تا دو سال توقف
 ورزیده تسخیر قلعه کرنال نمود کهنگار راحه ولایت کچیه بملازم رسید هنگام
 مراجعت نظام الملک را نامر نظام گجرات مقرر نمود در اثنای راه بیمار شد
 و در مدت چند روز بیک محل در رسید و رح حیات بعالم حوادانی برد *

* بیب *

سر الپ ارسلان دیدی رفعت رف بر گردون

نمرو اکون نخاک اند رتن الپ ارسلان بینی

مدت سلطنت ثعلق شاه بیس و هفت سال بود *

عهد سلطنت سلطان فیروز که بنی عم سلطان محمد بود

با جماع مسلمانان و استحقاق دانی و استخلاف سلطان محمد در بیس

و چهارم شهر محرم الحرام سنه هفتصد و پنجاه و دو من الهجره سلطان فیروز بر
 سریر سلطنت نشست و در امور ملکی و مهم سلطنت و مصالح جهانداری
 و دین پروری صواب و قواعد و احکام برسیب و اکثر فتوحات او را دس داد
 چون سلطان بعد از فتح نگر کوت گجرات آمد طهر حان را ناظم مقرر کرده نظام
 الملک را معرول صاحب و در سنه هفت صد و هفتاد و سه طهر حان در گجرات
 فوت شد پسر بزرگ او بخطاب پدر سرافراز گشته حکامی پدر مدصوف گردید درین
 ضمن شمس الدین دامغانی نعوض سلطان رسانید که چهل لکبه تکیچه اضافه بر
 اصل جمع گجرات با صد رنجیر فیل و دویست اسب تازی و چهار صد دده هر سال
 قبول دارم سلطان فرمود که اگر شمس الدین انور حان نایب طهر حان این معنی
 قبول کند بهتر چون او قبول نکرد نظام گجرات به شمس الدین دامغانی
 مقرر شد از آنجا که او از عهد قراز داد نتوانست بر آمد یعنی نمود سلطان لشکری
 فرستاد او را کشتند و بعد کشته شدن او گجرات حواله ملک معرج سلطانی

و حیه الدین قریشی را که بغور شجاع و کار دانی موصوف بود گکرات فرستاد و او گکرات را که حواب کرده حسام الدین بود با صلاح آورد و با و احر عهد سلطان و حیه الدین را طلبد داشته منصب وزارت و خطاب تاج الملک مرحوم محمود خسرو خان همدو بچه از قوم پرمار که سلطان عاشق و شیفته جمال او بود پس که تقرب و تسلط داسب گکرات نامرد خویش کرده و اکتفا بآن نه نموده عوس سلطنت بخاطر نام مدارکش آمد سلطان را کسب و بر تخت نشست و اقوام خود را پیش آورده خویش را ناصر الدین خطاب داد مدت سلطنت قطب الدین مدارک شاه چهار سال و چهار ماه بود عاری الملک که از امرا یان غلامی بود چون بر فعل سدید خسرو اطلاع یافت او را حمید دامنگیر شده امرا و لشکر اطراف را جمع نموده بعد محاسبه خسرو را دستگیر کرده قطعه قطعه او را بمالک فرستاد چون از اولاد سلطان عاؤ الدین کسی نبود امرا با اتفاق عاری الملک را در سده هفتصد و سی هجری سلطنت برداشته عیات الدین تغلق شاه خطاب کردند و او در او احر عهد خود بحاکم گکرات سوار می نمود تاج الدین جمع را بمطامع گکرات مامور گردانید چون مدت چهار سال و چند ماه از سلطنت او مدقصری شد ناگاه سقف کوسک که افتاد با شش نفر دیگر بحوار رحمت ایزدی پیوست *

عهد سلطنت سلطان محمد ابن غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد بن عیات الدین تغلق شاه بر تخت سلطنت حلوس نمود و او نادرشاهی بود نومور حدت دهی بر اکثر علوم مهارت بهم رسانیده و خیالات دور و دراز می نمود چنانچه معصل در کتب سیر بدان ناطق است و دعوهای عریب از داف او سر میرد و ملک مقلد نامی مخاطب بحان جهان نایب بختیار مطرب بچه که در آنوقت نامر بمطامع گکرات می پرداخت و فنی با حرانه و اسپان طویله سلطان که جمع کرده بود از راه دهبوی و برده دهلی

نموده خود در امور ملکی و جهانداری مشغول شد و جمعی را فرستاده چشم‌های
حصر خان را میل کشید چون یک ماه پدیدرور برین حالت گذشت بعضی
از مملوکان عالی ملک نائب را کشتند *

اگر بد کنی چشم نیکی مدار که هرگز بیارد کز انگور نار

عهد سلطنت سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان علاء الدین

در سنه هیرده سالکی سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان
علاء الدین را امرا و اعیان از حدس بر آورده بر تخت نشانیدند از هنگامیکه سلطان
علاؤ الدین الع خان را گجرات طلبدداشته بقتل آورد و خود بیر در گذشت
و بنابر اموریکه مذکور شد حلال در امر ساطب رو داد و در گجرات فتنه
و آسوف حادث گشت و ناعی از هر طرف سر بر آوردند چون سلطان قطب
الدین مبارک شاه بر تخت فرماندهی حلوس نموده برای دفع آن حادثه ملک
کمال الدین را نامرد فرمود مسار الیه بگجرات آمده بعر شهادت فایر و ان حادثه
قوی تر گشت سلطان بدین مهم عین الملک ملتانی را با لسكر آراسته فرستاد و او
بندوست واقعی نموده ملک را بآرامش در آورد و بعد دفع معسده ملک دیوار را
که پدر رن سلطان بود حطاب طغر حانی ازرائی داسته ناظم گجرات صاحب
خان مذکور در مدت سه چهار ماه که بدان امر اشتغال داس ببدوست
واقعی نموده منلعهایی کلی در حران سلطانی فرستاد تا آنکه سلطان او را بحصور
طلبدداشته خان مذکور را که رکن دولت او بود بی آنکه حرمی از او صادر شود
بقتل رسانید حسام الدین نامی که از جانب مادر برادر خسرو خان که منظور نظر
سلطان بود تمامی حشم طغر خان را با حواله نموده فرستاد چون حسام الدین
بگجرات رسید طایفه پر مار را که هم قوم خسرو و حسام الدین بودند جمع کرد
حواس که بعی ورزد امرای دیگر که همراه بودند از دریاف این امر شذیع او
را گرفته محسوس ساختند و بد سلطان فرستادند سلطان بعوض حسام الدین ملک

الع حان بعد فتح بهرواله و احراج راحه گرن نامر حکومت استعمال نمود و اراش
تاریخ ناطمان از قتل سلاطین دهلوی بدین صوف تعیین می شدند و مسجد عالی
مسمی به مسجد آدینه از سنگ رحام که تا حال نایب گویند بنا نموده
اوسن و بین العوام مشهور است که از بسیاری اساطین که نگار داشته اند اکثر
در شمار غلط می افتد مذکور می کنند که انتخابه بود که اندر مسجد ساخته می
الواقع عجب مسجد عالیشان است و در آن وقت در وسط آبادی بود اکنون دور
از آبادی افتاده آنچه از عظمت و وسعت عمارت بلند پاشی که در زمان سلف بود اکثر
علامت و آثار معلوم است که قریب سه کوه مسافت از آبادی حال شمه حسنت
و کلوچ که مختار از صدق آن مقال است در محکرا ریخته و علامت روح نازده قدیم
در بعضی جا ماند دلالت می کند بنابر مرور از مده تعیر و تبدیل مکرر در
آبادی بعمل آمد تدریج آثار سابق اکثر معدوم شده و در او احراج حکومت راحها
بجهت عمارت انتخابه ها و غیره این قدر سنگ مرمر از احمیر و غیره آورده بودند که
زیادتی آنها تا حال از ریورزمین نکدن بر می آید تمام سنگ مرمر که در بلده
احمد آباد و غیره صرف آمده از همانجا سب القصه الع حال تا مدت بیست
سال نامر بطام صوفه گجرات از قتل سلطان علاؤ الدین خلجی استعمال و زبرد
در او احراج ایام سلطنت الع حان را بحصور طلب داشته و بنابر عداوت و سعایت
ملک نایب حواجه سرا که در آنوقت محرم اسرار و منصب وزارت داشت
بی جهت قتل رسید و حصر حان را با عوامی او گرفته در قلعه گوالیار محبوس
ساحب و سلطان ناندک زمانه مرحوم مرض استسقا مبتلا شده چون مدت
بیست و یک سال بر تخت سلطنت حکمرانی کرد در سده هفصد و هجده
هجری علم سفر آخرت بر افراس * * نایب *

چو در راه رحیل آمد روا رو چه حمسید و چه پرویز و چه حسرو
گویند ملک نایب سلطان را مسموم گردانیده از آنجا که حصر حان بر
سلطان علاؤ الدین از بد کرداری ملک نایب از ولیعهدی معزول شده بود شهادت
رد سال سلطان را به سلطنت برداشته اسم نادرشاهی بر او اطلاق

لشکر نه فتح ولايت گجرات تعيين فرمود حوايين مذکور بهر واليه که عبارت از پتن
 باشد و تمامی آن ولايت را بهيب و عارت نمودند و راحه کرن نا کهيله که آخري
 راحهای آن قوم بود مصاف داده چون تاب مقاومت در خودديد و خواهش
 ايردي بدان متعلق بود گريخته ديو گدّه چانده رب و ران دختران و حرايه
 و فيلان او بدسب عاريان اسلام افتاد و از حوايگان که پياي مال و حواهرسيار
 بدسب آورده و دب سومنات را که بعد از سلطان محمود عربي از سروراسب
 کرده بودند سگسته ناموال و حريمه و فيلان و ران و دختران راحه کرن دهلی برد
 سلطان فرستادند و دختر راحه مذکور صايط پتي که ديولدي راني نام داشت
 چون ناموال و اسيران ديگر دهلی رسيد حصرحان بن سلطان علاء الدين خلجي
 شيعته حمال نا کمال او شد سلطان بعد اطلاع حقيقت تعشق حصرحان نا ديولدي
 راني ناو عقد بسته داد و مادر ديولدي را خود در حلاله نکاح آورد و امير حسرو
 دهلوي کتاب عشقيه در عشقباري حصرحان نا ديولدي راني که در سلک نظم
 کشيده سهره آفاق اسب ليکن از آن چنان مستعاد ميگردد که ديولدي راني
 چون حورود سال بود و صاحب حمال الح حان در فروردي خود نگهداشته و در
 آخر بموحي امر سلطان بنحصرحان عقد بسته داد اين چنديب از عشقيه که
 مختار حصرحان و ديولدي راني اسب نثب افتاد اشعار *

دول راني که هسب اندر زمانه
 در اول بود ديولدي خطاش
 رسون نده ران ديوش نگهداشت
 که از هدي علم برود نهدات
 که ديول را دول کردم بهسکار
 درين نامه اسب دولتها سي جمع
 دل راني مرکب کردم نام
 ملک در طل اين هر دو علم شد
 دول راني حصرحان ماند در دهر

دول راني که هسب اندر زمانه
 در اول بود ديولدي خطاش
 رسون نده ران ديوش نگهداشت
 که از هدي علم برود نهدات
 که ديول را دول کردم بهسکار
 درين نامه اسب دولتها سي جمع
 دل راني مرکب کردم نام
 ملک در طل اين هر دو علم شد
 دول راني حصرحان ماند در دهر

به شهاب اشتهار دارد نه بیاب برادر خود در سده ۵۷۰ پانصد و هفتاد بحکومت عربین رسید در سده ۵۷۴ پانصد و هفتاد و چهار هجری لشکر ناوچه برده آن ولایت را از دست فرامطه بیرون آورد و بر اثر آن مُلکان را بیر مفتوح صاحب و حواس که از راه ریگستان متوجه گجرات گردیدند راحه بهم دیو در مقاله آمد و دائره جنگ و قتال میمانین اشتعال یاب چنانچه سلطان را مہرم صاحب و سلطان بمحبت تمام خود را عربین رسانید و در سده ۵۸۹ پانصد و هشتاد و نه هجری ملک قطب الدین ایبک (۱) که بنیاب سلطان در هندوستان بود دهلی را دارالملک صاحب و اراں تاریخ دهلی تختگاه سلاطین شد لشکر به دهر و اله گجرات آورد و انتقام سلطان از راحه بهم دیو بدو عیقه نالیس کشید چون راحه سده راج حی سنگه سولنگی را بوب راحگی رسید تا ملک مالوه و برهان پور و غیره به تسخیر در آورد و بناهای عالی و معجزات مثل قلعه بہرچ و دیهوی و غیره اساس دہاد و تالاب سہستر لنگ در پٹن و اکثر تالابها در بیر مکام و در سورتہ اکثر مکانات حجر نموده دورش را سنگ بسب ساخته و در سیدھپور که آباد کرده راحه مذکور بسب رودرمال بتخانہ کہ شہرت تمام دارد بنا کرد - آورده اند کہ چون ارادہ رودرمال نمود ساعت مختار از مدحمان طلب کرد و اہل تدحیم گفتند کہ این بنا را از علاءالدین نامی کہ بوب سلطان دهلی بوی خواہد رسید آف از گردش فلکی محسوس میشود راحه بر قول مدحمان اعتماد نموده از سلطان مذکور عہد و پیمان گرفت سلطان گفتہ بود کہ بنا بر عہد اگر مہدم نکم اما آثار شرعی گذاشتہ خواہد شد چون بعد مدتی کہ بوب سلطان دهلی بہ سلطان رسید لشکر بدین صوف آورد و علامہ امر شرعی کہ از ساختن مسجد و میدار بود گذاشت اکثر بتخانہا و تالابها ہمہ از سنگ کہ دگر آنها طولی دارد از راحه مذکور اسب *

قوم نا کہیلہ کیعیب انتقال دارائی از خانواده سولنگیان قوم نا کہیلہ بدین بہج اسب کہ چون راحه لکھو مول دیو سولنگی آخرین راحہای

(۱) ایبک اراں می گفتند کہ یک دستش شش انگشت داشت - لغت ترکی *

از سلطان نرسد که این صورت محالغ وانشلیم مرتاص میشود و مملک از
دسب میروود سلطان ناستصواف امرایان حوان را نه کسان وانشلیم مرتاص تسلیم
نمود و نملوک هدد مثال دوشب که او را نسرحد سومندات رساندد و چون او را
ندان حدود رسانیددد وانشلیم فرمود تا محدسی که مقرر بود در زیر تخت او مهیا
ساختدد و فاعده ملوک اقلیم سومندات آن بود که چون دشمن را نزدیک مقرر
سلطنت رساندد یک منزل بیرون آیدد و طسب و انریق حاصه نر سر او بهدد
و پیاده در پیس اسب خود میدواندد تا نبارگاه بعد ازاں نر سریر خود ننشیدد
و دشمن را نحدس معهود نررد و نران مسدد ننشاند وانشلیم مرتاص باین فاعده
بیرون آمد و در وصول دشمن تاحیری واقع شده و او هوس شکار کرو نادشاه
و لشکریان نهر طرف سیار تاحتدد تا هوا گرم سد فوحی نگوشه فرود آمد وانشلیم
نسیاه درختی نرول کرده رومال نترج نرروی خود پوشیده در حواب روف دراز
حنگل حانوران سکاری سخب چنگل تیر منقار سیار می ناسدد یکی از ان
در پرواز بود رومال سرح را پنداسب که گوشب اسب از هوا فرود آمده چنگل
در رومال رد رو منقار فرورده یک جسم وانشلیم از صدمه منقار حانور کور کشته
و آشوب در میان لسكر افتاد مقارن این حال حوان را رسانیددد اعیان و ارگان
دولت چون دیددد که وانشلیم معیوب شد و سکل عکیب و عرب پیدا کرده
و غیر آن حوان کسی استحقاق و اهلیب سلطنت نداشت همکدان نر نانشاهی
نروی سلام کردند و معدودی چند را که محالغ بودند مقهور گردانیددد و همان
طسب و انریق را که نهر این حوان آورده بودند در سر وانشلیم مرتاص
نهاددد و تا نبارگاه سلطنت او را دواییددد و ازانکا نرردان معهود فرستاددد
سبحان الله در یک طرفه العین سر حدیب نبوی نه طهوز پیوسب فال علیه
السلام من حفریدرا تحیه نقد وقع فیه ر این مضمون را امیر خسرو دهلوی
آورده اسب *

هر که نه ده نهر کسی چاه کدد از پئی خود نرر میس راه کدد
چون نودب رلحکی نهر راه نه راحه دهیم دیورسید سلطان معر الدین سام که

من معلوف و او بر مملکت مستولی شود و اکنون اگر سلطان نجاش او بهشت فرماید و شروی از سر من دوع کند مساوی حراج حراسان و کانلستان هر ساله بخزانة عربی رسانم سلطان فرمود که چون ما به بیب عرا آمده ایم و سه سال سده بعربین برسیده ایم گو سه سال و شش ماه ناس و متوجه آن ولایت شد اهالی ولایت سومنات و انسلیم مرتاض را گفتند دیکو نمیکنی که سلطان را بر قصد او تحریص می ساری کسی را که حدای عر و حل عریز گردانید و استحقاق عرت از رانی داشته سعی و سعادت تو دلیل دخواهد شد و این سخن را نه سلطان رساییدد بسیار متولد شد اما چون بهص و توجه فرموده بود نسج و نسج پیش او مرضی ندود می الحمله آن ولایت رفته و ممالک و انسلیم را مفتوح صاحب و او را دستگیر و اسیر کرد و بد انسلیم مرتاض سپرد او گفت در دین ما کشتن ملوک عینی عظیم اسب و تمام سپاه از ناساهی که بخون ناساه و دیگر راضی سود متعمر گردد و ترمز نماید آئین سلاطین این اقلیم آسب که چون بردمن قدرت یابد در تحک تخت خود حانه تاریک سازد و او را در انکا برمسد نداشتند و انواب مداخل او مسدود گردانند الا سواحی که هر روز خوانی در انکا کدارد و باز استوار کنند تا مدت حیات ناساهی که بر تخت ناسد با دشمن برین بهج رنگانی کند چور، درین ولا مرا قوت آن بیس که او را برین کیفیع مقید دارم او را برد من فرستد تا بهمین صورت محسوس دارم اگر سلطان نا خودش بعربین برد من صط این ملک کرده تمکنی نمایم از کرم انصرت بدیج و بعید نه نماید سلطان برین وجه قرار کرده طفل رحل فرو کوب و انسلیم مرتاض در سومنات بر تخت نشسب و متعاف از عک سلطان تحف و هدایا میفرستاد و ارکان دول را انواع خدمات حسود می گردانید چندانکه در ملک متمکن سد حرانه و حواهر حبیب سلطان روانه کرده و دشمن خود را طلب داشت سلطان در فرستادن متولد شد و بخواس که بیکناه را دشمن سپارد اما چون و انسلیم مرتاض اعیان نارگاه را بدل اموال حامی خود گردانیده بود همه گفتند که بر کافر مشرک چرا ترحم باید کرد و بیرحلف وعده

مملکت هندوستان را معدن سراندیب بود که از توابع آن ممالک اسپ ارگان
 دولت گفتند که حراسان گذاشتن و سومنات را دارالملک خویش ساختن بعید
 است با الحمله عزم معاودت کرد سلطان فرمود که چه صط و حفظ آن کسی
 مهرز باید گردانید اعیان حصرت گفتند یرین ملک اختیار زیاده نخواهد بود
 مناسب آن است که از اهالی همین ملک کسی معوص گردد سلطان دران
 داف با هوا داران و دولتخواهان آنکائی استساره فرمود بعضی از ایشان گفتند
 که هیچ طایفه از سلاطین این دیار در حسب و نسب بدیشان نمیرسد و امروز اران
 دودمان یکی مانده در صورت نراهمه بحکم و ریاض مشغول است اگر
 سلطان این مملکت را بدو دهد شایستگی آن دارد بعضی یرین سخن
 انکار کرده طاهر ساختند که داسلیم مرتاص که شخصی بد خلق است
 و بدل الهی گرفتار و اعراض و اریاص او به ناختیار است دل چند دولت
 بدست برادران خود اسیر گشته و بجان ربهار خواسته و پناه بدین جایگاه آورده
 اما داسلیم دیگر یست از اقارب او بس عاقل و عالم و نراهمه او را بحکم
 معتقد اند و حال در ولان ولایت نادر شاه است اگر سلطان این ولایت را بدر
 موسوم و بنام وی مدسور فرستد وی در اینجا آید و این ممالک را چندانکه حق
 آن باشد مصبوط و معمور سازد بهتر است چنان صادق و صحیح العهد است که چون
 ناح و حراج بدمه گیرد باوجود مسائب هر ساله بخوانه عربین عائد ساز و سلطان
 فرمود که اگر وی به پیش من آید التماس مددول می افتد و لیکن کسی که در
 اقلیم هند سلطان موسوم باشد و تا این عایب خدمتی نکرده و دولت خواهی
 نموده ملکی بدین عظم چرا ناو ناید داد القصه داسلیم مرتاص را طلب
 فرموده ملک ناو داد و حراج بدمه وی گرفت او گفت هرچه امر حصرت
 داشت در همه عمر خلاف آن نکنم و تمامی رز و یاقوت معدن هند بدین بخوانه
 سلطان فرستم اما از خویشاں من داسلیم دیگر است و نام من در عایب عداوت
 و چند بوبت میان من و از حرب و قتل واقع شده و شک نیست که چون از
 رتس سلطان اذله شود قصد جانب من کند و چون مرا هبور عدد و عدتی نیست

پنججاه و شش سال راحه حامد دوارده سال و چهار ماه و دو يوم راحه نلیا هفت ماه دولا راحه نراد راده حامد هشت سال راحه بهیم دیو چهل و دو سال راحه کرن سی و یک سال راحه سدراج حی سنگ پنججاه سال راحه کمر پال سی سال سه ماه و سه يوم راحه احی پال سه سال و یک ماه و دو يوم که ولی نعم حود را به رهر هلاک ساخته حکم رانی نمود لکھو مول دیو نراد بهیم دیو بیست سال در ایام حکومت حامد سولگی در سال چهار صد و شانزده هجری سلطان محمود غزنوی نعم چهار از راه ملتان نصوف سومنا علم افراش گذرش در نواحی دهر واله پتن افتاد راحه حامد تاب مقارم در حود ندیده پتن را گداشته فرار برقرار اختیار کرد و سلطان محمود برپتن استیلا یاب انچه مایحتاج لشکریان بود مرتب ساخته برسم سومنا روانه سد تا در ماه دی قعدة سد مدکور بمقصود رسید بعد فتح سومنا حدر یاب که راحه حامد صا ط دهر والا که هنگام توجه شاه طغر فرس گریخته بود اکون در قلعه متحص شده و ازینجا تا حصارش چهل و پنج فرسنگ راه اسب سلطان محمود را هوس تسخیر قلعه مدکور پیدا شد آن صوف بهص فرمود چون آن نواحی رسد قلعه دید که آب عظیم باطراف آن محیط کشته اسب از عواص دو شخص ندس آورده از عمو آب استفسار نمود ایشان گفتند از فیلان محل عدور ممکن اسب اگر برمان گذشتی آب دریا در موج آید همه هلاک سود سلطان محمود بعد استخاره توکل بر عیای الهی کرده تا لشکریان اسب در آب راند سلام پایه حصار قلعه رسید راحه حامد چون آن حال مشاهده کرد حریده نگریخت و عظیم فراوان ندس سپاه افتاد و اهالی حصار کشته سدد صاحب تاریخ روضة الصفا درین مقام حکایت عجیب نقل نموده *

فتح نمودن سلطان محمود غزنوی سومنا را

حکایت آورده اند که چون سلطان محمود را فتح سومنا میسر شد حواس تا چند سال مقیم گردد چه مملکتی بطول و عرص بود از عرائب آن که در نواحی آن ولایت چندین کان زر بود که در حالس اراکنا میرسد و یافوت تمام

حانه بهم حمل که عطار و شمس منول گرفته بودند حانه دهم ثور و قمر و رحل و مریخ و زاس اجتماع داشتند حانه یازدهم حورا حانه دوازدهم سرطان که در هنگام بیدان اسلح اتفاق سبع سیاره چنین بوده اسب محلی نماد که سه قوم از راحها درین دیار فرمانروا بودند قوم چاوره قوم سولنگی قوم ناکمیل در عدد هر قومی و مدت حکومت آنها اختلاف بنظر آمده لهذا موافق نسخه ائین اکبری که تالیف شیخ ابوالفضل اسب نگاشته کلک بیان می گردد ندانکه اقوام ثلثه بیست و سه تن در مدت پانصد و هفتاد و پنج سال و چهار ماه حکومت نموده منقرض شدند و اهل اسلام استیلا یافتند از قوم چاوره هفت تن بن راج و او نخستین کسی اسب که بر مسند حکومت ملک گجرات تمکن یافته شصت سال طاهرا ایام مدت عمرش نلشد حکومت را بدستور پدرش برور اکها ترج حادسین شد مدت سی و پنج سال بدان امر اشتعال ورزید گهیمراج بعضی معیمراج گرفته اند بیست و پنج سال حکومت نمود *

راج پتهور بیست و نه سال راجه یکی سنگه بیست و پنج سال راجه راجت سنگه پانزده سال راجه سات سنگه آخر قوم چاوره هفت سال در مدت یک صد و بود و شمس سال این طایفه اذقراض یافتند کیعیب انتقال راج از خانواده قوم چاوره به سولنگیل این صورت دارد که راجه سات سنگه چاوره را که آجری راجهای آن قوم بود دختری داشت نه یکی از قوم سولنگیان مدسوف ساخته بود شداد راج حمل فوت شد سکم آن دختر شکفتند پسری از طس او برآمد چون در آن وقت قمر در منول شوله که نه همدی منول گویند بود این جهت ارزا منول راج نامیدند و سات سنگه او را برتر رادی خود بنامست و به تربیت و شمت گشت چون سجد تعیر رسید راجه همدام مستی داده راجی و همدی خود را بدو نامید و چون بهوش می آمد سخنان اسم آن راج می نمود تا آنکه بعد از گذشتن این اسم و بنی منول راج کسی قوم راج را متصرف گشت و بنی گجرات ده تن در مدت و ...

سرگذشت دلش بدرد آمد بیکی از ملازمان خود سپرده او را در ادهن پور
برده بر تیمار آن پسر همب گماشت چون سرحد تهیر رسید نه همدستی
مرومایکن و صحبت بد اندیشان چنانکه گفته اند * بیت *

همسین تو از توبه ناید تا تو را عقل و دین بفرایند
با بدان کم بشین که صحبت بد عاقبت پاک را پلید کند
آفتابی بدان بزرگی را دره اسر پدیدد کند
طریقه راه زنی و شیوه او ناسی پیس گرفته اتفاقا حرات که
باقیوح میروم بدست آورد از آنجا که سعادت سر نوشت او بود و مشیت
ایریدی بدان پیوسته که دزین ملک فرمانروائی جداگانه متمکن گردد چایپا ناسی
بقال دیر نا او رفیق شد و از بد کردازی نار داشته در طریق پسندیده و افعال ستوده
رعنمون گردید چنانچه در پنجاه سالگی فرمانروائی یاب و خود را س راج حطاب
داده بنده پشن اساس نهاده تخت گاه خویش صاحب و از آن زمان تحت گاه ملک
گجرات تا بنای معظم احمد آباد بنده پشن بود آورده اند که چون اراده بنای
پشن نمود و در تخصص و تخصص مکان لایق بعنوان سیرو سگاری می گشت تا آنکه
اهل ناسی شدن از ناسی انصیر او اطلاع یافته رمیلی را که خاطر حواه بود
سبب آنکه بنام او آباد شود نشان داد و گفت که در سرزمین خرگوشی دیدم
که مردانگی و حرارت خود را از دهش سگ خالص کرده و پس از آن مکان
را آباد ساخته ناهل واره موسوم گردانید که تدریج بهر واره استهار یاب چون
آبادی خوب و مطبوع بهمرسید پشن گفتند که در زمان هندی قصبه بر گردیده
را پشن گویند تحت گاه را بیر نامند در سده ۸۰۲ هشت صد و دو و نیکوماحیب
موازی سده ۱۰۳ یکصد و سه هجری و بعضی برانند که مطابق دو صد و دو
هجری بعد انقضای بیست و در کهتری و چهل و پنج پل روز بیساک سده اکها
تدریج که مختار اهل تحکیم و احتر شداسان هندی بود و در طالع اسد بنا نهاده
حانه دوم سبده حانه سوم میران حانه چهارم عقرب لب دران واقع شده حانه پنجم
موس حانه ششم حدی حانه هفتم دلو حانه هشتم حوت و رهرة مقام گردیده

و تأییدان و سوائی پیشکش رمیدداران بیست و چهار لک روپیه مداخل
 ناظم بوده ما نقی در تفتخواه امرایان و مصلحتداران حضور و نمایندگی و اشل
 خدمات و مشروط موجداران اینصونه معتبر بود قریب یک کبر و بیست لک
 دام پندجاه هزار بیکهه آزادی و یکصد و سه دیهات و یک لک و چهل هزار روپیه
 نقد از حراجه سرکار والا سوائی انعامات حکامی از حاکمات حدود می دادند
 حدانگاه در وجهه مدد معاش و ادعای عوص نمایندگی و برادره سادات کرام و
 و مشایخ عظام بموجب فرامین اسناد درگشی ساله دیوانی و مداخلت و
 حاکمانی معتبر است و دو عدد پندجاه و در مکان موجدان بسی و تمام دال
 حرور کل و در عدد و سه قلعه حرور و کالان از سنگ و حساب سوائی ده دیهات
 که بعد ازین مردم بنا دهاده اند حاصل سال اکمل مبلغ یک لک و بیست و سه
 لک و پندجاه و شش هزار روپیه و سال کامل یک کروز روپیه و ده سادات مسیه
 شصت لک روپیه سوائی پیشکش سرکار والا در نظامی و عمل آمده

آغاز ظهور دولت راجها در ملک گجرات و بنای
 آبادی بلده یتن که انهل وارد نگر گوسند
 بنهر واله استمهار دارد

آورده اند که در زمان سلف ملک گجرات در تصرف راجپوتان و گویان
 بوده و هر کدامین مکان خودها صاحب اختیار اطاعت و فرمانبرداری یکدیگر
 نمی کردند اما سال سال فوج راجه بهور دیو راجه قنوج که دران عصر عمده
 راجهای هندوستان بود بدین صوف می آمد و به عنوان پیشکش چیری کرتا
 میرو تا آنکه راجه مذکور سامب سنگه نام عالمی را به سبب بد گوهری
 و فتنه انگیزی کشته نکوی بیستی و مطموره عدم فرستاد و حاکمان او را عارت
 نمود ریش که حامله بود بعد قتل شوهرش خوف و هراس برداشته در وادی
 گردانی افتاد تقدیرات آسمانی گذرش ملک گجرات رو داد و در
 سلسله امی نوز گذر کرد و بعد وقوف

را بملک عنبرکه حارس کهرکی دولت آباد بود در حهیر دخترش داده در عهد آنحضرت شاهزاده سرکار این صوبه قرار یافت از آنجمله ده سرکار حراحی داخل سرریسته ممالک محروسه سرکار سورت علیحدّه تعلق بمتصدی آبادی ده سرکار تعلق بدیوانی صوبه سرکار احمدآباد سی و سه محال سرکار پثن هفده محال سرکار بژده چهار محال سرکار نهریچ چهار محال سرکار نادوت دوازده محال سرکار حادپایر سیزده محال سرکار گودهزّه یازده محال سرکار سورتنه سب و سه محال سرکار اسلام نگر هفده محال در عهد حضرت حلد مکل تسخیر شده حام رمیددار آبادی فاص است جمله سرکرات منشی بریک صد و هشتاد و چهار محال از بلدات و برگدات و پانزده بند و ده هزار و چهار صد و شص و پنج و نیم موضع و دو پوزه سوای آن بدادر تصرف رمیدداران سر رشته بدفتر نمی رسد از اسی برگدات آنچه در عهد حضرت عرش آسیانی راحه تودرمل بموجب حکم اقدس در مدت شش ماه در پیمایش آورده یک کرور و بیست و سه لک و شص هزار و پانصد و بود و چهار بیگه و ده سوه منجمله آن هشتاد و سه لک و چهل و هفت هزار و چهار صد و بود و هشت بیگه سه سوه فابل رزاع است مانقی در آبادانی و جنگل و غیره سوای سرکار سورتنه و سرکار گودهزّه و سرکار اسلام نگر در و سب و سرکرات دیگر چهل و ده محال در پیمایش نیامده لهدا رفه آن از روی سرریسته طاهر میشود سرکار خارج جمع تعلقه رمیدداران که ناظم صوبه موج کشی نموده پیشکش می گرفتند سرکار دوفکر پور سرکار ناس نده سرکار کچه محاط نده سلیمان نگر سرکار سیروهی سرکار سوب سرکار رام نگر که پیشکش آن تعلق بمتصدیان بددر سورت دارد اگرچه در عهد پیشین گاهی تعلق سرکار مذکور بدیوانی صوبه میشد جمع دامی سوای سرکار سورت و نار یاف تحصیف و افرو دومی هفتاد و ده کرور و بود و شش لک و چهل و پنج هزار و دو صد و سیزده دام تا عهد حضرت فردوس آرامگاه رسید منجمله آن مبلغ هشت کرور و هشتاد و دو لک و سه صد و چهل و دو دام در حاله شریعه و صرف حاصل معین بود مبلغ دو کرور و بیست لک دام مسرط مقری نظام و زای حاگیر ذات

اراحمه پریگات شصت محال و مصدات ده محال و ارجع آن یک کرور
 رویه پیدا می شد و غیر عملی که تا عهد سلطان بهادر پیشکسات می دادند
 یک کرور ابراهمی و بیست و پنج لک هون می شد چنانچه تمامی بهادر
 هشتاد و چهار محال اراحمه بیست و سه محال تعلقه گجرات و سرکار سورتنه
 که علحدده دوسته شد مدتها نموده تمامه شصت و یک محال و پیشکش آن
 معصومه دیل یک کرور ابراهمی می آمد نائب بهادر دیو و غیره مصدات ملک
 ایار و ملک طوعان داخل سورتنه دیو بهادر بهادر ناواپور بهادر کاج پتن چهار
 محال دو لک ابراهمی و بهادر من تعلقه سورت هجده موضع چهل و سه لک
 ابراهمی نائب بهادر فرنگ که بیست و سه محال هستند بیست لک ابراهمی
 می دادند اسم بهادر های تعلقه فرنگ بهادر چپول بهادر دانبول بهادر بلاول
 بهادر سئی بهادر دندا راجپوری بهادر لویا بهادر منئی بهادر گهری کوت بهادر کاهلن
 بهیمتری بهادر دندا کالینی بهادر ملنها بهادر مال دیو بهادر دهوڑه بهادر تندسب بهادر
 بهادر کوحا بهادر مدات کالینی بهادر ملنها بهادر مال دیو بهادر دهوڑه بهادر تندسب بهادر
 بوانگر بهادر عرف و غیره بیست و هفت محال بیست و پنج لک ابراهمی
 می دادند آسامی بهادر تعلقه بهادر مسقط بهادر مکرانه بهادر بصره بهادر لوبی
 بهادر لاهری بهادر هرمر بهادر ساده بهادر سیکو بهادر دهنا سرب بهادر ملکب بهادر
 مکینه بهادر ملته بهادر سوال بهادر سودرنا بهادر پورما بهادر بدرجی خان بهادر بیدر
 بهادر میربھائی بهادر بداس بهادر چین بهادر ملاحه بهادر مدرسا بهادر گلستان بهادر دمار
 بهادر اکل بهادر حاوه و نائب بهادر انگریز چهار محال و لیدیر دو محال حمله شش
 محال دو لک ابراهمی پیشکش آن وصول می شد و نظام شاه بکری و عادل شاه
 بیکا پور و هاسم نزار و ایلیج پور و قطب شاه کلده و راجه علی خان برهانپور
 بیست و پنج لک هون هر ساله بطریق پیشکش می رسانیدند هر چند که تصدیق
 شرح صدر اکثری را محل تعجب می نمایند اگر رجوع بتاریخ مرآت سکندری
 نمایند از نروب و مکب و تسلط و کثرت افواج و استعداد و حرایب سلاطین
 و امرایان گجرات محضر شود زیاده ازین گنجایش داشته اراحمه استعداد

دو هزار در خدمت عربوی خان نوکری می کردند و پیدایش آن دو لک و پنجاه و پنج هزار روپیه بود و از تعلقه میرتبه سرکار ناگور نصف پرگنه در تعلقه رمیدداران از همه دیهات چهارم حصه رمیددا می خوردند و حمیع دو هزار سوار در خدمت عربوی خان حاضر می ماندند و هروقتی که والی احمد آباد بحسب مهمی متوجه می شد بحمیع سه هزار سوار دیگر بحدمت میرسدند و از تعلقه میرتبه دو لک و چهل و چهار هزار و هشت صد و پنجاه و پنج روپیه^(۱) پیدا می شد راج سکنه رمیددار راج پیپله نا سه صد سوار و یک هزار پیداده در خدمت شاه احمد آباد نوکری می کرد و پیشکش آن معاف بود حاگیر فتح خان و رستم خان و غیره ناوچان که نا چهار ده هزار سوار در سلک نوکری استقامت داشتند پرگنه رادهن پورو مندروی پادریه لک محمودی پرگنه سمی پنج لک محمودی پرگنه موکچپور هشت لک محمودی پرگنه کاکریچ هفت لک محمودی پرگنه تیر واره هشت لک محمودی پرگنه موزاره چهار لک محمودی پرگنه سانتل پور سه لک محمودی پرگنه تهراد معه مندروی و غیره پادریه لک محمودی و پرگنه موری ده لک محمودی حمله ده محال جمع هفتاد و پنج لک محمودی سی لک روپیه باشد مقرر بود و راجپوتان و رمین داران معصله دیل و حه حاصل اوطان خود را در عوض تقدیم مراسم نوکری نتصرف خود را داشتند و پیشکش آنها معاف بود پونجارا تهور رمیددار ایترا نا حمیع دو هزار سوار و رانا سبس مل رمیددار داونگرپور نا حمیع یک هزار سوار و نا کهیله جهاله که تمامی کراس جهالا وارا متصرف بود نا حمیع هزار سوار و حام سنا و غیره که چهار صد کراس ملک سورتبه در فص او بود نا حمیع چهار هزار سوار و بهارا کمنکار رمیددار دهجه یک هزار و چهار صد و چهل و ده موضع نتصرف داس نا حمیع پنج هزار سوار نوکری می کرد و حاگیر امین خان و فتح خان و تاتار خان عربی ده هزار موضع تعلقه حونا گده هشتاد و هفت محال از حمله هفتده محال بدادر که علحده نوشته شد وضع گشته تنم هفتاد محال

در میصه مصف فقط دو لک روپیه نوشته ۱۲ *

پانزده لک چنگیری حاگیر ناصر الملک که نادرده هزار سوار نوکری می نمود
 پرگنه نذرانه جمع نسیب و پنج لک چنگیری پرگنه سلطان پور پانزده لک
 چنگیری پرگنه حسانه حصار ده لک چنگیری جمله سه محال بجمع پنجاه لک
 که بیست و پنج کرور نیکچه که بیست و پنج لک روپیه باشد مقرر بود بهرحی
 رمیددار ملک نکلانه قلعه ملهیرو سایر در تصرف داشت با سه هزار سوار نوکری
 می کرد حاگیر کامل الملک سرکار گودهرة نادرده محال ارا بجملة دو محال
 نادرده هریس رمیددار سوب و چترال کولی آنجا در عوض نوکری محصول
 آن معاف فرموده بودند مدتها نموده تتمه ده محال بجمع پنجاه لک چنگیری
 که بیست لک روپیه باشد باین تفصیل پرگنه گودهرة حویلی یکصد و هفتاد
 و یک موضع بیست لک چنگیری پرگنه سهراب بیست و چهار موضع پنج لک
 چنگیری پرگنه میرال چهل و دو موضع چهار لک چنگیری پرگنه سنده عرف
 ناصر آباد چهل و دو موضع هشت لک چنگیری پرگنه دوده سی و شش
 موضع دو لک چنگیری پرگنه انباده چهل و دو موضع دو لک چنگیری پرگنه
 چالود هشتاد و چهار موضع هشت لک چنگیری پرگنه موداده بیست و چهار
 موضع ده لک چنگیری پرگنه لوهانه بیست و چهار موضع دو لک چنگیری
 پرگنه هامود نادرده موضع دو لک چنگیری مقرر بود حاگیر عربی حان پسر
 ملک حانکی حالوری که با هفت هزار سوار در نوکری حاضر می بود در
 وضع آن حاگیرات معصل دیل بجمع ده کرور نیکچه که ده لک روپیه باشد حان
 مذکور در تصرف ناسب از حالور و دارالصرف و حاصل مددوی و پرگنه که
 یارده محال شش صد موضع اند سه لک و هفتاد روپیه و از تعلقه حودهپور
 تلید در سرکار خاصه سلطان و آن چهارم حصه تعلقه رمیدداران که با حمیعب
 سه هزار سوار در خدمت عربی حان حاضر می بودند و پیدایش آن در لک
 و هفتاد و پنج روپیه بود و از تعلقه شهر ناگور که از چند سال ویران بود بموجب
 التماس ملک حانکی افعان قلعه افتاده را از سر نو احداث و آباد نمود نصف
 زمین دیهات و پرگنات در وطن داری راجپوتان مقرر ساخته و آنها بجمع

آباد یک ارب و شص و دو کرور پنجاه هزار تکیچه که یک کرور و شص و دو لک و پانصد روپنه باشد در تصرف آنها بود از انجمله سرکار ندر سورت
سواى ندر معه مندوي و حاصل رمن رراع فصه سواد سی و یک محال
نه ده صد و نود و سس موضع باشد نجمع پنجاه لک چنگیری سرکار بروده نلده
معه مندوي و رراع فصه سواد محال پنج لک چنگیری و برگه حویلی
بروده دو صد و هشت موضع سی و هسب لک چنگیری برگه دنبونی چهل
و چهار موضع هسب لک چنگیری برگه سیدور چهل و شش موضع
پنج لک چنگیری برگه بهادر پور بیس و هف موضع دو لک چنگیری
برگه سونگده هشتاد و دو موضع دو لک چنگیری حمله شس محال چهار صد
و هسب موضع نجمع شص لک چنگیری سرکار نادر دوات دواته محال نجمع
بیس و پنج لک چنگیری سرکار بهروز برگه حویلی بهروز معه نلده سواى
ندر یک صد و سص و یک موضع سی لک چنگیری برگه هادسوت سی
و سس موضع چهار لک چنگیری برگه دهیج ناره دواته موضع یک لک و
پنجاه هزار چنگیری برگه کور لیاره دواته موضع دو لک چنگیری برگه
اورپار یک صد و سی و شش موضع دواته لک چنگیری برگه هر مندوي یک
موضع پنجاه هزار چنگیری برگه کله سی و شش موضع چهار لک چنگیری
برگه حموسر پنجاه و سس موضع هسب لک محمودي چنگیری برگه
اکلیسر پنجاه و پنج موضع شش لک چنگیری برگه اتلیسر سی و شش موضع
دو لک چنگیری برگه ترکیسر دواته لک چنگیری برگه آمود و مقبول آباد
سی و شش موضع چهار لک چنگیری حمله دواته محال چهار صد و هشتاد
و نه موضع نجمع هفتاد و پنج لک چنگیری سرکار برگه حویلی حانپایر هشتاد
و هف موضع برگه سادولی محال پنجاه و چهار موضع برگه دهود یک صد
موضع برگه هالول محال سی و چهار موضع برگه تیموره نا سه محال
یک صد و شش موضع برگه رالود محال بیس و پنج موضع برگه جبالود
محال هفده موضع حمله هسب محال چهار صد و بیس و پنج موضع نجمع

موضع راجه دوبرپور پنجاه موضع وضع نموده تنه یک صد و چهل و پنج موضع دو لک رویه پرگنه پندلود سی و شش موضع سه لک رویه پرگنه کنهال و معمور آباد چهل و چهار موضع چهار لک رویه پرگنه بیر پور یکصد و شصت و پنج موضع چهار لک رویه پرگنه بعیل یکصد و سی و هشت موضع ده لک رویه حمله یارده محال نه سی کرور تنکچه گجراتی تندخواه بود حاگیر داران آبادان نموده نه شصت کرور تنکچه که شصت لک رویه باشد رسانیده بودند حاگیر سید میران ولد سید حامد پسران سید مدارک خان که نا چهار هزار سوار نوکری می کردند پرگنه دهولقه محال سه صد و پانزده موضع نجمع شانزده کرور تنکچه بود حاگیر شیر خان فولادی نا هفت هزار سوار و حسن حمال پنجهزار سوار دهوکر خان سروانی پنجهزار سوار و تندخواه شهراده پنجهزار سوار راجپوتان نا سه هزار سوار در نوکری حاضر می بودند پلده پتن راعب صنفه سواد مندوبی سایر و کوتوالیه یک لک و شصت هزار رویه و حوالی پتن چهار صد و نوزده موضع دست سه لک و پنجاه هزار رویه پرگنه دنگرمعه سیرده پوره هشتاد و پنج لک رویه پرگنه بیسنگریک قصه چهل و پنج هزار رویه پرگنه بیجا پور بود و هشت موضع شش لک و هفتاد هزار رویه پرگنه کهرالویک صد و ده موضع پنج لک و هشتاد هزار رویه پرگنه پالن پور یک صد و هشتاد موضع پنج لک و بیست و پنج هزار رویه پرگنه دایسه بیست و سه موضع دو لک و هشتاد و پنج هزار رویه پرگنه جهالوار چهار صد موضع بیست و شش لک رویه پرگنه کزی دو صد و نه موضع بیست و هشت لک رویه حمله ده محال چون رواج تنکچه پرگنه پتن و ندره کمترار رایج گجرات بوده در جهالوار و کزی مواضع احمد آباد اسب ازین جهت نجمع یک ارب و شانزده کرور تنکچه که یک کرور و شانزده لک رویه باشد مقرر بود و حاگیر رستم خان و چنگیر خان پسران عماد الملک که نا بیست و پنجهزار سوار نوکری می کردند و پنج تپانه ناها سیرده بودند و در هر تپانه پنجهزار سوار اقامت داشتند شصت و نه محال نجمع دو کرور و بیست و پنجهزار محمودی چنگیری که نجمع تنکچه احمد

دریده لاکه پندهرار دریده تارکس ده هوار دریده اویون پندهرار دریده انوشم
هیرده هوار کرایه نار کسی پندهرار و دریده مرسلی یک هوار و پانصد ریاس
معتسب پندهرار کرایه داکیس پانزده هوار حاصل درواره پورچات سه هوار و
پانصد دروارهای شهر سیرده هوار پورچات چهارده هوار حاصل متهی و چونگی
وعیره کرانه پندهرار از حمله دو کرور تدکچه که دو لک روپیه باشد بوصول می آید
حاصل برگدات که در حاصه سلطان وعیره مقرر بود از انجمله برگده پتلان
دو و سب و هفتاد و شش موضع بیست کرور تدکچه که بیست لک روپیه
باشد برگده که بنایب شش صد موضع چهار لک و پنجاه هوار از انجمله رراع
فصنه دهوان و محمود پور وعیره پنجاه هوار روپیه و نلده مددوی فرمه و میر
نکری وعیره چهار لک روپیه و برگده موده حاگیر حبوحار حال هشتاد و چهار
موضع پنج لک روپیه برگده محمود آناد وعیره هفتاد و پنج موضع هفت لک
روپیه برگده زیاده سی و شش موضع چهار لک روپیه حمله چهل لک و پنجاه
هوار روپیه بود حاصل بنا در بیست سه محال یک محال ندر کبناپ که عللده
نوشته شد وضع نموده تتمه بیست و دو ندر نجمع سی و چهار لک روپیه
از انجمله تعلقه گجرات ندر بهزیج و ندر سورت و ندر کهوکها و ندر کهندهار
و ندر را بیر حمله پنج محال بیست لک روپیه تعلقه سرکار سورتنه ندر او نه دو
محال و ندر دیوی ندر پور ندر دو محال و ندر مهوه یک محال ندر پثن
دیو یک محال ندر منگلور دو محال ندر تلاحه چهار محال ندر ناکسر محال
ندر کورنار محال ندر دونگر محال ندر سکها یور محال ندر چیکلی محال
حمله هفده ندر نجمع چهارده لک روپیه بود آنچه در حاگیر امراپا مقرر بود
حاگیر اختیار المک که ناده هوار سوار مداپی نوکرون برگده احمد نگر چهل
و چهار موضع چهار لک روپیه برگده پراتنی هشتاد موضع پنج لک روپیه برگده
چهالا ناره نوده موضع دو لک روپیه برگده هرسور هشتاد و چهار موضع سه لک
روپیه برگده مورا سه یکصد و سب و دو موضع هشت لک روپیه برگده میگریج
دو بیست و چهل و پنج موضع اران حمله یک صد موضع انعام راحه ایدر پنجاه

دهد و پنجاه و پنج هجری فتح ملعه چتور نموده از حضرت حافان نصر الدین همایون نادر شاه فرار نموده برای کشتی اندر بدر دیو که در میان دریا مستحکم ترین قلعه واقع است پناه برده و بدست اهل فرنگ مدعا گشته افتاد و بدر مدکور نتصرف و ریگیل روم و تا الان دارند چنانچه در دیل عهد سلطنت سلطان مدکور مدین میگردد و هندی تمام بساطت گجرات عاید گشت پیسکسات مدکور موقوف شد چون اقتدار و استقلال سلاطین گجرات روز بروز ازیاد پذیرفته بود اکثر سرکرات و بنا در اطراف و حواصی را تسخیر نمود و بحیطه تصرف در آورده داخل ملک گجرات نمود بودند •

جمله بیست و پنج سرکار

سرکار خودهیوز سرکار حالور سرکار ناگور سرکار سنئی سرکار منئی سرکار دمن سرکار رام نگر سرکار دونگر پور سرکار ناس ناز سرکار سیروهی سرکار کچیه سرکار سوت سرکار دندار اچپوری سرکار احمد آباد سرکار بژده سرکار بهروچ سرکار دادوت سرکار سورت سرکار چانپادیر سرکار پٹن سرکار سورته سرکار دوانگر سرکار کوهره سرکار مالا نار سرکار بدر نار و تعلقه حاصه سلطان مظفر و غیره سی هزار سوار سی و دو محال حاصل آن بود یک روپیہ که بود کرور تنکچہ گجراتی باشد علیحدہ مقرر بود حاصه سلطان ده هزار سوار و سی کرور و سه تنکچہ حاگیر الع حان حدشی چهار هزار سوار پانزده کرور تنکچہ حاگیر جہو حار حان دو هزار پانصد سوار شش کرور تنکچہ تعلقه ملک شرق هزار پانصد سوار چهار کرور تنکچہ حاگیر وحیه الملک و ممتاز الملک و غیره متعارفات دو هزار سوار شش کرور تنکچہ و مداحل سی و دو محال که در حالصه و غیره مقرر بود نائب حاصل سایر و غیره بلده احمد آباد پانزده کرور و پنجاه یک تنکچہ گجراتی که پانزده یک و پنجاه هزار روپیہ ناسد پیدا می شد و ازان حمله نائب رابع سواد فصد پنجاه یک تنکچہ و سایر ماندوی ده کرور تنکچہ دارالعریاب سه کرور تنکچہ حمله سیرده کرور پنجاه یک تنکچہ و نائب لوازم کوتوالی پانزده هزار دهریچہ پنجاه هزار نکاس سی و پنجاه

جدور وسع عمارات اندیه عالیہ ناعات و مقابر و غیرہ آہک آران سخته چون آنرا
 نکار بردہ مہرہ کاری نمایند نمائندہ عکس بدیر می ناسد چنانچہ بحکم
 حضرت فردوس آشیانی شہا حہان نادرشہا ہنگام تعمیر عمارات حالہ ولعہ
 ارک شہا حہان آباد آہک سنگ مذکور ار گجرات آوردہ نکار بردہ اند
 و اکثر مقابر بزرگان دین و معاند پرستش ہندو و امکنہ مشہورہ و غیرہ کہ
 بقدر معلومات برخی ازان در حاتمہ کہ ار مساعدت وقت معمول سب
 نگارش حواہد آمد و رود جانبہای متعدد و تالاب و باوہیہای لاتعد و لا تحصی
 دارد در پیشتری معمور حات آنہای چاہ شورند اگر توصیف تمامی حویہیہای
 این دیار پردازد کتاسی علحدہ ناید ار زبان پیشتری مردم صادر و وارن اطراف
 و اکناف عالم حویہی این ملک کہ براکثر ولایت رحکان دارد مکرر شعیدہ سد
 بندوبست صوبہ درین زمان اگر مانعی دیگر نداشتہ ناسد سوای حمیعہ
 موجدانان ہر مکان و متعینان صوبہ پندھرار سوار کہ ہر ہنگام فصل ناظم صوبہ برآید
 صورت می گیرد *

دفعہ اول

در وسع و احوال حاصل صوبہ کہ در زمان سلاطین گجراتیہ ہم رسیدہ
 بود و تعریق حالہ و حاگیرات عہد سلطان مطہر کہ آخرین سلاطین این دیار
 است و وزارت اعتماد خان واقعہ سدہ ۹۷۹ ہمد و شفقار و نہ ہکری موافق
 سدوب یک ہزار و شش صد و بیس و شست ہکڑماحب با موجودات
 دو لک و سہ ہزار سوار با پنج ارب و ہشتاد و چہر کروز و پندھار لکہ تنکچہ
 گجراتی می رویہ صد تنکچہ چنانچہ درین زمان رویہ را چہل دام مقور است
 در آن وقت تنکچہ معمول بود کہ بحسب حال منفع پنج کروز و چہل و شست
 لک رویہ می سود پیدایش داشت ر منفع بیست و پنج لکہ ہون و یک
 کروز ابراہیمی دویستی کہ حملہ تسمیداً منفع پنج کروز و شص و دو لک
 و پندھار ہزار رویہ ناسد ہر سال ار شش دس و نا در فرنگ و بر عرف جدتچہ
 در دیل مصل مددج اسب داخل میشد چون سلطان بہادر در سدہ ۱۰۰۰

چنانچه در ملک هندوستان بلکه بایران دیار و غیره تیر ساخته و ساخته نه تحقیقی
می برد و لیکن بملی نما و تسلیح و پیاله و دسته کارد و حنجر و غیره آواله ار
سنگ عقیق بالوان مختلفه دست برنجها و غیره اشیای عاج که در بندر کهندایب
ساخته میشود باطراف بنا در و دریا بوده تجاران متلوع می گردند و ارحس
اتمشه ناب هند و ایران و ترعرع و حشّه و روم و فرنگ ساحی و رنگ آمیزی
میشود و دیگر پیدایش نمک اسب اگرچه در حمیع امکنه سواحل دریای شور
این دیار مررها که بهندی ران کیاری گویند سته ار آب کُود الها که متصل
آنها کنده اند در ایام زمستان پُرسارد تا منجمد شود اما آنچه که در بندر
کهندایب و غیره بعمل آید نمثانه ریگ درشب و بنابر مجاورت دریا یک کوبه
ملعی مصداق هدا ملح احاج دارد و مورث کرج و نمک هندی که نمک
سیاه بیر خوانند و بهندی سنجل نامند در بندر مذکور از ممروح ساختن گیاهی
که آنرا موزند گویند می برند و مانند سنگ آسیا در قالب پخته میشود
و اطراف و اکناف از براری و بکار می برد و نمکی که در موضع نمکسار حمیقوارة
عمله پرگنه بیر مکانم که ار دریا معاصله و نگون آن بیر ار آب چاه بهمان بهج بعمل
می آرد مثل حب نبات و سعیدلون و ملاحیب ملیح و نافع نمک مالوا و غیره
می برد و منلع کلی از محصول انکا داخل جمع پرگنه مذکور میشود و دیگر
کارخانه قرطاس هر چند که کاعد دولت آبادی و کشمیری حوش قلم و قماش نیکو
دارد اما نه سعیدی و بیاض صاحب احمد آباد نمیرسد و چندین نوع ازان بعمل
می آرد ار آنکا که این دیار یک نوم واقع سده در هنگام ساختن درات رملی
که بنخمیرش در می آید وقت مهره کشی بیرون میروند سوزاچهایی نامحسوس
بهمترسد معیوب اسب و هر ساله بنابر سعیدی لوتش منلعه در اطراف بلاد هند
و عرف و روم و غیره چون زر می برد و چوب ساح که پوشش سقف و ستون و غیره
عمارات و صاحب چهارات منحصّر بر آن و چوب شیشم که مانند و شاهب
تمام بچوب آندوس دارد در صاحب رتّه و غیره صرف میشود و معدن سنگ
پنجالی که در کوهستان ایدر بهم می رسد حای دیگر بیس بنابر سعید کاری

در دیک باعبدال مگر در بعضی امکنه که بر ساحل دریای سُور است تعبیری دارد اهل بلاد نتخصیص صند بندگان و امرتبه و اولکنه سورتنه از دکور و اثاث همه نمکین و نارین که در دیدن حان می ستاندد و نه تکلم حان می بخشدد و لنعم ما فیل *

کسی چگوید ارسن گلر حان گکتراتی
که حسن حور ناین مهر سال خدا داد است

سر میانش اکثری رنگ نوم همه خمس عله نومور اما بیشتری کشف کار باحری که مدار حورش اسپان کچپی بر آسب و سیدار مردم بدان تعیش نمایند در زمان سلف برج حور نمی سد اکنون نومور و بیکو عمل می آید و در بعضی محالات خمس حریمی و ربعی مخلوط و در برخی منحصر بر احلاس حریف یا ربع چاهی و نارانی و دوز مرزوات و آبادی دیهات رقوم بر نشاندد و مرور ایام حصاری گردد و از سرحد پش تا نزده که قریب صد کوه مساوب دارد فراوان اشکار اند و کهری و عیره درختان مثمر و غیر مثمر برخلاف صلع ملک سورتنه حرپوره و ناشیاتی از قسم اعلی است و کرمه و هندوانه و عیره که بر کنار رود نارها کارد برمستان و تانستان در هر فصل در ماه نومور میشود و اقسام ریاحین و انواع اثمار و نقولات که ذکر آنها طولی دارد بعمل می آید حدور حانها از حش پخته و پوشش سقف از چوب ساح و سعال و در سورتنه نکالی حش سنگ نگار برد اسپان کچپی هامون نوزد ناد پیما که در حلدی و چانکی و حسام و قامب حسن طاهری نا اسپان عربی و عراقی دعوی همسری و همعدانی و مشابیه تمام دارد و کاوان گکتراتی راهوار در غایب سعیدی لون و حوش منطری که ماصدق لونها تسرالطاری اند و پورهایی صید افگی که فرد اعلی و کاملش درین سرزمین بهمرسد و فیالن کوه پیکر که در نواحی راج پدلا و دود سکار می شد اکنون بنابر سد ساحتی دره کوه انجا بر طرف شدد و از اسلحه شمشیر سروهی که مشبه ^ه و کلک ^ه پیتر که در هیچ ملکی و دیاری نخونی ایمنکایس

حلد مکان چون کذایی که مخدر بر احوالات نافی ایام سلطنت آن حضرت تا آلان بوده باشد بوجود بیامده و بنظر نرسیده آنچه از کهن سالان اصعا شده و بعد تواتر رسیده ثبت نمود از اتفاقات حسنه آنکه از بدو عهد سلطنت حضرت حلد مدخل که مطابق سده ۱۱۲۰ هزار و صد و بیست هجریه بود مسود اوراق در سنه هشت و دو سالگی از دار السرور برهانپور وارد این ملک شده اکثر و فایع و رودادها را که از عنفوان سداب و استکشاف صبح شعور و انتسام ارهار مهم در صحنه خاطر مرتسم و مطمع بود و چه از استعمال و احداث ثقات بوضوح پیوست علی سبیل للاحتصار حوالا لطافات در ضمن صوبه داری هر یک از ناظمین مرقوم کلک و فایع نگار می گردد چون اصل مدعا از نگارش احوالات و سرگذشت بعضی حوادث و حرانی و پراگندگی این دیار است چنانچه در سبب تسطیر نسخه مرآت احمدی اشاره رفته نه تمامی آنها را پرداخته شود موجب طول کلام و ملال خاطرها است و اگر این معنی که اتفاق تحریر نسخه شده بخاطر میداشت در صحت و فایع نوانعی ازان هنگام هم می گماشت و باوجود آن بعضی و فایع نقید سدید و شهوز بقدر تیسر ریب الصباط پذیرفته و پس ازان در نافی احوال اعتنائی ایشان ازان نگذاشته شد از بدجهت معدور است و مجملی از آنچه برای العین مشاهده شد بی شائده و جانب داری از رعایت و عداوت سم گذارش می یابد و قتل از شروع بمقصد برحی از چگونگی و وسعت و اطاعت و ترهب و مداخل عهد پیشین در مقدمه و دو دفعه مدین و لایح و مدرهن و واضح میشود و توقع از ناظران ارباب سخندان و اصحاب معنی آنست که اگر بر سهوی و غلطی که مقتضای شریک است اطلاع یابد بزم اصلاح و تصحیح توجه مدخل فرماید *

مقدمه در چگونگی ملک گجرات

برهوشمندان حیدر و مستنصران بصیر پوسیده نماد که ملک گجرات از اعظم صوبتات مملکت هندوستان را ولیم دوم که مدسوف است بمستری و هوایش

ندار افسردگی خاطر رویداد فلم ندد نه گشته و ترتیب این مقدمه دران نسخه
نوع دیگر موضوع شده بود درین ایام حجتیه فرجام که مطابق سده هزار و صد
و هفتاد هجری مرادف آغار سال چهارم از حلوس همایون حصرت و در قدرت
فضا صولت کیوان رعب ملک رتیب گردون مناب مالک رقاب قنله عالم و عالمیان
الخافان ابن الخافان السلطان ابن السلطان ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر
نادرشاه عاری حلد الله ملکه و دولته *

در عین پراگندگی خاطر بنابر هدیگمه آرای جنگ و جدال که در دلیل سوانحه
سال مذکور از نکسته کلک اعجاز سلک طاهر خواهد شد شروع در ترتیب
و جمع آن نمود و دید آنچه که مختصر بر کماهی حالات و تلازمات نسخه موصوفه
بود عنوان این اوراق گردانید و بالله التوفیق و المستعان *

عرص نقسی اسب کر مایاد مالد
که هستی را می بینم نقای
مگر صاحب دلی زوری نه رحم
کند در حق این مسکین دعای

مخفی و مستور نماد که احوال راحهائی پیشین از ظهور اسلام و مرتفع شدن
اعلام دین مدین درین سرزمین و ناطمان سلاطین دهلی که بعد راحه تا ظهور
دولت سلاطین گجراتیه بودند نه ذکر نام و مدت انقراض آنها را چون کمال
وقوف و اطلاع بر و مایع آن زمان محل اعتماد نبود مگر آنچه بعد تحقیق و تواتر
رسیده باشد بر سیل اختصار منحصر داشت و از آغار دولت سلاطین گجراتیه
نصی سوانحات در ضمن عهد هر یک از مرآت سکندری که تاریخ سلاطین
مذکور است و بعد انقراض آنها در سده هزار و بیست هجری علی صاحبها
الف الف تحیات تألیف شده احد کرده معصل حواله ندان نمود و از ابتدای
تستخیر حصرت عرش آشیانی تا ده ساله احوالات حلوس حصرت حلد مکان
از روی اکثر نامه و جهانگیر نامه و پادشاه نامه و ده ساله مذکور آنچه تعلق
بناظمه این صوبه بود مندرج صاحب و سوانحات بعد ده ساله حصرت

لیکن بمصمون صداف مشکور شعر منسوب بچنداب ولایت مآب علیه
التحیته و الثنا که فرموده ادد *
* شعر *

رصیدا قسمة الحنار فیدا لنا علم و لآء عداء مال
فان المال یعنی عنقریب و ان العلم ناق لا یرال

* بیب *

کسب کمال کن که ای عزیز جهان شوی
کس بی کمال هیچ بیرد عزیز من

حورسند و راصی و شاکر باید بود تا از پرده عیب چه عرصه ظهور آید و چون
در حاتمه نسخه مذکوره از احوال مرزبانان اطراف و فرمان روایان اکناف
این دیار و از هنگام تسخیر حضرت عرش آشیانی اکثر نادر شاه انار الله برهانه احوال
ناطمان و دیوانیان محکمی از رویداد و فایع عملداری آنها رقمده کلک بیان شده بود
بعضی عزیزان و دوستان که اطلاع به ترتیب نسخه داشتند التماس نمودند که
چون هنوز نسخه چند آنچه مرکور خاطر اسب صورت احتتام به پذیرفته و لباس
و خود در بر بیفکده و قطع نظر ازین حصول نسخه مذکور بر حاصب و حکم
بیشتر و بر هیچ دفتر مدعی بر سیاق و رقوم اسب و واقف شدن هر کس بر امور
مالی و ملکی دفتر حلامت قانون و صانطه نارگاه سلطانی اسب لهدا اگر احوال
مرزبانان پیش از ظهور اسلام این دیار و ناطمان سلاطین دهلی و فرمان روایان گجراتیه
و ناطمان بعد تسخیر حضرت عرش آشیانی الی یومنا هدا که دحلی به امور
مالی و ملکی ندارد و حد ولی اسب ازان بحر دحار و گوهریست از حواهر
حانه آندار بر اسلوب کتب توازیج علکده در سلک تحریر منسلک شود تا
عوام الناس ازان بهره برند و بر احوال گذشتگان ندیده اعتبار نکرد و حصول
آن هر فردی سهل و آسان باشد و یادگاری بر صحنه روزگار پاینده و ناقی ماند
و هر چند که این اوراق لیاقت و قابلیت آن ندارد که در رمره کتب شمرده
شود اما بدینر حواش ایشان احاطه لمتمسمم انگش قفول ندیده مدت
بهاده چون مدت ده سال از تسوید اوراق مسودات سپری سده بود دران مدت

جلوه ظهور می نمود و معروض بارگاه آسمان حاضره شرف اندرز نظر کیمیا اثر دیوانیان عظام می شد در حدودی آن مورد هزاران تحسین و آفرین را گنجایش داشت از جمله نواید یکی مدشا و تاریخ فصلی و استنداط چگونگی تفاوت با تاریخ هجری که تا الان احدی سراع آن نیافته و معما و بحر این معنی نیکوکاری و هم و دقت خیال نگشاده بود در حین تسطیر نسخه حقیقت مددای آنرا از محقران و اهل سیاق این دیار استعلام نمود و بپای متصدیان دفترخانه دیوان اعلی استفسار و استکشاف کرد معلوم نگشت و کسی این عقده را نکشود و در کتب تاریخ نادر شاهان سلف ازان نامی و نشانی نیافت بعد حد و حد موفوره و سعی و تلاش مشکوره که شنای دراز در پی اندیشه برور آورد من طلب شیئاً نقد وحد مفهوم و معلوم گردید و سرخ و بسط تمام کیعیب حدیث و مددء رواج و تفاوت آنرا بعقل قاصر خود دریاب نموده طریق و قواعد آنرا بنا نهاده ملحق به نسخه مذکور صاحب و بخاطر داشت و امید دارد اگر حواش ایرادی متعلق شده باشد و حیات مستعار وفا کند می الحمله فرائی و حمیع طاهری و ناظمی که از ممر هرح و مرج این صونه روی داده حاصل گردد و فتنه و آشوب فرو بسنید مدشاء و قواعد آنرا در رساله جداگانه ثبت نموده و در دفترخانه روزگار بر صفحه لیل و بهار یادگار گذارد اما درین زمان روزگار ناهمکار و گردش فلک دواز که رفتار کجا فرص کار و وقت قرار را متقاصی است که نا این قسم امورات کسی تواند پرداخت و کو قدر دانی که قدر این معنی شناسد و کو حویداری که متاع کمال را خریداری نماید کمال و نال کردن صاحب کمالان شد گفته اند که هر کمالی روالی در پی دارد الحال هنگام روال کمال است *

* بی *

بِراهِل فصل چنان روزگار تنگ گرو
که نام فصل سد از دهر چون هدر نایاب
نماید در همه آفاق واصلی نابی
فاصل حقیقی که هسب حر و حساب

بنابر تقریبی که در او احرایام سلطنت حضرت فردوس آرامگاه سمب گذارش
 خواهد یافت - انشا الله تعالی نوبت نام دیوانی صوبه بمسود اوراق رسید
 چون امریکه باعث شعل ناشد دران کار ندید تحقیق دفتربیکه آنهم مثل
 دیوان حر نام نمادده بود مطلع گردید در عهد سده احد سلطنت احمد شاه بهادر
 نادرشاه که مطابق سال هزار و صد و شصت و یک هجری بود نجیب
 و حوی تمام و سعی مالا کلام بقدر مقدور که میسر شد امورات حرری و کلی
 صوبه را از بلدات و برگدات و سرکرات و مواضع نقید رفته و دام و حال حاصل
 و پیشکش و غیره باستصواب میثها لال قوم کایتبه که صوبه نویسی این صوبه از انا
 و اجداد خود در تعلق داشب و بنابر عیث دست کار برداستن و دیگری
 التکا بردن را عار می پدداش و همیشه باوجود عسرت با دیوانیان می بود
 الحق نویسنده فابل و مستعد و لیاقت این کار داشب و ممد و معاون این
 امر بود از ناتوان بینی دوران فریب یک و نیم سال اسب که دفتر عمر او نیز
 پاشیده شد در یک حلد بدستور کتاب جمع نموده مدرن می صاحب و چندین
 درتتیب و ترکیب آن همب گماش که بعد تکمیل از تسوید تدوین برده
 نمرات احمدی صوبه احمد آباد گجرات موسوم ساخته آرزو داشب که چون در
 دفتر خانه صوبه بنابر حوادث مذکوره سر رشته موحود بیست یک نسخه را در
 دفتر خانه صوبه بمهر خود و نسخه دیگر را ارسال نارگاه والا دارد که بدریعه و توسل
 مقرب الحکومت و الخافان حاوید خان نواب بهادر مرحوم که دران آوان راتق
 و فاتق مهمات سلطنت و ناظم منظم اوامر خلافت و متوجه حال این
 بیارمند درگاه والا بود بعرض نار یانان حضور فیض گنجور رسید دران بین
 از نا مساعدت وقت و نارسانی فرصت ملک بی مهر ساط حیات نواب
 بهادر برجید و رشته عمرش نتیج کین منقطع گردانید خواهشی که در تصیص
 اساس این نسخه مستحکم بود روی ناهدام آورد و از سلوح سانکه نا ملایمش
 مرتب شدن نسخه در حیر مکث و تالی افتاد و بی سائنه اعراق اگر
 نسخه مذکوره که سواى امورات صوبه مستملر فواید دیگر بود خاطر حواء

در بدو بسب و نظم و نسق ممالک محروسه هندوستان با عرصه ظهور بهاد و آشوب و حوادث که بر ستر بیختری عبوده بود از بوم غلب بیدار گردید و قن و محن در چار نارار ممالک بی ناکانه بهر سو دویدن آغار بهاد و راحت و حمیعت و امیدیت نگوشه مطموره عدم طوعاً و کرهأ محکوف گشت از انکا که مشیب مملکت آزای حقیقی ترین تعلق گرفته بود یوماً یوماً رونق نارار شهرستان احتلال فراوان افروند و حلال عظیم در تطعیم و تدسیق امور مالی و ملکی رو داد و فتنه حویان را در هر دل تمنائی و در هر سر سودائی پیدا شد و در صوبکات هر ناظم صاحب اقتدار ادواب عدم ادعان و احرای احکام والا بروحیات حال حویش کشاد * مرد *

جهان را جهان دار دارد حراب بهانه اسب گودرر و افراسیاب
 لهذا امورات حروی و کلی مهمات دیوانی در عقدۀ اهمال و تعطل و تراخی
 افتاد و صواب و روابط اوامر مذکور معدوم و سیأ مدسیأ گردید و حراین و دحائیر
 چون دسب مغلان تهی ماند حصوص در صوبۀ احمد آباد گجرات که در
 سنه ۱۱۳۷ هجری و هجری هجری علی صاحبها الف الف تحیات
 شجاع حان بهادر نائب امارت مرتبت مدار الکم بهادر درین صوبه بر دسب
 حامد حان کشته افتاد و حان مذکور بمحل انصاط محال حاله و پایداری
 و تعیر خدمات و حاگیرات شتاف تدریج محکدات سرشته را از دفتر حانه سرکا
 والا که از سالهای دراز فراهم آمده بود طلب داشت و دیوان صوبه معطل ماند
 ران نار بطر بر آن ناظمان دیگر بهمان دستور صوبه را از تحب تصرف حویش
 دسب افتدار دیواییان نگداشتند و از نارگاه والا عور و نار پرس این معنی شد
 و دیوانی گجرات که عمده ترین ممالک محروسه هندوستان بود الحال دیوان
 را حرنامی و از افتدار دسانی نماده بنا بر عدم رجوع امور دیوانی محرران
 دفتر اربیکاری بیکار حودها بتلاش وجهه معاش متفرق و مامدد نجات الدعش
 پراگنده شدند سلسله آمدنی هر ساله سر رشته پرگنات یکباره منقطع گشت
 الحاصل اکثر مجلدات کار آمدنی تصرف حامد حان رف و مانقی را
 حفاظت و حراسا واقعی پذیرف و مضمون تلک الایام ددا و لها یس الناس

حسب تاج گیر نواح ستان حلیعه دوران الحاقان ابن الحاقان السلطان ابن السلطان
سراوار اورنگ شهریار ریخته مسدد گاهگاری بر آردند دیهیم جهان نانی صاحب
کلاه کشور ستانی خداوند چتر و نگین حامی دین متین *

ابو النصر مجاهد الدین احمد شاه بهادر بادشاه غازی

جلد الله دولته اندا که تاریخ خلوس میمنت مانوس بیر اربن حلوه
طهور میدهد و ار نصیه همایونش سطوت اکبری و صولج جهانگیری و حشم
شاهجهانی و شوک عالمگیری و منرب شاه عالمی و رتب جهان شاهی
و خلق محمدی و سیرت احمدی لامع و هویدا و چون آفتاب عالمات روشن
و پید اسب مرقوم برقم کلک تقدیررانی و مشیپ یردانی شرف برول مکرر
شمول فرموده عالم را ریب و ریب تاره و فرح بی اندازه بخشید * * بیب *

ای حرمی تاره عهد تو جهان را صد راح و امی ار تورمین را و رمانرا
و نوید مسرت حاوید مرحم و رافت وصیب نصف و معدل این بادشاه
گردون و قار عدو بند شیرشکار فدوی نوار و دشمن گذار در چار دانگ ممالک
محروسه هندوستان بهش نشان رسانیده لرم و راح شمار و سیل کافه و رعایا
و عامه برابا انکه شیوه انقیاد و طریقه فرمان پدیری بها آورده سکر این موهب
عظمی و عطیه کنری بتقدیم رسانیده در عهد سعادت مهد ربر سایه ملک رتبه مرفه
الحال و فارغ الدال آسوده بدعای این دولت اند مدت صبح و شام بلکه علی
الدوام پردازد و ار امر اشرف اعلی که بمنزل یرلیع قصا تبلیغ اسب تخلف
و بی نورند اندرین باب تاکید اکید شناسد *

ای پیش از انکه در قلم آید ثنای تو و احب بر اهل مشرق و معرف دعای تو
مانعد بر مرات حواطر ناظران سخندان و سحنعل قلوب سر رشته داران دفتر
دیوانی صورت این معنی حلوه کرو مدرهن و پیکر این مدعا طاهر و روش ناد که
بنا بر مرور ایام و دهوز و تصادم سین و شهر بعد از ارتحال حضرت جلد مکان
محمد اورنگ ریب عالمگیر نادر شاه اردبکان فانی و حاکدان طامانی احتلالی

والله لا يحب المسرفين برآمد شود و در مذکورات توبه و انابت درج نگشته
 تتمه معه فاصل بالشرب آید بپا داش و ابراء دمه آن بحسن قلعه هفت طبقه
 درکات نُس المصير حتم لها سعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم مسلسل
 فی سلسله درعها سعدون ذراعاً حواله محصلان علاط شداد ربانیه گردد پس لازم
 واسب آن اسب که بمصمون لا تقطوا من رحمة الله قطع امید نکرده بین الخوف
 و الرّحابة از روی حرم و احتیاط هوسیاربی و آگاهی نگار برده حتی المقدور در
 تدبیه و تادیب نفس اماره که آن النفس لامارة بالسوء بدستیاری هوا و هوس
 و اعوای تلبیس ابلیس سرشورش و فساد دارد پرداخته نگذارد که در شاهراه
 هدایب شیوه با مریضه قطاع الطريق اختیار کند و با حرای طریق ادب متابع
 شریعت عرا کوشیده اراان منحرف نکرد *

* یب *

حلاف پیمنر کسی ره گرید که هرگز مندرل نخواهد رسید
 و پیوسته موار نه عولک سمار محصل کار کنی و دستور العمل راهداری گذر
 الدیا قدطرة الآخرة فاعبروها و لا تعمروها ملاحظه نموده حال حاصل را بنظر آورده کمی
 و اتروبی حریده خیرات مدرات آن الحسبات یدهن السّیات مرکور خاطر داشته
 محاسبه سر ماهی و مشاهره خود را می گرفته باشد و بران خود را از معرولان
 انکاشته منتظر فرمان طلب حضور بوده در منصوبی طریق معاملات
 معرولی موتوا قبل ان تموتوا را شعار خود سازد تا در بار پرس حساب یوم لا
 ینفع مال و لا نولون در مانده نکرده و منطوق آیه وافی هدایه اطیعوا الله
 و اطیعوا الرسول و الی الامر منکم طریقه اطاعت و لوازمه متابع معترض
 الطاعة که دستور سلطنت و داری و توقیع حکومت و فرمانروائی از دار
 الا نساء لوح محفوظ و محتوم نقش انی حائل فی الارض حليلة ار پیشگاه
 مالک الملک توتی الملک من نساء مسجل نامصای پیغمبری بنام نامی
 و القاب سامی حدیو جهان قبله عالم عالمیان نادشاه حم حاه شاهدشاه ملک
 رطل سپید و از شر تیغ و نگی گور گانی والا نسب عالی

اثنی عشر حلیعة من بعدی مقرر اند نماید که بعرض مکرر رسید و حسب المسطور
 مقرر شناسد و معطور داند و بنظر در آمده و ضمن نویسد و ثبت نماید
 و بگذراند و داخل واقع نماید و حسب فرموده نرات نکات فلمی شد و ملاحظه
 شد و مطلع شد و اطلاع یافت و بعد علیه و اطلع علیه و موافق سیاهه اسب
 و مطابق و فایع کل اسب و دشانی دفاتر محرران و حضور نویسان دار العدالت
 العلیه یسده المقرنون کچهری موافق علماء امتی کابینای بنی اسرائیل موافق
 سیاهه احکام اسب و داخل چوکی نموده سد بموجب تحریر اسب و داخل
 فهرست اهل خدمات حیات نموده شد و بتاریخ یوم المشهود سده معدار حمسین
 الف سده تحریر یافت و سده داده شد و نقل شرح صدر سده مذکور بدفتر دیوان
 اعلی رسید و یاد داشت فلمی شد بخشیان عظام و نقل مطابق اصل بمهر اقصی
 القصة الوالعلم فایم نا لقسط و العدل حاصل کدد تا بوالا رتده پایه هشت هزاری
 دات هشت بهشت و اعام صوبه داربی مملک حاله بی آب ارضی
 و سماوی بموجب تحریر امدای صوبه حب آباد تجری من تحتها الانهار بطریق
 التما معتخر و بین الافران سر بلند گشته از پیشگاه عرصه عرصات رحصب یافته
 بیدرقه تائیدات فصل و کرم ارحم الراحمین از عقبات بیران وان ماکم الا واردها
 گذشته بسرحد سلام امن و امان در آید و ناستماع نشارت سلام علیکم طتم
 فاد حلوها خالدین شادیانه نواران بصوبه متعلقه در آمده بر مسدد ایالت علی
 الارایک متکون تکیه رد رصوان قانون کونا عمله و فعله علما کالهم لولؤ مکون
 رجوع گردیده محروا نموده تهییب تحکیمت فیهها سلام بها آزرده توری و فیهها فاکهة
 کثیرة کدرایده بیوتات مقصورات فی الخیام را تسلیم نماید و عرصداشتی بدرگاه
 کدریای مستملر مضمون صداقت مشکون الحمد لله الذي صدقنا وعدة و اورثنا
 الارض فتنو من الحدة حیث نشاء فدم احر العاملين ارسال دارد و بعود دالله
 اگره ناریک بیدی و تنقیح مقدمات مستو فی فصا وحه مطاله در جمع و حرچ
 پایانی سچین بدر نویسی رواید اخراجات سه بعدی قنایح و اصراف صادر و وارد

الليل و اطراف النهار عرض دفتر حانه اعلى عليين كند تا آنچه پُرگنده بيكوى
 محال حاله شريعه و الله يصعد الكلم الطيب ناشد در معروده من جاء بالحسنة
 فله عشر امثالها نده چند اصابه نمايان در ابواب جمع قبول ثبت نمايند و در من
 دالك مدطور مجرا يافته و بموجب باقى بالخير داحلاى حرايه حرا و دستك
 عدور گذر صراط نه بيص و مهر اورك ندوت وزير الممالك كون و مكان سر گروه
 و زراى ديستان پيسواى نوئينان و الا دودمان ناهج مناهج احكام شرعيه راتق و فاتق
 مهم الطريقه واقف اسرار الضعيفه مطهر آثار التحليله قدره ارباب هدايت ماحى كعر
 و جهالب حامى ملك بيسا سر آمد فرة انبيا پيش حرام گروه اوليا و اصفياء
 مورد تجليات انوار سبحاني محل برول آيات برقاني مترقى بمعراج سبحان
 الذي اسرى مقرب نقر دنى فتدلي مكان قاف قوسين او ادنى صاحب
 السيف و اللواما مورد نامرقل كهى مفتخر نتاج و هاج لولوك لما حلقب
 الافلاك مخلص بضلع هدايت سائنان مركز حاك معمر حلوت حانه سر اوقات
 عرت و احلال رده نار يافتگان بازگاه ايرد متعال خاصه و حلامه كائناك معمر كل
 موجودات ناسخ اديان سلف هادى آيندگان حلف ركن ركن سلطنت متن
 متين ندوت سر دفتر بسته مدارت فرد منتخب رساله رسالت سرور عالميان قلله
 اميد عالميان وكيل مطلق خداوند زمين و زمان مدعوث نكاه انس و حل كل
 سر سد حليل بر گريده حصرت رب الجليل كريم ابن الكرم مشهود ناك لعلى
 خلق عظيم الو الحرم مدار المهم زايح الدين الحنيف نصرت حنك نصر من الله
 و فتح قريب سپه سائر اولين و آخرين المؤيد من عند الله مدسره نشارت
 و لسوف يعطيك ربك فترضى مستحوم نه تعليق يرليح يا ايها الرسول نلع ما ادرك
 ايك شريع المذنيين قتل المشركين مستحوم رب العالمين مستحوم روح الامين
 مستحوب شطى خاتم النبیین مخصوص نه ندائى اوحى الى عده ما اوحى
 سيد المرسلين محمد مصطفى على الله عليه و آله و مستحب المحتسب رسايده رجوع
 بدستخط خضر نه عطى و بيشكركن دوى احترام كه بر طبق سد

رراقی که پروا آنچه روزی تنخواه از کچه‌ری اعلای و الله یرق من یشاء نعیبر حساب
 می اندای ملادمی که در دفعه داری و اسم نویسی الله یعلم ما تحمل کل
 اثنی و ما تعیص الارحام و ما تر داد نصاد نگهداشت و تصحیحه ملاحظه مثل
 ندی موحودات لا شک و بر طرفی بیستی چهره هستی بحالی پدیرفته بموجب
 تصدیق و فرار داد تعلق روح در ارحام شریک توحیه امهات تن کرده چون
 عرص مقرر سرامزاری بر میداری موصع میلاد رسید بقدی دویتی مهدیده
 الدحدین شیرین کام ساخته نرات علی الحساب حولین کاملین حاری گرداید
 و ار هنگام کام ردن بقدم تردد حسب التماس فوت نامیه با قطع دات و تا بیدان
 برساله میر بخشی نحن برزکم و ایاهم نگاهیر فرار واقع علحده دامهای لا شرط
 و مشروط مقررا طلب واحب لعایب شهر و یوم ادحاء احلهم لا یستأخرون ساعة
 و لا یستقدمون یک فصلی و دو فصلی سیر حاصل و کم حاصل و افرو دای
 و نار یاف تخفیف ان الله یرق من یشاء و یسط الرق لمن یشاء بقدر مرحمت
 فرموده و تاسن بلوع سرحد تمیز بخطاب تر حانی مخاطب و ار تقدیم خدمت
 ماموره وضع یک روز نو ملادمی و ایام مابین غیر حاصری و شب چوکی محاسبه
 و صیغه نار گردانی و حوراک دراب و کل تکالیف درگاه معدودی معاف و مروع
 القلم و مطلق العنان داشته پس از رسیدن میعاد تکالیف لا یکلف الله نعسا الا وسعها
 و موسم ادای حقوق بالوحدات و احی صلوای یومیه و رکوة سالیانه عام نصاد نیل
 شروع سده دوم فصلی نحت صبط و تحریر سر رشته و اداره حیر و شر من یعمل
 مثقال درة حیر ایره و من یعمل مثقال درة شرایره حسب الحکمی اسب محکم
 و نابد بی فوت و فرو گذاشت و رعایب و حاد داری از مشرفان کراماً کاندین
 و محرران سیاق دان که در تاریخ سهو المیرا درود موکل و تعیین نموده که
 از نقیر و قطمیر در طومار لایعادر صغیره و لا کبیره الا احصا و اصالات تشخیص
 و تحصیل امور مکتسبه مما کسب ایدیهم بالمواحه نوشته ترسیل و قانع
 و سوانع نذاک چوکی دو اسپه صا و مسا مصحوب هر کارهایی سریع السیر اوآ

سرگردان وادی حیرانی لا الی هواء و لا الی هواء نگردد و بمصمون آن سعیم
لستی مانند نبات الدعش خاطر پراگنده ساخته پرورین مثال نگراداری نفس
شماری احاد و عشرات و مآت رقمی و همد سی صرف ایام اسدوع و ساعات سده
روزی خود را بدانچه معمور است از استراق ریا و سمعه احتراز داشته بوجه
احسن بها آورده چدن تقید و قدغن نگار برد که حده از حیوانات امر معروف
و نهی از منکر بی مصرف و بدون سند دیوان پسند بیجا بخرچ ارتکاب معصیت
برودا درین باب تکاهل و تساهل حایر نداشته از حسن سلوک خود حمهور حلاقیق
را راضی و شاکر دارد که دام دام آحروحه دمه بمعرض ایصال او موا بالعهد در
آورده قدس الوعول یابد *

عادل ر احتیاط نفس یکدفع مدائن شاید شمیں نفس نفس واپسین بود
مقسمی که تقسیم مدد معلش آیمه داران و وطیعه حواریان و مامس دانه فی الارض
الا علی الله زرقها از رساله عذارت و بطارت نفس قسمنا بیدم معیشتهم فی الحیوات
الدنیا شرط حی قیام بقدر معرفت و کفایت صلاحیت امور از حوائج و ان من شیئ
الا عددا خرایده و ازاعی ان اقراض لله یورثها من یشاء من عداده موارى یک
قطعه از موعج ربع مسکون عمده برگنده وسعت آداد ارض الله و اسعة مصاف سرکار
صوده معموره عالم آداد خارج جمیع قلیل رراعت الدنیا مرزعة اوحدة مرجوم
ورسوده تا شرجه گردن درود و برمال واجب از دعال بلا عرف و تصور و عولی مرقوم
بطغرای عرای و الله العلی و انتم استواء منع تدبیر و ه تدبیر تدبیر که از انواع
مردومه بارگاه کدورتی است بموجب چغنی رعایا کلا و اشربوا و تسربوا بلا قید
آسمی بره اولان و احشون نظایرون طی یوماً یوماً نه دینه و قطع بی تعبیر و تدبیل
و بیکر و شکر و قتلعه و مستصفا و غیبی و در خواست سند مجدد شرسته در
یقوت دینه و دانسته کریمت کرده که عرف ما یحتاج خودش نموده دعوات
برخود نموده موقوفه مواظبت شتعل و ررد *

خورشید برنی رستم و ذک کوشن است تو معتقد که رستم از هر خورس است

بسم الله الرحمن الرحيم

مهرس نسخه دفتر حمد نادر شاه مالک الملکی که نص و عزل و مراد و ایان ممالک هفت اقلیم و والیان تخت و دیهیم و اورنگ شیدان کج کلاه و حواقین با فرد حاکم و مرزبانان اطراف و دنیا داران اکلاف بکف اختیار و مدینه افتدار اوست نه هر که میخواست می بخشید و از هر که خواهد می ستاند صاحب دستگاهی که طبلق افراد هفتگانه سبع سموات مجملی از معصلی محکدات توپیر کار خانه عظم سلطنت او می تواند شد *

* یب *
مر او را رسد کدربا و مدی که ملکش قدیم اسب و داتس علی و عدوان دیوان روز نامچه آمدنی سایر ایام و سر خط سیاهه رفتی لیالی موشع نه سپاس حکیم مدر علی الاطلاق که بحکم نالعه و صدع کامله کما فصلب تدبیر ریاده و کمی شمسی و فمری وضع و اختراع نموده عرّ رویب هلال شهرور عدد الله اثنا عشر شهرا بتفصیل دلیل مدارل بیس و هشت گانه سیر فمریه بدابر تعلیم تعداد سنین و شهرور و حساب در گوشه یاد داشت اقساط ندی سال تمام حشو سده مدیا نموده نازر لا کلام در روشن نامی ماهوار در تاریخ سلج شرح صدر بر آورده هویدا صاحب تالوع انسان نه تشریف شراف اشرف محلوفاست بخلعت فاحره لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم متخلع شده و متصدی خدمت سر بونتی و اماب داری انا عرصنا الاماب علی السموات و الارض فانین ان یعملها و اشعقن مدیا و حملها الانسان حرارت نموده از تاریخ یوم الميثاق السب برنکم فالوا بلی قبولیب شقداری بصمیمه تکویداری تا و ب معین احل مسمی بعهده حویش گرفته فاعل مختار گشته متکفل تدطیم و تسبیق و سرانجام مهام حال و استقنال محال مذکور گردیده جمع ندی حواس پدحکانه فرار واقعی نموده از تعریق ربوب فی الحکة و ربوب فی السعیر اندیشیده چون حمسه متحیره

مصنوع

مردمان

- ۳۸۰ دژل فرمان والا اشلان مقام ابراهیم خان -
- ۳۸۱ شرح سکه مدارک شاه عالم بهادر شاه نادرشاه عاری -
- ۳۸۲ مرده داری عاری الدین خان بهادر ویزور حدگ -
- ۳۸۶ از دستال خان ویزور حدگ و عطی اسوال ابا -
- ۳۹۱ سرور شدن اراد خان در تصدی گری بندر سورت -
- ۳۹۲ روزی که شاه حدگی با سرحد بیک خان -
- ۳۹۳ اطاعت ابوالفتح مرحوم الدین شاه -
- ۳۹۴ مرده داری آصف اسوله اسد خان -
- ۳۹۵ دیوانت سید عقیل خان -
- ۳۹۶ مرده داری حضرت ابوالمظفر معین الدین سرحد فرح سیر -
- ۳۹۷ دژل فرمان شاه بهادر -
- ۳۹۸ دژل حدگ اسد اسد -
- ۳۹۹ مرده داری - دژل خان پشی -
- ۴۰۰ وقوع قتل سرحد شاه به حدگ سیر قریه دار -
- ۴۰۱ مرده داری شاه خان پشی دژل مرده داری
- ۴۰۲ دژل - دژل مرده داری مرده داری و مرده -
- ۴۰۳ وقوع جنگ قریه مرده داری شاه و مرده داری
- ۴۰۴ مرده داری مرده داری مرده داری -
- ۴۰۵ قریه داری مرده داری مرده داری -

//////////

صفحه	مضمون
۲۹۹	شروط صانطه احد رکوة که در ضمن حسب الحکم درج یافته -
۳۰۰	وموع محط شدید -
۳۰۳	صوبه داری مختار خان و دیوانی محمد لطیف -
۳۰۶	مقرر شدن سرکار سورته در قبول شاهزاده محمد اعظم -
۳۰۸	مقرر شدن صانطه موطه حانه و کمی ورن روپیه -
۳۱۱	انتظام صانطه موطه حانه و کمی ورن روپیه -
۳۱۱	صوبه داری کار طلب خان که آینده نخاب شجاع خان - سرمراری یامت
۳۱۸	تعیین یافتن رکوة در قییم مکان مروح -
۳۲۰	برپا شدن فساد متیه در بهروج -
۳۳۱	الذکا آوردن در کداس را تهور -
۳۳۸	مقرر شدن امیمی بیب المال نقصاة -
۳۳۹	مقرر شدن احد رکوة و محصول گهزة پارچه -
۳۴۲	مقرر شدن احد محصول سیاه پارچه -
۳۴۶	صوبه داری شاهزاده عالم محمد اعظم و دیوانی خواجه عدد الحمید خان -
۳۴۸	آمدن معدر خان نانی و تعیین سدن موح بتعاقب او -
۳۵۱	رحلب عصم مداد حانی بیگم -
۳۵۷	بهص رایات محمد اعظم شاه بصوب دهرابور -
۳۵۹	آمدن موح مرهته سرکردگی دهده حادهو وعیره -
۳۶۹	رسیدن شاهزاده عالی تدار بیدار نخاب -
۳۷۵	صوبه داری انراهم خان -
»	نقل فرمان والا شان در باب تعویص صوبه داری احمد آباد -
۳۷۷	آمدن نالاحی سنیو ناتیه مرهته با موح گران و ناحب نمودن
۳۷۹	سلطنت حصوت حلد منزل ابو النصر قطب الدین محمد معظم بهادر شاه -

- ۲۵۴ مسخر فرمودن نوانگر -
- ۲۵۵ آمدن دیوانه که خود را داراشکوه می گفت -
- ۲۵۶ تاجب نمودن سیواحی مرهفته بندر سورت را -
- ۲۵۷ نقل فرمان عالی شان -
- ۲۵۸ تقرری محصول نقد بحساب چهل یک چهل دو -
- ۲۵۹ نقل فرمان ناسااهی در باب منع انواع ممنوعه -
- ۲۶۰ شرح ضمن فرمان والا شان -
- ۲۶۵ مقرر شدن دام نوز - چهارده ماشه -
- » معانی محصول چهل یک از مسلمانان -
- ۲۶۶ نقل یاد داشت وقایع سرکاری در باب ضبط اموال متصداران -
- ۲۶۷ صوبه داری بهادر خان عرف حاجی کوه -
- ۲۶۸ نقل فرمان عالیسلان در باب گرفتن حراج -
- ۲۷۳ آمدن یاقوت حال حدسی در بندگی والا -
- ۲۷۴ آمدن دلیر حلی به گجرات -
- ۲۷۶ صوبه داری بهاراحه حسود سنگه ددع ثانی -
- ۲۷۷ نقل فرمان عدالت عنوان مستملک سی و سه فصل -
- ۲۸۳ نقل حسب الحکم مقام دیوان صوبه -
- ۲۸۶ نقل فرمان در معایب انواع ممنوعه -
- ۲۸۹ صوبه داری عمده الملک محمد امین -
- ۲۹۴ آمدن بهیم سفیر وک زادا و تاخت نمودن قصبه بیملنگر و بدنگر -
- ۲۹۶ تعیین یافتن جریمه بر اهل قصبه سناک مستر -
- ۲۹۸ نقل حسب الحکم اقدس به سر جمده الملک مدراجع اند خان ار
- مملکتی در باب اخذ زکوة -

صفحه	مضمون
۲۱۳	روح کسی اعظم خان برحام خوانگر -
۲۱۴	صوبه داری میرزا عیسیٰ ترخان -
۲۱۷	نقل فرمان قدسی بنام اعظم خان -
۲۱۹	صوبه داری محمد اورنگ ریب نادرشاهزاده -
۲۲۱	صوبه داری شایسته خان و دیوانی معر الملک -
۲۲۳	صوبه داری نادرشاهزاده والا تنار محمد داراسکوه -
۲۲۵	دیوانی میر یحییٰ از تعیر حافظ محمد ناصر
۲۲۶	صوبه داری شایسته خان دفع ثانی و دیوانی میر یحییٰ -
۲۲۷	دستور العمل -
۲۳۱	صوبه داری نادرشاهزاده والا کهر محمد مراد بخش -
۲۳۲	دیوانی رحمت خان از تعیر میر یحییٰ -
۲۳۶	حلوس شاهزاده محمد مراد بخش -
۲۳۸	نقل منشور نمبر اورک محمد مراد بخش -
۲۳۹	عهد سلطنت عالمگیر نادرشاه عاری
۲۴۰	نقل فرمان عالیین در استمال رعایا -
۲۴۱	صوبه داری مرزا شاه دوار خان صفوی -
۲۴۴	صوبه داری مهاراجه حسوب سنگه و غیره -
۲۴۵	نقل فرمان عالیین بنام سردار خان -
۲۴۷	احکام اقدس بنام رحمت خان -
۲۴۸	حلوس دوم و تعیین لقب حضرت عالمگیر نادرشاه -
۲۴۹	تعیین محتسب در کل ممالک -
۲۵۰	نقل فرمان والا شان -
۲۵۳	صوبه داری مهتاب خان و غیره -

۱۸۱ رواده شدن خان اعظم برای حج بیک الله راد شرفاً و تعظیماً -

۱۸۲ صوره داری سلطان مراد و بیاب سوزج سنگه -

۱۸۳ صوره داری خان اعظم مررا گوکلنداشخان و بیاب شمس الدین -

۱۸۴ سلطنت جهادگیدو پادشاه -

۱۸۵ صوره داری سید مرتضی خان بخاری و دیوانی نابرید -

۱۸۶ صوره داری خان اعظم مررا گوکلنداشخان و بیاب جهانگیر قلی خان

پسر بونکوز -

” صوره داری عدو آله خان مراند ویرر خلگ -

۱۸۷ دین فرمان دستورالعمل -

” صوره داری مرتضی خان پسر شیخ مراند و دیوانی مستعد صبی -

۱۸۸ توجیه زیارت عیالت حضرت جدت مکنی مدثر سیر گسرات -

۱۸۹ صوره داری سلطان داور رشید پسر پادشاه روزه خسار -

” صوره داری شاهجهان خان و بیابت سیف خان -

” صوره داری سلطان رشید خان و بیابت شاهجهان خان -

” توجیه شهر و مدینه چندی بر روی بر شمس -

” وقوف قسطنطنیه بر گسرات موسسه بدسترس -

” صوره داری سید خیر و دیوانی خواجه جهان -

” صوره داری قسطنطنیه بر شمس و وقوف خان -

” صوره داری رشید خان و بیابت رشید خان -

” صوره داری سید رشید و بیابت رشید خان -

” صوره داری سید رشید و بیابت رشید خان -

” صوره داری سید رشید و بیابت رشید خان -

” صوره داری سید رشید و بیابت رشید خان -

- ۱۰۳ حلوس حضرت فردوس ارامگاه ابوالمظفر محمد شاه نادرشاه -
 ,, حلوس ابو العصر مجاهد الدین احمد شاه نادرشاه -
- ۱۰۴ حلوس میمند مابوس ابو العدل عزیر الدین عالمگیر ثانی -
 ,, حلوس اشرف و اعلی شاهجهان نادرشاه -
- ۱۰۵ ذکر ابتدای شورش ملک گجرات و آمدن مررایان -
- ۱۱۹ بهص رایات عالیات بعد تسخیر ملک گجرات بصوب آگره -
 ۱۲۱ توحه رایات عالیات شاهي بصوب احمد آباد -
- ۱۳۱ بهص رایات عالیات بعد تدبیه و تادیب شورش ارایان -
- ۱۳۲ تقرر شدن وجه الملك گجراتي دیوانی صوبه -
- ۱۳۳ صوبه داری مررا حان حلف بیرم حان و بیاب و ربیر حان -
 ,, دیوانی بیاکداس از تعیر وجهه الملك -
- ۱۳۵ ذکر هنگامه آرائی مطهر حسین مررا ولد ابراهیم مررا -
- ۱۳۶ هنگامه نمودن مطهر حسین مررا و محاکمه احمد آباد و رفع شورش -
- ۱۳۷ صوبه داری سهاد الدین حان و دیوانی بیاکداس -
- ۱۳۸ مقرر شدن سلاله حاندان دعوت سید ابو تراب میرحاج -
- ۱۴۱ صوبه داری اعتماد حان گجراتی و دیوانی ابو القاسم -
- ۱۵۱ صوبه داری مررا حان حلف الصدق بیرم حان -
- ۱۵۹ نقل فرمان عالیشان در باب وضع تاریخ الهی -
- ۱۶۳ فرمان والا شان مستملر احکام او امر و نواهی -
- ۱۷۰ صوبه داری اسمعیل قلی خان وعیره -
- ,, صودداری حان عظم مررا عزیر کوکلتاس دوعه ثانی دیوانی سید نابیرد
 ورود فرمان عالیشان در مدع رکوة -
- ۱۷۱ نقل فرمان شاهنشاهی در مع رکوة -
- ۱۷۵ هنگامه آرا شدن سلطان مطهر نتهو ناعوای حام -
- ۱۷۹ هنگامه آرائی و گرفتار گشتن مطهر عرف نتهو آخر سلاطین گجرات -

مضمون

صفحہ

عہد سلطنت حلال خان ملقب قطب الدین خان -	۵۱
عہد سلطنت سلطان داؤد بن سلطان احمد بادشاہ -	۵۳
عہد سلطنت فتح خان بن سلطان محمد ملقب سلطان محمود بیگدہ -	۵۴
عہد سلطنت حلیل خان ملقب بہ سلطان مطہر حلیم -	۶۱
عہد سلطنت سکندر خان ملقب سلطان سکندر -	۶۶
عہد سلطنت بہادر خان ملقب سلطان بہادر -	۶۸
عہد سلطنت محمود خان بن لطیف خان -	۷۶
عہد سلطنت احمد خان بن لطیف خان -	۸۷
عہد سلطنت سلطان مطہر تہو -	۹۴
دگر سلسلہ علیا اولاد نامدار و الانتار حصرت و طاب الدیار الدین امیر تیمور	۹۶
صاحبقران گورکان در مملکت ہند -	
حصرت امیر تیمور صاحب قران -	۹۷
عہد سلطنت ظہیر الدین محمد ناصر شاہ -	۹۸
عہد سلطنت نصیر الدین محمد ہمایوں بادشاہ غازی -	۹۹
حلوں حلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی -	
عہد سلطنت محمد جہانگیر بادشاہ -	۱۰۰
حلوں ابو المطہر سہاب الدین محمد شاہجہان بادشاہ -	
عہد سلطنت محی الدین اورنگ زیب عالمگیر -	۱۰۱
حلوں حصرت ابو النصر قطب الدین محمد معظم شاہ بہادر -	
حلوں شاہ ابو الفتح معزالدین جہاندار شاہ غازی -	۱۰۲
حلوں شاہ سہید ابو المطہر معین الدین فرح سیر بادشاہ -	
حلوں محمد رفیع الدراجات بادشاہ -	
حلوں محمد رفیع الدولہ ملقدہ شاہجہان ثادی -	

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب مرآت احمدی جزء اول

صفحه	مضمون
۱	حمد خداوند تعالیٰ بر اسمہ -
۴	دعای سرور عالم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم -
۷	در محامد ابوالدسر احمد شاه بہادر و محملاً حال دیگر و حالات تالیف مرآة احمدی -
۱۳	مقدمہ در جگونگی ملک گجرات -
۱۷	حملہ بیس و پنج سوکار -
۲۶	آغاز ظہور دولت راجہا در گجرات و بنای ادہلوارہ -
۲۹	فتح سومنات -
۳۴	کیفیت استیلای اہل اسلام و زواج و رونق دین محمدی صلعم -
،،	حنگ سلطان علاؤالدین نا راجہ کریں -
۳۷	عہد سلطنت سلطان قطب الدین مدرک شاہ -
۳۸	عہد سلطنت سلطان محمد اس عیاش الدین تعلق شاہ -
۳۹	عہد سلطنت فیروز شاہ کہ بنی عم سلطان محمد بود -
۴۰	عہد سلطنت سلطان عیاش الدین بن فتح خان بن فیروز شاہ کہ از را شم فیروز شاہ گویند -
،،	عہد ابوبکر شاہ از اولاد فیروز شاہ -
۴۱	دگر حکومت ظفر خان اس وحید الملک -
۴۵	دگر جلوس احمد خان ملقب سلطان احمد دیرد مطہر شاہ -
۵۰	عہد سلطنت سلطان محمد شاہ اس سلطان احمد -

مرات احمدی جزء اول

مصنفه

مورخ شیرین سخن مرزا محمد حسن الملّقب
به علی محمد خان بهادر

به تصحیح و تحشی

سید نواب علی ایم - اے - پروفیسر بروده کالج
و فلیو بمبئی یونیورسیتی

[پینٹسٹ میسن پریس - کلکتہ]

سنہ ۱۹۲۸ ع

pdf.tarikhema.org

